

تفسیر یعقوب چرخی فارسی

سورهٔ فاتحه و دو پارهٔ آخر

عمدة المفسرین زبدة العارفین

محمد یعقوب بن عثمان بن محمود بن محمد الغزنوی ثم الچرخی رحمه الله

مع اضافهٔ جدیده

اسرار قرآنی

رئیس المفسرین راس العلماء مولانا محمد قاسم نانوتوی رحمه الله

بحسن انتظام متوقع اجر عظیم

محمد عبد الرحمن غضنفر ابن محمد عبد الرحیم غفر الله له ولوالدیه

مؤسس و مدیر

الرحیم اکیڈمی

اے ۷/۷، عظم نگر پوسٹ آفس، لیاقت آباد کراچی ۷۵۹۰۰

عزّ اسمه   هو المستعان   یا ستار العیوب

نصر من الله و فتح قریب

مشقه محمد عبد الرحیم غفر الله ذنوبه و ستر عیوبه در سنه ۱۳۲۳ هجری



تفسیر یعقوب چرخی (فارسی)

سورۂ فاتحہ و دو پارۂ آخر

عمدۃ المفسرین زبدۃ العارفین

محمد یعقوب بن عثمان بن محمود بن محمد الغزنوی ثم الچرخی رحمۃ اللہ علیہ

مع اضافہ جدیدہ

اسرار قرآنی

رئیس المفسرین راس العلماء مولانا محمد قاسم نانوتوی رحمۃ اللہ علیہ

بحسن انتظام متوقع اجر عظیم

محمد عبد الرحمن غضنفر ابن محمد عبد الرحیم غفر اللہ لہ ولوالدیہ

مؤسس و مدیر

الرحیم اکیڈمی

اے ۷/۷، اعظم نگر پوسٹ آفس، لیاقت آباد کراچی ۷۵۹۰۰

نام کتاب: تفسیر مولانا محمد یعقوب چرخیؒ

مع اضافہ، اسرار قرآنی

تالیف: استاذ المحدثین والمفسرین مولانا محمد قاسم نانوتویؒ

ناشر: ڈاکٹر محمد عبدالرحمٰن غضنفر۔ مؤسس ومدیر: الرحیم اکیڈمی، کراچی۔

طباعت بار اول: ۱۴۲۰ھ بمطابق ۱۹۹۹ء

☆ ملنے کے پتے

- اسلامی کتب خانہ، بنوری ٹاؤن، کراچی
- مکتبہ قاسمیہ، علامہ بنوری ٹاؤن، کراچی
- درخواستی کتب خانہ، علامہ بنوری ٹاؤن، کراچی
- مکتبہ اسحاقیہ، جونامارکیٹ، کراچی
- عباسی کتب خانہ، جونامارکیٹ، کراچی
- مکتبہ عمر فاروق، شاہ فیصل کالونی، کراچی
- مکتبہ فاروقیہ، شاہ فیصل کالونی، کراچی
- مکتبہ نعمانیہ، برمی کالونی، کورنگی، کراچی
- مکتبہ اصلاح و تبلیغ، مارکیٹ ٹاور، حیدرآباد
- مکتبہ سید احمد شہید، الکریم مارکیٹ، لاہور
- مکتبہ قاسمیہ، الفیصل مارکیٹ اردو بازار لاہور
- مکتبہ رشیدیہ، سرکی روڈ، کوئٹہ، بلوچستان
- مکتبہ اسلامیہ، کانسی روڈ، مسجد نور، کوئٹہ

فهرست عنوانات

بسم الله الرحمن الرحیم

الله بفریاد منِ بیکس رس | لطف وکرمت یار منِ بیکس رس
هرکس بکسی وحضرتی می نازد | جز حضرتِ تو ندارد این بیکس کس

الحمدلله این فضل خاص خداوند بر بنده می باشد که پس از عرصهٔ درازی به چاپ و انتشار تفسیرِ مولانا یعقوب چرخیؒ که نایاب بود، توفیق یافتم، گرچه من یک انسانِ بی بضاعت وکمترینِ خلایقم باز هم بقدر وسع وتوانم برای تصحیحِ این کتاب چندان که توانستم کوشیدم، و با عناوینِ جدید این کتاب را آراستم.

تفسیرِ یعقوب چرخیؒ بقدری مقبول می باشد که هرگاه چاپ و انتشار یافته از بازار نایاب شده وعنقاء می گردد وجویندگانِ آن با حسرت مواجه می شوند. اگرچه این کتاب تفسیرِ دوپارهٔ قرآن است امّا بسیار خوب ومفید می باشد. و مولانا یعقوب چرخی باتحریرِ این تفسیر نام خویش را در لیستِ مفسّرین درج نموده است واین هم نعمتِ بزرگیست.

روز قیامت هرکسی در دست گیرد نامه‌ای
من نیز حاضر می شوم تفسیرِ قرآن در بغل

قرآن مجید یگانه کتابیست که در سراسرِ دنیا نظیری برایش یافته

نمی شود و برای فہم آن تحصیلِ چہاردہ علم ضروری می باشد پس از آن فہم و ادراکِ قرآن آسان می گردد۔ قرآن مجید منبع و مخزنِ تمام علوم علیا باشد و این کلامِ خداوند است و چہ کسی می تواند با کلام خداوند بہ مقابلہ برخیزد

بندہ رسالۂ "اسرارِ قرآنی" تالیفِ قاسم العلوم مولانا محمد قاسم نانوتوی را نیز بر این کتاب افزودم ، این رسالہ اگرچہ مختصر است لیکن گنجینۂ معلومات بہ شمار می رود و برای اہل علم بسیار نافع و سود مند می باشد۔ این رسالہ را برادرِ محترم مولانا دکتر محمد عبد الحلیم چشتی مدظلہ بہ بندہ عنایت فرمودند و من از تہِ دل از ایشان شکرگذارم۔ و از عبد الرحیم ناروی نیز تشکر می کنم کہ در تصحیحِ این تفسیر سعی بلیغ کردند۔ باز ہم اگر در جائی غلطی یافتہ شد بندہ را اطلاع دھید تا در چاپہای آیندہ اصلاح گردد .

و از خداوند متعال خواہانم کہ این کوشش را قبول فرماید و برای من و اولادِ من و والدینم ذخیرۂ آخرت قرار دھد آمین یا ربّ العالمین .

و از خوانندگان درخواست دعای خیر دارم .

ہر کہ خواند دعا طمع دارم
زانکہ من بندۂ گنہگارم

الفقیر الیہ تعالیٰ
محمد عبد الرحمٰن غضنفر عفی عنہ
۲۰ ربیع الثانی ۱۴۱۹ھ

زندگی نامهٔ مولانا یعقوب چرخی رحمه الله

نسبش یعقوب بن عثمان بن محمود بن محمد الغزنوی ثم الچرخی ثم السروری معروف به مولانا یعقوب چرخی می باشد.

در نسبت ایشان، سردری، السرزی، الشرزی، السوزی الشیرازی نیز گفته شده است، اما در رسالهٔ نائیه مولانا یعقوب چرخی خود آورده است که:

"سرزدهیست از دهای چرخ که در اول بساتین چرخست، مسکن آبار داجداد این فقیر آنجاست" پس نسبت صحیح همان سرزی است نه غیر آن[1].

حضرت مولانا یعقوب چرخی رح در تفسیر خود چندین جا پدر خود را ذکر کرده اند که از آن معلوم می شود که پدر ایشان از ارباب علم و مطالعه و مردی پارسا و متصوف بوده اند، ریاضت ایشان بدان حد رسیده بود که روزی از خانهٔ همسایه آب آوردند چون آب در کاسهٔ یتیم بود ننوشیدند. و این رباعی را از زبان پدر خود آموخته بودند:

جز فضل تو راه کی نماید ما را   جز جود تو بندگی که شاید ما را
گر چله هر دو کون طاعت داریم   بی لطف تو کار بر نیاید ما را[2]

با رجوع به بسیاری از تذکره ها و سوانح که احوال ایشان را مرقوم داشته اند باز هم تاریخ ولادتی برای ایشان ذکر ننموده اند.

---

[1] پیش گفتار رسالهٔ ابدالیه ص ۱و۲

[2] ایضاً ص ۳

چرخ

چرخ را دهی از مضافات غزنین ذکر کرده اند و این لفظ را بعضی غزنی وعده ای غزنین ذکر کرده اند و هردو یکی هستند وصحیح غزنین است. چنانچه در معجم البلدان گفته است.[1] علی اکبر دهخدا پس از ذکر نمودن چند قول، از انجمن آرا و آنندراج نقل کرده است که چرخ: بمعنی دهی ست از مضافات غزنین که شیخ یعقوب چرخی از آنجا بوده است واین شعر را نیز از مهستی نقل نموده است:

باخلق بداوری بود قاضی چرخ	وزعلم وعمل بری بود قاضی چرخ
برمسته اگرمی برید نیست عجب	زآنروی که مشتری بود قاضی چرخ[2]

دورانِ تعلیم

در ابتدا اکثر اوقات در جامع هرات مشغول به تحصیل بود وبرای تحصیل علومِ دینی به دیارِ مصر نیز سفر کرده است.[3] و با شیخ زین الدین خوافی در مصر یکجا بوده وهردو نزد شیخ شهاب الدین سیرامی که از اکابر علماء این دیار بشمار میرفت هم سبق بودند وباهمدیگر اتحاد وخلوص زیاد داشتند.[4] وایشان اجازتِ فتوی از علمای بخارا نیز حاصل کردند.[5]

---

[1] نفحات الانس ص۴۵۵، تاریخ الاولیاء ص۲۸۲، خزینة الاصفیاء ص۵۶۶، انوار العارفین از سید محمد عابد ص۴۹۰، [2] لغتنامه دهخدا مادهٔ چرخ،

[3] تاریخ الاولیاء ص۲۸۲ [4] انوار العارفین محمد عابد ص۴۹۱

[5] پیشگفتار رساله ابدالیه ص۷ بنقل از رشحات.

ملاقاتِ ایشان با خواجه بهاءالدین نقشبندؒ

حضرت مولانا یعقوب می فرمایند :

قبل از بیعت با خواجه بهاء الدین با ایشان عقیدت و محبتِ خاصی داشتم و پس از حاصل نمودن اجازهٔ فتویٰ از اکابر علماء عزم بازگشت به وطن را داشتم که یک روز اتفاقاً با حضرت خواجه ملاقات کردم و من بگونهٔ معتقدین با تواضع و نیازمندی پیش آمدم و به ایشان عرض نمودم : بجانب این عاجز نیز گوشهٔ عنایت را ملحوظ دارید ، حضرت پرسیدند که آیا همراه ارادهٔ پیش ما آمده اید ؟ گفتم : بنده آرزومندِ خدمت هستم .

حضرت علت را جویا شدند من گفتم : چون شما بزرگ هستید و مقبولِ خلایق . حضرت فرمودند : برای این گفته دلیل هم دارید ؟ چون ممکن است این قول شیطانی باشد . من گفتم در حدیثِ صحیح آمده است که خداوند هنگامی که یکی از بندگانش را دوست می گیرد دوستی اورا در دل بندگانِ دیگر می اندازد .

حضرت خواجه این را شنیده تبسم کردند و فرمودند : ما عزیزانیم . این را شنیده حالم دگرگون شد چون قبل از یک ماه در خواب دیده بودم که یکی به من می گوید : مریدِ عزیزان باش . و در این هنگام همان خواب به یادم آمد . و از حضرت خواجه درخواست کردم که خاطر شریف را به حالم معطوف دار .

حضرت فرمودند که شخصی از حضرت عزیزان علیه الرضوان درخواست

کرده بود که من را یاد آورید، ایشان فرمودند که در خاطرِ من بجز از الله هیچ چیزی باقی نمی ماند لذا شما چیزی را نزد ما بگذارید تا هر وقت آنرا ببینم شما را بیاد آورم، لیکن نزد شما چنین چیزی نیست که نزد ما بگذارید، این را گفته کلاهِ خویش را به من عنایت کردند و فرمودند که این را با احتیاط بگذار هرگاه شما این را ببینید ما را یاد می کنید و چون ما را یاد کنید در حضورِ ما می آیید و پس از آن فرمودند که در این سفر در جنگل کولکی حتماً با مولانا تاج الدین ملاقات نمایید چون او از اولیاء وقت میباشد[1]

در ذهنم این خیال آمد که من ارادهٔ رفتن به بلخ را دارم سپس از آنجا به وطنم باز می گردم، بلخ کجا و دشت کولکی کجا۔ لذا من با حضرت وداع کردم و به جانب بلخ روانه شدم، اتفاقاً چنان ضرورت و حاجتی پیش آمد که ناگزیر به دشت کولکی گزر کردم در آن هنگام سفارشِ حضرت خواجه بیادم آمد و بسیار تعجب کردم. لذا بنده در آنجا با حضرت مولانا تاج الدین ملاقات کردم. و پس از ملاقات با ایشان رابطهٔ محبت و عقیدتم نسبت به حضرت خواجه افزون گشت. و اسبابی پیش آمد که دوباره برای ملاقاتِ حضرت خواجه به بخارا رسیدم و در قلبم این عزم مضبوط گردید که این بار دستِ ارادت در دستِ حضرت خواجه خواهم داد

مجذوب بخارائی

در انجا مجذوبی بود که بنده بسیار با ایشان عقیدت داشتم، هنگامِ رفتن او را بر سرِ راهم یافتم از او پرسیدم که آیا در بخارا بردم؟ ایشان فرمودند: زود بروید و

---

[1] انوار العارفین محمد عابد میان ص۴۹۹، پیشگفتار رسالهٔ ابدالیه ص۵۰۶

خطوط بسیاری برزمین کشید، من در دلم گفتم که این خطوط را می شمارم اگر فرد آمدند دلیل بر حقّانیتِ این عزم می باشد. چون: (ان الله وتر یحب الوتر) خداوند فرد (یکیست) و فرد را می پسندد، هنگامی که آنها را برشمردم فرد بودند. لذا بنده با یقینِ کامل به دربارِ حضرت خواجه حضور یافتم و اراده ام را با ایشان اظهار کردم.

حضرت فرمودند ما از جانبِ خود کسی را قبول نمی کنیم اگر در بارگاهِ ایزدی شما قبول شوید ما هم قبول می کنیم. پس آن شب سخت ترین شبِ عمرم بود که گزرانیدم در این خیال که فردا چه فیصله می شود قبول می شوم یا مردود.

چون صبح شد نماز را با ایشان ادا کرده به خدمتِ ایشان حاضر شدم، حضرت خواجه فرمودند: مبارک باشد و بطرفِ قبولیت اشاره کردند. مردمان را بسیار کم توفیقِ قبولیت حاصل می گردد زیراکه هر کدام با نیتی و هر کسی در وقتی می آید.

پس از آن حضرت سلسلهٔ مشایخ خویش را تا خواجه عبدالخالق غجدوانی قدس سره بیان کردند و فقیر را بر وقف عددی مشغول گردانیدند. و فرمودند: تا جایی که ممکن است عددِ طاق را ملحوظ دار.

حضرت مولانا یعقوب چرخی در دیباچه کتاب خویش که در مناقبِ خواجه قدس سرّه می باشد تحریر نموده است: هنگامی که با عنایتِ بی غایتِ خداوند پاک خواهش طلب در دلِ این حقیر پدید آمد، کششِ فیض لامتناهی قاصد فضل الهی مرا به جانبِ صحبتِ حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند کشانید.

---

[1] انوار العارفین، محمد عابد ص۵، انوار العارفین، مراد آبادی ص۳۲۲، پیشگفتار رسالهٔ ابدالیه ص۹، نفحات الانس جامی ص۲۵۵، تاریخ الاولیاء ص۳۸۲، خزینة الاصفیاء ص۵۶۶، عمدة المقامات ص۷۶، حالات مشایخ نقشبندیه ص۱۵۷

در بخارا با او ملازم بودم واز کرم عمیم حضرت فیضیاب شدم۔ تا آنجا که از هدایتِ صمدیت یقین حاصل کردم که ایشان از اولیاء الله مخصوص میباشند وکامل ومکمل هستند۔

روزی پس از نمازِ ظهر در مقام فتح آباد که مسکنِ این فقیر آنجا قرار داشت بسوی مزارِ حضرت شیخ سیف الدین باخرزی قدس سره متوجه شده نشسته بودم که قاصد قبول الهی در رسید و باطنم را بی قرار کرد پس من اراده کردم که به حضورِ حضرت خواجه برسم.

من تا قصر عارفان که قیام گاهِ حضرت خواجه بود رسیدم و دیدم که حضرت خواجه در راه در انتظار ایستاده است من با حضرت ملاقات نمودم و پس از نمازِ مغرب به صحبتِ ایشان مشرف شدم، هیبتِ حضرت خواجه چنان بر من طاری شد که قدرتِ تکلم باقی نماند، در اثناء کلام حضرت فرمود که در حدیث شریف آمده است : العلم علمان : علم القلب فذلك العلم النافع وهو علم الانبياء والمرسلين وعلم اللسان فذالك حجة الله على ابن آدم (علم دوگونه است: یکی علم قلب وآن علم نافع می باشد که علم انبیاء ومرسلین است، دوم علم زبان واین علم حجتِ خداوند بر اولادِ آدم می باشد)

وامید دارم که از علم باطنی حصه ای به شما برسد، سپس فرمودند : در حدیث آمده است : اذا جالستم اهل الصدق فاجلسوهم بالصدق فانهم جواسيس القلوب يدخلون فى قلوبكم وينظرون الى هممكم . (هرگاه با اهل صدق نشستید پس با صدق بنشینید، زیرا آنها بازرسانِ دل هستند در دلِ شما داخل شده

به همتهای شما می نگرند)

پس از آن تا مدتی در صحبتِ ایشان ماندم تا آنکه حضرت مرا برای رفتن به بخارا اجازه دادند و فرمودند: آنچه از ما به تو رسیده است به بندگانِ خدا برسان تا باعثِ سعادت گردد، و هنگامِ رخصت، حضرت سه بار فرمودند: تو را به خدای سپارم و در این سپردن امید های بسیاری نهفته است چرا که در حدیث آمده: ان الله اذا استودع له شئ حفظه (هنگامی که چیزی به خداوند سپرده می شود خداوند آنرا حفاظت می کند)

من از بخارا خارج شدم و به شهر کیش رسیدم و چند روزی آنجا قیام نمودم.

وفاتِ خواجه بهاء الدّین نقشبندؒ

مولانا یعقوب چرخی می نویسند: در این عرصه خبر وفاتِ حضرت خواجه بگوشم رسید، از این واقعه بسیار رنجیده و متألم گردیدم و در این خوف عظیم بودم که مبادا طبیعت به سوی عالم مادی میل کند و طلب باقی نماند، من حضرت خواجه را در خواب دیدم که حضرت زید بن حارثه را تذکره می کند و این آیه را می خواند: وَمَا مُحَمَّدٌ اِلَّا رَسُوْلٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ اَفَاِنْ مَّاتَ اَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلٰٓى اَعْقَابِكُمْ.

(و نیست محمد مگر پیغمبر (هر آئینه) گذشته پیش از وی پیغمبر آیا اگر بمیرد یا کشته شود باز می گردید بر عقبِ خود)

هنگامی که از صحبتِ حضرت خواجهؒ نا امید شدم این خیال در ذهنم پدید آمد که با درویشان دیگر به پیوندم تا اینکه باز حضرت خواجهؒ را در خواب

دیدم که می فرماید : قال زید بن الحارثة : الدین واحد (زید بن حارثه فرمود : دین یکیست) و از این اشاره دریافتم که اجازه نیست

دوباره حضرت خواجه قدس سره را در خواب ملاقات نمودم ، پرسیدم که در قیامت شما از چه چیزی می یابم حضرت فرمودند با تشرع یعنی با عمل نمودن بر شریعت محمدی .

هنگامی که حضرت خواجهٔ حقیر را اجازهٔ سفر به بخارا مرحمت فرمودند مرا بنا بر طلب حضرت خواجه علاء الدین عطار نزد او فرستاده بود و اشاره به متابعت او حکم داده بود و هنگامی که من از بخارا به کیش رسیدم و از کیش به ولایت بدخشان رفتم تا از آنجا به چرخ رفته به علوم مشغول گردم با عنایات خداوند متعال حضرت خواجه علاء الدین عطار از بخارا تشریف آوردند و نامه ای بدست قاصد برای این فقیر فرستاد و آن اشارهٔ متابعت را یادآوری نمود چنانچه بنده به محضر ایشان حضور یافتم و نظر الطاف ایشان از همه اصحاب بر من بیشتر بود .

من در صحبت ایشان مدتی صرف نمودم و پس از وفات ایشان (در ۲۰ ، ربیع الاول ۸۰۲ هـ ق) من خواستم که این ارشاد حضرت خواجه را تعمیل نمایم که آنچه از ما به تو رسیده به بندگان خدا برسان و تا حدِ امکان در این کوشش نما) .

فقیر خود را اهلِ این خدمت نمی دانستم ولی اعتقادِ من بر آن بود که این اشارهٔ حضرت خواجه خالی از حکمت نخواهد بود -

حضرت مولانا یعقوب چرخی پس از آن از چغانیان به حصار تشریف آوردند .

حضرت خواجه عبید الله احرار قدس سره نقل می کند که روزی حضرت مولانا یعقوب چرخی از این فقیر پرسید که شما در خراسان بوده اید مردم می گویند که حضرت شیخ زین الدین خوافی خوابهای مریدان را تعبیر می کند و خواب را اعتبار می کند آیا این حرف صحیح است؟ من گفتم بلی صحیح است۔ حضرت مولانا دست را بر لحیهٔ خود گذاشته و اندکی در عالم بی خودی در اندیشه فرو رفتند۔ و عادتِ ایشان همین بود که گهگاهی از خود غائب می شدند۔ پس از اندکی سر مبارک را بلند کرده این شعر را خواند:

چو غلام آفتابم همه ز آفتاب گویم　　نه شبم نه شب پرستم که حدیثِ خواب گویم

وصالِ ایشان

حضرت مولانا یعقوب چرخی در پنجم صفر ۸۵۱ ھ ق مصادف با ۲۲ آوریل ۱۴۴۷ م در قریه هلغتور حصار دار فانی را وداع گفتند و آرامگاهِ ایشان بنا بر تصریح عدّه ای از تذکره نویسان در قریهٔ هلغتور حصار می باشد[1]

لازم به ذکر است که این لفظ را عدّه ای هلغنو و بعضی هلغتور و هلفتور نیز نوشته اند۔

سعید نفیسی در "تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی" می نویسد: (مولانا یعقوب چرخی) در حصار شادمان در ۸۵۱ هجری درگذشت، قبرِ وی اینک در کالخوز لنین در پنج کیلومتری دوشنبه پایتخت تاجیکستان در وادی چغانیان در جائیست که سابقاً شهر حصار شادمان در آنجا بوده

---

[1] انوار العارفین، محمد عابد ص۵۰۷، انوار العارفین مراد آبادی ص۳۲۹ خزینة الاصفیاء ص۵۶۹، تاریخ الاولیاء ص۲۸۲

و بعد به حصارات معروف شده و اینک اثری از آن شهر نیست و تنها یک حمام و دو مزار از آن مانده است [1]

مولوی غلام سرور لاهوری مؤلف خزینة الاصفیاء این اشعار را در تاریخ وفاتِ ایشان سروده است :

حضرت یعقوب مجذوب خدا	شد براوج چرخ چون منزل گزین
نیز حق آمود مطلوبِ خدا	رحلتش شمس الهدایت گفته اند
هم بدان یعقوب محبوبِ خدا	وصل او کامل ملک سیرت بخوان

اولاد

۱ - حضرت یوسف چرخی فرزند حضرت مولانا یعقوب چرخی که جانشینِ پدر شده و قبر وی تقریباً در ۳۰ کیلومتری دوشنبه است در جایی که اینک بنام چرتک معروف است و ساختمانی بسبکِ قبرِ تیمور دارد و در آنجا در کمرِ کوه خانقاهی بسیار بزرگ کنده اند و اندرونِ آن چند حجره است .

۲ - در تفسیر مولانا یعقوب چرخی آمده است که ایشان فرزندی داشته اند که در عمر هفده سالگی رخت از جهان بربسته و پدر را بمرگِ خویش داغدار گردانیده - مولانا یعقوب چرخی در این باب چنین می نگارند :

این فقیر را فرزندی بود چهار ماه کم هفده ساله بانواع کمالات آراسته حسن صوری و خلق معنوی داشت ، چون وی فوت شد خاطرم متالم شد بر سر قبرِ وی متوجه بودم بخاطرم از روحانیتِ او این بیت گذشت :

---

[1] پیشگفتار رساله ابدالیه ص۱۵-۱۶

یا دو قبله در رهِ توحید نتوان رفت راست
یا رضای دوست باید یا هوای خویشتن ... (حکیم سنائی)

پس از وفاتِ حضرت مولانا یعقوب چرخی خواجه عبیدالله احرار (متوفی ۲۹ ربیع الاول ۸۹۵ق) عارفِ مشهور خلیفه و جانشینِ ایشان گردید خواجه عبیدالله احرار که خود یکی از بزرگان طریقهٔ نقشبندیه می باشد ارادتِ خاصی نسبت به حضرت مولانا یعقوب چرخی داشتند.

حضرت مولانا یعقوب چرخی گاهی شعر هم می سروده است :

او راست :

تا در طلب گوهر کانی کانی	تا زنده ببوی وصل جانی جانی
فی الجمله حدیث مطلق از من بشنو	هر چیز که در جستنِ آنی آنی

(هفت اقلیم ۱/۳۳۴ و نائیه ص۱۲۶)[۱]

این اشعار نیز در عمدة المقامات بدو منسوب اند :

در مسلخ عشق جز نکو را نکشند	لاغر صفتان زشت خو را نکشند
گر عاشق صادقی ز کشتن مگریز	مردار بود هر آنچه او را نکشند

آثار

از کتاب رشحات بر می آید که حضرت مولانا یعقوب چرخی مصنفاتِ متعددی داشته اند اما متأسفانه از آنها نام نبرده است.

درباره آثار مولانا یعقوب چرخی نیز بررسی کاملی تاکنون انجام نگرفته است. آقای خلیل الله خلیلی در پیشگفتار «نائیه» از سه اثر ایشان، تفسیر، نائیه و رساله ای مختصر در اثبات وجودِ اولیاء و مراقبتِ ایشان (که همان ابدالیه است) یاد کرده اند و سعید نفیسی در تاریخ نظم و نثر در ایران و

[۱] پیش گفتار رساله ابدالیه ص۱۹

درزبان فارسی از تفسیر، انسیه، روایح و شرح رباعیات نام برده اند.
وبدینگونه دو کتاب تازه یکی بنام روایح و دیگری به نام شرح رباعیات
برسه اثر یاد شده از سوی آقای خلیلی الله خلیلی افزوده شده است ولی
دربرابر نائیه وابدالیه را از قلم انداخته اند[1]

پس تصنیفاتِ حضرت مولانا یعقوب چرخی از ینقرارند:

۱- تفسیر ۲- نائیه ۳- رسالۂ انسیه ۴- روایح ۵- حورائیه = جمالیه =
شرح رباعی ابوسعید ابوالخیر ۶- شرح اسماء الله ۷- ابدالیه.

مولانا یعقوب چرخی در تفسیر خود، تسمیه، تعویذ، سورۂ فاتحه و پارۂ
بیست و نهم وسی ام قرآن مجید را تفسیر کرده است و بسال ۸۵۱ بپایان رسانیده
است. و این تفسیر منتخبی از تفسیر کشاف و کواشی می باشد چنانچه خود در مقدمه
تصریح نموده است. در این تفسیر اصحابِ طریقت را از اندرزهای پُربهایش بهره ور
گردانیده و بیشتر توجه اش را به سوی معانی عرفانی و کلماتِ حکمت معطوف داشته
است.

این تفسیر بارها در هند و پاکستان به چاپ رسیده است.

در آخر از استاذِ گرامی حضرت مولانا دکتر عبد الحلیم چشتی حفظه الله کمال امتنان
و تشکر را دارم که در جمع آوری مصادر و نوشتن زندگینامه مولانا یعقوب چرخی
راهنما و مُشوّقِ بنده بودند.

لازم به ذکر است که در این بیوگرافی بیشتر از کتاب انوار العارفین سید
محمد عابد عثمانی و پیش گفتار رسالۂ ابدالیه از محمد نذیر رانجها نوشاهی نقشبندی

---

[1] پیشگفتار رسالہ ابدالیه ص۲

مجدّدی استفاده شده است. خداوند این عمل را شرفِ قبولیت عنایت فرماید و باعثِ رحمت و مغفرت قرار دهد.

وصلی الله تعالی علی خیر خلقه محمّدٍ
وعلی آلـه واصحابه اجمعین

عبدالرّحیم ناروئی

مُتخصص فی الحدیث النبوی الشریف السنة الثانیه
جامعة العلوم الاسلامیة علامه بنوری تاؤن کراچی

۲۷ ربیع الاول سنة ۱۴۱۹ ه‍ ق

بسم الله الرحمن الرحیم

لک الحمد یا من بیده الملک وهو علی کل شیئ قدیر والصلوٰة والسلام علی جمیع الانبیاء والمرسلین
خصوصاً علی رسولنا وسیدنا محمدن السراج المنیر وعلی آله واصحابه وتابعیه اجمعین اما بعد
فیقول العبد الفقیر المحقر الراجی یعقوب بن عثمان بن محمود بن محمد الغزنوی ثم الچرخی ثم السرودری رحمهم الله
الرحمة قد التمس منی زمرة من الاحباب والاصحاب ان اکتب لهم تفسیر الفاتحة وسورة الملک الی
آخر الکتاب منتخباً من التفسیر الکشاف والکواشی وغیرها الفارسی لتنفع به الخواص والعوام من الاثار
فاجبتهم الی ذلک وان لم یکن مقامی هناک والله تعالی هو المستعان وعلیه التکلان قال النبی
صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ مفتاح القرآن التسمیة وقال ابن عباس رضی الله عنهما اجلال
القرآن اعوذ بالله من الشیطان الرجیم ومفتاح القرآن بسم الله الرحمن الرحیم بدان ای عزیز
که عبد الله بن عباس شاه مفسران است روایت میگوید که اجلال القرآن یعنی بزرگ داشتن
قرآن اعوذ بالله گفتن وکلید قرآن بسم الله گفتن است ودر حدیث دیگر نیز وارد شده
است که کلید قرآن نام خدائے گفتن است یعنی بسم الله گفتن این فقیر می خواهد که افتتاح سخن
باین دو وعده مزین گردانیده شود وفوائد دیگر که در اعوذ بالله وبسم الله به بندگان خدا
واست نبی رسانیده شود اهلِ معرفت گفته اند که اعوذ بالله تا آخر کلمه ایست که متقربان
با و قربت جویند وترس گاران باو عصمت یابند وگنهگاران باو پناه گیرند وگریزندگان
باو بحضرت الوهیت باز گردند ومحبان باو مباسطت جویند وحضرت عزت جل ذکره
مر نبی خود را فرمود فاذا قرأت القرآن فاستعذ بالله من الشَّیطٰنِ الرَّجِیمِ یعنی

ای محمد چون خواہی کہ قرآن بخوانی پس بگو اعوذ باللہ الخ یعنی پناہ می خواہم و نگاہ داشت
می خواہم و یاری می خواہم و فریاد رسی می خواہم از خدائے عزوجل از دیوے کہ دور
از رحمت خداست، اگر شیطان مشتق از شطن باشد اے بعد قَالَ الشَّاعِرُ **شعر**
فاصبحت بعد ما وصلت * بداوہ شطون لا تعاد معنی شیطان برین تقدیر
این بود دیو دور از رحمت افتادہ و اگر مشتق از شاط باشد یعنی ہلاک معنی او ہلاک شوندہ
بغضب خدائے تعالیٰ در دنیا و آخرت کما قال الشاعر **مصرعہ** ویشط علی الرجا
البطن الرَّجِیۡم راندہ شدہ یا لعنت کردہ شدہ و رَوٰی ابن عباسؓ عن النبی صلی اللہ
علیہ وسلم انہ قال ان المعلم اذا قال للصبی قل بسم اللہ الرحمن الرحیم فقال الصبی بسم اللہ
الرحمن الرحیم کتب اللہ براۃ للصبی و براۃ لابویہ و براۃ للمعلم من النار یعنی چون استاد بگوید
کودکے را کہ بگو بسم اللہ الرحمن الرحیم و کودک بگوید بسم اللہ تا آخر حق تعالیٰ فرشتگان را
فرماید کہ براتی نویسید کہ این کودک را با آتشِ دوزخ کار نباشد و نیز او ستادوے را
و مادر و پدر وے را بیک بار بسم اللہ گفتن چہار کس از دوزخ خلاص شوند و عبد اللہ
بن مسعودؓ گوید ہر کہ خواہد کہ از نوزدہ فرشتہ عذاب کہ بر دوزخ موکل اند کہ عَلَيۡهَا
تِسۡعَةَ عَشَرَ نجات یابد بگوید بسم اللہ تا آخر کہ نوزدہ حرف است با خلاص تمام تا خلاص
شود و در روایت دیگر آمدہ کہ اول چیزے کہ قلم در لوح محفوظ نوشتہ بسم اللہ الرحمن
الرحیم بود اول چیزے کہ بآدم علیہ السلام آمد بسم اللہ بود و بسم اللہ الرحمن الرحیم امان
اہل آسمان ست و اہلِ زمین و کلمہ جوازست یعنی بہ برکت او بندۂ مؤمن از پل صراط
بہ سلامت بگذرد و بسم اللہ الرحمن الرحیم مہر قبول حق است مر موحدان را و از جابر بن
عبد اللہ انصاری روایت کردہ شدہ است کہ چون بسم اللہ فرود آمد بآدم علیہ السلام ابرہا
از روئے آسمان دور شدند و طرف مشرق رفتند و بادہائے سخت مخالف بود ساکن شد
و دریا ہا روان شد و ستوران منقادہ و فرمان بردار شدند و دیوان را از آسمان دور

کردند حضرت پروردگار سوگند یاد کرد بعزت وجلال من کہ بر ہر بیماری نام مرا باخلاص
بگوید شفا دہم و ہر چہ نام مرا گوید باخلاص برکت دہم دران چیز و ہر کہ بسم اللہ را
باخلاص بگوید در آید در بہشت و اہل معرفت گفتہ اند کہ بسم اللہ کلمۂ قدسیہ است
از کنج کنز ہدایت و خلعت ربوبیت است از ضلع ولایت و وصل است و قرب
است براہل کنایت و رحمت خاص است مر اہل حقائق را و روایت کردہ شدہ است
از امام جعفر صادق رضی اللہ تعالیٰ عنہ ہمہ کتب سماویہ مودع ست در قرآن و
ہمہ قرآن مودع ست در فاتحہ و ہمہ فاتحہ مودع است در بسم اللہ و ہمہ بسم اللہ مودع
است در بائے بسم اللہ اے بے کان ماکان و بے یکون مایکون یعنی ہر چہ بود بمن بود
و ہر چہ باشد بمن باشد پس اشارت بود باین کہ واللہ بکل شیئ محیط النصرام یافت
روایت کردہ شدہ است از رسول صلے اللہ علیہ وسلم کہ در بہشت چہار دریا باشد
دریائے از شیر و دریائے از آب و دریائے از عسل و دریائے از خمر بہشتی و ازین چہار
دریا جو یہا روان می شود در منازل بہشتیان کما قال اللہ تعالیٰ فیہا انہار من مآئٍ
غیر اٰسن و انہار من لبن لم یتغیر طعمہ و انہار من خمر لذۃ للشاربین و انہار
من عسل مصفٰی و روایت کردہ شدہ است کہ بر ساق عرش نوشتہ شدہ بسم اللہ الرحمن
الرحیم چشمۂ آب از میم بسم و چشمۂ شیر از ہا اللہ و چشمۂ خمر از میم الرحمن و چشمۂ عسل از میم
الرحیم نقل کردہ شدہ است از تفسیر تیسیر بسم اللہ الرحمن الرحیم آغاز می کنم بنام خدائے
نیک مہربان و نیک بخشایندہ بالوہیتش شناختند عارفان بمہربانیش روزی یافتند
عالمیان و بہ بخشش نجات یافتند گناہ گاران آغاز کتاب حق سبحانہ و تعالیٰ باین
اسم است از بہر آنکہ بندہ را سہ حالت است این جہان و گور و آن جہان چون
معبود وے اللہ ست درین جہان کارساز وے اوست و رحمن مہربان بر وے در
گور ست و رحیم بخشایندہ در آن جہان آمرزندۂ گناہ وے اوست بیت

نام اورا بگور خواهم برد ٭ زانکه او یار مهربان من است- وعلما گفته اند که مر الله تعالی را
۳ هزار نام است و ازین جمله هزار نام است که فرشتگان میدانند وبس و هزار دیگر را
پیغمبران میدانند وبس و ۳ صد نام وے در توریت است و ۳ صد در انجیل و
۳ صد در زبور و نود و نه نام در قرآن است و یک نام ست که جز حضرتِ حق کسے آنرا
نمیداند و بازگشت معنی آن ۳ هزار نام باین ۳ نام است بسم الله الرحمن الرحیم پس
هر که این ۳ نام بداند و خدائے تعالی را باین نام بخواند گویا که خدائے تعالی را به آن
که هزار نام یاد کرده است بدانکه بعضے از علما گفته اند که سورۂ فاتحه تعلیم ست از
حق تعالی مر بندگان خود را که چون حمد وثنا گویند این چنین گویند و معنی اَلْحَمْدُ لِلّٰہِ
این ست که همه سپاس وستایش یعنی صفت کردن تمام مر خدائے راست رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ
که پروردگار جهانیان است اَلرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ نیک مهربان وبخشاینده است و بعضے
گفته اند که این اخبار ست از حق تعالی باین که همه حمد ها وثنا ها مر خدائے تعالی
راست بدانکه سبب نزول این سوره بقول امیر المؤمنین علیؓ وعبد الله بن عباس
رضی الله تعالی عنهم در مکۂ معظمه بوده است و اول سورة که فرود آمد در مکۂ معظمه این است
رسول صلے الله علیه وسلم فرمود که چون بصحرا می رفتم آوازے می شنیدم که یا محمد
اَنَا جِبْرَئِیْلُ وَاَنْتَ نَبِیُّ هٰذِهِ الْاُمَّةِ وَاَرٰی شَخْصًا نُوْرَانِیًّا عَلٰی سَرِیْرٍ مِّنْ ذَهَبٍ
بَیْنَ السَّمَآءِ وَالْاَرْضِ و من میگریختم تا مر اورقه بن نوفل گفت چون آواز بشنوی
مگریز و گوش دار تا هر چه میگوید همچنان کن چون آواز آمد که یا محمد گفتم لبیک گفت بگوے که
اَشْهَدُ اَنْ لَّآ اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهٗ وَرَسُوْلُهٗ باز گفت الحمد لله تا
آخر سوره و آواز کننده جبرئیل بود علیه السلام و رسول علیه السلام فرمود که اِنَّ فِیْ
سُوْرَةِ فَاتِحَةِ الْکِتَابِ سَبْعِیْنَ شِفَآءً وَفِیْ رِوَایَةٍ فَاتِحَةُ الْکِتَابِ شِفَآءٌ مِّنْ کُلِّ
دَآءٍ اِلَّا السَّامُ اَیِ الْمَوْتُ یعنی در فاتحة الکتاب از هفتاد درد شفا است و در روایت

دیگر فاتحه شفاء همه دردهاست مگر مرگ را و در فضیلت این سوره احادیث بسیار است
و رسول علیه السلام فرمود که اگر این سوره در توریت بودے قوم موسیٰ علیه السلام
گمراه نشدندی و اگر در انجیل بودی قوم عیسے علیه الصلوٰة والسلام گمراه نشدندی
و اگر در زبور بودی قوم داؤد علیه الصلوٰة والسلام مسخ نشدندی یعنی خوک و حمد و ثنا
او هر مسلمانے که این سوره را یکبار بخواند گویا که همه قرآن را خوانده است و گویا که
بر همه مؤمنان و مسلمانان صدقه داده است الحمد لله همه ثناها خدائے را سزد که
هر چه کند حکمت است شکر وے را واجب است که از وے بیشمار نعمت است ثنائے
گوی اے بنده تا سنا یابی و شکر او گوے تا عطا یابی رحمت شو تا دیدار ه
یابی که بخشاینده در دو جهان ولیست و مهربان در بهشت جاودان بر دوستان
ولیست مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ ڈ که پادشاه روز قیامت نواز د دوستان را بلطف و گه
و دشمنان را بقهر در وقت دادن جزا و سزا إِيَّاكَ نَعْبُدُ بگوئید اے بندگان کر
ترا بندگی می کنیم و بس اَهلِ معرفت گفته اند اَلْعِبَادَةُ شُغْلُ كُلِّكَ بِهٖ وَهُوَ شُغْلُ الْقَلْبِ
بِمَعْرِفَتِهٖ وَشُغْلُ الرُّوْحِ بِمُشَاهَدَتِهٖ وَشُغْلُ النَّفْسِ بِخِدْمَتِهٖ وَشُغْلُ اللِّسَانِ
بِمِدْحَتِهٖ نعبد از عبادت است یعنی عارفان گفته اند معنی عبادت آنست که بنده
همه اعضائے خود را بعبادت حق تعالیٰ مشتغل دارد و دل را بمعرفت و روح
بمشاهدت و نفس را بخدمت و زبان را بمدحت نَعْبُدُ از عبادت است یعنی بندگی کر
و یا از عبودت یعنی بنده بودن نیز می شاید که باشد یعنی ترا بنده می باشیم و بس
دادن مال برائے زکوٰة و صدقه دادن عبادت است و رضا دادن بنده بگرفتن
مال وے بظلم عبودت است و عبودت را درجه بسیار است و در حدیث آمده آن
که یک درم که ظالم بظلم بگیرد ثواب آن بهتر است از سیصد هزار درم که بنده بصد
بدهد عبودت بنده بودن است وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتّٰى يَأْتِيَكَ الْيَقِيْنُ علمائے ظا

میگویند بندگی کن تا غایتے کہ ترا مرگ بیاید و علمائے باطن میگویند بندگی کن تا غایتے
کہ ترا الیقین شود بعد از ان بندہ باش و چون بندہ شدی ترا رضا باید داد بآنچہ مولی
تعالی تبو بکند نظم باد و قبلہ در رہِ توحید نتوان بر دراہ ٭ یا رضای دوست باشد یا رضائے خویشتن
بیت عاشقم بر قہر و خلقش من بجد ٭ ایعجب من عاشق این ہر دو ضد ؟ شیخ محقق جاوید
سعید کابلی رحمۃ اللہ علیہ می گوید نظم گر مرا دوزخ بسوزد خاکساری گو بسوز ٭
ورمرا جنت نباشد بوستانے گو مباش ٭ من سگِ اصحاب کہفم بر درِ مردان مقیم ٭
گرد ہر دومی نہ گردم استخوانے گو مباش ٭ و این مقام محبت ذاتیست اَللّٰہُمَّ ارزقنا
وعبودیت مقام رضاست بقضا بیت اگر کمال طلب می کنی چو کار اوفتاد ٭
قضائے عمر کنی در رضا دہی بہ قضا ٭ و ترک چون و چرا کن چون شرف بندہ بودن
یافتہ شد تاج کرامت و خلعت امامت وجود گرفت سُبْحَانَ الَّذِیْ اَسْرٰی بِعَبْدِہٖ
لَیْلًا اشارت بآنست یَا عِبَادِ لَا خَوْفٌ عَلَیْکُمُ الْیَوْمَ وَلَا اَنْتُمْ تَحْزَنُوْنَ نتیجہ آن است کہ
حکیم سنائی غزنوی رحمۃ اللہ علیہ می گوید رباعی درگہ خلق ہمہ زرق و فسونست و ہوس ٭
کار درگاہِ خداوند جہان دارد بس ٭ بندۂ خاص ملک باش کہ با داغ ملک ٭
روزہا ایمنی از شحنہ و شبہا ز عسس ٭ وَاِیَّاکَ نَسْتَعِیْنُ ۝ واز تو یاری می خواہیم
و بس ردِ اعتقاد جبری و معتزلی است جبری میگوید اختیار ندارم و معتزلی می گوید اختیار
تمام دارم و موجد افعال خودم سنی میگوید بندگی میکنم و توفیق از تو میجویم چنانکہ در کلام مجید
دلائل عقلیہ و نقلیہ ہمہ از تو می دانم واز طریق فلسفی و جبری و معتزلی بیزارم نظم
اے بسا فکر و ذکا و لُبّ و فطن ٭ گشتہ رہ رو را چو غولِ راہزن ٭ بیشتر اصحاب جنت ابلہ اند ٭
تا ز سرِ فیلسوفی سے رہند ٭ خویشتن عریان کن از فضل فضول ٭ تا کند رحمت ترا ہر دم نزول ٭
زیرکی ضد شکستست و نیاز ٭ زیرکی بگذار و گو باکی بساز ٭ زیرکی دان دام مرد و طمع کاز
تا چہ خواہد زیرکی را پاک باز ٭ زیرکان با صنعتی قانع شدہ ٭ ابلہان از صنع در صانع شدہ ٭

عمر و فخر و لطف محبوب حقیقی ...

زانکه طفل خورد را مادر نهار ✦ دست و پا باشد نهاده بر کنار ✦ وَاِیَّاكَ نَسْتَعِیْنُ وازتو یاری میخواهیم وبس ای نطلب منك العون وقال بعض اهل المعرفة الاستعانة طلب العون ای نسلك ان تجعلنا عابدین لك کاننا نعاینك وشیخ سفیان ثوری رحمة الله علیه در نماز شام امامت می کرد وچون اِیَّاكَ نَعْبُدُ وَاِیَّاكَ نَسْتَعِیْنُ گفت بیهوش شده او فتاد چون با خود آمد گفتند یا شیخ چه حال بود گفت ترسیدم که مرا بگویند که چون ما را بندگی می کنی وبس و از ما یاری می خواهی وبس چرا از طبیب دارو می جوئی و از سلطان یاری میخواهی دروغ چرا می گوئی واهل معانی وبیان می گویند درین آیت التفات است از غیبت بخطاب واهل شوق میگویند درین اشارت است مر اهل طلب که نومید نباشند که کرم من از غیبت بخطاب ندا میکند بیت هله نومید نباشی که ترا یار براند گرت امروز براند نه که فردات بخواند ✦ عجب حیرت است اگر عاشق رب ارنی انظر الیک گوید خطاب آید که لن ترانی واگر نومید وار بگوشهٔ بنشیند گویدا ای نفس چه بوالفضولی است که تو می کنی ما للتراب ورب الارباب ندا آید کما دعونی استجب لکم فبقیت ارواح المشتاقین بین الرد والقبول والصرف والوصول بیت چند روزی میبرد بخت بداز کوی توام سوئے خود میخواهم وچون آدمی رانیم ✦ من خود ندانم چون کنم در ماندهٔ کوئے توام درخم ہے غم کند گر قصد هشیاری کنم ✦ گر دست برکاری نهم زنجیر بردستم نهد ✦ اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِیْمَ بنمائے ما را راه راست یعنی استقامت و پایداری ده ما را بر راهے که نموده و هذا قول علی بن ابی طالب رضی الله عنه قال امام القشیری رحمة الله علیه اهدنا الیك واجعل اقبالنا علیك وکن علیك دلیلنا ویسر الیك سبیلنا یعنی راه نمائے ما را بمشاهدهٔ جمال خود وبگردان توجه ما را بجناب جلال خود وباش ما را دلیل وآسان کن ما را سبیل وقال علماء المعانی والبیان المراد بالصراط المستقیم دین الاسلام علی طریق الاستعارة المصرحة وقال اهل المعرفة الاستقامة علی ثلثة

اقسام الاقوال والافعال والاحوال وقال سید الطائفۃ جنید رحمۃ اللہ علیہ کن طالب الاستقامۃ ولا تکن طالب الکرامۃ فان الرب تعالیٰ یطلب الاستقامۃ لقولہ فاستقم کما امرت والنفس تطلب الکرامۃ استقامت ظاہرہ رعایت شرعیہ واستقامت باطنہ نفی ماسوے اللہ ست درین آیت کہ اِنَّ الَّذِیْنَ قَالُوْا رَبُّنَا اللّٰہُ ثُمَّ اسْتَقَامُوْا فَلَا خَوْفٌ عَلَیْھِمْ وَلَا ھُمْ یَحْزَنُوْنَ مژدۂ عظیم ست مر اہلِ استقامت را صِرَاطَ الَّذِیْنَ اَنْعَمْتَ عَلَیْھِمْ بدل من قولہ الصراط المستقیم یعنی بنمائے مارا راہ آنانکہ نیکی کردہ بر ایشان بدادن ایمان وعرفان غَیْرِ الْمَغْضُوْبِ عَلَیْھِمْ نہ خشم گرفتہ شدہ بر ایشان بعد از یافتن راہِ راست یعنی ہمچو جہودان مگردان مارا کہ اول راہِ راست یافتند وآخر غضب کردہ شد بر ایشان چون ایمان نیاوردند بقرآن وبسرورِ پیغمبران وَلَا الضَّآلِّیْنَ نہ گمراہان وبیراہان یعنی مارا مگردان ہمچو ترسایان کہ اول راہِ رست یافتند وآخر گمراہ شدند چون ایمان نیاوردند بقرآن این فقیر میگوید واللہ اعلم کہ حاصل این دعا این است کہ بنمائے مارا راہِ رست کہ دروے ترس وبیم نباشد واین راہِ عاشقان و دوستان حضرت باری تعالیٰ است اَلَآ اِنَّ اَوْلِیَآءَ اللّٰہِ لَا خَوْفٌ عَلَیْھِمْ وَلَا ھُمْ یَحْزَنُوْنَ چون منصود شان جز محبوب حقیقی نیست از عرش تا تحت الثرے نثار ایشان کرد التفات بآن نکردند مازاغ البصر وماطغیٰ اشارت بآنست ومولانا جلال الدین رومی میفرماید رحمۃ اللہ علیہ بیان حال شیخ محمد غزنوی سرزی رحمۃ اللہ علیہ مدت ہشت سال در بیابان ہا می گشت وسیر علف می خورد از خدائے تعالیٰ دیدار می جست مثنوی

گنجہائے خاک با ہفتم طبق ✦ عرضہ کردندش بپیش شیخ حق ✦ شیخ گفتا خالقا من عاشقم ✦ ور بجویم غیر تو من فاسقم ✦ ہشت جنت گر در آرم در نظر ✦ ور کنم خدمت من از خوفِ سقر ✦ مؤمنی باشم سلامت جوے من ✦ زانکہ این ہر دو بود حظِ بدن ✦ عاشقی کز عشق رحمن خورد قوت ✦ صد عدن پیشِ او دیکے ترہ توت ✦ بندۂ دائم خلعتِ ادرار جوست ✦ خلعتِ عاشق ہمہ دیدار اوست

حکمت واجب بودن خواندن سورهٔ فاتحه در هر رکعت از نماز این باشد که دایما باید که بنده طالب وصال بود و راهِ عاشقان را جوید تا از ایشان باشد رباعی تا در طلب گوهر کانی کانی تا زنده ببوی وصل جانی جانی ❊ فی الجمله حدیث مطلق از من بشنو ❊ هر چیز که در جستن آنی آنی واللہ اعلم الٰہی ما را از عاشقان جمال و جلال خود گردان در روایت کوفیان آمده است که آمین از قرآن نیست و در مصاحف نباید نوشت که از قرآن نیست و در مصحف نوشته نشود آمین چنین باد توفنا مسلمین والحقنا بالصالحین وصلی اللہ علی خیر خلقه محمد وآله واصحابه اجمعین برحمتک یا ارحم الراحمین

سورة الملک مکیة وهی بسم اللہ الرحمٰن الرحیم ثلاثون آیة وفیها رکوعان

تَبٰرَکَ بزرگ ست و پاینده است و با این نیکی بسیار ست و همه چیزها از دست الَّذِیْ آن خدائے که بِیَدِہِ بفرمان و قدرت ویست الْمُلْکُ بادشاهی و بعضے می گویند که مراد از ید این جا صفت است از صفات خدائے تعالیٰ و از متشابهات است ایمان آریم بآن و مشغول نشویم به کیفیت آن و بعضے میگویند عبارت است از تصرف و قدرت یعنی در تصرف و قدرت اوست ملک دنیا و آخرت نصیب درویش این است که از غیر او نترسد و مر غیر او را نپرستد و از غیر او طمع نکند و ارباب ملک و ملک را مقهور او داند و در بلاها او بگریزد و عطاها از وجوید و بندهٔ خاص او شود تا از شر ملوک مجازی خلاص یابد و حکیم سنائی غزنوی میفرماید بیت بندهٔ خاص ملک باش که با داغ ملک روزها ایمنی از شحنه وشبها ز عسس وَهُوَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ و اوست بر همه چیزها توانا توکل باو کن اے مؤمن چونکه دانستی که معبودے چنین داری زهد و تقوائے و فتوائے را بحطام دنیا مفروش و بمناصب ارباب ملک دنیا را التفات منمائے حکیم غزنوی گوید بیت مساز بیداز برائے نام و دام کام چون مردان ❊ جمال نقش آدم را نقاب نفس شیطانے بیت منگر بهر گدائے که تو خاص از آن مائی ❊ مفروش خویش ارزان که تو بس گران بهائی

باز صفت دیگرش را بیان کرده گفت الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيٰوةَ آن خدائے که بیافرید
مرگ را و زندگانی را لِيَبْلُوَكُمْ تا بیازماید شمارا اَيُّكُمْ اَحْسَنُ عَمَلًا کیست از شما نیکو
کارتر آفریدن مرگ و زندگانی دلیلے ست ظاهر بر هستی خدائے قاهر حکیم علیم قادر و دنیا دار
بلاست و گور جاے بلی ست و قیامت جاے سزا و جزا ست بدانکه حضرت عزت جل قدرہ
از آزمودن منزه ست پس مراد این ست که آفرید مرگ و زندگانی تا پیدا شود از شما
باختیار شما آنچه دانسته ست بعلم قدیم هر که عمل نیک کند به بهشت رسد و هر که عمل بد کند
بدوزخ رسد نصیب مؤمن این ست که مرگ را دایم در نظر دارد و استعداد آن بکند
واز سرائے غرور نفور کند حضرت شیخ ابن فقیر می فرمودند که هر روز چهل بار خود را به
گورستان میبرم و حساب خود می کنم قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِئْسَ الْعَبْدُ
عَبْدٌ نَسِيَ الْمَقَابِرَ وَالْبِلٰى وَبِئْسَ الْعَبْدُ عَبْدٌ نَسِيَ الْجَبَّارَ الْاَعْلٰى ونکته در تقدیم
موت بر حیوة شاید که این باشد والله تعالیٰ اعلم باز صفت دیگر خود را یاد کرد و گفت
جل جلاله وَهُوَ الْعَزِيْزُ و اوست غالب بر همه چیز که میسر نشود از وے گریز نصیب درویش
این است که روے بطاعت او آرد و عزت و نصرت از وجوید اَلْغَفُوْرُ و اوست نیک
پوشنده گناه مؤمنان بدکردار اگرچه بود بیشمار هر کرا خواهد نصیب تو این ست که هر
گناه داری از رحمت بے نهایت او نومید نباشی مثنوی الٰهی رحمتت دریائے عام است
ازانجا قطرهٔ مارا تمام است ؛ اگر آلایش خلق گنه گار ؛ فروشوئی ازین دریا به یکبار
نگردد تیره آن دریائے مانی ؛ ولے روشن شود کار جهانی ؛ غیر از کرم او چه داریم باز صفت
دیگر خود را بیان کرد که اَلَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمٰوٰتٍ طِبَاقًا آن خدائے که آفرید هفت
آسمان را طبقها بر زبر یک دیگر یعنی ته بته کعب الاحبار گفت آسمان دنیا از موج
آب است و دوم از در سفید و سوم از آهن ست و چهارم از مس ست و پنجم از
فضه ست و ششم از زر ست و هفتم از یاقوت سرخ است مَا تَرٰى فِيْ خَلْقِ الرَّحْمٰنِ

مِنْ تَفٰوُتٍ نہ بینی تو اے محمد ویا ہیچ بیننده در آفریدن خدائے بخشاینده ہیچ تفاوتی یعنی ہیچ عیبے نہ بینی در آسمانہا یا در ہیچ مخلوقے از مخلوقات خدا تعالیٰ اصلاً نہ بینی ہمہ را بحکمت کاملہ حوالہ کنی اگرچہ بکنہ او نہ رسی نصیب تو اینست کہ بدانی ہفت آسمان را بالائے یکدیگر بداشت بی ستون و بقدرت کاملہ ترا تمیز صانع نہ نماید و برحمت شامل کند امام حمزه وکسائی مِن تفوت خوانده اند تفاوت الامر و تفوت دیگر گونہ شد یعنی نہ بینی در مخلوقات حضرت خدائے تعالیٰ اضطرابے و اختلافے و تناقضی ہر کرا ہی آفرید یا ولی یا مؤمن یا کافر یا فقیر یا انسان و یا غیر آن مختلف الالوان صحیح الابدان و معیوب الارکان ہمہ بموجب حکمت بود و ہمچنین اوضاع عالم و بہشت و دوزخ و اہل آن عارف باید کہ ہمہ را بحکمت او حوالہ کند و بچشم انکار نظر نکند در خلقت او نظم ہر آن نقشے کہ در عالم نہادیم ✤ تو زیبا بین کہ ما زیبا نہادیم ✤ ز زلف خود سر موئے نمودیم ✤ جہان اندر پے غوغا نہادیم ✤ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هٰذَا بَاطِلًا سُبْحٰنَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ بخواند چون خبر کرد کہ ہیچ تفاوتے و عیبے نیابی در مخلوقات او باز فرمود فَارْجِعِ الْبَصَرَ پس باز گردان چشم در آفرینش آسمان هَلْ تَرٰی ہیچ مے بینی مِنْ فُطُوْرٍ از شگافہا جمع فطر شگافتن ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ پس باز گردان چشم را بارے پس از باری یعنی بارہا تامل کن در آسمان اگر ہر چند تامل و نظر کنی يَنْقَلِبْ باز گردد اِلَيْكَ بسوئے تو الْبَصَرُ بینائی خَاسِئًا خوار و دور از یافتن عیبے وَّهُوَ حَسِيْرٌ و آن چشم مانده و کنده شده باشد از یافتن عیبے در دیدن آسمان و بعضے میگویند ثم ارجع البصر باز در زمین و جملہ مخلوقات نظر کن تا ہیچ عیبے نیابی بلکہ بر قضیۂ حکمت و دلیل بر وجود واجب الوجود و وحدانیت و قدرت و علم و ارادت او باشد پس عارف شوی بصفات ظاہره در ملک و ملکوت و راه یابی بعلم جبروت باز اشارت باستدلال بصفت دیگر کرد جل جلالہ وَلَقَدْ زَيَّنَّا و بدرستی ہر آئینہ بیار استیم السَّمَآءَ الدُّنْيَا آسمان را نزدیکتر بزمین بِمَصَابِيْحَ

بستارگانی که همچو چراغهای درخشانند وَجَعَلْنَاهَا و گردانیدیم آن ستارگان را رُجُوْمًا انداختنیها و جمع رجم بمعنی مراجم باشد انچه بوی انداززند یعنی تیرها لِّلشَّیَاطِیْنِ مر دیوانرا چون خواهند که بر آسمان برآیند تا سخن فرشتگان شنوند بدانکه از اول سوره تا این جا صفات بصنعت خود یاد کرد یعنی منم ملک بزرگوار و ملک دار قادر قهار عزیز غفار خالق هفت آسمان بی عیب و ضرار و مزین آسمان دنیا بستارگان بیشمار و گردانندهٔ آن مراجم شیاطین خفار تا استدلال کرده شود ازین صفات عظام بذات ذو الجلال والاکرام که آسمان را بقدرت بر داشته و در هوا بی ستون داشته و چندین هزار کواکب ثواقب بر نگاشته عوارف این همه را مظاهر نور دانسته مصرع

ای تابش نور از تو وی نازش حور از تو ❊ ای درویش زینت بام زندان این است تا دانی که زینت دل دوستان بشمس العرفان چون باشد بدانکه اهل علم هیئت و نجوم نه فلک اثبات می کنند و در قرآن هفت آسمان و عرش و کرسی مذکورست و میگویند که کواکب سیاره هفت است زحل و مشتری و مریخ و شمس و زهره و عطارد و قمر و هر یکی ازینها بر فلکی اند مزین برین ترتیب و غیر این هفت را ثابتات گویند و گمان ایشان این است که ثابتات بر فلک هشتم است و امام ابو المعین نسفی صاحب تبصرة الادلہ گفته است که این گمان ایشان ظاهرا خلاف این آیت است وَلَقَدْ زَیَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْیَا بِمَصَابِیْحَ وَجَعَلْنَاهَا رُجُوْمًا لِّلشَّیَاطِیْنِ و گفته اند مذهب اهل تفسیر این است که همه در آسمان دنیاست و در بعضی تفاسیر نیز آورده است که این آیة دلیل است بر بطلان قول منجمان ظاهرا از بهر آنکه نجوم رجوم شیاطین است در آسمان دنیا اگر در فلک هشتم باشد رجم ایشان میسر نمی شود در تفسیر لسان التنزیل آورده است کہ فلک چرخ آسمان که ستارگان در وی گردند و این قول حق است قَالَ تَعَالٰی کُلٌّ فِیْ فَلَکٍ یَّسْبَحُوْنَ فاما آن سخن که میگویند که آسمان میگردد خلاف نص قرآن است

و باطل است بدانکه بیشتر اهل تفسیر برین اند که جدا می شود از ستاره نوری همچون شعلهٔ آتش و بر شیاطین میزنند فاما ستاره بر جائے خود است و امام قتاده گفت آفریدن ستارگان از برائے زینت آسمان و رجم شیاطین است و شناختن راه ها و شناختن قبله در بیابان است فاما اعتقاد تنجیم و این که مختار و مؤثر در سعادت و شقاوت انکلیف است بے علم بآن و بدانکه علماء معانی و بیان انتقال در کلام از غیبت بخطاب یا تکلم یا عکس صنعت التفات بگویند چنانکه درین آیت است که وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ بہ نسبت ما قبلش و ذکر مصابیح و ارادت نجوم را و مانند این را استعارهٔ مصرحه گویند چون دلائل عظام یاد کرد بر وجود واجب الوجود طائفهٔ منکران را از دیوان و آدمیان که اقرار ندارند بآن و اعراض کرده اند و کفران نعمت نموده اند مخصوص کرد شان بعذاب نیران و فرمود در حق ایشان وَأَعْتَدْنَا لَهُمْ و آماده کرده ایم مر ایشان را یعنی دیوان را عَذَابَ السَّعِيرِ آتش سوزان این آیت دلیل است برانکه دوزخ حالیا موجود است وَلِلَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ و مر آن کسانے را که کافر شدند بخدائے خود عزوجل باوجود چندین دلائل عَذَابُ جَهَنَّمَ عذاب دوزخ است وَبِئْسَ الْمَصِيرُ و بد جائے باز گشتن وے که دوزخ است الْمَصِيرُ گشتن صفت بدی او را یاد کرد و گفت جل جلاله إِذَا أُلْقُوا چون افگنده شوند کافران فِيهَا در آن دوزخ سَمِعُوا شنوند لَهَا مر آن دوزخ را شَهِيقًا بانگ زشت سهمناک چون بانگ خر یعنی بشنوند از دوزخیان که پیش از ایشان در آمده باشند یا از خود یا از دوزخ وَهِيَ این دوزخ تَفُورُ می جوشد بر این کافران همچون جوشیدن دیگ مسین که آتش تیز باشد و دانه در وے اندک و آب بسیار تَكَادُ نزدیک باشد این دوزخ تَمَيَّزُ بطرقد مِنَ الْغَيْظِ از خشم یعنی از خشم خدائے تعالیٰ یا از خشم مالک دوزخ و فرشتگان عذاب یا از خشم خود بر دشمنان خدائے تعالیٰ كُلَّمَا أُلْقِيَ هر بارے که انداخته شود

فِیْهَا در دوزخ فَوْجٌ گروہے سَاَلَهُمْ پرسند شان خَزَنَتُهَا جمع خازن یعنی نگهبان مالک و دیگر زبانیۂ دوزخ اَلَمْ یَاْتِكُمْ آیا نیامده بود شمارا نَذِیْرٌ بیم کننده نذیر بمعنی منذر باشد یعنی پیغام بری نیامده بود بشما تا شمارا ازین روز وازین عذاب دوزخ خبر کندیا خبر کردی تا شمارا ایمان بودی وعمل نیک بودی وازین دوزخ خلاصی بودی این پرسیدن برائے سرزنش بود ایشان را قَالُوْا گویند دوزخیان در جواب بَلٰی قَدْ جَآءَنَا نَذِیْرٌ بلے آمده بود بما پیغمبران بیم کننده مارا خبر کرده بودند ازین روز وازین عذاب فَكَذَّبْنَا پس ما ایشان را دروغ گو داشتیم و با ایشان ایمان نیاوردیم وَقُلْنَا وگفتیم مَا مَا نَزَّلَ اللّٰهُ نه فرستاده است خدائے تعالےٰ مِنْ شَیْءٍ هیچ چیز از انچه شما میگوئید وگفتیم پیغمبران را اِنْ اَنْتُمْ نیستید شما اِلَّا فِیْ ضَلٰلٍ مگر در گمراهی كَبِیْرٍ بزرگ از برائے آن مبتلا شدند در آخرت بعذاب بزرگ اے برادر ترا نیز خواهند پرسید که هیچ واعظ و پند دهنده بتو نیامد ونه گفت که حرام کدام ست وحلال کدام؟ وچه باید کرد وچه نباید کرد هر چند وعظ بیشتر می شنوی وعمل نمی کنی کار بتو دشوار تر میشود وعلم بسیار حاصل کردی بے عمل وائے بر تو باد تا چند بدرگاه ظالمان روی واهل دنیارا ملازمت کنی وَقَالُوْا وگویند دوزخیان لَوْ كُنَّا اگر بودمے مَا نَسْمَعُ که بشنودمی سخن پیغامبران را وفرمان برداری کردمے علمائے حقانی را وپیروی ایشان کردمے اَوْ نَعْقِلُ یا تعقل کردمے سخن ایشان را وعقل را بکار داشتمے مَا كُنَّا نبودمی ما فِیْ اَصْحٰبِ السَّعِیْرِ در یاران دوزخ یعنی اهل دوزخ نبودمے اگر سخن اهل حق را شنیدمے و در دلائل وحدانیت سمعی وعقلی نظر کردمے وایمان آوردمے وعمل نیک کردمے تا دوزخی نبودمے حق تعالیٰ فرمود فَاعْتَرَفُوْا پس اقرار کنند دوزخیان بِذَنْۢبِهِمْ بگناهان خود هیچ فائده نکند ایشان را فَسُحْقًا پس دوری باد از رحمت خدائے تعالیٰ لِّاَصْحٰبِ السَّعِیْرِ

هر دو زخیان را امام کسائی فسحقا بضم سین وحای خوانده است ای قال لزمهم الله سحقا او فاستحقهم سحقا ای ابعادا التسحیق دور بودن یعنی دور کرد ایشان را حق تعالی دور کردنی نصیب تو این است که ایمان آری چنانکه شرط اوست وسخن اهل حق را بشنوی وقبول کنی ودر ملک وملکوت تامل کنی واز خلق بخالق راه بری ودل بنور قرآن وذکر رحمن روشن کنی ودر دنیا پیش از مرگ بتوبه واستغفار عذر بخواهی ورد مظالم بکنی تا از عذاب آخرت خلاص یابی بیت گفتند وشنودیم وبکردیم به آمد گفتیم وشنودند نکردند وبد آمد چون از اول سوره بیان کرد دلائل عظام بر هستی وقدرت خود چنانکه گذشت وطائفهٔ کافران که ایمان نیاوردند بآن عذاب ایشان را یاد کرد واز بدی حال ایشان را خبر کرد بعد از ان حال مؤمنان را وترسگاران را بیان کرد وگفت جل جلاله إِنَّ بدرستی وراستیکه الَّذِينَ آنانکه يَخْشَوْنَ می ترسند رَبَّهُم پروردگار ایشان را بِالْغَيْبِ یعنی خدائے را جل جلاله نادیده می پرستند ومی ترسند لَهُم مر ایشان راست مَّغْفِرَةٌ آمرزیدن گناهان وَأَجْرٌ ومزد كَبِيرٌ بزرگ یعنی بهشت جاودان وبعضے می گویند می ترسند از خدائے تعالی باشکارا ونهان یعنی در پیش خلق وخلوت بدانکه این بهشتیان را حق تعالی یاد کرد بترسیدن نی بایمان یعنی گفت الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم ونه گفت الَّذِينَ آمَنُوا تا بدانی که مقصود بزرگ از ایمان ترس خدای است عز وجل قال النبي عليه السلام من قال لا اله الا الله محمد رسول الله مخلصا دخل الجنة قالوا وما اخلاصها قال ان تحجزه عن المحارم تا معلوم شود که ایمان آوردن بے اخلاص نتیجه نمیدهد واخلاص کلمه طیبه باز ایستادن است از حرامها از ترس خدائے تعالی نصیب تو این است که ترس خدائے تعالی را شعار خود سازاز اول قرآن تا آخر قرآن تامل کنی تا مرتبه خدا اے ترسان بدانی گفته نشد که مردانشمندان را یا شیخان را یا

یا بزرگان را مزد بزرگست بل گفته شد که مر خدائے ترسان را مزد بزرگست باز حضرت پروردگار
بیان علم خود میکند و سیفرماید جل جلالہ وَأَسِرُّوا و پنہان داریداے مؤمنان وای کافران
قَوْلَكُمْ گفتار خود را أَوِ اجْهَرُوا بِهِ یا آشکار کنید گفتار خود را بہر حال که باشید او بداند
إِنَّهُ بدرستی که خدائے تعالیٰ عَلِيمٌ نیک داناست بِذَاتِ الصُّدُورِ بآنچه در سینہا
و در دلہاست پس اسرار مؤمنان و کافران را و احوال ایشان را بداند و جزائے آن
بہر شان را و بعضے میگویند که اسروا امرست لفظاً و خبرست معنی یعنے ان اخفیتم کلامکم
او اعلنتم فانه علیم و بعضے میگویند که این آیۃ در حق کافران قریش بود بہ زبان
و در دل و پنہان و آشکار ارسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم دشمن می دانستند و قصد بدی میکردند
بوے بدشنام و ناسزا می گفتند آہستہ و پنہان گویند تا خدائے محمد نشنود و نداند پس این
آیۃ که من خدا ایم پنہان و آشکار را بدانم پس گفت جل جلالہ أَلَا يَعْلَمُ آیا نداند مَنْ
آن خدائے که خَلَقَ بیافرید ہمہ چیزہا را چون نداند حال ایشان را یا چون نداند مخلوق
خود را و حال این است که وَهُوَ او ست اللَّطِيفُ دانا بکارہائے پنہان و رسانندہ
نیکی ست بہ بندگان و قیل اللطیف دوربین و قیل باریک بین و شیرین کار الْخَبِيرُ
آگاہ است بہمہ چیزہا و خبر کنندہ ہست ازان عارف را باید که ظاہر و باطن خود را
پاک دارد و از التفات بغیر حضرت الوہیت دور باشد تا باطن او چون ظاہر او باشد
بے مکر و حسد و خدیعت بدانکه اوّل اشارت بدلیلے کرد که در آفرینش آسمانہا بود گفت
الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ تا آخر و عذاب منکران و جائے ایشان را یاد کرد و
حال مؤمنان را نیز یاد کرد و علم خود را بیان کرد باز اشارت بدلیلے کرد که از زمین
باشد و فرمود جل جلالہ هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ یعنی او آن خدائے است که گردانید
از برائے شما الْأَرْضَ زمین را ذَلُولًا نرم و فرمانبردار الذل رام شدن یعنی
رام کرد که توان رفت بروے چون چنین ہست فَامْشُوا پس بروید فِي مَنَاكِبِهَا

درکنارہائے وے یا درکوہ ہائے بلند وے یا درراہ ہائے وے یقال ذل البعیر ذلا رام شد و ھو ذلول یعنی کتف المنکب الغارب وفیہ استعارۃ مصرحۃ وتخیل علی مالا یخفی وَكُلُوا وبخورید مِن رِّزْقِهِ از روزی خدائے تعالیٰ کہ از زمین بیرون می آرد از برائے شما وَإِلَيْهِ وبآن خداست جل جلالہ النُّشُورُ زندہ کردن شما و پراگندہ کردن از گور در قیامت از برائے جزا یعنی دلیل بر ہستی من کہ خداوندم آن ہست کہ آسمان را بیافریدم تا نظارہ کنید در وے و زمین را از برائے شما رام گردانیدم تا باشید و زراعت کنید در وے و از بہر تجارت روید بروے و بخورید از نعمتہائے وے باز جمع کنم شمارا چون بمیرید در وے و پراگندہ کنیم از وے چونکہ منم قادر حی بر آئے شما آسمان و ستارگان دلیل در زیر قدم شما زمین دلیل و بیرون آوردن نعمتہا از وے دلیل و خوردن نعمتہائے نرم آن دلیل پس زندہ کردن شما آسان ہست بر رب جلیل ایمان آر و عرفان تا شوی عزیز و کافر و فاسق مشو تا نشوی ذلیل چون دلائل عظام نمود بر قدرت و حکمت و علم و انعام و اکرام و آن را قبول نکردند بیان عذاب کرد کہ اگر خواہد بہ زمین فرو برد شان یا بلائے از آسمان بفرستد. وگفت جل جلالہ ءَأَمِنتُم آیا ایمن شدید شما مَّن فِي السَّمَاءِ ازان خدائے کہ در آسمان ہست قدرت و سلطنت او و قیل در آسمان ہست پادشاہی و عرش و کرسی او و یا از فرشتگان عذاب و رحمت او أَن يَخْسِفَ بِكُمُ کہ فرو برد شمارا الْأَرْضَ بہ زمین فَإِذَا هِيَ پس انگاہ زمین تَمُورُ می جنبد و فرو می برد شمارا بخود و می گردد بشما چون آب کہ کسے را غرق کند یعنی عذابے کند شما کافران را چنانکہ قارون را کرد بہ زمین و فرو برد ش أَمْ أَمِنتُم ہست کہ ایمن شدید مَّن فِي السَّمَاءِ ازان خدائے کہ در آسمان قہر و قدرت اوست أَن يُرْسِلَ بر این کہ فرستد عَلَيْكُمْ بر شما حَاصِبًا سنگی یا بادی کہ در وے حصا باشد یعنی سنگ ریزہ یا ببیند از و سنگ را بر شما فَسَتَعْلَمُونَ پس زود باشد کہ بدانید

كَيْفَ چگونہ است نَذِيْرِ ترسانیدن من وعذاب من پس یاد کرد حال منکران را
وگفت جل جلالہ وَلَقَدْ كَذَّبَ وبدرستی وراستی کہ دروغ گوی داشتند الَّذِيْنَ
آن کافران کہ مِنْ قَبْلِهِمْ پیش ازین کافران بودند پیغمبران خودرا چنانکہ این
کافران ترا یا محمد فَكَيْفَ كَانَ پس چگونہ بودند نَكِيْرِ عذاب من ایشان را بسبب
انکارکردن ایشان پیغمبران مرا وقبول نکردن ایشان حکمهائے مرا وقیل نکیری انکار
من افعال ایشان را وگردانیدن من احوال ایشان را بعضے را بزمین فرو بردیم
وبعضے را بلائے از آسمان آمد سنگها وبادہائے باسنگ وبعضے را احمد ونہ گردانیدیم و
بعضے را خوک گردانیدیم پس شما اے کافران مکہ زود باشد کہ عذاب مرا در دنیا ببیند
باز دلیل قدرت خودرا یاد کرد کہ درمیان زمین وآسمان است وگفت جل جلالہ
أَوَلَمْ يَرَوْا آیا نمی نگرند یعنی بنگرید إِلَى الطَّيْرِ بسوئے مرغان فَوْقَهُمْ کہ می پرند
بالائے ایشان صَافَّاتٍ باسطات اجنحتهن یعنی کشایندگان پرہائے شان را وصف
کنندگان پرہائے شان را در ہوا یعنی گاہ بال باز کردہ می پرند کہ بال را نجنبانند
وگاہ بال می جنبانند ومی پرند وپرہا را برہم می زنند در پریدن وَيَقْبِضْنَ وقابضات
وقرارگیرندگان بالہائے شان را در پریدن عطف علی الفعل الدال علیہ صافات
تقدیرہ یصففن اجنحتهن فی الهواء ویقبضنها بعد البسط مَا يُمْسِكُهُنَّ
باز نمیدارد این مرغان را ونگاہ نمیدارد شان در ہوا درحال کہ پرکشادہ بودند و
درحال جمع کردن پرہا شان را در ہوا إِلَّا الرَّحْمَنُ مگر خدائے بخشایندہ إِنَّهُ بدرستی
کہ خدائے تعالیٰ بِكُلِّ شَيْءٍ بَصِيرٌ بیناست بہمہ چیزہا داناست بصلاح ہر چیزے
کہ چون حق تعالیٰ مرغان را در ہوا امیدارد بقدرت خود اگر علت پر بودی بایستی
کہ مرغ خانگی ہمچنین بودے وشب پرہ چنین نبودی چون پرندارد پس خداوند
تعالیٰ قادرست برہمہ چیزہا کہ خواہد از عذاب ورحمت وبر زندہ کردن بعد از مردن

وبر زنده کردن بعد از مردن اگر عذاب کند کیست که شمارا یاری کند چنانکه فرمود جل جلاله اَمَّنْ آیا کیست هٰذَا الَّذِي آنکه هُوَ جُنْدٌ لَّكُمْ او لشکر یست مر شمارا يَنْصُرُكُمْ یاری کند تان مِّنْ دُوْنِ الرَّحْمٰنِ بجز از خدائے تعالیٰ اِنِ الْكٰفِرُوْنَ اِلَّا فِيْ غُرُوْرٍ نیستند کافران مگر در فریفتن نفس و شیطان و دنیا مر ایشان را باز فرمود اَمَّنْ هٰذَا الَّذِيْ آیا کیست آن يَرْزُقُكُمْ که روزی دهد شمارا اِنْ اَمْسَكَ رِزْقَهٗ اگر باز دارد خدائے تعالیٰ روزی خود را از شما یعنی از بتان شما کدام است که لشکر باشد شمارا و یاری دهد شمارا اگر بلائی از خدائے تعالیٰ بیاید و کدام است از بتانِ شما که روزی دهد شمارا اگر حق تعالیٰ روزی را از شما باز دارد و چون عاجز شدند از جواب و حق را گردن نه نهادند حق تعالیٰ فرمود بَلْ لَّجُّوْا فِيْ عُتُوٍّ وَّنُفُوْرٍ بلکه ستیهیدند در گردن کشی و رمیدن از حق و اقرار کردن بحق آے درویش حق را از اہل حق قبول کن و عناد و تمرد را دور کن تا از دوستان او شوی و اگر قبول نکنی از دشمنان او شوی چنانکه حق تعالیٰ بیان کرد حق را و باطل را و بعضے حق را قبول کردند و بعضے نے حال ایشان را بیان کرد و گفت جل جلالہ اَفَمَنْ آیا پس آنکس که يَّمْشِيْ میرود مُكِبًّا عَلٰى وَجْهِهٖ بروے او فتاده اِلاکباب بر روے او فتادن اَهْدٰى راہ راست یافته ترست اَمَّنْ يَّمْشِيْ یا آنکه میرو د سَوِيًّا راست و ایستاده بر پائے بے آفت عَلٰى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيْمٍ بر راه راست یعنی کافر برابر نیست در راهِ راست یافتن بمؤمن حال مؤمن چنان است که کسے براهِ راست برود بر پائے خود نیفتد بروے و حال کافر چنان است که کسے برود در راه ناہموارے بروے اُفتد و بلغزد و حال مؤمن ہمچون کسے بیناست که میرود بر راه راست و حال کافر ہمچون کور است که در راه ناہموار میرود و می اُفتد بروے یا کافر در دنیا ایمان نیارد حق تعالیٰ وی را در قیامت بروے روان کند بدوزخ و مؤمن خرامان

خرامان میرود در بهشت و بعضے گویند ازین آیت ابوجهل مراد است و رسول صلے اللہ علیہ وسلم یا امیر المؤمنین حمزہ یا ہمہ کافران و مؤمنان فی الکلام تمثیل حال عارف وزاہد و حال اہل ہوا و اہل رضا و حال تشرع و مبتدع و حال عالم و جاہل ہمین دان ہست سیر عارف ہر دمے تا تخت شاہ ❊ سیر زاہد ہر دمے یک روزہ راہ چون عارف بہ محبت و شوق بندگی می کند و زاہد بہ خوف و طمع مثنوی چون یُحِبُّونَ بخواندی در نبی ❊ با یُحِبُّهُم قرین در مطلبی ❊ پس محبت وصف حق دان عیش نیز خوف نبود وصف یزدان العزیز ❊ وصف خفلکو وصف مشت خاک کو ❊ وصف حادث کو و وصف پاک کو نصیب واعظ این است کہ بر راہ راست بخواند و بر منکر خود رحم کند ہمچون بینا کہ بر نابینا رحم کند و عصا کش کند مر کوران معنی را بوعظ و نصیحت و تحمل آن بکند چون در آیت گذشتہ گفت کہ کیست کہ لشکر و نصرت باشد مر شما را و کیست کہ روزی دہد شما را در ین آیت فرمود مر حبیب خود را علیہ الصلوٰۃ والسلام تا جواب گوید قُلْ بگو اے محمد هُوَ آن نصرت دہندہ شما را الَّذِي آن خدائیست کہ أَنْشَأَكُمْ بیافرید شما را بقدرت خود الانشاء آفریدن و آغاز کردن و پدید آوردن وَجَعَلَ و گردانید لَكُمُ از برائے شما السَّمْعَ گوش شنوا را وَالْأَبْصَارَ و چشمہائے بینا را وَالْأَفْئِدَةَ و دلہائے دانا را دلیل بر ہستی او در نفس شما است و بعضے را کر و کور و بے عقل آفرید و بعضے را شنوا و بینا و دانا آفرید تا شکر گوئید مر خالق را بسیار پس شما قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ اندکے شکر میگوئید یا خود ہیچ شکر نمی گوئید قلت بمعنی عدم است نصیب تو این است کہ ہستی خود را و ہستی ہمہ اعضائے خود را و ہمہ اشیا را و علم خود را از حضرت حق عزوجل دانی مثنوی از کجا جوئیم علم از ترک علم ❊ از کجا جوئیم سلم از ترک سلم ❊ از کجا جوئیم ہست از ترک ہست ❊ از کجا جوئیم دست از ترک دست ❊ ہم تو انی کردیا نعم المعین ❊ دیدہ معدوم را تو ہست بین ❊ و چونکہ کافر شدند و بتان را پرستیدند و خدائے تعالیٰ را

ہیچ شکر نگفتند. باز فرمود مر حبیب خود را علیہ الصلوٰۃ والسلام تا جواب روشن تر بگوید پس فرمود قُلْ هُوَ الَّذِيْ بگو آن نصرت دہندہ شما را در جنگہا و روزی دہندہ شما را در دنیا آن خدائیست کہ ذَرَأَكُمْ بیافرید شما را از عدم فِي الْاَرْضِ در زمین و آنخدائیست کہ وَاِلَيْهِ باو تُحْشَرُوْنَ حشر کردہ شوید از پس مردن و زندہ شدن بازگشت شما برحمت او یا بعذاب او باشد دوستانرا و مومنانرا در بہشت جا دہد و کافرانرا و دشمنان را در دوزخ نصیب عارف آن است کہ شنوائی و بینائی و دانائی و زندگی و مردگی ہمہ از و داند و خلائق را مظاہر شناسد چنانکہ عارف رومی میفرماید بیت تا چو سرنای منفے بادم من نالہ کن ٭ تا چو چنگت نوازم زنواہیچ مگو مثنوی ذرہ کان محو شد در آفتاب ٭ خنگ او بیرون شد از وصف و حساب

چون ز ذرہ محو شد نفس و نفس	خنگش اکنون خنگ خورشید است و بس
رفت از وی جنبش طبع و سکون	از چہ از اِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُوْنَ
ما بہ بحر نور خود راجع شدیم	در رضاع اصل مسترضع شدیم
در شروع راہ ای ماندہ ز غول	لاف کم زن از اصول ای بی اصول
جنگ ما و صلح ما در نور عین	نیست از ما ہست بَيْنَ الْاِصْبَعَيْنِ

چون از اول سورہ تا این جا از عذاب کافران و راحت مومنان و زندہ شدن ایشان در روز قیامت خبر کردہ کافران بطریق مسخرگی و انکار از محمد و محمدیان می پرسیدند از ان نیز خبر کردہ گفت وَيَقُوْلُوْنَ و می گویند کافران مَتٰى کے باشد هٰذَا الْوَعْدُ این وعدہ کردن و آمدن قیامت خبر کنید ما را ازین اِنْ كُنْتُمْ اگر ہستید شما صٰدِقِيْنَ راست گویان نصیب عارف این است کہ از انکار منکران خستہ دل نشود چون ازین پیش گذشتہ کہ بہتران از ما بدتر ازین کردہ اند آنچہ کردہ اند و شکر گوید کہ از منکران نیست خطاب شد مر حبیب را علیہ الصلوٰۃ والسلام تا بگوید جواب ایشان قُلْ اِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللّٰهِ بگوی اے محمد بدرستی و راستی

کہ نیست دانستن آمدن روز قیامت نزدیک ہیچ کس مگر نزدیک خدائے تعالیٰ وَإِنَّمَا أَنَا
و بدرستی و راستی کہ نیستم من مگر نَذِيرٌ بیم دہندہ و خبر کنندہ از قیامت مُبِينٌ
پیدا کنندہ انچہ بر من فرستندہ مرا فرماید تا گویم من نمیدانم کہ کے خواہد بود یا نیستم من مگر
پیدا کنندہ و یا پیدا و رسول ظاہر آن لازم و متعدی یعنی ذات من در میان شما پیدا ہست
واز دروغ گفتن و خیانت کردن مبرا ہست من امینم و رسول مبینم و چون شمع منیرم بادا نکا
منکران نمیرم طبیعت چراغے راکہ ایزد بر فروزد ٭ ہر آنکس تُف زند ریشش بسوزد فَلَمَّا پس
چون رَأَوْهُ ببینند آن وعدہ را یعنی عذاب قیامت را زُلْفَةً اے زالفۃ نزدیک
سِيئَتْ غمگین گردد یقیل زشت کردہ شود یعنی سیاہ شود السوء والمساءۃ غمگین
کردن وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا رویہائے آن کسانے کہ کافر شدہ باشند وَقِيلَ وگفتہ شود
مرایشان را هَٰذَا الَّذِي این آن عذاب ہست كُنتُم بودید شما بِهِ تَدَّعُونَ
کہ آرزو می بردید او را و می گفتید کہ کے باشد این وعدۂ قیامت الادعاء خواندن
و دعوی کردن و آرزو خواستن بعضے میگویند چون مؤمنان می گفتند کہ ما را خدائے
تعالیٰ نصرت خواہد داد در دنیا و شما را عذاب خواہد کرد در دنیا بدست ما و در قیامت
بدوزخ ایشان مسخرگی کردند و می گفتند کہ کے خواہد بود این عذاب حق تعالیٰ این آیت
فرستاد کہ چون کافران عذاب را ببینند در دنیا چنانکہ در روز بدر دیدند غمگین شوند
و سیاہ روئے شوند و فرشتگان کہ جائے ایشان را بگیرند گویند این آن عذاب ہست
کہ شما مسخرگی میکردید بر مؤمنان و می گفتید کے خواہد بود و حق تعالیٰ فرمود قُلْ
بگو اے محمد مر این کافران را کہ مسخرگی میکنند بتو و بر یاران تو و ہلاک ترا و ایشان را
می طلبند أَرَأَيْتُمْ آیا می بینید إِنْ اگر أَهْلَكَنِيَ اللَّهُ ہلاک کند مرا خدائے تعالیٰ
وَمَن و ہر کسے را کہ مَّعِيَ با من اند از مؤمنان و نصرت و غلبہ ندہد ما را بر شما
أَوْ رَحِمَنَا یا رحمت کند بر ما در آخرت و نصرت دہد ما را بر شما در دنیا فَمَن پس

کیست کہ یُجِیْرُ برہاند وامان دہد اَلْکٰفِرِیْنَ کافران را مِنْ عَذَابٍ اَلِیْمٍ از عذاب درد ناک در دنیا وآخرت یعنی مارا معبود کہ اللہ ست وقادر ست ورحیم ست اگر نصرت ندہد در دنیا وعقبے شمارا معبودان معبودان شما کے توانند نصرت داد شمارا چونکہ مگس راازخود دور نمی توانند کرد باز فرمود کہ قُلْ بگوا ے محمد هُوَ الرَّحْمٰنُ آن معبود ما نیک بخشاینده ہست اٰمَنَّا بِهٖ ایمان آوردیم بوے وَعَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا وبروے توکل کرده ایم وکار خود را بوے باز گذاشتہ ایم امید میداریم کہ مارا فرو نگذارد وبر دشمنان مارا غلبہ ونصرت دہد چونکہ مہربان بر مؤمنان وکارگذار دوستان ہست التوکل تکیہ کردن یعنی پشت بکے باز نہادن نصیب درویش آن ست کہ از درگاه او روئے نگرداند وبہ ہیچ کس پناه نگیہ دو بداند کہ او رحیم ست دوستان را فرو نگذارد **بیت**

نقش جفا کے کند پشت بما کے کند	پشت ندارد چو شمع چون نگرد روست او

فَسَتَعْلَمُوْنَ پس زود باشد اے کافران مکہ کہ بدانید کہ مَنْ هُوَ کیست او فِیْ ضَلٰلٍ در گمراہی مُّبِیْنٍ پیدا یعنی زود باشد کہ دوستانرا بر دشمنان غلبہ دہیم در دنیا وبہ رحمت برسانیم در عقبے چنانکہ کردیم بہ محمد ومحمدیان در روز بدر جبرئیل ومیکائیل را با دیگر فرشتگان در مدد ایشان بہ فرستادیم وابوجہل ویاران او را کشتہ وخستہ کردیم نصیب درویش این ست کہ صبر کند بجفائے منکران تا حق تعالیٰ نصرت او کند وہمہ منکران بداند وروے براه آورند بعضے بہ تحقیق وصدق وبعضے بہ تقلید وطمع دنیاوی ورزق سنت الٰہی باین رفتہ ہست چنانکہ مشاہده کرده شده ہست در وقت انبیاء واولیاء باز حضرت مولے تعالیٰ فرمود قُلْ اَرَءَيْتُمْ بگوا ے محمد باین دشمنان وبیان کن بایشان نعمت ما را ودلیل ہستی وقدرت ما را اِنْ اگر اَصْبَحَ مَآؤُكُمْ گردد آب رودہا وچشمہای وچاہہای

شما غوراً اے غائراً فرو درونده به زمین و خشک گردد فمن پس کیست شمارا
یأتیکم بیاردتان بماءٍ معینٍ بآب روان و پیدا یعنی اگر آب شمارا معبود ما
بر زمین فرو برد کدام بت معیوب شما بیارد آب را برائے شما و آن خدائے که شمارا
باوجود کفر و کافری آبهائے شیرین از چاهها و رودها مید هد مارا که ایمان آورده
ایم بوی و توکل کرده ایم بروے کجا فرو گذارد و قیل اگر آب چشمهائے تان را ببرد
کیست که آن را بیارد یکے از بے باکان و ناپاکان که طبیب بود و نادان چون این آیة
را بخواند گفت ما آب را از زمین به بیلها و تیشها برآریم و چاهها بکنیم در حال کور شد
و آوازے شنود که آب سیاه را از چشمت بردار و آب سفید پیدا کن به بیل و تیشه و
در شرح کشاف سید یمنی آورده است که این طبیب محمد ابن زکریا بود نعوذ بالله
من ذلك نصیب درویش این ست که قبول و رد خلق را از حق تعالی بیند و
عزت در طاعت او داند و خواری و مذلت در بے فرمانی او شناسد بدانکه رسول
الله صلے الله علیه وسلم گفت ان سورة فی القرآن ثلثون آیة شفعت
لرجل حتی غفر له وهی تبارک الذی بیده الملك قال النبی علیه الصلوٰة
والسلام هی المانعة هی المنجیة تنجیه ای القاری من عذاب الله تعالی یعنی فی القبر
وروی انه علیه الصلوٰة والسلام کان لا ینام حتی یقرأ الم تنزیل
تبارك الذی هکذا فی المصابیح والله تعالی اعلم

سورة القلم مکیة وهی اثنان | بسم الله الرحمن الرحیم | وخمسون آیة وفیها رکوعان

ن بدانکه حروفها که از اول سورهائے قرآن ست در آن دو مذهب ست یکے آنکه از متشابهات
است و سرے است از اسرار الٰهی ایمان آوردیم بوے و مشغول نشویم به کیفیت آن و این
قول امیر المؤمنین ابوبکر صدیق است رضی الله تعالی عنه و مذهب دیگر آن ست که تاویل
این حروفها کرده اند علما و عرفا در کتب نوشته اند ابن عباس رضی الله عنه گفته است

که مراد از نون آن ماهی ست که زمین بر پشت وے است و نام او یهموت است و ضحاک گفت که دوات است و غیر این نیز گفته اند بدانکه زمین نیز هفت است و آسمان نیز هفت است چنانکه حق تعالیٰ در قرآن میفرماید اَللّٰهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمٰوٰتٍ وَّمِنَ الْاَرْضِ مِثْلَهُنَّ و در کشاف آورده است که میان هر آسمانے مقدار پان صد ساله راه است و سطبری هر آسمانے نیز مقدار پان صد ساله راه ست و زمین ها نیز چنین است و ابن عباس رضی الله عنه گفت در زمین ها مخلوقات حق تعالیٰ هستند و در تفسیر دیگر آورده است که ضحاک گفت دران زمینها هیچکس نیست مگر درین زمین که ظاهر است و در تفسیر دیگر آورده است که این هفت بر سر فرشته ایست که یکدست وے به مشرق ست و دیگر دست وے به مغرب و کرانهاے زمین بر دو دست ویست و دو پاے این فرشته به پارهٔ زمرد است و سطبری این زمرد پان صد ساله راه است و این پارهٔ زمرد بر پشت گاویست و پایهاے این گاو بر سنگے ست و بزرگی آن سنگ و سطبری وے همچون آسمان و زمین است و در قرآن و در قصهٔ لقمان مذکور است يَا بُنَيَّ اِنَّهَا اِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِّنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ اَوْ فِي السَّمٰوٰتِ اَوْ فِي الْاَرْضِ يَاْتِ بِهَا اللّٰهُ یعنی اے پسرک من اگر نیکی و بدی باشد اندازهٔ سپندانه و آن سپند دانه در صخره باشد یا در آسمانها باشد یا در زمینها باشد بیاورد و حاضر گرداند آن را خداے تعالیٰ از براے حساب در کشاف و در کواشی آورده است که این صخره سنگے است در زیر زمین هفتم که نامهاے کفار و فجار دران می باشد و نام وی سجین است و فی الحدیث اِنَّ سِجِّيْنًا اَسْفَلُ مِنْ سَبْعِ اَرَضِيْنَ و این سنگ بدین بزرگی بالاے گردن ماهی است و باقی پشت ماهی خالی ست و زیر این ماهی دریاے بزرگے ست ایستاده و زیر این دریا باد است و آن باد را الله تعالیٰ بقدرت خود نگاه میدارد تا بدانی که بناے عالم بر باد ست وَالْقَلَمِ و بجرست آن قلم

بوے در لوح محفوظ نوشتہ شدہ است ہرچہ بود و باشد تا قیامت وآن قلم از نور ست
بالائے او پانصد سالہ راہ ست و لوح تختہ ست از یک دانہ مروارید سفید و
درازی او ہچون آسمان تا زمین پہنای او از مشرق تا مغرب و کرانہائے او مرصع
بجواہر و غلاف او از یاقوت سرخ سر او بہ عرش رسیدہ است و پایان او در کنار
فرشتہ ایست کہ نام وے طربوبیت در کشاف و کواشی آوردہ ست کہ لوح بر
بالائے آسمان ہفتم است یا بحرمت قلم کہ بآن نویسند مردمان وَمَا و بحرمت
آنچہ یَسْطُرُوْنَ مے نویسند فرشتگان از خیر و صلاح یا ہمہ نویسندگان خیر چون
قرآن و حدیث و علوم شرعیہ و فوائد دینیہ سوگند یاد کرد حق تعالیٰ و گفت بحرمت
نون یعنی آن ماہی معین و بحرمت قلم و بحرمت نوشتہ شدہ کہ مَآ اَنْتَ نیستی تو ای
محمد بِنِعْمَةِ رَبِّكَ اے بانعامہ بہ نیکی پروردگار تو بر تو بہ پیغمبری و سروری و
مہتری بِمَجْنُوْنٍ دیوانہ نیستی بلکہ برگزیدۂ مائی وَاِنَّ لَكَ و بدرستی کہ مر ترست لَاَجْرًا
مزدے غَيْرَ مَمْنُوْنٍ نبریدہ شدہ و نہ بپایان رسیدہ یعنی ترا ثوابے است
و کما لاتے است کہ آن را ہیچ کس نداند مگر خدائے تعالیٰ وَاِنَّكَ لَعَلٰى خُلُقٍ عَظِيْمٍ
بدرستیکہ تو ای محمد بر خوے بزرگی ہستی و خلق او بر موافقت قرآن بود یعنی عمل کردن
بہ قرآن خلق نیکوئے محمد عَلَيْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ است و ہمہ خلقہائے نیکو
کہ در قرآن است از امر و نہی و آداب و مکارم اخلاق پیغمبران چون صفوۃ آدم
و فہم ادریس و شکر نوح و جود ہود و خلقت خلیل و زیادت بران نیز داری چنانکہ
گفت لقد ادبنی ربی فاحسن تادیبی مصرع انچہ خوبان ہمہ دارند تو تنہا داری
شیخ جنید رحمۃ اللہ علیہ گفت کہ خلق عظیم این بود کہ ہمت او جز رضای خدائے
نبود و ابوالدرداء رضی اللہ عنہ گفت کہ در قیامت در ترازوے بندہ ہیچ چیز گران
تر از خلق نیکو نباشد و جبرئیل گفت مر رسول را عَلَيْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ

اُتِيتكَ مكارم الاخلاق ان تصل من قطعك وتعطي من حرمك وتعفو عمن ظلمك ولهذا الحديث فوائد كثيرة سبب نزول این سوره آن بود که چون وحی آمد ومصطفے عَلَيْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ اظهار کرد دین خود را وخدیجہ وابوبکر وعلی رضی اللہ عنہم ایمان آوردند ونماز گذاردن پیدا کردند کافران گفتند که محمد دیوانه شده است حق سبحانه وتعالی این سوره فرستاد وسه سوگند یاد کرد که محمد دیوانه نیست بلکه برگزیدهٔ منست ومخصوص ماست بانعام عام و اخلاق کرام واجر تمام نصیب درویش این ست که همچون ماهی خاموش وهمچو قلم مکسور القلب باشد تا مظهر علوم مستوره وعیوب مستوره گردد بیت

خاموش شو چو ماهی وصافی چو آب بحر	تا زود بر خزینهٔ گوهر شوی امین

و دیوانه وار سر بر سوم اهل دنیا فرو نیاورد بیت با خلایق چون ندارم الفتے ؛ خلق پندارد که ما دیوانه ایم ؛ وجز لقائے مولے تعالیٰ هیچ چیز مطلوب او نباشد تا مشرف شود بسیر فی اللہ که آن تمناهی نیست مزد غیر مقطوع مر محمد و محمدیان راست که به عمر سرمدی به سیر وسلوک در صفات وذات صمدی در آخرت مشغول ومشتغل باشند مسکین ابلہے که از چنین حضرت باندک حطام دنیا قناعت کرده باشد وازین سیر وسلوک محروم مانده باشد **قوله** مَنْ كَانَ فِي هٰذِهٖٓ اَعْمٰى فَهُوَ فِي الْاٰخِرَةِ اَعْمٰى وَاَضَلُّ سَبِيْلًا اللّٰهُمَّ اجعلنا من الواصلين المشاهدين فَسَتُبْصِرُ پس بینی تو اے محمد وَيُبْصِرُوْنَ وبینند کسانے که ترا دیوانه میخوانند و بدانند که بِاَيِّكُمُ کدام شما الْمَفْتُوْنُ دیوانه است وکلمه با زائد ست یا مفتون به معنی فتون باشد وفتون جنون است ومعنی این باشد که زود باشد که بدانی تو وایشان که بکدامی شما دیوانگی ست یعنی دیوانه ایشانند نه تو اے محمد نصیب درویش این ست که در انکار منکران صبر کند تا جزائے ایشان را حق تعالیٰ

بد بد و گفته اند که بوستان عارفان بهشت زآب جوئے یار منکران اِنَّ رَبَّکَ
بدرستی که پروردگار تو هُوَ اَعْلَمُ او دانا تر است بِمَنْ ضَلَّ بآن کسیکه گمراه
شده است عَنْ سَبِیْلِهٖ از راه راست و دین حق که حق تعالی پیدا کرده است
وَهُوَ اَعْلَمُ و او دانا تر است بِالْمُهْتَدِیْنَ به کسانے که راه راست یافته اند
الاهتداء راه راست یافتن یعنی بعلم قدیم دانسته است گمراهے را که اختیار
خواهد کرد و بدوزخ که خواهد رفت و راه راست که قبول خواهد کرد و به بهشت که خواهد
رفت سخن پیر هراة است که همه کس از روز آخر ترسند و عبد الله از روز اول
همه از تو ترسند و عبد الله از خود زیرا که از تو نیکی دیده ام و از خود بدی فَلَا تُطِعِ
چون کار چنین است که شنیدی فرمانبرداری مکن الْمُکَذِّبِیْنَ دروغ گوئی کنندگان
را و کافران را و بمراد ایشان کار مکن چونکه کافران گفتند اے محمد در دین ما در آئے و
بتان را سجده کن تا ترا مال بسیار بدهیم و کلان تر خود گردانیم و عروسان صاحب
جمال دهیم این آیت آمد که وَدُّوْا دوست میدارند این کافران لَوْ تُدْهِنُ
که چرب نرمی کنی و مدارا کنی با ایشان فَیُدْهِنُوْنَ پس ایشان چرب نرمی
کنند و مدارا کنند تبو مداهنت را از دهن گرفته اند یعنی چرب کردن سخن
و بخوش آمد سخن گفتن و حق را پوشیدن نصیب تشرع این است که بفجار
و اصحاب بدعت و ضلالت چرب نرمی نکند قال النبی صلے اللہ علیہ وسلم
اذا لقیت الفاجر فالقه بوجه مکفهر یعنی فاسق را بروے ترش بین
و در حقائق التفسیر آورده است که قال سهیل ابن عبد الله من صحح ایمانه
واخلص توحیده فانه لا یانس الی مبتدع ولا یجالسه ولا یواکله
ولا یشاربه ویظهر له من نفسه العداوة ومن داهن مبتدعاً
سلبه الله تعالی حلاوة السنن ومن تحبب الی مبتدع نزع نور الایمان

من قلبه یعنی مومن باید که انس نه گیرد به مبتدع و باوے نه نشیند و طعام و آب نخورد و هر کس که دوستی کند. باوے نور ایمان و اسلام را اگیرند از وی حکیم غزنوی میفرماید بیت گر دنعل اسپ سلطان شریعت سرمه کن ٭ تابود نور الٰہی باد و چشمت مقترن ٭

ترہ در چشم سنائے تیز باد اچون سنان		گر زمانے زندگی خواہد سنائی بے سنن ٭

چون تونگر ترین کافران ولید ابن مغیرہ بود و ہم کلان تر ایشان بود تخصیص کرد ویرا بعد از تعمیم و گفت وَلَا تُطِعْ و فرمان برداری مکن اے محمد كُلَّ حَلَّافٍ ہر سوگند خورندہ را مَّهِينٍ خوار و حقیر در دروغگوے و ضعیف در دین حق تعالیٰ هَمَّازٍ عیب کنندہ مردمان و غیبت کنندہ ایشان مَّشَّاءٍ سخت روندہ در میان خلق بِنَمِيمٍ به سخن چینی یعنے در میان خلق سخن را میبرد و مردمان را در هم اندازد و در حدیث ست که لا یدخل الجنة صاحب نم یعنی خبر کش را در بہشت در نمی آرند مَّنَّاعٍ لِّلْخَيْرِ سخت باز دارندہ یعنی سخت بخیل و باز دارندہ خلق از ایمان آوردن مُعْتَدٍ سخت از حد در گذرندہ در ظلم و ستم أَثِيمٍ سخت گناہگار عُتُلٍّ سخت بد خوئے و ناپاک بَعْدَ ذَٰلِكَ از پس این عیبہا عیبے دیگر دارد که آن اینست زَنِيمٍ حرامزادہ از مادر زائیدہ ست و وے را پدر معین نبود بعد از ہژدہ سال مغیرہ او را به فرزندی قبول کرد و گفت که من بمادر وے زنا کردہ بودم این ولید ازان متولد شدہ ست حق تعالیٰ دوست خود را میگوید این دشمن مرا که عیبہائے او را شنیدی فرمانبرداری مکن أَن كَانَ از برائے آنکه باشد وے ذَا مَالٍ با مال وَبَنِينَ و با پسران یعنی برآئے از توانگری وے و قوت و شوکت و پسران به قوت وے که دہ پسر بود مر دے را فرمان وے مبر و میل باو مکن که او دشمن ماست چونکه کتاب ما را قبول نمی کند إِذَا تُتْلَىٰ چون خواندہ می شود عَلَيْهِ بر وے آيَاتُنَا آیتہائے قرآن که فرستادہ ماست قَالَ أَسَاطِيرُ مے گفت این افسانہا و نوشتہ

شده الا ولین به پیشینیان ست و دروغ است امام حمزه و ابوبکر راوی امام عاصم أأن کان بدو همزه خوانده اند و باقی قرا بیک همزه خوانده اند تقدیره علی الاول لان کان ذا مال و بنین لا تطعه یعنی لا تفعل ذلك و علی الثانی تقدیره لا تطعه لان کان چو این کافر ایا ذکر دو عیبهاے بد او را یاد کرد جزاے او را یاد کرد گفت جل جلاله سَنَسِمُهٗ هر آئینه زود باشد که داغ نهمش الوسم داغ نهادن عَلَی الْخُرْطُوْمِ بر بینی وے در قیامت یعنی روے وے را سیاه کنیم خرطوم گفت مراد همه رویست بدانکه بیشتر مفسران براین اند که این کافر ولید ابن مغیره است و بعضے گویند ابو جہل ست و بعضے گویند مراد همه کافر انند نصیب درویش این است که ازین عیبها که یاد کرده شده درین آیت دور باشد سوگند بسیار نخورد و دروغ نگوید و غیبت کسے نکند و سخن چینی نه کند و بخیل نباشد و گناه گار بے پشیمانی نباشد و بدخوے نباشد و زنا کار نباشد و از فرمانهاے خداے تعالی سرکشی نکند و کسے را از براے مال و قوت فرمانبرداری بخلاف فرمان حق تعالی نکند و از حق گوی باز نه ایستد و باید که با دوستان حق تعالی دشمنی نکند که ملعون ابدی گردد و رسواے دنیا و آخرت شود بیت

جمله عالم زین سبب گمراه شد	کم کسے ز ابدال حق آگاه شد

بدانکه حق تعالی به برکت مصطفی صلی اللہ علیه وآله وسلم اهل مکه را عزیز گردانید در روے زمین و از بلاے اصحاب فیل و غیر آن نگاه داشت و کعبه را قبله ساخت و نعمتها بر ایشان بسیار کرد چون شکر نه گفتند و قدر وے ندانستند و بوی ایمان نیاوردند و یرا از میان ایشان به مدینه برد و قبله را گردانید و مسجد اقصے را قبله کرد و نعمتهاے شان را ابرو و در جنگ بدر هلاک کردشان را و بعد از ان هفت سال در میان ایشان قحط شد تا غایتے که استخوانها را آرد می کردند و می خوردند و هرجا که میرفتند بے عزت و بے حرمت و ترسان مے بودند و ایشان را غارت میکردند

وبیماری بسیار برایشان پیدا شده بود حق تعالی ازین حال خبر میدهد ومیگوید اِنَّا بدرستی وراستی که مابَلَوْنٰهُمْ آزمودیم اہل مکه را ونعمتها دادیم وباز ازایشان گرفتیم یعنی آنچه بعلم قدیم ازایشان دانسته بودیم پیدا کردیم کَمَا بَلَوْنَا چنانکه آزمودیم اَصْحٰبَ الْجَنَّةِ خداوندان آن بوستان معین را که در ولایت یمن بود که اول ایشان را عطا دادیم چونکه شکر نه گفتند بلا دادیم چنانکه اہل مکه را قصه آن بوستان این بود که پیر مرد صالح مسلمان بود در ولایت یمن بجائے که آن را ضروان گویند از صنعاے یمن به مقدار فرسنگے دور واورا باغ بود ودروے از هر نوع میوه ونعمتها بود وزراعتها بود چون وقت چیدن آن میوها ودروکردن زراعتها شدے فقیران را بسیار دادے وحق خدائے تعالی امیدادی در وقت دروکردن وبرداشتن غله ودر وقت آرد کردن ونان پختن چهار بار عشر دادی حق تعالی وے را برکت داده بود که تاسال دیگر وے را نعمتها بس بیکرد چون وے فوت شد ازوے سه پسر ماند گفتند ماراز زن وفرزند بسیار ست مانتوانیم کرد چنانکه پدر ما میکرد برادر اوسط یعنی نیکوتر ایشان به میانگی ایشان گفت چنین مکنید بندگی حق تعالی کنید وبر طریق پدر روید سخن اورا نشنیدند وبعده همه اتفاق کردند برین وسوگند خوردند چنانکه حق تعالی گفته اِذْ اَقْسَمُوْا چون سوگند خوردند که لَیَصْرِمُنَّهَا برچیم میوهائے آن باغ را وبدرویم کشت اورا مُصْبِحِیْنَ چون بامداد کنندگان باشیم یعنی در بامداد پگاه که فقیران وگدایان ندانند پنهان ازایشان چنین کنیم وَلَا یَسْتَثْنُوْنَ وان شاء اللہ نه گفتند وقصد نفع خود کردند ورضائے حق تعالی نطلبیدند فَطَافَ پس بگردگشت عَلَیْهَا برآن بوستان وباغ ودهقانهائے ایشان طَآئِفٌ گردگردنده مِّنْ رَّبِّكَ از بلاهائے پروردگار تو یعنی بلاهای خدائے تعالی بوے رسید وَهُمْ نَآئِمُوْنَ وایشان

در خواب بودند فَأَصْبَحَتْ پس گشت آن بوستان كَالصَّرِيمِ همچون شب تاریک سوخت
باتش آسمانی و هیچ درخت و میوه و غله نماند و یا چون خاکستر سیاه شد بقول ابن عباس
رضی الله عنهما فَتَنَادَوْا پس آواز دادند یک دیگر را از مُصْبِحِينَ داخلین فی الصبح
یعنی در وقت صبح م أَنِ اغْدُوا که بامداد کنید. و پگاه بروید عَلَىٰ حَرْثِكُمْ بر کشت خود و
بوستان خود إِن كُنتُمْ اگر هستید صَارِمِينَ برندگان میوه هائے خود را ذرّاعها
را پگاه تر بروید تا گدایان و مسکینان نیایند چنانکه آموخته شده اند پیش از این که پدر ایشان
بمقدار قوت سالیانه می گرفت و باقی ایشان را میداد و هرچه بر تاک می ماند و هرچه خوشه
می شد و در تک خرمن می ماند همه به فقیران میداد و فقیران را چیزے بسیار جمع می ش
فَانطَلَقُوا پس جمع شدند در آخر شب نزدیک بصبح رفتند سوئے آن بوستان خود
وَهُمْ يَتَخَافَتُونَ و ایشان بایکدیگر سخن آهسته و نرم نرم میگفتند التخافت سخن آهسته و نرم گفتن أَن لَّا يَدْخُلَنَّهَا
که در نیایند در ان بوستان الْيَوْمَ امروز عَلَيْكُم بر شما مِّسْكِينٌ گدائے یعنی
میرفتند و سخن را آهسته می گفتند در شب تا فقیران نشنوند و با یشان یک جائے در آن
بوستان نه روند و چیزے از ان میوه ها نگیرند و حاصل آنکه فقیران را در آن بوستان
نه گذارند و ایشان چیزے نه دهند وَغَدَوْا بامداد کردند و رفتند عَلَىٰ حَرْدٍ
بر منع کردن فقیران از میوه هائے آن بوستان یا غضب بر فقیران یا کینه بر ایشان
قَادِرِينَ توانایان الحرد منع کردن و غضب کردن و قصد کردن یعنی در بامدادان
رفتند سوئے آن بوستان خود به قصد این که گدایان را چیزے نه دهند از ان
میوه ها و غله ها و در گمان ایشان این که ما می توانیم که چنین کنیم فَلَمَّا پس چون رَأَوْهَا
دیدند آن بوستان را سوخته شده و سیاه گشته قَالُوا گفتند إِنَّا بدرستی که ما لَضَالُّونَ
گم کردگانیم راه بوستان را و این بوستان ما نیست زیرا که ما از این بوستان خود
چون به خانه خود رفتیم دینه روز پرمیوه بود و سوخته و سیاه شده نبود پس این بوستان

مانیست پس چون تفحص کردند نشانیهای بوستان خود را شناختند که این بوستان
ماست و ما راه گم نکرده ایم گفتند بَلْ نَحْنُ مَحْرُوْمُوْنَ نیست که ما راه گم کرده باشیم
بلکه ما محروم مانیم از نعمتهائے این بوستان به سبب نیت بد که کرده ایم که بر فقیران رحم
نکنیم و همچنانکه پدر ما میکرد نکنیم و بخیلی کنیم و برادر نیکوتر ایشان گفته بود که چنین مکنید سخن
وے را نشنوده بودند بیاد شان آمد قَالَ گفت اَوْسَطُهُمْ مهتر ایشان یا میانگی
ایشان اَلَمْ اَقُلْ لَّکُمْ آیا نه گفته بودم شما را پیش از این لَوْلَا چرا تُسَبِّحُوْنَ به پاکی یاد
نه میکنید خدائے تعالیٰ را و اِنْشَاءَ اللّٰہ و سُبْحَانَ اللّٰہ نمی گوئید و کار را به خدائے تعالیٰ
نمی گذارید و چرا نماز نمی گذارید که بشومی آن این بلا را بشما رسانید که بخیلی کردید و نماز
نمی گذاردید و بخاطر این فقیر میرسد که شاید که معنی این باشد که چرا گمان بد می برید بحق
تعالیٰ که شما را عوض ندهد و برکت ندهد بانچه گدایان میبرند چنانکه پدر ما را می داد
چرا حضرت او را منزه نمی گردانید از این گمان زیرا که جوان مرد اعتماد به کرم حق تعالیٰ
میکند جزاش میدهد یکے را هفت صد و زیاده اگر خواهد و بخیل گمان بد می برد بحضرت
کبریا و از برائے این در حدیث آمده ست که قال النبي علیه السلام البخیل
لا یدخل الجنة ولو کان عابدا والسخي لا یدخل النار ولو کان فاسقا
پس چون سخن برادر نیکوتر را شنیدند قَالُوْا گفتند سُبْحَانَ پاکی از همه عیبها و از این
که جزا ندهد جوان مردان را رَبِّنَا پروردگار ماست اِنَّا کُنَّا بدرستی که ما گناه گار بودیم
بر درویشان به نیت بد کردن ظٰلِمِیْنَ ظالم و ستم کنندگان بودیم
بر درویشان به نیت بد کردن و رفتار پدر خود را گذاشتن و در
ترک توکل بحق تعالیٰ چون اقرار کردند بر بدی خود فَاَقْبَلَ پس روے آورد بَعْضُهُمْ
بعضے از ایشان عَلٰی بَعْضٍ بر بعضے دیگر یَّتَلَاوَمُوْنَ ملامت میکردند یکدیگر
را که این چه بد کرداری بود که ما میکردیم و رفتار پدر را گذاشتیم و سخن حق را نشنودیم

چون پشیمان شدند قَالُوْا گفتند یَا وَیْلَنَا اے واے برما اِنَّا کُنَّا بدرستی که بودیم ما طَاغِیْنَ از حد بندگی در گذشتگان وظالمان وعاصیان وبے فرمان بودیم چون گناه خودرا دانستند وپشیمان شدند امید رحمت حق تعالیٰ داشتند گفتند عَسٰی شاید وبود وقیل بگو که رَبُّنَا پروردگار ما امید میدارم اَنْ یُّبْدِلَنَا که بدل دهد مارا خَیْرًا بهتر مِّنْهَا ازان بوستان ومیوه هاے وے اِنَّا بدرستیکه مَا اِلٰی رَبِّنَا بسوے رحمت پروردگار خود یا به پروردگار ذا رٰغِبُوْنَ رغبت کنندگانیم به رحمت او وامید میداریم که مارا ضائع نگذارد چون توبه بے حد کردند وامید رحمت داشتند که بهتر ازان بوستان بدهد شان پرنعمت عبد الله بن مسعود رضی الله عنه گفت که به من رسیده است که چون ایشان توبه باخلاص کردند حق تعالیٰ ایشان را درعوض آن بوستان دیگر داد که خوشهٔ انگور سیاه وے چون مردے بودے برپاے ایستاده در تفسیر بصائر آورده است که هم درآن شب که توبه کردند باز آن بوستان را بهتر ازانکه بود ساخت حق تعالیٰ خبر داد از عذاب خود عاصیان را در دنیا وگفت کَذٰلِكَ همچون عذاب ایشان است اَلْعَذَابُ عذاب هرکه شکر نعمت من نگوید وکفران آرد من در دنیا همچنین عذابش میکنم وَلَعَذَابُ الْاٰخِرَةِ وهرآئینه عذاب آخرت مرکافران را وعاصیان را اَکْبَرُ بزرگ تر است ازین عذاب که در دنیا کردم اهل مکه را واهل بوستان را لَوْ کَانُوْا اگر باشند که یَعْلَمُوْنَ بدانند حقیقت کار را ازگناهان باز ایستند وحق خدائے تعالیٰ را بدهند بدرویشان وحکمهاے او را قبول کنند نصیب درویش ازین قصه آن است که شکر نعمتهاے ظاهره وباطنه حق تعالیٰ بجا آرد تا زوال نیابد ونعمت به زحمت بدل نگردد چون عذاب کافران وعاصیان را در دنیا وآخرت بیان کرد از حال متقیان نیز خبر کرد وگفت جل جلاله اِنَّ لِلْمُتَّقِیْنَ بدرستی وراستی که خدائے ترسان را عِنْدَ رَبِّهِمْ نزد پروردگار شان درآخرت جَنّٰتِ النَّعِیْمِ بهشتهاے پرنعمت که آن

خدائے دا ند کہ بر خاطر ہیچ کس نگذشتہ است و چشم ہیچ کس ندیدہ است در دنیا مانند آن نصیب درویش آنست کہ تقوی را شعار خود سازد و بداند کہ در ہمہ قرآن وعدہائے نیکیہا مر خدائے ترسان راست نہ مردانشمندان را و مفتیان را و نہ شیخان را و نہ زاہدان را و نہ حاجیان را و نہ غازیان را و نہ خواجگان را کہ از حرام گیرند و مکر کنند و نان دہند و خلقان را صید خود کنند کافران مکہ می گفتند کہ اگر قیامت باشد و بہشت و دوزخ باشد چنانکہ محمد میگوید علیہ الصلوٰۃ والسلام ما را بہشت بہتر خواہد بود چنانکہ در دنیا حال ما بہتر است از مومنان و اگر حال ما بہتر نباشد برابر باشد این آیت حقتعالیٰ فرستاد کہ اَفَنَجْعَلُ آیا پس گردانیم ما اَلْمُسْلِمِیْنَ مسلمانان را در روز قیامت کَالْمُجْرِمِیْنَ ہمچون کافران گنہ گار یعنی جزائے مسلمانان را نعمتہا و بہشت گردانیم و جزائے کافران را عذابہا و دوزخ گردانیم ہرگز برابر نباشد الاستفہام للانکار باز عتاب و انکار کرد حق تعالیٰ بر کافران برین سخن کہ گفتہ بودند فرمود مَا لَکُمْ چہ بودہ است مر شمارا کَیْفَ چگونہ تَحْکُمُوْنَ حکم باطل میکنید کہ دوستان را ہمچون دشمنان جزا دہیم ہرگز چنین نخواہد بود چون حکم ایشان باطل بود بطلان ایشان را بیان کرد و گفت جل جلالہ اَمْ لَکُمْ یا مر شمار است کِتٰبٌ نامہ و کتابے منزل از آسمان کہ من فرستادہ باشم فِیْہِ درین کتاب تَدْرُسُوْنَ می خوانید الدَّرْسُ وَالدِّرَاسَۃُ علم خواندن اِنَّ لَکُمْ فِیْہِ بدرستی و راستی کہ مر شمار است دران کتاب لَمَا تَخَیَّرُوْنَ ہر آئینہ آنچہ میگزینید و اختیار می کیند از برائے خود و این کتاب ہرگز نہ فرستادہ بودیم بشما پس از ہوائے نفس خود حکم باطل میکنید اَمْ لَکُمْ یا مر شمار است اَیْمَانٌ سوگند و عہدہا عَلَیْنَا بر ما کہ خداوند شمائیم بَالِغَۃٌ نہایت رسیدہ است این سوگند و راست و استوار است و باشندہ است اِلٰی یَوْمِ الْقِیٰمَۃِ تا روز قیامت اِنَّ لَکُمْ بدرستی کہ مر شمار است دران سوگند و عہد لَمَا

ہر چہ تحکمون حکم کنید از برائے خود این نیز ہرگز نبودہ است پس حکم شما باطل باشد و
از ہوا و افترا باشد سلهم بپرس یا محمد این کافران را ایہم کدام ست از ایشان
بذالک باین حکم باطل زعیم کفیل و ضامن و بدرفتار یعنی این حکم ایشان باطل
است و ہیچ کدام از ایشان آن را نمی تواند کرد و کفیل نمی تواند شد چون می دانند کہ
باطل است ام لہم آیا مر ایشان راست شرکاء شریکان مر خدائے تعالیٰ را خاکشان
بدہن چنانکہ گمان میبرند مر بتان خود را کہ شریک اند بخدائے تعالیٰ و در کواشی چنین
آوردہ است فلیأتوا پس بیارید بشرکائہم بتان خود را تا بگویند کہ این حکم ایشان
راست ست و در قیامت چنین خواہد بود کہ ایشان میگویند ان کانوا اگر ہستند
صادقین راست گویان کہ بتان ما چنین گفتہ اند این خبر نیز ندارند زیرا کہ بتان
ایشان سنگے و چوبی و جمادی اند کہ سخن نمی توانند گفت و در کشاف می گوید کہ قولہ
ام لہم شرکاء ای ناس یشارکونہم فی ھذا القول و بدین تقدیر چنین
باشد آیا مر این کافران را از جن و انس و عقلائے عالم شریکان ہستند کہ موافق ایشان
باشند کہ این حکم راست ست و باطل نیست این نیز ندارند و ہیچ کس چنین نگفتہ است
وما فی الکشاف اولیٰ تامل و نعلم بدانکہ حق سبحانہ و تعالیٰ سخن کافران را کہ
ما در قیامت بہتر باشیم از مؤمنان یا ہمچون ایشان باشیم رد کرد و از ایشان دلیل
طلب کرد بسہ وجہ اول دلیل نقلی دوم اتفاقی و عہدی سیم عقلی چون ایشان از
ہمہ عاجز آمد و حبیب خود را وعدہ کرد کہ ما ایشان را در قیامت عذاب خواہیم
کرد و گفت جل جلالہ یاد کن اے محمد یوم آن روز را کہ یکشف کشادہ شود یعنی
پیدا کردہ شود عن ساق از سختی عظیم و شدت اے عن بلاء عظیم و شدت
قطعیۃ یعنی یاد کن آن روز را کہ پیدا کردہ شود در وے بلائے بزرگ و کارہائے
بزرگ کہ خلق اولین و آخرین حیران مانند و بترسند و ہر یک را کاری پیش آید

که هرگز آن چنان نیامده باشد در لغت عرب کشف ساق عبارت ست از سختی کار
گفته میشود کشف الحرب عن ساقها سخت شد جنگ اگرچه جنگ را ساق نمی باشد
اما چون کسے را کارے سخت و دشوار پیش آید میان را می بندد و جامه را بالا می کشد
تا ساق پائے چنانکه در کشاف آورده ست قَالَ حَاتِمٌ اَخُو الْحَرْبِ اِنْ عَضَّتْ بِهِ
الْحَرْبُ عَضَّهَا وَاِنْ شَمَّرَتْ عَنْ سَاقِهَا الْحَرْبُ شَمَّرَ یعنی چون کار سخت و
هولناک پیدا شود سختی میکرد و اگر جنگ پراگنده می شد احتیاط میکرد وَیُدْعَوْنَ
و خوانده شود خلق را در عرصات قیامت اِلَى السُّجُوْدِ به سجده کردن فَلَا يَسْتَطِيْعُوْنَ
پس نتوانند کافران و منافقان سجده کردن از بهر آنکه از پشتهائے ایشان همچون
استخوان پهن شود خَاشِعَةً خوار و ترسان باشند اَبْصَارُهُمْ چشمهائے شان
یعنی ایشان ترسند از عذاب و هیبت قیامت و چشمهائے شان بغاکے فرو رفته
باشد تَرْهَقُهُمْ میرسد بایشان ذِلَّةٌ خواری و سیاه روئی بعده بیان کرد
حق تعالیٰ که چرا نتوانند در قیامت سجده کردن و گفت جل جلالهٗ وَقَدْ كَانُوْا
و تحقیق بودند این کسان که در قیامت سجده نتوانند با مؤمنان در دنیا درآمیخته
يُدْعَوْنَ خوانده می شدند اِلَى السُّجُوْدِ بسجده کردن و نماز به جماعت گذاردن
و از کعب احبار آمده ست که ایشان سجده نمی کردند و نماز به جماعت نمی گذاردند
وَهُمْ سَالِمُوْنَ و حال این بود که ایشان تندرست بودند و پشتهائے ایشان
همچون استخوان پهن یک لخت بنود امروز از برائے آن سجده و نمی توانند کردیکے
از کبرا مفلوج شده بود چون وقت نماز شدے دو کس ویرا بر داشته بمسجد میبردندے
و گفتے از هیبت قیامت درین حال می ترسم بدانکه سجده کردن در قیامت از برائے
عقوبت کافران و منافقان و عاصیان باشد نه از برائے تکلیف مر مؤمنان را
چون آخرت جائے تکلیف نیست بدانکه شیخ ابو اللیث و جماعتے از مفسران در

تفاسیر معنی این آیتہ را بطریق دیگر نیز بیان کردہ اند و دو حدیث روایت کردہ اند یکے
از ابو ہریرہ و دیگرے از ابو الدرداء رضی اللہ عنہما حدیث دیگر در کشاف آوردہ
است از ابن مسعود رضی اللہ عنہ روایت کردہ است کہ یکشف الرحمٰن عن ساقہ
فاما المومنون فیخرون سجدا و اما المنافقون فیکون ظہورھم طبقا
طبقا کان فیھا السفافید الا سفود سیخ آہنی یعنی استخوانہائے پشت ایشان
بے بند ہا گردد و یک لخت شود ہمچون سیخہائے آہنین و سجدہ نتوانند کرد و تاویل
آیتہ و حدیث بدین وجہ می کنند کہ مراد از ساق حجاب عزتست کہ بر داشتہ شود
و خلق را در عرصات جمع کنند و عذاب و حساب پیدا شود و داد مظلومان از ظالمان
بستانند چون فارغ شوند ندا رسد کہ ہر کسے ہر چیزے را کہ بندگی کردہ باشد پیدا کنند
و در پیش وے میرود تا در دوزخش اندازند بت پرستان را بتان و جہودان را
بصورت عزیر پیغمبر علیہ السلام فرشتہ پیدا شود و ترسایانرا بصورت عیسےٰ علیہ
السلام فرشتۂ پیدا شد وایشان را می بردبد و زخ تا کسے نماند از ایشان مگر
مؤمنان و فرمان بردار و عاصیان و منافقان در میان ایشان بمانند ندا آید کہ
شما نیز در پے معبودان خود بروید ایشان گویند ما را ہیچ خدائے و معبودے نبودہ
ست مگر اللہ تعالیٰ ندا آید کہ اگر خداے خود را بہ بینید شناسید گویند شناسیم بیچون
و بیچگونہ کہ او را در دنیا ندیدہ ایم فاما بندگی کردہ ایم پس ایشان را قوت بینائی دہد
کہ ہرگز نبودہ است نور عظمت و کبریائے حضرت عزت پیدا شود ایشان دانند کہ
آن نور حق است جل جلالہ ہمہ مؤمنان فرمان بردار در سجدہ افتند و منافقان
سجدہ نتوانند کرد رویہائے ایشان سیاہ گردد چون مؤمنان سر از سجدہ بردارند
رویہائے ایشان چون ماہ چہاردہم باشد این حدیث را ابو ہریرہ در پیش عمر بن
عبد العزیز روایت کرد و عمر وے را سہ بار سوگند داد کہ راست میگوئی بعدہ گفت عمر

مَا سمعت فی کرامت اهل التوحید حدیثا هو احب من هذا الحدیث والله
تعالی علمه واین فقیر میگوید که این حدیث در مصابیح هست فاما چیزے زیاده و
نقصان هست چون حضرت حق تعالے از حال قیامت خبر کرد کافران باور نداشتند
وقرآن را افسانه گفتند رسول خدا تسلی داد و گفت جل جلاله فَذَرْنِي پس بگذار مرا
یا محمد وَمَنْ و هر آن کسے را که يُكَذِّبُ دروغ گو میدارد ترا بِهٰذَا الْحَدِيْثِ باین
سخن یعنی تکذیب می کنند و قرآن را افسانه میدانند و ترا دیوانه میگویند و قیامت
را منکر اند پس بگذار وی را با من تا من هلاک کنم وی را بعذاب دنیا و آخرت سَنَسْتَدْ
رِجُهُمْ بدرستی که زود باشد که درجه درجه اندک اندک ایشان را به عذاب نزدیک
گردانم و بگیرم ایشان را الاستدراج اندک اندک نزدیک گردانیدن خدا تعالی
بنده را به عقوبت و خشم خود مِّنْ حَيْثُ از آن جا که لَا يَعْلَمُوْنَ ندانند که آنچه بایشان
می کنم عذاب ست و هر گاه که ایشان گناه بیشتر کنند ما ایشان را نعمت دنیا بیشتر دهیم
و هیچ بلائے بایشان نرسانیم تا ایشان توبه را فراموش کنند قال النبی علیه
الصلوٰة والسلام اذا رایت الله انعم علے عبد و هو مقیم علی معصیة
فاعلم انه مستدراج یعنی بنده چون گناه کند و حق تعالی بروے نیکی کند
و نگیرد وے را بدانکه این استدراج است و جزائے مکر اوست و اگر بگیرد وے را
بعذاب تا توبه کند عنایت اوست وَاُمْلِيْ لَهُمْ و مهلت دهیم ایشان را و عمر دراز
تا گناه کننده و سزاوار عذاب گرداند الاملاء فرصت دادن اِنَّ كَيْدِيْ بدرستی
که کید من مَتِيْنٌ استوار ست یعنی عذاب من در صورت نعمت بر دشمنان سخت
استوار باشد چهار صد سال فرعون را مال و مملکت دادیم و هیچ در د سرش ندادیم
نصیب عارف این ست که هر چند کرامات از وے ظهور کند ترس بروے بیشتر باشد

بیت تا نه بینی نور دین ایمن مباش + کاتش پنهان شود یک روز فاش

نور آبی دان دہم بر آب خس	زانکه داری آب از آتش مترس

قال سید الطائفۃ جنید رحمۃ اللہ علیہ لولا مکر اللہ لما طاب عیش الاولیاء و مکر اللہ تعالیٰ ان یطیرہ فی السماء و یمشی علی الماء ابتلا در صورت فقر می باشد و در وے ترس کمتر ست و صورت غنا ابتلا می باشد و این جا ترس بیشتر است که استدراج و مکر نباشد نعوذ باللہ من ذلك خواجہ عبد اللہ انصاری میفرماید که اگر در ہوا پری مگسی باشی و اگر در روے آب روی خسی باشی دلے بدست آر تا کسے باشی چون چندین بیان و چندین تقریر کرد حق تعالیٰ ابطلان کفر ایشان را و ایشان ایمان نیاوردند بطریقہ تعجب و انکار از کار ایشان خبر داد و گفت اَمۡ تَسۡـَٔلُهُمۡ آیا می خواہی تو اے محمد ازین کافران اَجۡرًا مزدے بر رسانیدن احکام شریعت فَهُمۡ پس ایشان مِّنۡ مَّغۡرَمٍ از تاوان بسیار و مانے ۔ از ایشان میطلبی مُّثۡقَلُوۡنَ گران بار کرده شده اند بسبب تاوان و زیان پیروی تو نمی کنند الاثقال گران بار کردن یعنی اگر حق را قبول کنند ایشان را تاوانے و زیانے نخواہد بود پس چرا نمی آرند نصیب درویش این ست از اصحاب احباب خود طمع دنیاوی نکنند که طبیعت بشریہ ازان گریزان است و در کارہائے دینی مزد نطلبند از کسے که عزیمت آنست **مثنوی** گفت پیغمبر که جنت از الہ گر ہمی خواہی ز کس چیزے مخواہ ؛ چون نخواہی من کفیلم مر ترا ؛ جنت الماوی و دیدار خدا در بامر حق بخواہی ہم رواست ؛ آنچنان خواہش طریق انبیاست ؛ بار خود بر کس منه بر خویش نہ سروری را کم طلب درویش بہ ؛ باز حق تعالیٰ گمان بد ایشان را که ما بر حقیم ابطال کرد و گفت جل جلالہٗ اَمۡ عِنۡدَهُمُ آیا به نزدیک ایشان ست الۡغَيۡبُ آنچه از خلق پنہان ست یعنی لوح محفوظ فَهُمۡ پس ایشان يَكۡتُبُوۡنَ مینویسند آنچه حکم میکنند که ما بر حقیم و محمد بر باطل ست این نیز نیست پس چون ہیچ دلیلے ندارند و ایشان بے عقلمند و دشمنان مایند مغرور به نعمت دنیا شده اند و ترا میرنجانند

بے حجت فَاصْبِرْ پس صبر کن لِحُکْمِ رَبِّکَ از برائے حکم پروردگار خود که ایشان را فرصت داده ست در دنیا چند روزے و مهلت داده ست و تعجیل مکن در رسیدن عذاب با ایشان وَلَا تَکُنْ و مباش کَصَاحِبِ الْحُوْتِ همچون یونس مباش تو اے محمد در تعجیل کردن و رسیدن عذاب و بلا باین دشمنان خود و ملول مشو از رنجانیدن ایشان و دعائے بد مکن بر ایشان چنانکه یونس پیغمبر علیه السلام کرد و در کشاف آورده است که سبب نزول این آیت آن بود که در جنگ احد کافران غلبه کردند بر مؤمنان و جفا بسیار کردند خواست تا حضرت مصطفےٰ صلی الله علیه وسلم دعا بد کند بر ایشان این آیت نازل گشت که تعجیل مکن و صبر کن و همچون یونس علیه السلام بے صبر مباش اِذْ نَادٰی چون خواند خدائے تعالےٰ را در شکم ماهی وَهُوَ و او مَکْظُوْمٌ اے مَمْلُوٌّ غیضًا پر خشم و پر غم گردانیده شده بود یعنی غمناک الکظم خشم فرو خوردن چونکه در شکم ماهی حبس کرده شده بود و شکم ماهی زندان او بود و خواندن او این آیت بود که لَآ اِلٰهَ اِلَّآ اَنْتَ سُبْحَانَکَ اِنِّیْ کُنْتُ مِنَ الظَّالِمِیْنَ و در حدیث آمده است که هر که درمانده و مبتلا شده در بلا چون این تسبیح را بخواند خداوند تعالیٰ وی را نجات دهد لَوْلَآ اگر نه آن بود که اَنْ تَدَارَکَهٗ دریافتی یونس را نِعْمَةٌ نیکی و رحمت مِّنْ رَّبِّهٖ از پروردگار او لَنُبِذَ هر آئینه افگنده شدی از شکم ماهی بِالْعَرَآءِ در صحرائے که درو نه کوه بود و نه درخت و نه چاه وَهُوَ مَذْمُوْمٌ و او نکوهیده شده بودی یعنی ملامت کرده شده فاما رحمت حق بوے رسیده اند اخته شد در بیابان خالی دند موم نبود بلکه مرحوم بود چونکه توبه کرده فَاجْتَبٰهُ رَبُّهٗ پس برگزیدش پروردگارش فَجَعَلَهٗ پس گردانیدش مِنَ الصّٰلِحِیْنَ ۝ از نیک مردان یعنی از پیغمبران و باز وحی بروی فرستاد و شفاعت دادش بر قومش نصیب عارف این ست که در بلاها صبر کند و بانکار منکران متغیر نشود و دعائے بد بر ایشان نکند

بلکه به سنت مصطفی صلی الله علیه وسلم عمل کند که گفت اَللّٰهُمَّ اهدِ قومی فانهم
لا یعلمون و بداند که بیت بیمار شود عاشق امانی میرد * مه گرچه شود لاغر استاره نمیگردد
یعنی هرچند ولی فانی بالله و باقی بالله گناه کند بطریق زلت باز حق تعالیٰ وی را توبه
دهد و برحمت خود در رساند چنانکه یونس علیه السلام را فهم من فهم **قصهٔ یونس
علیه الصلوٰة والسلام** این بود که حق تعالیٰ وی را به پیغام بری فرستاد در
زمین موصل و قوم وے بسیار بودند ایشان را وعظ گفت و نصیحت کرد و با یمان خواند
بوے ایمان نیاوردند و وے را دروغ گوے داشتند در غضب شد و از خدائے تعالیٰ
عذاب قوم خود را طلب کرد و می آمد که با ایشان بگوئے که عذاب خواهد آمد بعد از ۳ روز
یا بعد از چهل روز و از میان ایشان بیرون رفت و عروس وے با دو پسر وے رفتند و
یکرانه دریا رسیدند موج دریا پیدا شد و عروس او را با یک پسر او برد و در دریا غرق
کرد و گرگے آمد و پسر دیگرش را برد تنها ماند در کشتی نشست چو در میان دریا رسید
دریا موجے برآورد کشتی بانان گفتند که در میان ما یان بندهٔ ایست که از خواجهٔ خود
گریخته است ما یان عادت این کشتی را دانسته ایم تا او را در دریا نه اندازیم موج ساکن
نمی شود قرعه انداختند بنام یونس علیه السلام برآمد چند بار قرعه انداختند هم بنام
یونس علیه السلام برآمد گفتند تو پیغام بر مرسلے ما ترا در دریا نمی توانیم انداخت
یونس علیه السلام گفت آن بنده که از خواجه گریخته منم خود را خواست تا در دریا
اندازد ماهی دید که دهان کشاده به هر طرفے که میرفت همین میدید چاره ندید خود
را انداخت ماهی وے را در دهان گرفت و به شکم فرو برد به ماهی الهام الٰهی رسید
که اے ماهی بندهٔ بزرگ خود را طعمهٔ تو نه ساخته ایم فاما در شکم تو باز داشته ایم یک روز
یا هفت روز یا بیست روز یا چهل روز فنادی فی الظلمات پس یونس علیه
السلام خواند خدائے تعالیٰ را در تاریکی هائے تاریکی دریا و تاریکی شب و تاریکی

شکم ماہی وگفته اند آن ماہی را ماہی دیگر بخورد یکے تاریکی دریا و تاریکی شکم دو ماہی و در آن شکم این آیت را میخواند لَآ اِلٰهَ اِلَّآ اَنْتَ سُبْحَانَكَ اِنِّیْ كُنْتُ مِنَ الظّٰلِمِیْنَ پس از آنکه این دعا را خوانده الہامے رسید بدان ماہی که وی را بیندازد پس بینداختش به صحرا وَهُوَ سَقِیْمٌ وا و بیمار وضعیف شده بود ہمچون چوزه مرغ و موے او ریخته حق تعالےٰ درخت کدو را سبز کرد تا در سایه او باشد و آہوے را الہام کرد تا وے را شیر دہد بامداد و شبانگاه تا قوت شدش و مویش بر آمد پس در خواب رفت و آفتاب بر وے تافت چون بیدار شد درخت کدو را دید که خشک شده بود غمناک شد وحی آمد که بر درخت کدو غمناک شدی و بہلاکت چندین ہزار بندگان من ہیچ غمناک نشدی که دعائے بد کردی و چون سه روز یا چہل روز گذشت بر قوم وے بلا، خدائے تعالیٰ آمد و بر بالائے ایشان ایستاد مقدار میلی و ناحہائے ایشان سیاه شد چون دیدند بلا را گلیمہا را پوشیدند و بصحرا بیرون رفتند و زنان و فرزندان خود را بردند و ہمه کودکان و بچگان ستوران را از مادر ایشان جدا کردند و از یک دیگر بحلی خواستند و حقہائے یکدیگر را که گرفته بودند باز دادند و گفتند الٰہی ایمان آوردیم به یونس پیغامبر علیه السلام و دین وے را قبول کردیم و این دعا را خواندند که یَا حَیُّ حِیْنَ لَا حَیَّ یَا حَیُّ مُحْیِیَ الْمَوْتٰی لَآ اِلٰهَ اِلَّآ اَنْتَ حضرت باری تعالیٰ توبه ایشان را قبول کرد و بلا ہا را از ایشان بگردانید و ہمه مسلمان شدند و دین کافرے را گذاشتند و حضرت یونس علیه السلام را پیدا کردند و عذر خواستند و عزت او را داشتند و با وی بودند و وعظ و نصیحت او را قبول کردند چون یونسؑ را حق تعالیٰ باز داشت از مکر ایشان و از ہلاک دریا خبر کردم حبیب خود را از ان حال و صبر فرمودش که ترا نیز ما از دشمنان نگاه داشته ایم و نگاه میداریم تو صبر کن به رحمت ما که ما یار توایم وَاِنْ اے وَاِنَّهٗ یعنی بدرستی که شان این ست و کار این ست که یَكَادُ میخواہند محمد

اَلَّذِیْنَ کَفَرُوْا آنان کہ کافر شدہ اند لَیُزْلِقُوْنَكَ ہر آئینہ از جاے بلغزانند ترا و ہلاک کنند اَلْاِزْلَاقُ وَالزَّلَقُ لغزانیدن بِاَبْصَارِہِمْ بچشمہاے شان یعنی چشم رسانند تر لَمَّا چون سَمِعُوْا شنوند اَلذِّکْرَ یاد کردن خداے تعالیٰ را یعنی قرآن راکہ دروے حق ست یا وے یاد دہندہ ست امام نافع لیزلقونك بفتح یا خواندہ ست و باقی قرا بضم یا خواندہ اند از لقہ و از لقہ لغزانیدش و دور کرد از جایش یعنی نظر میکند تو بخشم و قہر کہ اگر توانند ترا ہلاک کنند بآن امام کلبی میگوید کہ سبب نزول این آیت آن بود کہ چون کافران قریش ہر حیلہ کہ بودند کردند بر رسول ما صلے اللہ علیہ وسلم حق تعالیٰ او را نگاہ داشت مردے بود در عرب کہ نام او عبد اللہ بود سہ روز چیزے نخوردے بعد از آن ہر چیزے راکہ چشم رسانیدے ہلاک شدے کافران و یرا گفتند محمد را چشم رسان تا وے ہلاک شود و ما از وے خلاص شویم و باز رہیم آن ملعون آمد و گفت یا محمد باین خوبی و خوش لہجی کہ توئی ہرگز ندیدہ ام قصد چشم رسانیدن داشت حق تعالیٰ رسول خود را نگاہ داشت و چشم آن کافر در و اثر نہ کرد رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمود کہ اَلْعَیْنُ حَقٌّ یعنی چشم رسانیدن بارادت حق تعالیٰ اثر دارد و امام حسن بصری گفت رحمۃ اللہ علیہ کہ داروے چشم زخم خواندن این آیت ست کہ قولہ تعالیٰ وَاِنْ یَّکَادُ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا لَیُزْلِقُوْنَكَ بِاَبْصَارِہِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّکْرَ و ہر چہ در چشم نیک آید باید گفت اِلَّا مَا شَآءَ اللّٰہُ وَلَا قُوَّۃَ اِلَّا بِاللّٰہِ وَیَقُوْلُوْنَ و میگویند کافران اِنَّہٗ بدرستی کہ محمد لَمَجْنُوْنٌ ہر آئینہ دیوانہ ست وَمَا ہُوَ او نیست این قرآن اِلَّا مگر ذِکْرٌ یاد دہندہ پند دہندہ لِّلْعٰلَمِیْنَ مر جہانیان را در تفاسیر چنین آوردہ است و بخاطر این فقیر چنین می آید کہ احتمال دارد کہ ضمیر ہو راجع باشد بر رسول ما صلے اللہ علیہ وسلم کہ کافران او را دیوانہ می گفتند و ذکر بمعنی ذاکر باشد واللہ

تعالیٰ علم و قصر قلب باشد یعنی غافل و دیوانه نیست بلکه ذاکر است و ناصح و واعظ ہم
عالمیان ست چنانکه می گوید جل عدل ای عادل والله تعالیٰ اعلم

سُوْرَةُ الْحَاقَّةِ مَكِّيَّةٌ	بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ	وهی ثنتان وخمسون آیة وفیها رکوعان

اَلْحَاقَّةُ ۙ روز قیامت مَا الْحَاقَّةُ ۚ چه روز قیامت وَمَا اَدْرٰىكَ وچه دانی
تو اے محمد مَا الْحَاقَّةُ که چیست روز قیامت یعنی ہر چند که صفت او بیان کنم
ازان به ہیبت تراست وسخت تر تاکسے نه بیند سختی او را ندانند اَلْحَاقَّةُ اسم فاعل
است از حق الامر اذا وجب وثبت ای الساعة الحاقة یعنی ساعتے که ثابت است
و واجب است آمدن آن بے شک اَلْحَاقَّةُ مبتدا، وَمَا الْحَاقَّةُ خبره ای ای شیئ
هی تفخیما لامرها بدانکه حق تعالیٰ درین سورة بیان کرد عذاب کافران ومنکران
قیامت را و ثواب مؤمنان وترسندگان را وگفت جل جلاله كَذَّبَتْ دروغ گوی
داشتند مر پیغامبران خود را بآمدن قیامت ثَمُوْدُ قوم صالح پیغامبر علیه السلام
که آب ایشان اندک بود وَعَادٌ وقوم ہود پیغامبر علیه السلام بِالْقَارِعَةِ
بروز قیامت الْقَرْعُ کوفتن الساعة القارعة یعنی ساعتے که بکوبد دلہارا
بترس آسمان را بشگافتن وکوہہارا بگداختن وستارگان را بریختن چون روز
قیامت را یاد کرد وکسانیکه به قیامت ایمان نیاوردند عذاب ایشان را نیز در
دنیا بیان کرد تا کافران بترسند واز کافری باز ایستند پس گفت جل جلاله فَاَمَّا
ثَمُوْدُ اما قوم صالح علیه السلام که ثمودیان بودند فَاُهْلِكُوْا پس نیست وہلاک
گردانیده شدند بِالطَّاغِيَةِ بسبب بے فرمانی مر پیغامبران خود را وقبول ناکردن
حکم خدائے تعالیٰ را از روے طاغیه به معنی طغیان باشد الطَّغْیُ وَالطغیان از حد
درگذشتن وبقول امام قتاده رحمة الله علیه مراد از طاغیه صیحه ست یعنی آواز
سخت عظیم که از حد درگذشته بود وآن آواز جبرئیل بود علیه السلام که ہمه ایشان

ایشان بآن آواز ہلاک شدند و بقول دیگر مراد از طاغیہ رجفہ ست یعنی زلزلہ و جنبانیدن زمین کہ ہمہ را بہ زمین فرو برد و بقول دیگر مراد از طاغیہ صاعقہ است یعنی آتش آسمانی کہ آمد و ہمہ را بسوخت **قصہ صالح پیغمبر صلوٰۃ اللہ علی نبینا و علیہ الصلوٰۃ و السلام** بدانکہ صالح پیغمبر علیہ السلام بہ پنج پشت بہ نوح پیغمبر علیہ السلام میرسد و او مرد سرخ و سفید بود و از بہترین مردم بود و خویشان بسیار داشت و ہمہ پیغامبران چنین بودہ اند حق سبحانہ و تعالی ویرا بہ پیغامبری فرستاد و بہ قبیلہ ثمود کہ خویشان وے بودند و درمیان شام و حجاز مے بودند و خانہا در کوہ ساختہ بودند از برائے تابستان و زمستان سنگہا را بریدہ بودند و منزلہا ساختہ بودند و بتان داشتند و می پرستیدند صالح ایشان را بایمان و بندگی حق تعالی خواند ایشان قبول نکردند و نہ گفتند لآ اِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ صَالِحٌ رَّسُوْلُ اللّٰہِ و از صالح علیہ السلام معجزہ طلبیدند و او می گفتند کہ اگر معجزہ بیارم و شما ایمان نیارید ہمہ بہ عذاب خدائے تعالی ہلاک می شوید این سخن وے را قبول نکردند و ایشان را روز عیدے بود کہ با بتان بیرون می آمدند در عیدگاہ خود و بتان را سجدہ میکردند صالح را گفتند تو نیز بہ عیدگاہ ما بیرون آئی و تو خدائے خود را بخوان و ما خدایان خود را بخوانیم صالح قبول کرد چون بہ عیدگاہ رسیدند اتفاق کردند کہ از وے چیزے طلب کنیم کہ نتواند آورد و عاجز شود و در عیدگاہ ایشان سنگے بود بزرگ گفتند ازین سنگ شتر مادہ بیرون آری کہ سیاہ پیشانی و سفید موے و بایال باشد و ویرا بر پیشانی موے ابریشم باشد و آبستن دہ ماہہ باشد و درحال بزاید اگر چنین کنی ایمان آریم تو و بہ خدائے تو و بتان را بگذاریم و اگر نتوانی آوردن ما دانیم کہ بتو چہ باید کردن چون سخن ایشان را صالح علیہ السلام شنید غمناک شد و از خدائے تعالی شرم داشت تا بخواہد چون چارہ نبود

از ایشان عہد ہا گرفت کہ اگر چنانچہ ہمچنین شترے ازین سنگ بیرون آید شما ایمان آرید چون ایشان عہد ہا کردند صالح علیہ السلام از خدائے تعالیٰ درخواست کرد و دعا کرد و مؤمنان آمین میگفتند بہ قدرت خدائے تعالیٰ ازان کوہ آوازے آمد و کوہ جنبیدن گرفت وآن سنگ نالیدن آغاز کرد و شترے مادہ ازوے بیرون آمد بقدرت خداے تعالیٰ ہمچنانکہ ایشان طلب کردہ بودند شتر مادہ آبستن دہ ماہہ سیاہ پیشانی سفید ایال پر پشم پس بزرگ از یک پہلوے او تا پہلوے دیگر سیصد و بیست و دو گز بود ازان سنگ بیرون آمد و روان شد تا در میان مردمان رسید بخفتید و بچہ آورد پس بزرگ بہ بزرگی نزدیک بمادر پس روے بصحراہا نہاد و چریدن آغاز کرد ایشان این ہمہ دیدند و ایمان نیاوردند و گفتند صالح جادوگر ست اگر قوم وے بودندے وے را سنگسار کردندے الہی ہمہ را ازان انکار منکران نگاہداری و ثمود را از برائے آن ثمد می گفتند کہ ایشان اندک بودند و ثمد آب اندک را گویند و قوم وے عرب بودند و حوضے داشتند کہ از سنگ وے آب بر می آمد عمق وے بیست قامت مرد بود و ہر روز پر آب می شد ایشان بخش بکردند میان خود و شتر صالح یک روز شتر خوردی ہمہ آب را و ہمچندان آن شیر دادی کہ آب خوردی از پستانہائے وے شیر می رفت ہر چند جائے شیر آوردندے پر میشد و یک روز نوبت ہمہ ستوران ایشان بودی روزے کہ نوبت شتر صالح بودی آب از کوہہا آوردندے تا بخوردندی کار بر ایشان دشوار شد اگر صبر کردندی و ایمان آوردندی حق تعالیٰ چشمہائے آب روان کردے و ازان شتر ایشان را نفع بسیار بود از شیر وے و از پشم وے و از موے وے ہر چند بایستشان میگرفتند تا توانگر شدند و شتر در میان ایشان بود مدتے در تابستان در بلندیہا و سرد آبہا و کوہہا بودے و از ہیبت و ترس او شتران و ستوران ایشان برمیدندے و در

بیابان وکوہہا فرو دآمدندے وازترس خراب ولاغر شدندے و در زمستان شتر صالح علیہ السلام در بیابان وکوہہا بودے وازترس وے ستوران ایشان بر بالائے کوہہا رفتندے وہلاک شدندے آن شتر رحمت خدائے تعالیٰ بود چون شکر نہ گفتند بلائے شد و درمیان ثمودیان دو زن بودند بغایت خوبروے ومال بسیار داشتند از ہمہ انواعہا گوسفندان وشتران وغیرہ شان بود یکے راصدوقہ نام بود و دیگرے راعنیزہ گفتندے و دو مرد بودند کہ برایشان عاشق بودند وخواستگاری می کردند یکے راقدار نام بودے وے عاشق صدوقہ بود و دیگرے رامصدع نام بود ووے عاشق عنیزہ بود و ہر دو مال بسیار داشتند ہر دو مہمان آمدند بہ خانۂ این زنان واین دو زن دشمن صالح بودند وکافرہ بودند وبسیار سعی میکردند بکشتن شتر صالح علیہ السلام از برائے مال خود صدوقہ گفت آب ندایم کہ شمارا مہمان داری کنیم وشراب دہیم از بہر آنکہ امروز نوبت شتر صالح پیغمبر علیہ السلام است و ہیچ کس آب نمیتواند گرفت وعنیزہ گفت کہ اگر درمیان مردان ما بودے مردے کہ شتر را بکشتے آب بسیار شدے فاما درمیان مردان ما کسے مرد نیست قدار ومصدع گفتند کہ اگر ما شتر را بکشیم ما را چہ میدہید ہر دو زن گفتند کہ ما وہمہ مال ما از آن شما ہاست و ہر دو زن نقاب از روئے خود برداشتند چنان خوب صورت بودند کہ نہایتے نبود فرمودند خانۂ دختران وکنیزکان را کہ خود را بدیشان نمایند وآن ہر دو بدبخت را شراب بسیار دادند تا مست شدند ورفتند ویاران خود را کہ کافر بودند وایشان ہفت کس بودند تن شدند وشراب خوردند وہمہ مست شدند ورفتند وراہے کہ شتر میرفت تا آب خورد وآن را دیجون کوچہ بود کمین کردند چون شتر پیدا شد برخواستند وبہ شمشیر حملہ کردند شتر نیز حملہ بایشان کرد گریختند قدار کہ از پس شتر کمین کردہ بود برخواست وپائے راست شتر را بشمشیر زد ومصدع تیر انداخت وپائے چپ شتر را برید شتر بروی افتاد آمدند وشتر را کشتند بچہ شتر چون دید کہ مادر وے را کشتند بگریخت وبکوہ آمد بعدہ گوشت را بخش کردند وبہ خانہا بردند چون خبر بہ صالح رسید صالح علیہ السلام دور بود با مومنان بیامدند ودیدند کہ حال چنان شدہ بود بچہ شتر

چون صالح را دیدند بگریست و سه بار بانگ زد گفت دریغ مادر من و همه ران سنگ که مادر من
بیرون آمده بود در آمد و ناپدید شد صالح علیه السلام گفت که سه روز دیگر عذاب بیاید
به شما و این در شب بانگاه چهار شنبه بود گفت روز اول رویهای شمایان زرد شود و روز دوم
سرخ شود و روز سوم سیاه شود و بعد از ان همه هلاک شوید چون این بگفت کافران قصد
کردند که صالح علیه السلام را بکشند چون باین قصد رفتند فرشتگان ایشان را در راه
هلاک کردند چون روز شد کافران دیگر گفتند که ایشان را صالح کشت ما نیز وی را بکشیم
لشکر بسیار جمع کردند و رفتند تا صالح علیه السلام را بکشند قوم صالح ایشان را نگذاشتند
و گفتند صبر کنید اگر ۳ روز دیگر عذاب بیاید خود شما همه هلاک شوید و اگر نیاید بعد از ان شما
صالح را ہلاک کنید بازگشتند صباح پنجشنبه بود که روی های ایشان زرد شد و روز آدینه
سرخ شد و روز شنبه سیاه شد روز یکشنبه بود که زمین بجنبید و از آسمان آوازی پیدا
شد و آتشی آمد و همه هلاک شدند مگر یک زن که بجای مانده بود و همه را دید و ویرا پای
دادند تا وی رفت و مردم را خبر کرد و وی نیز هلاک شد و از قوم صالح آنها که ایمان آورده
بودند هیچ کس هلاک نشد بعده صالح ع م گفت قوم خود را که ازین جای باید رفت که
اینجا قهر خدای تعالی ظاهر شده است همه مومنان احرام بستند و به صالح علیه السلام
بحرم مکه آمدند و همان جا مقیم شدند تا ازین عالم نقل کردند این قصه را بیشتر از کواشی
و تیسیر نقل کرد نصیب درویش این ست که از صحبت اهل دنیا پر حذر باشد و اهل حق را
انکار نه کند و نگاه داشت شریعت کند و از بدعت و ضلالت دور باشد وَأَمَّا عَادٌ
و اما عادیان که قوم هود پیغامبر بودند علیه السلام و هود پیش از صالح بوده است
فَأُهْلِكُوا پس هلاک گردانیده شدند بِرِيحٍ بباد صَرْصَرٍ سرد سخت آواز و قیل باد
سرد عَاتِيَةٍ سرکش و بی فرمان بر خازنان باد الْعُتُوُّ وَالْعُتِيُّ از حد در گذشتن و
بغایت تیزی رسیدن و در حدیث است که هیچ وزیدن باد نیست و قطرهٔ باران نیست

مگر بقدارے که فرشته بر وے موکل است مگر به عادیان و باران وطوفان نوح که بے اندازه
بود سَخَّرَهَا برگماشت حق تعالی آن باد را و فرستادش عَلَيْهِمْ بر عادیان التسخیر
فرمانبردار گردانیدن و برگماشتن سَبْعَ لَيَالٍ هفت شب وَّثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ وهشت
روز حُسُومًا یعنی همه نیکی را از ایشان برید و همه را هلاک کرد حسوما مصدر باشد بمعنی
بریدن یا جمع حاسم باشد روزهاے بریده که باد در وے پیاپے باشد الحسم بریدن و
داغ کردن حسوما مصدر روے أَيْ يَحْسِمُ حُسُومًا أَوْ يَقْطَعُ قَطْعًا أَوْ جَمْعُ حَاسِمٍ
صفت ثمانیه ایام أَيْ مُتَتَابِعًا وَقُرِئَ حَسُومًا بِفَتْحِ الْحَاءِ حَالٌ این هشت روز در آخر
زمستان بود که آن را ایام عجوز خوانند زیرا که عجز آخر چیزے باشد یا از جهت آنکه درین روزها
پیرزنے از عادیان در غارے در آمده بود از باد گریخته روز هشتم باد دران غار در آمد و آن
پیرزن را بیرون آورد و هلاک کرد از بهر آن این روزها را ایام عجوز گویند فَتَرَى پس
دیدی تو اے محمد یا هر کس که بیند الْقَوْمَ آن مردمان را یعنی عادیان را فِيهَا دران
روزها یا دران شبها صَرْعَىٰ هلاک شدگان و افتادگان جمع صریع الصرع افگندن
كَأَنَّهُمْ گویا ایشان أَعْجَازُ نَخْلٍ تنهاے درخت خرما اند جمع عجز خَاوِيَةٍ میان تهی
و افتاده بعضے در درازی همچون درخت خرما اند که پوسیده باشد و باد او را از بیخ
برکنده باشد و انداخته الخوی والخواء افتادن و تهی شدن فَهَلْ آیا پس هیچ
تَرَىٰ مے بینی یا محمد لَهُمْ مر ایشان را مِّنْ بَاقِيَةٍ کسے که باقی مانده باشد از ایشان
یعنی هیچ کس از ایشان باقی نمانده نسل ایشان منقطع شد پس هر که کافر شود اے محمد
بتو همچنین خواهد شد قصهٔ عادیان بدانکه عادیان از اهل یمن بوده اند در احقاف
یعنی در ریگهاے بودند و بتان داشتند حق سبحانه و تعالی هود پیغمبر علیه السلام را
بر ایشان فرستاد و فرمود ایشان را تا بت پرستی را بگذارند و ظلم نه کنند ایشان قبول
نکردند قصے را به پیغمبری و کافر شدند و فساد کردن آغاز کردند در زمین عرب حق سبحانه

تعالی باران را از ایشان باز داشت سه سال قحط در میان ایشان پیدا شد هفتاد کس را
به مکه فرستادند تا دعا کنند و باران خواهند و در مکه آن وقت عمالقه بودند یعنی فرزندان
عملاق که نبیرهٔ نوح بودند به مکه رفتند و مدتے بودند بعد از آن خواستند تا دعا کنند یکے
در میان ایشان مسلمان بود از قوم هود علیه السلام مرثد نام او گفت شما را دعا
سود نمیدارد سخن پیغامبر خود را قبول کنید و دین حق را قبول کنید تا خلاصی یابید ایشان سخن وی را نشنودند
و وی را از خود دور کردند. و رفتند مرثد در عقب ایشان میرفت تا رسیدند به صفا
و مروه و دعا کردند که ای خدای هود اگر هود راست میگوید ما را باران بده و ما از برائے
باران آمده ایم پس حق تعالی سه پارهٔ ابر را فرستاد یکے سفید و یکے سرخ و یکے سیاه
و آوازے شنودند که کدام می باید قبول کنید گفتند ابر سیاه را که باران بیشتر دارد
قبول کردیم آوازے شنیدند که قبول کردید بلاے خدائے تعالی را که همه چیز ها بسوزد
و خاکستر گرداند آن ابر به فرمان خدائے تعالی پیدا شد بولایت ایشان همه شاد
شدند که باران آمد و کسانی را دعا قبول شد و زبان تشنیع و طعنه بر هود کشادند که
اینک باران آمد تو مے گفتی که بلا خواهد آمد وحی آمد به هود علیه السلام که بگوئے که
این بلائے خدائے تعالی هست بادے هست که در روے بلا است حق تعالی وحی فرستاد
به باد عقیم که در زمین چهارم می باشد پس بیرون آمد مقدار سوراخ بینی فراخ
شاخ فرشتگان که بر باد موکل اند گفتند الهی این باد همه روے زمین را هلاک خواهد کرد
وحی آمد به باد که باز گرد و به مقدار سوراخ انگشتری بیرون آئے و به هود علیه السلام
وحی آمد که خطے بکش تو و مومنان در میان آن خط باشید به فرمان خدائے تعالی از ان باد
بادے خوش در میان آن خطه در آمدی که هیچ ضرر به مومنان نرسیدی و به هر چه آن باد
رسیدی بسوختی و خاکستر شدے و عادیان بس بلند بودند و با قوت بودند همه ستوران و زنان
و فرزندان خود را در درّهٔ کوهے در آوردند بر سر آن دره صف زدند که باد را نگذاریم که

درآید حق تعالی باد بر ایشان گماشت تا ایشان را بر میداشت و بر ہوا میبرد و بر زمین می زد
ہلاک میکرد تا ہمہ ہلاک شدند مگر خلجان کر کلانتر ایشان بود ہود علیہ السلام پیش وے آمد و
گفت اے خلجان ایمان آر بہ خدائے تعالی گفت اے ہود آنچہ شیرانند کہ درمیان باد می آیند
و قوم مرا ہلاک میکنند ہود گفت آن شیران نہ اند بلکہ فرشتگان عذاب اند خلجان گفت کہ این
ہمہ جادو ہائے تست من ایمان نمی آرم باد ویرا بر داشت و بر زمین زد ہلاک کرد و ہمہ ماہای
ایشان را ہلاک کرد و مرثد کہ ایمان آوردہ بود از مکہ آمد و خبرہا گفت مومنان شاد شدند و
یقین شان زیادت شد نصیب من و تو این ست کہ بجان و دل و ظاہر و باطن احکام
اسلام را قبول کنیم تا در امان باشیم این قصہ از تفسیر تیسیر آوردہ شد وَجَآءَ وآورد
فِرْعَوْنُ آن کافر ملعون کہ دعوی خدائی میکرد وَمَنْ قَبْلَهٗ وآن کسانیکہ پیش از وے
بودند وَمَنْ قِبَلَهٗ نیز خواندہ و این قرأت حمزہ و کسائیست و معنی وے این ست کہ آن
کسانیکہ یار وی بودند و پیروی بودند وَالْمُؤْتَفِكٰتُ و دیہہا زیر و زبر کردہ شدہ یعنی
دیہہ ہا و شہرہائے قوم لوط علیہ السلام بِالْخَاطِئَةِ خطا و کفر و گناہ الخاطئۃ مصدر و
قیل بالا فعال ذات الخطاء یعنی فرعون و کافران دیگر آوردند جادہ آمدش و جار
بہ آوردش فَعَصَوْا پس بے فرمانی کردند رَسُوْلَ رَبِّهِمْ فرستادہ پروردگار شان
را فَاَخَذَهُمْ پس گرفت شان خدائے تعالی اَخْذَةً گرفتنی رَّابِيَةً سخت و
غالب و زیادت شوندہ الربو افزون شدن قوم فرعون را خدائے تعالی بہ دریا
غرق کرد چون سخن موسی علیہ السلام را کہ پیغامبر خدائے بود نشنیدند و ایمان بنیاوردند و
قوم لوط بہ زمین فرو برد چون سخن پیغمبر خود را نشنودند و ایمان نیاوردند پس ہر کہ سخن
خدائے تعالی و رسول وے را نشنود و قبول نہ کند کافر باشد و بعذاب دنیا و آخرت
مبتلا گردد و قصہ فرعون بیاید اِنْ شَآءَ اللّٰہُ تعالی **قصہ لوط پیغامبر علیہ السلام**
در تفسیر تیسیر آوردہ است کہ امام سدی رحمۃ اللہ علیہ گفت کہ لوط پیغمبر پسر عم حضرت

ابراہیم خلیل اللہ بود صلوٰۃ اللہ علیہ و در کواشی آوردہ ہست کہ برادر زادۂ ابراہیم بود حق سبحانہ وتعالیٰ وے را بہ پیغامبری فرستاد بہ پنج شہر کہ در زمین شام بود و اہل آن شہر ہا چہار صد ہزار کس بودند یا چہار صد بار ہزار ہزار مرد و بیست سال لوط علیہ السلام در میان ایشان بود و ایشان را دعوت کرد ایمان نیاوردند و در شہر ہائے ایشان نعمت بسیار شدہ بود و در شہر ہائے دیگر قحط بود مردم بہ غلہ خریدن مے آمدند ہر کہ پیش لوط علیہ السلام می آمد طعام میداد لوط را ازین طعام باز داشتند و گفتند مردم را طعام مدہ ابلیس علیہ اللعنۃ خود را بصورت بچۂ امرد ساخت و پیش ایشان آمد آن قوم را بکار بد خواند و گفت ہر کہ بشہر شما بیاید از غریبان از برائے غلہ خریدن این کار بد بوے کنید تا بار دیگر نیاید چون این کار در میان ایشان بسیار شد زمین بہ نالید و آسمان نیز بنالید پس حق سبحانہ تعالیٰ دوازدہ فرشتہ و بقولے دہ و بقولے سہ فرشتہ را فرستاد و جبرئیل و میکائیل علیہ السلام با ایشان بودند اول پیش ابراہیم علیہ السلام آمدند و ابراہیم را باسحاق پیغامبر علیہ السلام مژدہ دادند کہ حق سبحانہ وتعالیٰ بوے فرزندے خواہد داد از ایشان ابراہیم علیہ السلام پرسید دیگر بچہ کار آمدہ اید گفتند کہ ما را فرستادہ ہست تا قوم لوط را ہلاک کنیم کہ ایشان کارہاے بد میکنند و بہ مردمان نزدیکی میکنند و کبوتر بازی میکنند و قمار بازی میکنند و جنگ سنگ میکنند و غریبان را از غلہ خریدن باز میدارند و طعام با ایشان نمی دہند و سخن پیغامبر خود نمی شنوند پس ابراہیم علیہ السلام گفت کہ اگر در میان ایشان صد کس بودے کہ این کارہا نہ کردے عذاب با ایشان رسیدی گفتند نے گفت اگر پنجاہ کس بودے یا دہ کس این عذاب رسیدی گفتند کہ نے فرشتگان گفتند در میان ایشان لوط و دختران وے مسلمانند پس ما ایشان را نجات دہیم فاما عروس وے کافرہ ہست او را ہلاک خواہیم کرد فرشتگان رفتند چون بہ دہقانے لوط رسیدند دختران وی را دیدند کہ ایشان دوازدہ تن بودند کہ غلہا را آب میدادند

بہ سوالات حسین و غزہ و نصیحت ازوے بیاسی نقل ابلیس بہ کردن جبرئیل علیہ السلام با دیگر فرشتہ ہا نزد ابراہیم علیہ السلام آمدند و بشارت اسحاق دادند و ابراہیم علیہ السلام با ایشان لوط علیہ السلام و اہل او را نجات از ایشان خبر نجات ...

فرشتگان بصورتہائے جوانان امرد خود را بایشان نمودند فرشتگان ازین دختران پرسیدند
کہ ہیچکس باشد کہ ما را مہمانداری کند گفتند نے مگر پدر ما لوط پیغامبر علیہ السلام ست گفتند
بما نمائید آنہا رفتند تا بہ منزل لوط رسیدند عروس لوط آن بدکرداران را خبر کرد از مہمانان
آن قوم آمدند صورتہا دیدند کہ ہرگز ندیدہ بودند از خوبی و آن قوم گرداگرد آن خانہ را
گرفتند لوط بیرون آمد و ایشان را نصیحت کرد و گفت مرا فضیحت مکنید پیش مہمانان من اینک
دختران من نکاح کنید و بخواہید ایشان گفتند ما را بہ نکاح دختران تو رغبت و حاجت نیست
و تو میدانی کہ ما چہ میخواہیم لوط گفت کاشکے مرا قوت بودی یا لشکرے بودے تا بہ شما جنگ کنمی و
نگذارم تا قصد بد کنید بہ مہمانان من عروس لوط آب گرم کرد و بر سر مہمانان ریخت تا بیرون
آیند این آب بر سر کافران ریخت و ہمہ را مرض برص پیدا شد جبرئیل دران حال خود را ظاہر
کرد بہ لوط و گفت مترس کہ ما فرشتگانیم آمدہ ایم تا ایشان را ہلاک کنیم در را بکشای تا درآیند
چون در کشادہ شد کافران درآمدند ہمہ کور شدند باز گشتند و گفتند کہ لوط جادوگران را
آوردہ است ما فردا وے را با این مہمان ہلاک کنیم پس جبرئیل لوط را فرمود کہ اہل خود از میان
این قوم بیرون رو کہ صبحدم عذاب با ایشان خواہد رسید لوط گفت ازین زودتر میخواہم
فرشتگان گفتند صبحدم نزدیک است لوط با دختران بیرون رفت عروس وے با ایشان
نہ رفت جبرئیل چہار شہر را بر پر خود برداشت و یکے را بگذاشت چون ایشان کارہاے بد
می کردند و بالا بردشان چندانکہ فرشتگان آواز مرغ و سگ را شنودند در آسمان بعد از
بالا را نشیب کرد و نشیب را بالا کرد و بر سر ایشان سنگ را از سجین یعنی از دوزخ فرود
آمد یعنی خشت پختہ از دوزخ سجیل مے آوردند و می انداختند چون عروس لوط آواز کافران
را شنود سر بر کرد و گفت اے دریغ از قوم من سنگے بر سرش آمد و ہلاک شد و این عذاب
از ظالمان این است دور ست چنانکہ خدائے تعالے فرمود پس لوط دختران را پیش
ابراہیم برد و ابراہیم علیہ السلام آن دختران را بشوہران مومن داد ہمہ پیغامبران بنی اسرائیل

از نسل ایشان پیدا شد. ند تنقیب من و تو ازین قصه این ست که ازین کارهای بد توبه کنیم و از ظلم وستم دور باشیم و رسول گفت صلے اللہ علیہ وسلم لَا یَنظُرُ اللہُ تعالیٰ اِلیٰ رَجُلٍ اَتیٰ رَجُلًا اَوِ امْرَاَۃً فِیْ دُبُرِھَا یعنی به نظر رحمت حق تعالیٰ نظر نه کند به کسے که به مردے نزدیکی کند یا به زنے از راه پس و این حدیث در مصابیح مذکور ست و این قصه را از کواشی و تیسیر آورده شد و از قصهٔ نوح نیز خبر کرده شد گفت جل جلاله اِنَّا بدرستی که ما لَمَّا چونکه طَغیٰ بے فرمانی کرد الْمَآءُ آب در طوفان نوح علیه السلام در روے زمین را آب گرفت حَمَلْنٰکُمْ بر داشتیم پدران شما را و شما را که در پشتهای ایشان بودید اَلْحَمْلُ کسے را بر ستور خود نشایندن و برداشتن فِی الْجَارِیَۃِ در کشتی که میرفت برروے آب الجاریۃ والجواری لِنَجْعَلَھَا تا گردانیم کشتی را یعنی نجات مؤمنان را در کشتی و هلاک کردن مر کافران را که بیرون کشتی بودند لَکُمْ مر شمارا تَذْکِرَۃً یاد دهنده و پند دهنده و وعظ مر مومنان را و ترسانیدن مر کافران را وَتَعِیَھَا و تا یاد گیرد قصهٔ این کشتی نوح را الوعی نگاه داشتن اُذُنٌ گوشی وَّاعِیَۃٌ یاد گیرنده تا پند باشد مر مؤمنان را این نجات داون مؤمنان و هلاک کردن کافران این آیت آمد رسول گفت علیه الصلوٰة والسلام یا علی از خدائے تعالیٰ خواستم تا گوش ترا چنین گرداند که هیچ چیز را فراموش نه کنی بعده هیچ چیز را فراموش نه کرد قصهٔ نوح را بیان کرده شود در سُوْرَۃُ اِنَّا اَرْسَلْنَا اِنْشَاءَ اللہُ تعالیٰ چون قیامت را بیان کرد و منکران او را یاد کرد و از ان حال خبر کرد و گفت جل جلاله فَاِذَا پس چون نُفِخَ دمیده شود فِی الصُّوْرِ در صور نَفْخَۃٌ وَّاحِدَۃٌ یک دمیدن و آن دمیدن اول ست و بقول ابن عباس رضی اللہ عنهما دمیدن دوم ست وَّحُمِلَتِ و چون برداشته شود الْاَرْضُ زمین را وَالْجِبَالُ و کوههاے زمین را وانچه در روے ست و کوهها را بردارد باد سخت یا فرشتگان یا به قدرت حق تعالیٰ

بے سببے بر داشتہ شود در کشاف چنین آوردہ است فَدُكَّتَا پس زدہ شود زمین و کوہہا را بر یک دیگر دَكَّةً وَّاحِدَةً بیکبار زدنی و بہ قول امام حسن بصری رحمۃ اللہ علیہ کوہہا چون گردے گردد و بروے کافران نشیند فَيَوْمَئِذٍ پس دران روز در روے دو دمیدن باشد در عقب دمیدن دوم وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ افتد افتندہ یعنی قیامت بیاید بدانکہ صور بر شکل شاخیست درازی وے سی ہزار سالہ راہ ست و گرد وے دہ ہزار سالہ راہ و مر ویرا ہفت شاخ است درازی ہر شاخ ہزار سالہ راہ است و در ہر شاخ سوراخہاست ہمچون زنبور خانہ در شاخ اول جاہہائے فرشتگان باشد و در دوم جاہہائے پیغمبران باشد و در سوم جاہہائے صدیقان باشد و در چہارم جاہہائے شہیدان باشد و در پنجم جاہہائے عامۂ مومنان باشد و در ششم جاہہائے کافران باشد از آدمیان و پریان و دیوان و در ہفتم جاہہائے ہمہ مخلوقات دیگر باشد بدانکہ در تنبیہ الغافلین آوردہ است کہ در یک روایت از رسول علیہ السلام سہ دمیدن است و در یک روایت دو دمیدن است دمیدن اول را فزع گویند یعنی ترس كَمَا قَالَ اللّٰهُ تَعَالٰى وَنُفِخَ فِي الصُّوْرِ فَفَزِعَ مَنْ فِي السَّمٰوٰتِ وَمَنْ فِي الْاَرْضِ و آن چنان باشد کہ اسرافیل در صور در دمد و بگوید اِنْتَبِهُوْا اَيُّهَا الْغَفَلَةُ یعنی با خود آئید اے غافلان چون این آواز بشنوند ترسے و بیمے در خلق او فتد و ہمہ کس کارہا بگذارند و زلزلہ در زمین او فتد و ہمہ برین حال بمانند چندانکہ خدائے تعالے خواستہ باشد باز خلق بکارہا مشغول گردند و عمارتہا کنند تا چہل سال یا بیشتر یا کمتر و ہمہ روئے زمین کافر گردند و یک مومن نماند انگاہ اسرافیل علیہ السلام را فرمان آید تا صور بار دیگر بدمد و آن دمیدن مردن باشد كَمَا قَالَ اللّٰهُ تَعَالٰى وَنُفِخَ فِي الصُّوْرِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمٰوٰتِ وَمَنْ فِي الْاَرْضِ اِلَّا مَنْ شَآءَ اللّٰهُ درین دمیدن بگوید اسرافیل ع اے جانہا بیرون آئید از قالبہا ہمہ خلق بمیرند مگر جبرئیل و میکائیل و اسرافیل علیہم السلام

و برداراندگان عرش و باز جان ہمہ را گیرد و ملک الموت ماند او را حق سبحانہ و تعالےٰ
بمیراند خطاب رب الارباب در رسد لمن الملك اليوم یعنی ملک کراست امروز ہیچکس
نباشد کہ جواب دہد حق سبحانہ و تعالی خود جواب گوید لله الواحد القهار یعنی
ملک مر خدا ئرا است کہ یکے است و یگانہ است در ذات و صفات خود و سخت قہر کنندہ است
بر دشمنان خطاب رسد کہ کجایند جباران و متکبران و مشرکان و فرعون صفتان و
فرزندان ایشان پس زمین را کشادہ کنند و ہموار نمایند چنانکہ ادیم را یعنی تیمانی را باز کشند و چون
آن وقت شود کہ خلق را زندہ گردانندہ از بحر الحیوان و آن دریا ئیست در زیر عرش
و از آن دریا باران بارد چہل روز ہچون آب منی و قالبہائے ہمہ خلائق پدید آید اول
کسیکہ زندہ شود اسرافیل بود فرمان شود تا در صور در دمد و آن دمیدن بعث باشد
و بگوید ایتها العظام البالیۃ و ایتها العروق المنقطعۃ و ایتها الاوصال
المتفرقۃ قوموا لفصل القضاء یعنی اے استخوانہائے بوسیدہ و ریزہ ریزہ شدہ
زندہ شوید از برائے حکم خدائے تعالی پس جانہا نیز از صور بیرون آیند چنانکہ زنبور و
میان آسمان و زمین پر شود و ہر جانے بقالب خود در آید و زندہ شود و از گورہا بیرون
آیند اول کسیکہ زندہ شود و از زمین برخیزد مصطفےٰ باشد صلے اللہ علیہ وسلم نصیب عارف
این است کہ ہمہ عالم را مظاہر شناسد کہ بہ یک دمیدن بمیرند و بہ یک دمیدن زندہ
شوند این از اسرافیل نیست از رب جلیل است **مثنوی** اے قبا پوشیدگان از زیر پوست
باز گردید از عدم زآواز دوست ٭ مطلق آن آواز خود از شہ بود ٭ گرچہ از حلقوم عبد اللہ بود
و ہمچنین اولیاء اللہ نیز مظاہر اند بر دلہائے طالبان کہ زندہ شوند بحیات ابدی ببرکت
ایشان و حیات ابدی از انفاس مبارک ایشان و دلہائے منکران بمیرند بنظر قہر ایشان

نظم

بین کہ اسرافیل وقتند اولیا	مردہ را زیشان حیات است و نما
جانہائے مردہ اندر گور و تن	بر جہد ز آواز شان اندر کفن

گویند این آواز آوازِ خدا است	زنده کردن کار الطافِ خداست
چون شدی من کان للّٰہ او لہٗ	من ترا باشم که کان اللّٰہ لہٗ
رو که بے یسمع و بے یبصر تو ئی	سر تو ئی چون صاحب این سر تو ئی

وَانْشَقَّتِ السَّمَآءُ و شگافته شود آسمان فَهِيَ پس این آسمان محکم و بے نظیر يَوْمَئِذٍ دران روز و دران وقت وَّاهِيَةٌ سست باشد و پاره پاره شود الْوَهِيُ سست شدن وَّالْمَلَكُ عَلٰٓى اَرْجَآئِهَا و فرشتگان بر کرانهائے آسمان باشند دران حال ایستاده تا چه فرمایند ایشان را جمع رجا یا فرشتگان بر کرانهائے زمین ایستاده باشند و صفان زده باشند و خلائق درمیان ایشان باشند وَيَحْمِلُ و بر دارند عَرْشَ رَبِّكَ عرش پروردگار ترا فَوْقَهُمْ بر بالائے خلائق يَوْمَئِذٍ دران روز و دران وقت ثَمٰنِيَةٌ هشت فرشته در کشاف آورده است که رسول ما صلے اللّٰہ علیہ وسلم گفت که بر دارندگان عرش حالی چهار فرشته اند چون قیامت شود به فرمان خدائے تعالیٰ هشت شوند پایهائے ایشان در زمین هفتم باشد بعضے از ایشان بصورت آدمی و بعضے بصورت شیران و بعضے بصورت گاؤ و بعضے بصورت کرگس و در روایت دیگر آن است که هر هشت بصورت بز کوهے باشند از میان سم ایشان تا زانو هفتاد هزار ساله راه باشد چهار از ایشان این تسبیح میگویند سُبْحَانَكَ اللّٰهُمَّ وَبِحَمْدِكَ لَكَ الْحَمْدُ عَلٰى عَفْوِكَ بَعْدَ قُدْرَتِكَ و چهار دیگر این تسبیح میگویند سُبْحَانَكَ اللّٰهُمَّ وَبِحَمْدِكَ لَكَ الْحَمْدُ عَلٰى حِلْمِكَ بَعْدَ عِلْمِكَ و امام ضحاک گفت که بر دارندگان عرش هشت صفت باشد که شمار ایشان را حق تعالیٰ داند يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُوْنَ دران روز عرض کرده شوید از برائے جزا و حساب الْعَرْض چیزے پیش کسے آوردن لَا تَخْفٰى پوشیده نماند مِنْكُمْ از شما خَافِيَةٌ هیچ پنهانے نصیب درویش این است که ظاهرش همچو باطنش و باطنش همچون ظاهرش باشد در خبر است که در قیامت خلق را سه بار عرض باشد و عرض از برائے

عذر و مجادله باشد و عرض دیگر از برائے خواندن نامها نصیب درویش این ست که در دنیا
حساب خود بکند و از بدیها توبه کند هر روز از نماز دیگر تا نماز شام به محاسبه و استغفار مشغول
باشد فَاَمَّا مَنْ پس اما آن کس که اُوْتِیَ داده شود کِتَابَهٗ نامه اش را بِیَمِیْنِهٖ
بدست راستش فَیَقُوْلُ پس بگوید هَاۤؤُمُ بگیرید این نامه مرا اقْرَؤُا بخوانید کِتَابِیَهْ
نامهٔ مرا این سخن از غایت شادی و از بسیاری طاعت پذیرفته و ثوابها که دران
نامه باشد دوستان خود را این گوید اِنِّیْ بدرستی و راستی که من ظَنَنْتُ دانسته
بودم بیقین اَنِّیْ مُلَاقٍ این را که من خواهم رسیدن حِسَابِیَهْ بشمار خود
از برائے آن بطاعت مشغول شدم و از گناه دور بودم از برائے این نامهٔ من
بدست راست دادند نصیب درویش این ست که یقین کند به حساب دادن کتاب
و بموجب آن عمل کند پس از حال او خبر داد و گفت جل جلاله فَهُوَ پس او فِیْ عِیْشَةٍ
در زندگانی باشد رَّاضِیَةٍ راضی و خوشنود باشد از ان زندگانی فِیْ جَنَّةٍ در
بهشتے باشد عَالِیَةٍ بلند مقام یعنی در آسمان یا بلند باشد درجات آن یا بلند باشد
کوشکهائے آن و درختان آن در کشاف چنین آورده ست قُطُوْفُهَا میوه های درختان
آن بهشت دَانِیَةٌ نزدیک باشد اگر خواهد خفته یا ایستاده بگیرد آن میوه ها را اَلْقِطْفُ
بِالْکَسْرِ میوه وَ اَلْقَطْفُ بالفتح گرفتن میوه از درخت بزودی گفته شود این بهشتیان را
کُلُوْا بخورید وَاشْرَبُوْا و بیاشامید هَنِیْٓـًٔا گوارنده باد یعنی بے زحمت و رنج زبول
باشد و نه غائط و نه بیمارے بِمَآ اَسْلَفْتُمْ بسبب انچه پیش فرستادید از اعمال نیک
از نماز و روزه و حج و غیر آن الاسلاف پیش فرستادن فِی الْاَیَّامِ الْخَالِیَةِ در روز
هائے گذشته یعنی در دنیا محنت و رنج کشیدید امروز جزائے آن را بگیرید الخلو تهی شدن
و گذشتن ابن عباس رضی الله عنهما گفته است که این در حق روزه داران ماه رمضان باشد
در روزهائے گرم و رسول علیه السلام گفت یکے از درهائے بهشت را نام ریان ست هر که ازان

دردرآید ہرگز تشنہ نشود و ازان در روزہ دران ماہ رمضان درآیند و بس حق سبحانہ و تعالیٰ
گوید یَا اَوْلِیَائِیْ طَالَ مَا نَظَرْتُ اِلَیْکُمْ فِی الدُّنْیَا یعنی اے دوستان من شمارا
بسیار دیدم در دنیا لبہائے خشک شدہ از تشنگی و شکمہا بپشت چفیدہ از گرسنگی و چشمہائے ان
بمغاکی او فتادہ از سبب بیداری در طاعتہائے من امروز در نعمت باشید جاوید بخورید و
بیاشامید گوارندہ در کشاف چنین آوردہ است و در تفسیر وسیط نیز آوردہ است کہ رسول
علیہ السلام گفت قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم لایدخل الجنۃ احدکم
الا بجواز بسم اللہ الرحمٰن الرحیم ھذا کتاب من عند اللہ تعالیٰ لفلان
ابن فلان ادخلوہ فی جنۃٍ عالیۃ قطوفہا دانیۃ نصیب درویش این است
کہ در عمل کوشد و جزائے آن از فضل الٰہی بیند نے از عمل قال امام القشیری رحمۃ اللہ
علیہ الحقیقۃ ترک ملاحظۃ العمل لا ترک العمل و خواجہ عبد اللہ انصاری
بیسفرماید عمل را رہا مکن لیکن گران بہا مکن چون صفت مومنان فرمود صفت آن کسان
کہ نامہ بدست چپ ایشان دادہ شود نیز یاد کرد و گفت جل جلالہٗ وَ اَمَّا مَنْ و اَمَّا
آن کس کہ اُوْتِیَ دادہ شود کِتَابَہٗ نامہ او را بِشِمَالِہٖ بدست چپ وی فَیَقُوْلُ
پس بگوید کہ یَا لَیْتَنِیْ اے کاشکے من لَمْ اُوْتَ دادہ نشدمے کِتَابِیَہْ نامہ خود را
وَلَمْ اَدْرِ مَا و ندانستمے من حِسَابِیَہْ کہ چیست شمار من یَا لَیْتَہَا کاشکے این
دمیدن در صور کہ بسبب آن زندہ شدم کَانَتِ بودی الْقَاضِیَۃَ حکم کنندہ بر
مردن من و قیل القاضیۃ مرگ یعنی کاشکے من زندہ نشدمے تا این بلا را ندیدمے و رنج
حساب نہ کشیدمے اگرچہ در گور عذاب بود اما این عذاب ازان سخت تر است مَا
اَغْنٰی عَنِّیْ سود نداشت مَالِیَہْ مال من یا سود داشت مرا مال من هَلَکَ عَنِّیْ
نماند مرا و ہلاک شد سُلْطَانِیَہْ حجت من و قدرت من و سلطنت من نے مال ماند و
نے یار و مدد لشکر ہیچ سود نداشت فقیر و ذلیل گشتم نصیب عارف آنست کہ عزت از

خدائے تعالی جوید و مال سلطنت و مهتری و سروری را در راه او بازد تا عزیز دنیا و عقبی باشد چون این توجه کنند فرمان آید از رب العزت جل جلاله که اے فرشتگان عذاب خُذُوْهُ بگیریدش فَغُلُّوْهُ پس غل نهیدش و دو دستهاے او را با گردنش در غل در آرید الغل دست با گردن بستن و قیل بسوزیدش ثُمَّ الْجَحِيْمَ پس در دوزخ صَلُّوْهُ در آریدش ثُمَّ فِيْ سِلْسِلَةٍ پس در زنجیرے که ذَرْعُهَا درازی وے الذرع بگیر پیمودن وقیل درازی سَبْعُوْنَ ذِرَاعًا هفتاد گز باشد فَاسْلُكُوْهُ پس درکشیدش امام حسن بصری گفت اگر یک حلقه ازان زنجیر بر کوه نهند کوه بر خود بگدازد و بقول بعضے هر کافرے را با دیو او در یک زنجیر کشند و بقول بعضے یک زنجیر باشد که همه دوزخیان را در وے کشند و درازی وی را حد و نهایت نه باشد و نهایت وی را خدائے داند و بس گفته اند هفتاد گز از براے مبالغه باشد و حکمت این زنجیر این باشد که چون آتش ایشان را بر اندازد و فرشتگان عذاب مر ایشان را بگیرند و بدوزخ اندازند و کعب احبار گفت رضی الله عنه که اگر همه آهنهاے دنیا را بر کشند برابر یک حلقه ازان زنجیر باشد و این زنجیر را در دهان دوزخے اندازند و از راه دیگر بیرون آرند و باقی را بر گردنش به پیچند نعوذ بالله من ذلك **حکایت** امام فخر رازی رحمة الله علیه روزے در درس نشسته بود ناگاه دیوانه از در در آمد به شکل عجب و گفت اے امام خدائے تعالی را شناخته این چندین تصنیف و تالیف چیست و ترا چه سود دارد و از پیش امام ناپیدا شد یعنی بطریق مشاهده که آن راه انبیا و اولیاے خاص حضرت ست خدائے را بشناس جذبه در امام پیدا شد طالب آن درویش شد و درس را ترک کرد گفتند این درویش شیخ نجم ست امام از هرات بجانب سنجان روان شد چون رسید دید که آن درویش بر بالاے منبر این آیت را تفسیر

میگوید خُذُوْهُ فَغُلُّوْهُ ثُمَّ الْجَحِيْمَ صَلُّوْهُ ثُمَّ فِيْ سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُوْنَ

ذِرَاعًا فَاسْلُكُوْهُ درویش گفت آلہی بیت حلقۂ بس باشد این دیوانہ را
این ہمہ زنجیر در زنجیب چیست ✤ فریاد از امام برآمد و بر بالائے منبر شد و بر دست
شیخ توبہ کرد و از اصحاب شیخ شد شیخ فرمود کہ مقراض بیارید تا موے پیشانی فخر را
بگیرم امام گفت آن فخر ما باش نظم گر فخر در راہ او ردمین بدی ✤ فخر رازی رازدار دین بدی
چونکہ او من لم یذق لم یدر بود ✤ علم تحصیلات او حیرت فزود ✤ اے درویش سخنے بخاطر این
فقیر می آید گوش دار چون عنایت ابدیہ حضرۃ پروردگار بہ بندہ رسد خطاب رسد کہ
اے فرشتگان رحمت این بندہ را بگیرید و غل بندگی بر گردنش نہید و در آتش محبتش درآرید
و زنجیرہائے نور بر گردنش نہید و ویرا پیش عاشقان ما برید تا درمیان ایشان باشد
وے از ان ما و ما از ان وے از کرم وے امید واریم کہ ما را باین سعادت برساند مثنوی

ہر کجا شمعِ بلا افروختند ✤	صد ہزاران جان عاشق سوختند
درمیانِ جان ایشان خانہ گیر	در فلک خانہ کن اے بدرِ منیر
مر ترا دشنام سیلی از شہان	بہتر ست این از ثنائے گمرہان
زہر شاہان خور مخور شہدِ خسان	تا کسے گردی ز اقبالِ شہان

نصیب درویش این است کہ قدم در محبت ذاتیہ زند حتی یستوی عندہ القہر و
اللطف بیت عاشقم بر قہر و لطفش من بجد ✤ ای عجب من عاشق و این ہر دو ضد
معنی سخن شیخ این ست چون عذاب کافر را گفت سبب آن را بیان کرد اِنَّهٗ كَانَ
بدرستی کہ این کافر بود در دنیا لَا يُؤْمِنُ کہ ایمان نمی آورد بِاللّٰهِ الْعَظِيْمِ بخدائے
بزرگ و بزرگوار وَلَا يَحُضُّ و بر نمی انگیخت یعنی رغبت نمی داد خود را و خلق را
عَلٰى طَعَامِ الْمِسْكِيْنِ بر دادن خوردنی مر گدائے را یعنی خود بخیل بود و دیگرے را
نیز نمی فرمود بخیر و دادن طعام بدانکہ بخیلی بد خصلتے است بعد از کفر ہیچ چیز بدتر از وے
نیست و بعد از ایمان ہیچ چیز نیکوتر از جوانمردے نیست سبب عذاب قیامت

گر یہ استدلال کا یہ دین بدی
فرداد از نابودہ
بفرمان حق بکاہی
عالم این آیت وحی کرد
وتصدیق نبوت را
فلا اقسم بما
تبصرون

دو چیز باشد ایمان نیاوردن و بخیلی کردن فَلَيْسَ لَهُ الْيَوْمَ پس نیست مر این کافر را
امروز هٰهُنَا این جا یعنی در قیامت حَمِيْمٌ دوستی نزدیک که شفاعت کند وے را
ورحم کند بروے وَّلَا طَعَامٌ ونیست مر ویرا خوردنی اِلَّا مِنْ غِسْلِيْنٍ مگر از ریم
آب دوزخیان بعضے از دوزخیان را خوردنی باشد از زقوم وبعضے را ضریع وبعضے را غسلین پس تناقض
نباشد لَّا يَاْكُلُهٗ نه خورد این غسلین را اِلَّا الْخَاطِئُوْنَ مگر گناه گاران خطاء
الرجل عمداً گناه کرد کذا فی الکشاف یعنی نخورد غسلین مگر کافران نَعُوْذُ بِاللّٰهِ مِنْ
ذٰلِكَ نصیب درویش انیست که در اکمال ایمان ودادن نان سعی نماید فَلَآ اُقْسِمُ
پس سوگند یاد میکنم من که خداوند عالم بِمَا تُبْصِرُوْنَ بحرمت انچه مے بینید وَمَا
لَا تُبْصِرُوْنَ وبحرمت انچه نے بینید اِنَّهٗ بدرستی که قرآن لَقَوْلُ هر آئینه گفتار
رَسُوْلٍ فرستاده شده است كَرِيْمٍ گرامے وبزرگ است وآن جبرئیل است که از
حق تعالی قرآن را می آرد بآن نوع که رسیده است بطریق رسالت ادا میکند یعنی
بحرمت انچه مے بینید او را از آثار قدرت وصفات وبحرمت انچه نمی بینید از ذات
پاک خدا که قرآن هست کلام خداوند قدیم جل شانه که می آرد رسول کریم ونیست
این سخن شاعر وکاهن انیم نصیب درویش این است که همه موجودات را قائم بحضرت
او بیند تا محل سوگند شود بیت بربند چشم صورت وبکشاے چشم سر
تا شرق وغرب بینی سلطان من گرفته اللهم اجعلنا من اهل المشاهدة
والیقین ولا تجعلنا من اهل الغفلة والمحجوبین کافران می گفتند که قرآن
سخن شاعر است حق تعالی فرمود وَّمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ ونیست قرآن گفتار شاعر
قافیه گو قَلِيْلًا مَّا تُؤْمِنُوْنَ اندکے از شما کافران می گرویدو وَلَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ
ونیست قرآن گفتار کاهن یعنی فال گو قَلِيْلًا مَّا تَذَكَّرُوْنَ اندکے از شما پند
مے گیرید کلمه ما زائد است تَنْزِيْلٌ مِّنْ رَّبِّ الْعٰلَمِيْنَ ط قرآن فرستاده شده است

از پروردگار عالمیان بر سید المرسلین بزبان جبرئیل امین وَلَوْ تَقَوَّلَ و اگر دروغ بربندد
محمد عَلَيْنَا بر ما بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ بعضے از گفتار ها کہ ما نگفتہ باشیم بوے لَأَخَذْنَا مِنْهُ
ہر آئینہ بگیریم او را بِالْيَمِينِ بقدرت و قوت یمین دست راست است و مراد این جا قدرت
و قوت است یا معنی این باشد کہ بگیریم دست راست محمد را و معاقبش کنیم ثُمَّ لَقَطَعْنَا
مِنْهُ الْوَتِينَ پس ببریم از محمد رگ دلش را الْوَتِينَ رگ سفید پیوستہ بدل کہ چون
بریدہ شود بمیرد آن کس فَمَا مِنْكُمْ پس نباشد از شما مِنْ أَحَدٍ ہیچ کس عَنْهُ
از محمد حَاجِزِينَ باز دارندگان مر عقوبت ما را الحجز باز داشتن بدانکہ حضرت ذوالجلال
اول سوگند یاد کرد کہ قرآن کلام منست و سخن کاہن و شاعر نیست باز دلیل قدرت خود
را بیان کرد کہ سخن دروغ نیست و سید عالم صلے اللہ علیہ وسلم افترا نکردہ است بر ما اگر افترا
کردی ما او را بعذاب خود ہلاک کردمے و ہیچ کس او را از عذاب ما نجات ندادی و روز بروز
کار وے زیادہ نشدی و دشمنان او ہلاک نشدندے یک کس پیدا شد ہمہ عالم پر کفر بود
نور دین او شرق و غرب عالم را بگرفت نصیب درویش این است کہ بداند کہ اہل بدعت
و ضلالت را بقائے نیست و در رفتار ایشان نور و صفا بیشتر نباشد مے نماید و لیکن
نمی پاید اگر متابعت شریعت باشد ہمہ عالم نور گیرد و شیخ ما رحمۃ اللہ علیہ میفرمودند
کہ اندک طاعت بر طریق سنت و عزیمت غلبہ میکند بر بسیار یکہ بر طریق بدعت و ضلالت
باشد وَإِنَّهُ بدرستی کہ قرآن لَتَذْكِرَةٌ ہر آئینہ پندیست لِلْمُتَّقِينَ مر پرہیزگاران
را از کفر و شرک و یاد دہندہ است مر عاشقان را چون خواہند کہ بشرف مکالمہ
مشرف شوند تلاوت کلام اللہ بکنند وَإِنَّا و بدرستی کہ ما لَنَعْلَمُ میدانیم أَنَّ مِنْكُمْ
مُكَذِّبِينَ بدرستی کہ از شما دروغ دارندہ است مر خدائے را و مصطفے را و اولیا را
و علما را ہر چند سوگند یاد کردیم و براہین قاطعہ نمودیم ایمان نمی آرند بقرآن و با اہل
عرفان و انکار ایشان زیادہ میشود نصیب درویش این ست کہ منکر حال ایشان

واولیاء اللہ نہ باشد و اگر کسے انکار حال ایشان کند چند ورش دارد مصرع
در جنب سبک روحان ہم بولہب باشد و شکر گوید کہ وے بولہبی صفت نیست وَاِنَّهٗ بدرستی
کہ ناگرویدن بہ قرآن و عمل ناکردن بآن لَحَسْرَةٌ ہر آئینہ ندامت و پشیمانی است عَلَی
الْكٰفِرِيْنَ بر کافران چون بمیرند و عذاب دوزخ را شاہد کنند و اہل قرآن را بآن
عز و جلالیت بینند بعد ازان بدانند کہ از چہ دولت و سعادت محروم ماندہ اند و اہل منکر
اند بدرویشان و صالحان اعتقاد نداشتہ اند در دو حسرت عظیم بینند و قرآن حسرت
است بر آن کسے کہ عمل نہ کند بآن اگرچہ یاد باشدش و بہ ہفت قرات بخواند وَاِنَّهٗ
لَحَقُّ الْيَقِيْنِ و بدرستی کہ قرآن راست است و درست و یقین است و ہیچ شکے در وے
نیست و ہر کہ شک آرد در وے کافر است فَسَبِّحْ پس بہ پاکی یاد کن خدائے تعالےٰ را
بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيْمِ بہ یاد کردن نام بزرگ او یعنی صفات ناسزا را دور کن و
صفات با سزا را اثبات کن و بگو سُبْحَانَ اللّٰهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلَآ اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَ
اللّٰهُ اَكْبَرُ و مانند این و نیکو بگذار پنج وقت نماز را بنام خدای بزرگ در اوقات خمسہ واللہ اعلم

سُوْرَةُ الْمَعَارِجِ مَكِّيَّةٌ وَّهِيَ	بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ	اَرْبَعٌ وَّاَرْبَعُوْنَ اٰيَةً وَّرُكُوْعَانِ

سَاَلَ سَآئِلٌ خواست خواہندہ بِعَذَابٍ وَّاقِعٍ شدنی آیندہ را فالباء زائدة و قیل
پرسید پرسندہ از شدنی آیندہ فالباء بمعنی عن و این پرسندہ نضر بن الحارث بود
و مانند وے کافران دیگر چنانکہ حق تعالیٰ خبر کرد قولہ وَاِذْ قَالُوا اللّٰهُمَّ اِنْ كَانَ هٰذَا
هُوَ الْحَقَّ مِنْ عِنْدِكَ فَاَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِّنَ السَّمَآءِ اَوِ ائْتِنَا بِعَذَابٍ اَلِيْمٍ
لِّلْكٰفِرِيْنَ مر ناگرویدگان را لَيْسَ لَهٗ دَافِعٌ نیست آن عذاب را چون بیاید بایشان
باز دارندہ و دور کنندہ الدفع باز داشتن و دور کردن مِّنَ اللّٰهِ از خدائے تعالیٰ
ذِي الْمَعَارِجِ خداوند آسمان با العروج بہ بالا بر آمدن یعنی خداوندے کہ آسمانہا
و عرش را آفریدہ است کہ فرشتگان بر می آیند بآن جمع معرج بود جائے بر آمدن یا جمع

معراج بود بر د بانها تَعْرُجُ الْمَلٰٓئِكَةُ بر میشوند فرشتگان وَالرُّوحُ و جبرئیل اِلَیْهِ
بسوی رحمت او فِیْ یَوْمٍ این عذاب واقع باشد مر کافران را در روزیکه كَانَ مِقْدَارُهٗ
خَمْسِیْنَ اَلْفَ سَنَةٍ که مقدار درازی آن روز پنجاه هزار سال باشد یعنی بر کافران در آن
نماید از سختی فاما بر مؤمنان چنان نماید که کسی را در دنیا دو رکعت نماز گذارد بآسانی و در
مصابیح آورده است که فِیْ یَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهٗ خَمْسِیْنَ اَلْفَ سَنَةٍ روز قیامت
است و این روایت در کتاب الزکوٰة ست فعلی هذا یتعلق قوله فی یوم بقوله
تعالی وَاقِعٌ و بقول دیگر یعنی جبرئیل و فرشتگان در یک روز چندانی بر می آیند که اگر
غیر ایشان برود پنجاه هزار سال باید تا آن جا برسد و این مسافت از بالای آسمان
هفتم است تا زیر زمین هفتم که آن را تحت الثری گویند فعلی هذا یتعلق قوله تعالی
فی یوم بقوله تعالی تعرج الملئکة والاول اصح لما روینا من المصابیح ولما
بعد هذه الآیة قوله فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِیْلًا پس صبر کن ای محمد صبر کردن
نیک و آن صبری بود که در وی جزع نباشد وَقِیْلَ هو الرضاء بالقضاء بلا شکوی
و این فقیر را فرزندی بود هفده ساله کم چهار ماه بانواع کمالات آراسته حسن صوری
و خلق معنوی داشت چون وی فوت شد خاطر متألم شد بر سر قبر وی متوجه بودم
بخاطر از روحانیت او این بیت گذشت **بیت** با دو قبله در ره توحید نتوان رفت راست
یا رضای دوست باید یا هوای خویشتن * و این بیت را با ابیات دیگر بخط میمون خود
در پشت کتابی نوشته بود و بسیار میخواند **قطعه** بر در میدان اِلَّا الله به تیغ لا اِلٰهَ
شرط عقل است هر چه غیر است آن بقربان داشتن * چون ز دست دوست خوردی یکمذاق از جام شوق
انگبین نوا و سلوی هر دو یکسان داشتن * چون جمال زخم چوگان دیده شد در کوی دوست
(یعنی من و سلوی)
خویشتن را پای کوبان کوی میدان داشتن * و این ابیات از سخنان خواجه حکیم سنائی
غزنوی است رحمة الله علیه اِنَّهُمْ یَرَوْنَهٗ بَعِیْدًا بدرستی که این کافران عذاب

قیامت را دور می‌بینند وَنَرَاهُ قَرِيبًا و ما می‌بینیم آن عذاب را نزدیک یعنی کافران می‌
بیگویند نخواهد بود و ما میدانیم هر آئینه خواهد بود يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْمُهْلِ آن عذاب
نزدیک است و آینده در روزیکه باشد آسمان همچون مس گداخته یعنی بگدازد و نماند وَتَكُونُ
الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ و باشد کوهها همچون پشم رنگین نیست شود وَلَا يَسْأَلُ حَمِيمٌ
حَمِيمًا و نه پرسد دوستی از دوستی که حال تو چیست هر کس بکار خود مشغول باشد و اگر
لَا يُسْأَلُ خوانده شود به لفظ مجهول بالرفع معنی این باشد که پرسیده نشود گناه دوستی را
از دوست دیگر يُبَصَّرُونَهُمْ نموده میشوند خویشان بخویشان بعضی یکدیگر را بینند فا
پرسند که حال تو چیست از غم و اندوه که باشد هر یکی را و همه دوستیها که برای خدائے
تعالی نه باشد منقطع شود فاما دوستیهائے که از برائے خدائے تعالی باشد دران محل زیاده
باشد اللهم اجعلنا من المتحابین فیك لقوله تعالی الْأَخِلَّاءُ يَوْمَئِذٍ
بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ نصیب درویش اینست که خدائے تعالی
را دوست دارد و لهذا مثنوی عشق آن زنده گزین کو باقیست ٭ وز شراب جانفزایت ساقیست
عشق آن بگزین که جمله انبیا ٭ یافتند از عشق او کار و کیا ٭ تو مگو ما را بدان شه بار نیست
با کریمان کارها دشوار نیست ٭ بیان کرد عذاب کافران را و گفت جل جلاله يَوَدُّ
الْمُجْرِمُ آرزو برد و دوست دارد روز قیامت گناه گار یعنی کافر تباه کار لَوْ يَفْتَدِي
این را که فدائے خود بدهد و خود را از دوزخ باز خرد الافتداء خویشتن را خریدن
مِنْ عَذَابِ يَوْمِئِذٍ از عذاب آن روز بِبَنِيهِ پسرانش را وَصَاحِبَتِهِ و
عروسش را وَأَخِيهِ و برادرش را وَفَصِيلَتِهِ الَّتِي تُؤْوِيهِ و خویشان خود
را که او را یاری میدادند در کارهائے سخت در دنیا و جائے میدادندش به میان خود
الایواء جائے دادن وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا و هر کس را که باشد در زمین همه
را فدائے خود بدهد ثُمَّ يُنْجِيهِ پس این فدا دادن او را عذاب قیامت برهاند الانجاء

رهانیدن کَلَّا حقا که از وے قبول نه کنند این فدا را واز عذاب دوزخ خلاص نیابد واگر
یک بار باخلاص گفته باشد لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللهِ خلاص یابد و در حدیث
آمده است که اگر هفت آسمان و آنچه در وے است در پلّه ترازوئے قیامت بنهند و
ثواب لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ را در پایه دیگر نهند ثواب کلمهٔ طیبه زیادت آید ای مومن دایم بگوئے
این کلمهٔ طیبه را تا بدرجات اعلیٰ برسی و همه دوستان تو ترا از عذاب دوزخ خلاص
تواند کرد پس ایشان را چرا دوست میداری واز ذکر حق تعالیٰ غافل میشوی
صفت دوزخ کرد و گفت جل جلاله اِنَّهَا لَظٰی بدرستے که آن آتش دوزخ است
زبانه زننده و نَزَّاعَةً سخت کشنده است یعنی برنده بسوئے خود لِلشَّوٰی مرپوستهاے
سر دوزخیان را وقیل دوزخیان را وقیل کرانها یعنی دست و پائے وقیل پوست سر
جمع شواه که از صد ساله راه واز دویست ساله راه زبانه زند و دوزخیان را بخود بکشد
چنانکه مقناطیس آهن را بخود در کشد. اَلْقِرَاءَةُ نَزَّاعَةً بالنصب علی الاختصاص
ای اعنی نزاعة هذا القراءة علی روایة عاصم و بروایة حفص بالرفع
نزاعة للباقین خبر مبتدأ محذوف ای هی نزاعةٌ باز صفت دیگر دوزخ
کرد و گفت جل جلاله تَدْعُوْا میخواند آتش دوزخ بسوئے خود مَنْ اَدْبَرَ وَتَوَلّٰی
کسے را که روے گردانیده باشد از ایمان و اعراض کرده باشد از طاعت وَجَمَعَ
و گرد کرده باشد مال را فَاَوْعٰی پس نهاده باشد مال را در جای الایعاء در بار نهادن مال زکوة مال ندادہ
باشد ابن عباس رضی الله عنهما گفته است که دوزخ مر کافران را و منافقان را نام
بنام میخواند و میگوید بیا اے فلان که جائے تو منم پس باز صفت حرص آدمی کرد و
گفت جل جلاله اِنَّ الْاِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوْعًا بدرستی که آدمی آفریده شده است
بے صبر وقیل بخیل را بیان کرد هلوع را و گفت جل جلاله اِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ چون
برسد وی را بدی جَزُوْعًا ای یکون جزوعا یعنی چون بدی برسد آدمی سخت بی صبر

باشد وَاِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ و چون برسد بوے نیکی یعنی مال و نعمت یا به مَنُوعًا ﴿۲۱﴾ اے یکون منوعا یعنی باشد سخت باز دارنده مال را از فقیران و مستحقان اِلَّا الْمُصَلِّيْنَ ﴿۲۲﴾ مگر نماز کنندگان که ایشان جزوع و منوع نیستند الَّذِيْنَ هُمْ عَلٰى صَلَاتِهِمْ دَآئِمُوْنَ ﴿۲۳﴾ آنکه ایشان دائم در نماز خود پیوسته باشند یعنی پنج وقت نماز را نگذارند وَالَّذِيْنَ و دیگر آن کسانیکه فِيْٓ اَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُوْمٌ در مال هاے ایشان حق واجب است و دانسته شده است لِّلسَّآئِلِ مر خواهندگان را وَالْمَحْرُوْمِ ﴿۲۵﴾ و مر کسانے را که از مال دنیا محروم باشد و از کسے سوال نه کنند از شر المحروم نهفت نیاز یعنی فقیران خواهنده و ناخواهنده را حق باشد در مال هاے نیک مردان وَالَّذِيْنَ يُصَدِّقُوْنَ بِيَوْمِ الدِّيْنِ ﴿۲۶﴾ و مر کسانے را که ایمان آرند به روز قیامت که خواهد بود البته ایشان جزوع و منوع نباشند بلکه در بلاها صبر کنند و در عطاها شکر گویند وَالَّذِيْنَ هُمْ مِّنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ مُّشْفِقُوْنَ ﴿۲۷﴾ و مر آن کسانے را که از عذاب خدائے تعالیٰ ترسنده اند و گناه ها ترک کننده اند ایشان نیز جزوع و منوع نه باشند بلکه صبر کننده اند در بلاها و عطا دهنده در نعمتها اِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ غَيْرُ مَاْمُوْنٍ ﴿۲۸﴾ بدرستی که از عذاب خدائے تعالیٰ ایشان نا ایمن اند یعنی از عذاب خدائے تعالیٰ ایمن نتوان بود و همچنان که از رحمت او نا امید نه توان بود و از عذاب او نیز ایمن نه توان بود رباعی

ایمن مشو که مرکب مردان مرد را	در سنگ لاخ بادیه پیها بریده اند
نومید هم مباش که رندان باده نوش	ناگه به یک خروش بمنزل رسیده اند

وَالَّذِيْنَ هُمْ لِفُرُوْجِهِمْ حٰفِظُوْنَ ﴿۲۹﴾ و دیگر آن کسانیکه ایشان عضوهاے پنهان خود را نگاه دارندگانند از زنا اِلَّا عَلٰٓى اَزْوَاجِهِمْ مگر بر زنان خود اَوْ مَا مَلَكَتْ اَيْمَانُهُمْ یا بر کنیزکان خود فَاِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُوْمِيْنَ ﴿۳۰﴾ پس بدرستی که ایشان ملامت کرده نه باشند چونکه عروسان و کنیزکان حلال ایشان مباح اند ایشان را

فَمَنِ ابْتَغٰى وَرَآءَ ذٰلِكَ فَاُولٰٓئِكَ هُمُ الْعٰدُوْنَ ۝ پس هر کسے که جز از زنان منکوحه و
کنیزکان حلال خود چیزے دیگر طلبد تا باو نزدیکی کند پس آن کسان باشند که از
شریعت درگذرند و مستحق عقوبت و لعنت در دنیا و آخرت باشند یعنی کسیکه عمل
قوم لوط کند به غلام بچگان و عروسان خود و غیر ایشان عقوبت کرده شود در عقبے
وَالَّذِیْنَ هُمْ لِاَمٰنٰتِهِمْ و مگر آن کسانیکه مر امانتهائے خود را وَعَهْدِهِمْ رَاعُوْنَ ۝
و عهدهائے خود را نگاه دارندگانند و امانت را خیانت نه کنند و عهدها را نشکنند
وَالَّذِیْنَ هُمْ بِشَهٰدٰتِهِمْ قَآئِمُوْنَ ۝ مگر آن کسانیکه ایشان به گواهیهائے ایستادگانند
یعنی گواهی راست بدهند و از کسے نترسند و گواهی دروغ ندهند وَالَّذِیْنَ هُمْ
عَلٰى صَلَاتِهِمْ یُحَافِظُوْنَ ۝ مگر آن کسانے که به نماز خود نگاه داشت کنند و قضا نه کنند
و قیل مراد از اول نمازهائے نفل است چون نمازهائے چاشت و نمازهائے تهجد و نماز
اشراق و ازین آیه مراد نمازهائے فرض است اُولٰٓئِكَ فِیْ جَنّٰتٍ مُّكْرَمُوْنَ ۝ که
آنانکه برین صفتهائے نیک باشند یاد کردیم در بهشت باشند پر نعمت و بزرگوار
نیکوئی کرده شده و بر ایشان بانواع کرامتها و کرمها الاکرام نیکوئی کردن باکسی
چون کافران این وعدها را شنوند که مؤمنان را بهشت خواهد بود ایمان نیاوردند
فَمَا و در مجلس رسول الله صلی الله علیه وسلم مے آمدند و مے نشستند به نفاق و
مسخرگی باو و یارانش نظر میکردند حق تعالی از ایشان خبر کرده گفت جل جلاله فَمَا
لِ الَّذِیْنَ كَفَرُوْا پس چه بوده است مر آن کسان را که کافر شده اند قِبَلَكَ
سوئے تو مُهْطِعِیْنَ دایم نگرندگانند بسوئے تو مُهْطِعِیْنَ حال است از ضمیر کفروا
تقدیره ما بال الذین کفروا مدیمین النظر بالاسراع نحوك
بالاهطاع شتافتن یعنی چه بوده است این کافران را که در مجلس تو مے نشینند و
دایم نظر میکنند بسوئے تو به مسخرگی عجب که از عذاب مانمی ترسند و تو را استهزا می کنند

عَنِ الْيَمِيْنِ مے نشینند از جانب دست راست تو وَعَنِ الشِّمَالِ و از جانب دست چپ تو عِزِيْنَ جماعۃ جماعۃ و بلوک بلوک گروہ ہائے پراگندہ گوئی ہر گروہے بہ کے دیگر یار خواہند میشوند عزین حال عند المقد رتقدیرہ یجلسون عن یمینک و شمالک جماعات وحلقا حلقا مختلفۃ عزین جمع عزہ است اصلہا عزوۃ من العزو العزو نسبت کردن خود را بہ کسے کافران میگفتند اگر محمد و محمدیان مارا کافر می گویند وجائے مارا دوزخ میدارند و خود را مؤمنان و جائے خود را بہشت میدانند اینہا اند کہ ما ایشان را در مجلس مے بینیم و حال ایشان میدانیم ہمہ فقیر انند و ما توانگران اگر چنان باشد کہ محمد میگوید کہ قیامت خواہد بود ما بہ بہشت اولی تر باشیم از ایشان نصیب درویش ازین آیۃ این ست کہ بہ نفاق در مجلس اہل حق ننشیند و بر اولیاء اللہ عیب نہ جوید و بر احوال و افعال و اقوال ایشان اعتراض نہ کنند کہ ہلاک شود نَعُوْذُ بِاللّٰهِ مِنْ ذٰلِكَ **مثنوی** گفت پیغمبر کہ ای طالب جرا ÷ ہان مکن با ہیچ محبوبے مرا

چون قبول حق بود آن مرد راست		دست او در کارہا دست خداست	
دست ناقص دست شیطانست و دیو		زانکہ اندر بند تکلیف است و ریو	

یعنی ای مرد طالب دلیری مکن بہ محبوب حق و چون کافران می گفتند کہ ما بہ بہشت از محمد و محمدیان اولی تریم از بہر آنکہ مارا مال و جاہ و بزرگی داد خدائے تعالی در دنیا و ایشانرا نداد اگر این وعدہا راست باشد ما در آخرت بہشت از ایشان پیشتر در آئیم حق تعالی فرمود اَيَطْمَعُ كُلُّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ آیا طمع میدارد ہر مردے و ہر کسے ازین کافران اَنْ يُّدْخَلَ جَنَّةَ نَعِيْمٍ کہ در آوردہ شود در بہشت با نعمت و نیکوئی بے ایمان وطاعت كَلَّا نہ چنان است کہ ایشان طمع میدارند از بہر آنکہ ما بہشت را حرام کردیم بر کافران و اصل و بزرگی و مال ہیچ فائدہ نمیکند مر کافران را نصیب درویش اینست کہ خائف باشد و بہ تشویشات نفس و شیطان مغرور نگردد و ہر چہ طمع کند از رحمت

حق تعالی طمع کنند و طاعت را ترک نکنند طاعت رها مکن ولیکن گران بها مکن قال
الشیخ المحقق ابو القاسم القشیری رحمة الله علیه الحقیقة ترك ملاحظة
العمل لا ترك العمل بعد از ان حق تعالی حقارت کافران را بیان کرد و گفت جل جلاله
إِنَّا خَلَقْنَاهُم مِّمَّا يَعْلَمُونَ بدرستی که ما آفریدیم ایشان را از آنچه میدانند یعنی از
نطفه قذر پس از کجا بزرگی حاصل آمد ایشان را تا طمع در آمدن بهشت کنند اول ایشان
آب گنده و آخر ایشان خاک پراگنده شرف آدمی بایمان و عمل صالح است و ایشان
ندارند پس چون طمع بهشت میدارند نصیب درویش این ست که به کثرت مال نه نازد
و بعد ازین حضرت ذو الجلال قدرت خود را و عجز ایشان را یاد کرد و سوگند یاد کرد
بذات پاک خود و گفت جل جلاله فَلَا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ پس سوگند
میخورم من که پروردگار و آفریدگار جایهای برآمدن آفتاب و ماه و ستارگان و بجایهای
فرو رفتن اینها إِنَّا لَقَادِرُونَ عَلَىٰ أَن نُّبَدِّلَ خَيْرًا مِّنْهُمْ بدرستی که ما
توانائیم بر ایشان برین که بدل آریم بهتر از ایشان وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ و ما
عاجز نیستیم از هر چه خواهیم بدانکه آفتاب هر روز از جائی دیگر برمی آید و بجائی دیگر
فرو میرود پس پروردگاری که آفریده است مزینات سموات را قادر است بر هر چه خواهد
عجز از جلال و کمال او دور است در عالم ظاهر کرمی این موجود است و مشاهد است
و در عالم باطن نیز قلوب عارفان را بشموس عرفان و اقمار وجدان و کواکب
ثواقب مزین گردانیده است فسبحان الله و من قادر حکیم و قاهر علیم یفعل
الله ما یشاء و یحکم ما یرید و چون این منکران ازین بیان اعراض کردند و دل
باطل و بیهوده و کار فاسد و نکوهیده باستهزا و سخره روی آوردند حضرت ذو الجلال
حبیب خود را تسلی داد و گفت جل جلاله فَذَرْهُمْ چون حق را قبول نمی کنند
و از باطل باز نمی ایستند بگذار مر ایشان را يَخُوضُوا تا در باطل خود در آیند

وَيَلْعَبُوا وتا بازی کنند و غافل باشند و مستحق دوزخ گردند حَتَّىٰ يُلَاقُوا تا ببینند و برسند يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوعَدُونَ آن روز را که وعده کرده میشوند یا بیم داده میشوند ے من الوعد والابعاد بیم کردن یعنی روز جنگ بدر را در دنیا و عذاب قیامت را در آخرت و درین سخن تهدید و تخویف ایشان است و بیان استدراج مر ایشان را نعوذ بالله من ذلك نصیب مومن اینست که از باطل و لعب محترز باشد و از غفلت و نعم و لعب و استهزا با اهل حق دور باشد يَوْمَ يَخْرُجُونَ آن روز که بیرون می آیند مِنَ الْأَجْدَاثِ از گورها اَلْجَدَثُ گور سِرَاعًا شتابان باشند با جابت کردن داعی یعنی اسرافیل كَأَنَّهُمْ گوئی که ایشان إِلَىٰ نُصُبٍ يُوفِضُونَ بسوئے علم می شتابند چنانکه لشکر پراگنده بسوئے علم خود می شتابد النَّصَب والنصب انچه ایستاده کنند چون علم و بت الانصاب جماعة كذا فی لسان التنزیل الایفاض شتافتن یعنی در قیامت خلقان بسوی منادی شتابند یعنی چون اسرافیل در صور در دمد همه خلق زنده شوند و از گورها برآیند و بحساب گاه حاضر شوند و قرارت ابن عامر و حفص بضم نون و صاد است جمع نصب یعنی بتان و باقی بفتح نون و جزم صاد خوانده اند خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ بفا کی فرو شده باشد چشمهائے ایشان از ترس قیامت تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ در رسد شان خواری و بپوشد شان یعنی رویهائے ایشان را الرَّهَقُ فرو پوشیدن ذَٰلِكَ الْيَوْمُ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ این آن روز باشد که وعده کرده شده اند روی عذاب دوزخ نعوذ بالله من عذاب النار و در حدیث آمده است هر که این سوره را خواند بدهدش حق سبحانه و تعالی ثواب آن کسانے که امانتها و وعدها را نگاه داشته باشند بدانکه سورۂ نوح علیه السلام در مکه آمده است بیست و نه یا بیست و هشت یا سی آیت است

سورۃ نوح علیہ السلام	بسم اللہ الرحمن الرحیم	مکیۃ وھی ثمان وعشرون آیۃ و رکوعان

إِنَّا بدرستی کہ ما أَرْسَلْنَا فرستادیم نُوحًا نوح پیغامبر را علیہ السلام إِلَىٰ قَوْمِهِ بسوئے قومش أَنْ أَنذِرْ قَوْمَكَ کہ بیم دہ و بترسان قوم خود را اے قلنا بان انذر یجوز ان یکون ان مفسرۃ لان الارسال فیہ معنی القول فلا محل لہا حینئذ من الاعراب یعنی ما گفتیم بترسان قوم خود را بدانکہ نوح علیہ السلام بہ ہفت واسطہ بآدم علیہ السلام میرسد و اصح آن ست کہ عمر وے ہزار و چہار صد و پنجاہ سال بودہ است پنجاہ کم ہزار پیغمبر بود و ہمہ روئے زمین کافر بودند ایشان را بایمان میخواند درین مدت و ایمان نمی آوردند و ویرا میزدند تا بیہوش میشد ومی گفتند کہ مردوے بازبخود می آمد و خلق را براہ خدائے تعالیٰ میخواند تا روزے کہ بچہ خورد ویرا پدرش فرمود کہ زد بعصا و سر او را بشکست خون روان شد نوح دعائے کرد و گفت الٰہی من قوم خود را بسیار خواندم بایمان روز و شب آشکارا و پنہان بت پرستی را ترک نہ کردند ہر چند معجزہ دیدند از من ایمان نیاوردند الٰہی ایشان را ہلاک گردان بہ یک قول ہشتاد کس و بہ یک قول چہل کس و بہ یک قول ہفت کس ایمان آوردند حق تعالیٰ وحی فرستاد کہ از قوم تو ہیچ کس ایمان نخواہد آورد ما عذاب میفرستیم کشتی بساز کہ قوم ترا ہلاک خواہیم کرد مگر کسے کہ در کشتی باشد بتو درختان بنشان از ساج یعنی از آبنوس و نوح در کوفہ بود درختان نشاند چہل سال بایست تا درختان کلان شدند درین فرصت بہ کافران ہیچ تعرض میکرد و ایشان نیز باوے تعرض نمیکردند حق تعالیٰ باران را از ایشان باز داشت درین چہل سال و درین مدت ہیچ زن بچہ نیاورد و آبہائے ایشان بہ زمین فرو رفت بعد از چہل سال بوے وحی آمد کہ چوبہا را ببرد و تختہا سازد و جبرئیل او را تعلیم کرد کہ سر کشتی را ہچون سر خروس سازد و سینہ اش ہچون سینۂ بط و دمش را ہچون دم کبوتر سیصد گز درازی او

قصۂ نوح علیہ السلام

پہنای او سیصد و سی و سه گز بلندی او و چشمهائے تیر پیدا شد تا درون و بیرون کشتی را
با و طلا کردند و به میخهائے آہن کشتی را دوخت ہرگاه که کافران میدیدندے خندیدند که این
دیوانه چہا میکند ہیچ آب نی کشتی می سازد و وحی آمد از حق سبحانه و تعالی که زود کشتی را
تمام کن که غضب ما بسیار شد بر کافران چند مزدور گرفت و تمام کرد و ہمه چرندگان و
پرندگان را بامر حق تعالی جبرئیل جمع کرد و پائے نوح علیه السلام را می لیسیدند که
در کشتی در آیند فرمان شد از ہر جنسے دو نر و دو ماده در آر و ابلیس دم خر را گرفته
در آمد و کشتی را سه طبقه ساخته بود در یک طبقه چہارپایان و سباع بیابانی را انداخت
و در طبقهٔ دیگر مرغان را انداخت و در طبقهٔ بالا خود و فرزندان ہمه نشست و مورچه
را بالائے سر خود نگاه داشت یعنی در سقف خانه ناگاه از تنور خانه گوے آب بر آمد
دخترش آمد و خبر کرد و نشانے این بود آمدن عذاب را اہل خود را در کشتی در آورد دیگر
عورتش را که علقه نام بود و پسر وے کنعان نام کافر بودند و عوج ابن عنق را
در کشتی نگذاشت و وے کافر بود و آب طوفان نوح تا زانوئے وے بیش نه رسیده
بود و او سه ہزار سال عمر یافت تا موسی پیغمبر علیه السلام وے را کشت و چہل شبانروز
باران بارید کشتی را سرپوش ساخته بود تا باران در نیاید و کشتی در روی آب سیصد و پنجاه
روز بود و غیر آن چہل روز که باران باریده بود و نوح را سه پسر بود حام و سام و یافث ایشان با عورات
خود و فرزندان با ہمه مومنان از کشتی بسلامت بیرون آمدند و ہمه کافران ہمه جانوران که در کشتی نبودند
ہلاک شدند مگر عوج بسبب آنکه نوح را مدد کرده بود در کشتی تراشیدن عمر دراز برائے این شد تا خلق را عبرت کند و قصه کشتی نوح
علیه السلام نصیب درویش ازین قصه آن است که ایمان آرد و عمل صالح کند تا از
عذاب ابدی خلاص یابد و اعتماد بر مال و جاه نه کند قوله تعالی اِنَّا اَرْسَلْنَا اَلایة

یعنی گفتیم ما نوح را تبرسان قوم خود را مِنْ قَبْلِ اَنْ يَّاْتِيَهُمْ عَذَابٌ اَلِيْمٌ
پیش از آنکه آید بایشان عذاب دردناک اگر سخن ترا قبول نه کنند چون فرمان رسید کہ

بایشان برسان قَالَ گفت نوح علیه السلام يٰقَوْمِ اے مردمان من اِنِّيْ لَكُمْ
نَذِيْرٌ مُّبِيْنٌ ۝ بدرستی که من شمارا پیغمبرم ترساننده از عذاب خدائے تعالے
پیدا است پیغامبری من پیش شما به معجزات با پیدا کننده ام حق را از باطل لا بانة
پیدا شدن و پیدا کردن لازم و متعدی میفرمایم شمارا اَنِ اعْبُدُوا اللّٰهَ که پرستید
و بندگی کنید خدائے تعالے را و بتان را بندگی نه کنید و نه پرستید وَاتَّقُوْهُ و بترسید
خدائے را عز و جل وَاَطِيْعُوْنِ و فرمانبردار باشید مرا در آنچه می فرمایم شمارا
يَغْفِرْ لَكُمْ مِّنْ ذُنُوْبِكُمْ تا بیامرزد مر شمارا گناهان شمارا فمن زائدة یا بیامرزد
از گناهان شما بعضے را فمن للتبعیض وَيُؤَخِّرْكُمْ اِلٰٓى اَجَلٍ مُّسَمًّى و تا زمان دهد
تا وقت نامبرده شده که آن مرگ است اِنَّ اَجَلَ اللّٰهِ اِذَا جَآءَ لَا يُؤَخَّرُ بدرستی که
وقتیکه خدائے تعالی نهاده است از برائے مردن چون بیاید پس انداخته نشود
ساعتے لَوْ كُنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ ۝ اگر شما هستید که میدانید آن که اجل یکے ست که بیشتر و
کمتر نشود پس معنی این آیت است که فرمان بردار باشید خدائے تعالی را برخوردار ی
دهد تان از عمر و مال و فرزندان تا وقت مرگ و اگر فرمانبرداری نه کنید رنج دهد
تان از قحط و بلا تا وقت مرگ آسایش نه بینید وَاللّٰهُ تَعَالٰى اَعْلَمُ چون نوح
علیه السلام قوم خود را بطاعت خدائے خواند و ایشان قبول نکردند قَالَ رَبِّ
اِنِّيْ دَعَوْتُ قَوْمِيْ لَيْلًا وَّنَهَارًا گفت نوح علیه السلام اے پروردگار من
بدرستی که من خواندم قوم خود را در شب و روز به ایمان و طاعت و ایشان قبول
نکردند فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَآءِيْٓ اِلَّا فِرَارًا پس زیادت نکرد خواندن من ایشان
را مگر گریختن از دین و طاعت وَاِنِّيْ كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ و بدرستی که هرگاه من ایشان را
بخواندم لِتَغْفِرَ لَهُمْ تا بیامرزی مر ایشان را جَعَلُوْٓا اَصَابِعَهُمْ فِيْٓ اٰذَانِهِمْ بگردانید
ایشان انگشتان خود را در گوشهاشان تا حق را نشنوند وَاسْتَغْشَوْا ثِيَابَهُمْ

وقف لازم

وجامهائے خود را در سر کشیدند وَأَصَرُّوا وایشان دایم بر کفر اصرار نمودند الاصرار
بر گناه ایستادن وَاسْتَكْبَرُوا وگردن کشی کردند از ایمان وطاعت اِسْتِكْبَارًا
گردن کشی کردن بزرگ ثُمَّ اِنِّي دَعَوْتُهُمْ پس من خواندم ایشان را براه راست
جِهَارًا آشکارا بآواز بلند جهارا فی موضع الحال ای مجاهرا ثُمَّ اِنِّي اَعْلَنْتُ
لَهُمْ باز بلند گفتم ایشان را وَاَسْرَرْتُ لَهُمْ اِسْرَارًا وپنهان گفتم ایشان را
پنهان گفتنی بزرگ هر یکے را علحده وپنهان نصیحت کردم یعنی به همه وقت ایشانرا
براه حق خواندم گاہے بشب وگاہے بروز وگاہے بآشکارا وگاہے پنهان وهیچ
تقصیر نه کردم در مدت هزار کم پنجاه سال ایشان را براه حق خواندم از ایشان
جز کفر وکافری وگناه هیچ پیدا نشد چون سخن او را قبول نه کردند حق تعالی بارانرا
باز داشت از ایشان در مدت چهل سال وبه یک روایت مدت هفتاد سال و
هیچ زنے فرزند نیاورد وآبهائے ایشان به زمین فرو رفت ومالها وستوران
ایشان هلاک شدند حق تعالی ایشان را به زبان نوح وعده کرد که اگر شما توبه
کنید وایمان آرید من کرم کنم وباز بر شما باران فرستم وفرزندان دهم ومال
دهم گفتند ما هرگز ایمان نیاریم وسخن ترا قبول نه کنیم نوح علیه السلام ایشانرا
گفت فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ پس گفتم ایشان را که آمرزش خواهید از پروردگار
تان یعنی کفر را رها کنید تا بر شما رحم کند وبیامرزدتان اِنَّهٗ از بهر آنکه وے یا بدرستیکه
وے كَانَ بوده است وخواهد بود غَفَّارًا نیک آمرزنده گناه گناهگاران است
اگر ایمان آرند يُرْسِلِ السَّمَاءَ فرستد باران را عَلَيْكُمْ بر شما مِدْرَارًا
بسیار ریزان پیوسته مفعال من الدر والدر دو فرو باریدن در اللبن یدر
دَرًّا اَوْ دُرُوْرًا دادما یعنی پے در پے آمدن تند شیر واگر ایمان آرید وَيُمْدِدْ
كُمْ مدد کند شما را الامداد افزون کردن بِاَمْوَالٍ بمال ها وَبَنِينَ وبه پسران

وَيَجْعَلْ لَّكُمْ جَنّٰتٍ و بکند برائے شما بوستانہا یعنی بدہد تان وَيَجْعَلْ لَّكُمْ و بکند برائے شما اَنْهٰرًا ۞ جویہائے آب روان یعنی بیافرنید آب ہائے روان چون این نعمتہا را از شما گرفتہ است بسبب کفر شما چون ایمان آرید باز باران بسیار فرستد و مالہائے بسیار دہد و پسران و باغہا و آبہائے روان باز دہد چنانکہ دادہ بود بزرگان دین گفتہ اند کہ ہر کہ مبتلا شود بانواع بلا زنہار باید کہ اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ بسیار گوید چنانکہ درین آیت اشارت است قولہ تعالیٰ یرسل و یمدد و یجعل مرتین مجزوم بجواب الامر وھو استغفروا چون گناہ کردہ بودند و کافر شدہ بودند و دل از رحمت حق تعالیٰ بر داشتہ و بلاہا بایشان رسیدہ امید رحمت نمیداشتند نوح علیہ السَّلام ایشان را فرمود مَا لَكُمْ چہ بودہ است مر شما را لَا تَرْجُوْنَ امید نمی دارید لِلّٰهِ مر خدائے را وَقَارًا ۞ بزرگ داشتنی یعنی امید نمی دارید کہ خدائے تعالیٰ بزرگ گرداند شما را و نعمتہا بدہد چنانکہ دادہ بود اگر ایمان آرید و عمل نیک کنید و بزرگی و عزت از خدائے تعالیٰ طلب کنید نہ از بتان وَلِلّٰهِ الْعِزَّةُ جَمِيْعًا و ہمیشہ شما را او نعمت دادہ است وَقَدْ خَلَقَكُمْ اَطْوَارًا ۞ و بدرستیکہ آفرید شما را بارہا و قیل گونہ گونہ یعنی نطفہ بودید علقہ کردہ علقہ را مضغہ کرد گوشت و پوست و استخوان گردانید تا آدمی تمام شدید و طفل بودید جوان و پیر گردانید تان و محل وَقَدْ خَلَقَكُمْ نصب بالحال و اطوار اظرف باز نعمت دیگر را یاد کرد و گفت اَلَمْ تَرَوْا آیا نمی بینید كَيْفَ چگونہ خَلَقَ اللّٰهُ آفریدہ است خدائے تعالیٰ سَبْعَ سَمٰوٰتٍ ہفت آسمان را بر زبر یک دیگر طِبَاقًا ۞ باطبق طبق وَجَعَلَ و کرد الْقَمَرَ ماہ را فِيْهِنَّ نُوْرًا درین ہفت آسمان روشن کنندہ یعنی در آسمان دنیا ماہ را آفرید فاما نور او را در ہفت آسمان ظاہر گردانید وَّجَعَلَ الشَّمْسَ سِرَاجًا ۞ و گردانید آفتاب را چراغ تابان یعنی ہمچون چراغ ابن عباس و ابن عمر و قتادہ

رضی اللہ عنہم میگویند کہ روئے آفتاب و ماہ سوئے آسمان ست و پشت او سوئے زمین
ہست و ہفت آسمان از ایشان نور دارد چنانکہ زمین باز نعمت دیگر را یاد کرد و گفت
وَاللّٰهُ اَنْۢبَتَكُمْ و خدائے تعالیٰ برویانید شما را مِّنَ الْاَرْضِ از زمین یعنی پدر شما
را از زمین آفرید استعیر الانبات بالانشاء نَبَاتًا یعنی بیرون آوردن تان
از زمین پس رستید رستنی یعنی سبز شدید و پیدا شدید از زمین پیدا شدنی نباتا
منصوب علی المصدر ثُمَّ يُعِيْدُكُمْ فِيْهَا پس باز گردانند شما را در زمین
یعنی چون بمیرانند شما را در گورہا باز برد ہر گاہ کہ خواہد وَيُخْرِجُكُمْ اِخْرَاجًا و
بیرون آرد شما را از زمین بیرون آوردنے بقدرت کاملہ از بہر جزا دادن در روز
قیامت باز نعمت دیگر را یاد کرد و گفت وَاللّٰهُ جَعَلَ لَكُمُ الْاَرْضَ بِسَاطًا
و خدائے تعالیٰ گردانید از برائے شما زمین را ہمچو شادروان گسترد یعنی ہمچو قالبہا
کرد زمین را لِّتَسْلُكُوْا مِنْهَا تا میروید و میگیرید از زمین سُبُلًا فِجَاجًا راہہائے
فراخ جمع فج راہہا را پیدا کرد در کوہہا و دشتہا تا بہ مقاصد خود برسید و
از شہرہا بشہرہائے دیگر بروید و از انواع نعمتہا بیارید و ببرید وَقَدْ اَظْهَرَ
نوح علیہ السلام باسم اللہ تعالیٰ فی الآیات ولم یکتف بالضمیر
التذاذا باسم معبودہ و اظہار المقصودہ نصیب عارف ازین آیۃ
این ست کہ بارشاد و نظر صحیح خلق را براہ حق تعالیٰ بخواند و در اثنائے آن از
ذکر حق تعالیٰ غافل نشود چنانکہ شیخ المرسلین یعنی حضرت نوح علیہ السلام
بیان کردہ ست اولاً دلیل از وجود ایشان بایشان نمود و ثانیاً از آسمان
کہ محل نظر ایشان بود ثالثاً از تزیین آسمانہا و رابعاً از انشاء اصل ایشان کہ
آدم بود از زمین خامساً از زمین کہ ماوٰی ممر و مسالک ایشان بود چون بہ چندین دلیل قاطعہ
و براہین ساطعہ تمرد نمودند بعد از اظہار طرف استدلال تضرع کرد بہ حضرت ذوالجلال

سزاوار بہشت گردی و سزاوار دوزخ ... ۱۲

وگفت قَالَ نُوحٌ گفت نوح علیه السلام به طریق تحزن وتحسر وتضجر انحال کافران
رَبِّ إِنَّهُمْ عَصَوْنِي اے پروردگار من بدرستیکه این کافران قوم من بے فرمانی کردند
مرا وازسخن من روئے گردانیدند وَاتَّبَعُوا وپیروی کردند مَن لَّمْ يَزِدْهُ مَالُهُ
وَوَلَدُهُ إِلَّا خَسَارًا کسے راکه مال وے وفرزند وے زیاده نکرد وے را مگر زیان
کارے یعنی مرا متابعت نکردند وتوانگران وکلانتران راکه مال دارند وفرزندان را
متابعت کردند وآن مال وآن فرزند سبب زیان دو جهانے ایشان است نصیب
درویش انیست که میل توانگران وظالمان نه کند وبه صحبت صالحان میل دارد
ودر راه فقر وصبر سعی تمام نماید که دنیارا بقائے بیشتر نیست ودران کوشد که از علم
ظاهر وباطن بهره گیرد وعمل کند تا بدوستی حضرت مولے امشرف شود بیت

طواف حاجیان دارم بگرد یار میگردم ۰ نه اخلاق سگان دارم که بر مردار میگردم

وَمَكَرُوا مَكْرًا كُبَّارًا ومکر کردند مکر بزرگ ومکر ایشان این بود که کلانتر وتوانگران
ایشان وَقَالُوا وگفتند مر قوم خودرا لَا تَذَرُنَّ مگزارید هیچگونه آلِهَتَكُمْ خدایان
خودرا به سخن نوح که وے دروغ گوے است ودیوانه است به طریق اجمال گفتند باز
بطریق تفصیل گفتند وَلَا تَذَرُنَّ ونگذارید این پنج بت را وَدًّا وَلَا سُوَاعًا
وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا این نامهائے بتان قوم نوح ست وَقَدْ أَضَلُّوا
كَثِيرًا وبدرستیکه گمراه کردند کلانتران قوم بسیاری ازمردم را واین پنج بت را
جمشید ساخته بود وچون جمشید راکشتند این بتان درمیان مردم مے بودند وآن
بادشاه که جمشید راکشت وے نیز بت پرست بود حق سبحانه وتعالی نوح را پیغامبری
آن قوم فرستاد وآن قوم سخن وے را نشنودند پس دعا کرد نوح علیه السلام وگفت
وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ اے خدائے من زیاده مگردان مر کافران را إِلَّا ضَلَالًا
مگر زیانکاری وهلاکت وحق سبحانه وتعالی دعائے نوح را قبول کرد وگفت

مِمَّا خَطِیْٓئٰتِهِمْ از خطاہا و کفرہائے ایشان بود اُغْرِقُوْا کہ غرق شدند در آب طوفان فَاُدْ
خِلُوْا نَارًا پس در آوردہ شدند در آتش دوزخ از پس آن وبقول امام ضحاک رحمۃ اللہ علیہ
از یک طرف قوم نوح در آب غرق میشدند واز طرف دیگر بآتش دوزخ میسوختند واین
آیۃ دلیل است برانکہ کافران را در گور عذاب باشد نعوذ باللہ من ذلک فَلَمْ یَجِدُوْا
لَهُمْ مِّنْ دُوْنِ اللّٰهِ اَنْصَارًا پس نیافتند قوم نوح خود را یاری کنندگان بدون خدائے
تعالیٰ یعنی ہیچ کس فریاد نہ رسید شان از عذاب خدائے تعالیٰ یعنی آن قوم سخن کلانتران
وتوانگران خود را شنودند وآن قوم کہ سخن ایشان را شنیدند ہیچ سود نہ رسانیدند
تعقیب درویش این ست کہ سخن اہل شریعت وطریقت را بشنود واز سخن اہل دنیا دور
باشد تا ہلاک نشود بیت من سگ اصحاب کہفم بر در مردان مقیم ٭ گرد ہر در می نگردم استخوانے گو مباش
چون نوح علیہ السلام از ایمان آوردن قوم خود نومید شد دعا کرد وگفت وَقَالَ
نُوْحٌ وگفت نوح رَّبِّ لَا تَذَرْ عَلَى الْاَرْضِ مِنَ الْكٰفِرِيْنَ دَيَّارًا اے پروردگار
من مگذار از کافران ہیچ گردندہ وباشندہ یعنی ہیچ کس الدیار متخذ من الدار
وساکنہا کسیکہ سرائے کرد ودروے ساکن باشد آن را دیار گویند چون نوح علیہ
السلام این دعا کرد ہمہ کافران ہلاک شدند مگر عوج ابن عنق کہ وے از اہل دار نبود
زیراکہ وے از بسیاری بزرگی در ہیچ خانہ وداری ساکن نمی توانست شد وی ہلاک
نہ شد وبزیست تا زمان موسیٰ علیہ السلام وبردست او ہلاک شد اِنَّكَ اِنْ تَذَرْهُمْ
بدرستیکہ تو اگر بگذاری ایشان را وہلاک نکنی يُضِلُّوْا عِبَادَكَ گمراہ کنند بندگان
ترا وَلَا يَلِدُوْٓا اِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا ونزایند مگر فرزندان بدکردار وفاجر وکفار
نیک ناسپاس یعنی کفر اختیار کنندہ واین دعا وقتے بود کہ معلوم وے شدہ بود
بوحی کہ فرزندان ایشان نیز ایمان نخواہند آورد وزنان ایشان عقیم شدند پس از
آمدن عذاب ایشان بر چہل سال چون کافران را دعائے بدکرد ومومنان را دعا

نیک کرد و گفت رَبِّ اغْفِرْلِي اے پروردگار من و آفریدگار من بیامرز مرا وَلِوَالِدَيَّ
و مر مادر و پدر مرا و ہر دو مومن بودند وَلِمَنْ دَخَلَ بَيْتِيَ مُؤْمِنًا و بیامرز مر کسے را کہ
در آید در خانۂ من یعنی در کشتی و یا در مسجد وے و یا در دین وے او مومن باشد چنین
گفت تا ابلیس شامل نشود اگرچہ داخل کشتی بوده باشد وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ ط
و بیامرز ہمہ مردان با ایمان را و زنان با ایمان را تا قیامت ۔ و درین اشارت است
کہ انبیا و اولیا مظہر قہر اند بر اعدا و مظہر لطف اند بر اولیا چیست در جنگ چو آہنیم و در صلح چو موم
بر دوست مبارکیم و بر دشمن شوم ؛ وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا تَبَارًا و میفزای و زیاده
مکن ستمگاران را مگر ہلاکت و عقوبت التباد و التبر ہلاک کردن ست دعا کرد کافران را
و مومنان را و ظالمان را اگر گوئیم مراد از ظالمان کافرانند تکرار شود و دعائے او
مستجاب شد در حق کافران و ظالمان و ظاہر شد امید میداریم کہ بر ہمہ مومنان
رحمت کرده شود و ہمہ ستمگاران بہ قہر ہلاک کرده شوند اے درویش سعی نمائے تا
از مومنان باشی و از کافران و ظالمان نہ باشی تا بقہر ہلاک نگردی وَعَنْ رَسُوْلِ
اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اِنَّهٗ قَالَ مَنْ قَرَأَ هَا كَانَ مِنَ الْمُؤْمِنِيْنَ الَّذِيْنَ
يُدْرِكُهُمْ دَعْوَةُ نُوْحٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ

سُوْرَةُ الْجِنِّ مَكِّيَّةٌ | بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ | وَهِيَ تِسْعٌ وَعِشْرُوْنَ آيَةً وَرُكُوْعَانِ

قُلْ بگو اے محمد کافران مکہ را و غیر ایشان را أُوْحِيَ إِلَيَّ وحی فرستاده شد بمن
أَنَّهُ اسْتَمَعَ بدرستیکہ گوش داشتند نَفَرٌ گروہے مِّنَ الْجِنِّ از پریان فَقَالُوْا پس
گفتند إِنَّا سَمِعْنَا بدرستیکہ شنودیم ما قُرْاٰنًا خواندنے عَجَبًا عجب کہ ہرگز باین بلاغت
و فصاحت و خوبی سخن نشنوده بودیم يَهْدِيْ إِلَى الرُّشْدِ راه مینماید بصواب و دین راست
الرُّشْدُ وَالرَّشَادُ وَالرَّشَدُ راه راست یافتن و راه نمودن فَاٰمَنَّا بِهٖ پس ما
ایمان آوردیم باین قرآن وَلَنْ نُّشْرِكَ بِرَبِّنَا اَحَدًا و ہرگز شریک نیاریم بعد ازین بخدا

خود هیچکسے را و درین سخن اشارت است به فضل مجید خدائے تعالیٰ بہ نسبت این پریان و
سرزنش است کافران مکه را که ایمان نمی آرند باوجود آنکه خود را از عقلا و فصحا میدانند
و تبان را شریک میدارند به حضرت واجب الوجود و یکبار پریان قرآن را شنودند
ایمان آوردند و ایشان دایم می شنوند و نمی گروند قوله ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيْهِ
مَنْ يَّشَآءُ در سیر النبی علیه السّلام آورده است که این قصه در سال دهم از نبوت
بود و آن چنان بود که حضرت رسالت صلے الله علیه وسلم در قریۂ نخل محمود با یاران
خود نماز بامداد میگذارد که گروہے از پریان آمدند و قرآن را شنودند و رقت و وجد
در دلهائے ایشان پیدا شد و دوستی حضرت رسول صلے الله علیه وسلم در دلهائے
ایشان پدید آمد بے طاقت شدند و بقوم خود رفتند و این حال را گفتند و آمدند
شبے در پیش رسول علیه السّلام ایمان آوردند و در لیلة الجن غیر عبد الله ابن
مسعود رضی الله عنه کسے دیگر با رسول نبوده عبد الله ابن مسعود گفت که رسول
علیه السّلام خطے کشید و مرا فرمود تا در میان آن خط نشستم و رسول علیه السّلام
رفت و پریان را دعوت کرد باسلام و ایشان بسیار بودند ایمان آوردند و در صحیح مسلم
آورده است که هیچکس از صحابه باوے نبود و رسول علیه السّلام گفت که پریان بر سه
نوع اند بعضے همچو مرغان با پر و بال در هوا می پرند و بعضے بصورت سگان و ماراند
و بعضے بهر جنسے و صورتے که خواهند میگردند و لیلة الجن در مکه است در موضعے که آنرا
حجون گویند این حجون گورستانیست متبرک در مکه همچون گورستان بقیع در مدینه و
کلانتر آن نفر که استماع قرآن کرده نام وے عمرو بود و عبد الله ابن مسعود گفت از قوم
شنودم که گفتند ما در سفر بودیم مارے دیدیم کشته و در خون غلطیده یکے از ما آن مار
را در زیر زمین کرد و ما رفتیم بعده قومے پیش آمدند و گفتند که از شما عمرو را که در زیر خاک
دفن کرد گفتیم عمرو کیست گفتند آن مار که شما او را دفن کردید در فلان موضع آن از یاران

رسول بود از پریان و نام او عمرو بود و استماع قرآن کرده بود در میان دو قبیله از پریان جنگ شد یکے فریق مسلمان بودند و عمرو از ایشان بود و فریقے دیگر کافر عمرو را کشتند او مرتبۂ شہادت یافت ﴿وَاَنَّهٗ تَعٰلٰى جَدُّ رَبِّنَا﴾ ہر آئینہ بلند است بزرگوارے پروردگار ما التعالی بلند شدن الجد بزرگواری بیان بزرگواری کرد و گفت ﴿مَا اتَّخَذَ صَاحِبَةً وَّلَا وَلَدًا﴾ نہ گرفت است ہیچکس را بزنے و فرزندی چونکہ گرفتن زن از نقصان است و حضرت او از نقصان منزہ ست الضمیر فی انہ للشان قرئ فی السبعۃ وانہ بالکسر عطفا علی انا سمعنا لانہ مبتدأ محکی بعد القول وکذالک البواقی وھی ثلثۃ عشر موضعا و بالفتح عطفا علی انہ استمع فیکون من الموحی الیہ ای الی النبی علیہ السلام او علی الھاء فی امنا بہ مکانہ ای قیل فامنا بانہ تعالی جد ربنا او علی الجار والمجرور فکانہ قیل صدقنا انہ تعالی جد ربنا وھذان الوجھان الاخیران اولی معنی و لفظا للقرب ﴿وَاَنَّهٗ كَانَ يَقُوْلُ سَفِيْهُنَا عَلَى اللّٰهِ شَطَطًا﴾ ہر آئینہ بود کہ میگفت بے خرد ما بر خدائے تعالیٰ گفتنی دور از حق و دروغے بزرگ و آن ابلیس بود و یا کافران جن لَعْنَتُ اللّٰهِ تَعَالٰى عَلَيْهِمْ کہ شریکے می گفتند مر حق تعالیٰ را و اثبات زن و فرزند میکردند پریان گفتند کہ چون ما قرآن شنودیم دانستیم کہ این دروغ بود ہست کہ حق تعالیٰ را شریک باشد و زن و فرزند چون در قرآن منع کرده شده است و دلیل عقلی نیز این اقتضا میکند پس ما را دلیل عقلی و سمعی حاصل آمد و دانستیم حق را و درین تعریض است مر کفار را کہ ایشان معاند اند و بے عقل اند السفیہ بے خرد و السفہاء جماعت الشطط دورے الضمیر فی انہ للشان و کان و یقول تنازعا فی سفیھنا او سفیھنا اسم کان و یقول خبرہ مقدما علیہ علی اللہ متعلق بیقول ﴿وَاَنَّا ظَنَنَّا اَنْ لَّنْ تَقُوْلَ الْاِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى اللّٰهِ كَذِبًا﴾

و بدرستیکه ما گمان می بردیم که هرگز نگوید آدمی و پری بر خدائے تعالیٰ دروغ (یعنی گمان می بردیم که ایشان راست میگویند که خدائے تعالیٰ را زن است و فرزند و شریک تا ما قرآن را شنودیم دانستیم که ایشان دروغ می گفتند ما از ایشان بیزار شدیم و مسلمان گشتیم

كَذِبًا صفت مصدر محذوف ای قولا کذبا ای مکذوبا فیه وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ

مِّنَ الْإِنسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِّنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا و بدرستیکه بودند مردانے از آدمیان که پناه می گرفتند بمردانی از پریان پس زیادت کردند این آدمیان پناه گیرنده پریان را تکبر و بزرگی و بیدادی و تباهی کردند معنی رهق این ست یا زیادت کردن پریان آدمیانرا گمراهی و تباهی بسبب آنکه با ایشان پناه گرفتند در جاهلیت و کافری رسم این بود که چون کافران بسفر رفتندے و در بیابان فرود آمدندے گفتندے پناه میگیریم بکلانتر پریان این موضع از بدی قوم او وازین سخن پریان را تکبر و گمراهی زیادت شدے که آدمیان می ترسند از ما و پناه میگیرند بما پس این پریان که قرآن را شنودند دانستند که هیچ کس کسے را فریاد نمی رسد مگر الله تعالیٰ و پناه گرفتن روانیست مگر بحضرت رب العزت او ازین برگشتند و توجه بحضرت او جل جلاله کردند پس مومن موحد باید که چون بترسد در بیابانے یا در سفر یا در حضر بگوید أَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيْمِ و بگوید قُلْ رَّبِّ اعوذ بك من همزات الشياطين واعوذ بك رب ان يحضرون و معوذتین را بخواند و بگوید اعوذ بكلمات الله التامات كلها من شر ما خلق و ذرأ و برأ هیچ چیزے بوے ضرر نرساند ان شاء الله تعالیٰ و یکے از یاران رسول صلے الله علیه وسلم گفت که در وقت کفر و کافری در سفر بودیم در بیابانے ناگاه گرگے آمد و گوسفندے ما از رمه شخصے گرفت و می بردآن شخص فریاد کرد که اے کلانتر پریان ما در پناه تو آمده ایم و تو پناه مے گیریم آوازے شنیدیم که ای گرگ گوسفند را رها کن که وے بما پناه گرفته است در حال گرگ گوسفند را رها کرد و برفت

و این استدراج باشد نعُوذُ بِاللهِ مِنْ ذٰلِكَ نصیب تو این ست که پری خوانی نه کنی
که کافر شوی و عروس بر تو طلاق شود و اعتقاد به کتاب طالع و حشویات نادان نکنی
و بوے سوختن و چراغ نهادن از برائے دفع مضرت پریان نکنی وَاَنَّهُمْ ظَنُّوْا
كَمَا ظَنَنْتُمْ اَنْ لَّنْ يَّبْعَثَ اللهُ اَحَدًا و بدرستیکه پریان گمان می بردند چنانکه شما
کافران گمان مے برید که هرگز زنده نه کند خدائے تعالیٰ هیچکس را بعد از مردن پریان
که قرآن را شنودند این چنین گفتند و ازین اعتقاد برگشتند و درین نیز تعریض است
مر کافران مکه را وَيُحْتَمَلُ اَنْ يكون الضمير فی انهم وظنوا راجعا الی رجال من
الانس وظننتم کان خطابا للجن علی سَبِيْلِ الموعظة من المستمعين و
قیل این دو آیت از سخن پریان نیست بلکه از جملهٔ وحی ست وهو عطف علی انه
استمع تقدیره علیٰ هذا قل اوحی الی انه کان رجال من الجن الآية وانهم
ای کفار الجن ظنوا کما ظننتم ای ایها الکفار من الانس والاول اولی بقرینة
ما قبل الآيتين وما بعدهما وهو قوله تعالیٰ وَاَنَّا لَمَسْنَا السَّمَآءَ فَوَجَدْنَا
هَا مُلِئَتْ حَرَسًا شَدِيْدًا وَّشُهُبًا و پریان گفتند بدرستیکه ما بسودیم آسمان را
یعنی خواستیم که بآسمان برآئیم پس یافتیم آسمان را پر کرده شده و از نگاهبانان قوی و ستارگان
روشن الحرس جمع حارس معنی فهو اسم جمع ولذلك وصف بشديد الحراسة
نگاهبانی کردن الشهب جمع شهاب یعنی پاره از شعلهٔ نور ستاره که انداخته شود
بدیو تا گریزد و بر آسمان بر نیاید وَّاَنَّا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ از پریان
گفتند بدرستیکه ما بودیم که می نشستیم در جایهائے نشستن از آسمان از برائے شنودن
سخن فرشتگان یعنی پیش ازین ما مے توانستیم که بر آسمان برآئیم و هرگاه خواستیم شنیدیم سخن
فرشتگان شنودمے فَمَنْ يَّسْتَمِعِ الْاٰنَ يَجِدْ لَهٗ شِهَابًا رَّصَدًا پس هر که از ما
اکنون میخواهد که بر آسمان برود و گوش دارد سخن فرشتگان را می یابد نه برائے خود

ستارہ را که را ند او را نگاه دارد و مے زندش و نمی ماندش تا باسمان برآید مقاعد جمع مقعد است جای نشستن اَلْآنَ بمعنی اکنون و هو مبنی علی الفتح بملازمة لام التعریف الرصد نگاهبانان اسم جمع او جمع راصد الرصد والرصود چشم داشتن و نگاه داشتن

وَاَنَّا لَا نَدْرِیْٓ اَشَرٌّ اُرِیْدَ بِمَنْ فِی الْاَرْضِ اَمْ اَرَادَ بِهِمْ رَبُّهُمْ رَشَدًا

و بدرستیکه ما نمیدانیم که بلا و عقوبت خواسته شده است باهل زمین یا خواسته است باهل زمین پروردگار شان نیکی و رحمت یعنی بعد ازین ما نمیدانیم چنانکه پیشتر ازین میدانستیم پس منع کردن ما را از آسمان به سبب نیکی اهل زمین است یا به سبب بدی ایشان عبد الله ابن عباس رضی الله عنهما گفت که هر قبیله از پریان کسان بودند که بر آسمان بر شدندی و جائے نشستندی چون وحی آمدی باسمان فرشتگان شنیدندے آوازے مثل آواز آهن که بر طاس زده شود همه فرشتگان سجده کردندی تا وحی آمدے پرسیدندی که این چه وحی آمد اگر حکمی بودے که همه در آسمان بودی پس قبول کردندے و اگر وحی حکمی بودی که تعلق بزمین داشتے از قحط و وبا و فراخی و مرگ و غیر آن بایک دیگر فرشتگان گفتندی و پریان شنیدندی و آن خبر را بدوستان خود که پری پرستان بودند و منجمان و فال گویان گفتندی و دروغ بسیار با آن آمیختندی و سبب فساد خلق شدندی چون حق تعالیٰ محمد مصطفیٰ صلی الله علیه وسلم را بخلق فرستاد و آسمان را پر نگاهبانان کرد تا دیوان را منع کنند و در کشاف آورده است که رفتن ستاره پیش از رسول ما صلی الله علیه وسلم بود فاما بسیار نبود چون او را بخلق فرستادند آسمان پر شد از نگاهبانان غایت ملت پس این پریان که گفتند فوجدنٰها انا لمسنا السماء تا آخر از ان کسان بودند که قرآن را استماع کرده بودند یا از غیر ایشان قلت احتمال دارد که از ایشان بوده باشند و ظاهر این است والله تعالیٰ اعلم و چون ستارگان بسیار رفتن گرفتند ابلیس علیه اللعنت گفت کار

بزرگ در زمین پیدا شد که پریان را از آسمان باز داشتند پس لشکر خود را فرستاد تا از
هر اقلیمی یک مشت خاک آوردند ابلیس بوی کرد و گفت این کار در زمین نبی تهامیست
یعنی در زمین عرب پیدا شده است و این نشان پیغامبر آخر الزمان است و معجزهٔ
اوست بعد از ان پریان را فرستاد تا ایشان تفحص این معنی بکنند ایشان به زمین
عرب آمدند مصطفی را صلی الله علیه وسلم یافتند در نماز که قرآن میخواند چون بقوم
خود باز گشتند این قصه را بیان کردند و گفتند ما دانستیم که حکمت در باز داشتن ما چه
بوده است وَأَنَّا مِنَّا الصَّالِحُونَ و گفتند پریان بدرستیکه از ما نیکان و پارسایان هستند
وَمِنَّا دُونَ ذَٰلِكَ و از ما جز نیکان هستند یعنی کافران و فاسقان كُنَّا طَرَائِقَ قِدَدًا
و بودیم ما در دینها و مذهب هاے مختلف یعنی جهودان و ترسایان و گبران و این سخن
پریان است که قرآن را شنودند و قوم خود را پند میدادند تا ایمان آرند و دین مسلمانی
را قبول کنند و چنانکه بودند نباشند یعنی همه نیکان و پاکان باشند طریقه راه طرائق
جماعة القد پاره از چیزے قدد جماعت والمضاف من قوله کنا طرائق محذوف
ای کنا اصحاب مذاهب مختلفة شبه المذاهب بالطرق المختلفة فالا
ستعارة مصرحة وَأَنَّا ظَنَنَّا و بدرستیکه دانستیم ما که پریان هستیم به یقین أَنْ
لَنْ نُعْجِزَ اللَّهَ فِي الْأَرْضِ که هرگز ما عاجز نتوانیم کرد خدای عز وجل را در زمین اگر بما چیزے
رساند از بلا و عقوبت وَلَنْ نُعْجِزَهُ هَرَبًا و هرگز او را عاجز نتوانیم کرد بگریختن یعنی از انچه خواهد بما
نتوانیم گریختن و ما بوی ضرر نتوانیم رسانیدن المراد بالظن العلم الاعجاز عاجز کردن و درگذشتن
هربا ای هاربین الهرب گریختن وَأَنَّا لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدَىٰ آمَنَّا بِهِ و بدرستیکه ما چون شنیدیم راه را
یعنی قرآن را که راه راست مینماید گرویدیم ما باو و تصدیق کردیمش فَمَنْ يُؤْمِنْ بِرَبِّهِ فَلَا يَخَافُ
بَخْسًا وَلَا رَهَقًا پس هر که بگرود بخدای خود پس نترسد کم کردن را و ظلم کردن را یعنے کم نکند ثواب طاعت او را و
زیادت نکند عذاب معصیت او را المبتدأ محذوف ای فهو لا یخاف البخس کم کردن رهقه

رسید بوے دھقا یعنی تر سد رسیدن ستم را از حق تعالیٰ وَاَنَّا مِنَّا الْمُسْلِمُوْنَ و بدرستیکہ
از ما پریان مسلمان اند وَمِنَّا الْقَاسِطُوْنَ و از ما ستمگاراند و ظالمان و کافران
فَمَنْ اَسْلَمَ فَاُولٰٓئِكَ تَحَرَّوْا رَشَدًا پس ہر کہ اسلام آورد پس ایشانند کہ طلب
کردند راہ راست را و قصد کردند راہ حق را القسوط بیدادی کردن الاقساط
داد دادن التحری ثواب جستن وقیل سزاوار جستن بعد ازین یاد کرد عذاب کافران
و ظالمان را و گفت جل جلالہ وَاَمَّا الْقَاسِطُوْنَ فَكَانُوْا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا وَّاَنَّا
ستمگاران و کافران پس باشند ہیزم دوزخ را وَاَنْ لَّوِ اسْتَقَامُوْا عَلَى الطَّرِيْقَةِ
ان مخففة من الثقيلة و ضمير الشان اسمها محذوف یعنی بدرستیکہ شان و
کار این ست کہ اگر ایستادندے اہل مکہ بر راہ اسلام یا ہمہ آدمیان و پریان اگر ایمان
آوردندے و راستی کردندے لَاَسْقَيْنٰهُمْ مَّآءً غَدَقًا ہر آئینہ ما ایشان را دادیم
آب بسیار یعنی نعمت بسیار دادمے ایشان را چون نعمتہا باب باران میشود آب گفت و
نعمتہا خواست ذکر سبب و ارادہ مسبب از بلاغت ست لِّنَفْتِنَهُمْ فِيْهِ تا آزمودیم ایشان را
بدادن نعمت کہ شکر میگویند یا نے چون نعمتہا بسیار شود باید کہ شکر نیز بسیار شود تا نعمت
بیاید و زیادہ شود قولہ تعالیٰ وَلَئِنْ شَكَرْتُمْ لَاَزِيْدَنَّكُمْ مصراع
اے شکر نعمتہائے تو چندانکہ نعمتہائے تو ؞ نظم من بتیودمے قرار نہ توانم کرد ؞
احسان ترا شمار نتوانم کرد ؞ گر بر تن من زبان شود ہر موئے ؞ یک شکر تو از ہزار نتوانم کرد ؞
نصیب عارف این ست کہ استقامت ظاہرہ و باطنہ بجا آرد تا مشرف بزیادتی معارف
الٰہی شود کما قال النبی صلے اللہ علیہ وسلم استقیموا و لن تحصوا یعنی راست
بایستید و ثمرۂ آن را شمار نتوانید کرد یا ثمرۂ آن راندانید یا نتوانید راست ایستادن
الاستقامۃ راست ایستادن الاحصاء دانستن و توانستن و شمار کردن قال سید
الطائفۃ جنید بغدادی رحمۃ اللہ علیہ کن طالب الاستقامۃ لا

تکن طالب الکرامة فان الرب عز وجل یطلب الاستقامة والنفس تطلب الکرامة چون جزاء استقامت را یاد کرد بسزای عدم استقامة را نیز یاد کرد وگفت وَمَنْ یُّعْرِضْ عَنْ ذِکْرِ رَبِّهٖ وهر که روے بگرداند از یاد کردن پروردگار خود وطاعت او نه کند یَسْلُکْهُ در آورد ش عَذَابًا صَعَدًا در شکنجه سخت و دشوار الصعد سخت و دشوار تقییب مومن طالب و مرید صادق این ست که دائما بذکر حضرت مولیٰ مشغول باشد و ملول نگردد و روے نگرداند تا به عذاب فرقت و نایافت دولت ابدیه مبتلا نه گردد نعوذ باللہ من ذٰلك اوقات او قات ذکر ست وصفا صفا ذکر رباعی از ذکر همی نور فزاید ماه را ❊ در راه حقیقت آورد گمراه را ❊ هر صبح و نماز شام ورد خود ساز ❊ خوش گفتن لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ را ❊ قال النبی علیه السلام حکایة عن الله تعالیٰ انا جلیس من ذکرنی باید که تلقین ذکر از کامل مکمل باشد یعنی قطب الارشاد یا خلیفهٔ وے تا نتائج آن ظهور کند حضرت شیخ ما رحمة الله علیه میفرمودند که از مقلد کامل کار بر نمی آید کامل مکمل می باید وَاَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلّٰهِ وبدرستیکه همه مسجد ها یا همه روئے زمین یا همه اعضا که بآن سجده کرده میشود مر خدائے تعالیٰ راست فَلَا تَدْعُوْا مَعَ اللّٰهِ اَحَدًا پس مخوانید با خدائے تعالیٰ هیچکس را یعنی کافر مشوید واخلاص پیش آرید مساجد جمع مسجد بفتح جیم یا بکسر جیم باشد جائے سجده کردن چون مسجد ها خدائے تعالیٰ را باشد در روے بازرگانی مکنید و در روے سخن دنیا مگوئید و در روے خصومت مکنید و آواز بلند مکشید و در روے راه مسازید و جائے باشیدن مسازید و جز طاعت در روے کار دیگر مکنید بدانکه نگاهداشتن حرمت مسجد از آداب دین است و مسجد فاضل تر است از جمله موضعها که در آسمان و زمین است چنانکه در حدیث آمده است که رسول علیه السلام جبرئیل را گفت سل عن ربك عن احب البقاع الیه لا علق بها قلبی فعرج جبرئیل ثم نزل فقال یا محمد

قال الله تعالیٰ شر البقاع الاسواق وخیرها المساجد جبرئیل علیه السلام
گفت که الله تعالیٰ پیغمبر باید که بهترین موضعها مسجد ها است و بدترین موضعها بازار ها است
و در قنیته الفتاوی آورده است که بهترین ذکر آنست که خفیه در بازار ها باشد یعنی بذکر
خفیه در بازار ها مشغول باشد که خرید و فروخت او را باز ندارد از ذکر الله و در وقت
خواجه رحمة الله علیه در بازار بخارا ذاکران بسیار بودند روزے درویشے صاحب
وقت در بازار بخارا مسافر آمد و گفت در شهر ہائے دیگر در خانقاه ها و مسجد ها این مقدار
ذاکر نیست وَاَنَّهٗ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللّٰهِ یَدْعُوْهُ قیل هذا عطف علی انه استمع
فی اول السورۃ یعنی بگوائے محمد که وحی آمد بمن بدرستیکه چون ایستاد بندۂ خدائے
تعالے یعنی محمد علیه السلام در قرله نخله میخواند خدائے تعالیٰ را یعنی نماز بامداد میگذارد
و قرآن میخواند کَادُوْا یَكُوْنُوْنَ عَلَیْهِ لِبَدًا خواستند پریان که باشند بروے افتادگان
یعنی انبوہے کنندگان و برزبر یکدیگر افتندگان یعنی از دحام کردند و بر شنیدن قرآن
رغبت نمودند و خواستند که بر یکدیگر افتند والضمیر فی انه للشان یدعوه
حال ای داعیا ایاه اللبد بالکسر جمع لبده وهی الجماعة واللبد کحطم
بضم اللام واحد قائم مقام الجمع والقرأۃ بها و قیل این ابتدائے اخبار است
از حق تعالیٰ چون بنده مومن یعنی محمد مصطفٰے صلے الله علیه وسلم پیغمبری را آشکارا کرد
و گفت لَآ اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهٗ لَا شَرِیْكَ لَهٗ و قرآن میخواند و خلق را بوحدانیت و
عبادت میخواند خواستند کافران که باشند ہلاک کنندگان وے و گرد آمدند بروے فاما
حق تعالیٰ وے را نصرت داد و نگاہداشت او را از شر ایشان و این مناسب تر است
بآیت آینده که قُلْ اِنَّمَآ اَدْعُوْا رَبِّیْ بگوائے محمد بدرستیکه میخوانم و بندگی می کنم
پروردگار خود را وَلَآ اُشْرِكُ بِهٖٓ اَحَدًا و انباز نمی آرم بخدائے خود ہیچکس و ہیچ
چیز را القرأۃ قل و قال قُلْ اِنِّیْ لَآ اَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَّلَا رَشَدًا بگو

اے محمد کہ من نتوانم کہ شمارا زیانے رسانم و کفر و کافری دہم شمارا یا رہ است دہم شمارا در دست من ہیچ اینہا نیست جز پیغام رسانیدن حق را ہر کہ قبول کند از عذاب خلاص یابد و ہر کہ قبول نہ کند بہ عذاب مبتلا شود آلضر گزند رسانیدن قُلْ اِنِّیْ لَنْ یُّجِیْرَنِیْ مِنَ اللّٰهِ اَحَدٌ بگوائے محمد ہرگز نہ رہاند مرا از عذاب خدائے تعالی ہیچکس وَّلَنْ اَجِدَ مِنْ دُوْنِهٖ مُلْتَحَدًا و ہرگز نیابم از غیر خدائے تعالی پناہ گاہے کہ بوے گریزم و نہ رہاند مرا از عذاب خدائے تعالے ہیچکس اِلَّا بَلٰغًا مِّنَ اللّٰهِ وَرِسٰلٰتِهٖ مگر رسانیدن شریعت بخلق و بیان کردن پیغامہائے خدائے تعالی این دو چیز مرا پناہ باشد و رہانندہ از عذاب و سبب عزت من در دنیا و عقبے باین تقدیر بلاغا بدل باشد از ملتحدا و رسالاتہ عطف باشد بر بلاغا و روا باشد کہ استثنا باشد از لا املك لکم ضرا و باقی کلام معترضہ باشد لکن الاول اولی ویخطر ببالی ان یکون الا بمعنی غیرہ ویکون صفۃ لملتحدا نصیب اہل حق این ست کہ در رسانیدن سخن حق بخلق تقصیر نکند و مدد و عزت خود جز رسانیدن شرائع و بیان کردن احکام شرع نداند و مارا بہ تجربہ معلوم شدہ است کہ ہرچند تبلیغ احکام شرع بظالمان و مبتدعان کردہ میشود با خلاص ایشان را نیک مینماید و ہمہ دوست می شوند بتائید اللہ تعالے الاجارۃ رہانیدن الملتحد پناہ گاہ الالتحاد پناہ گرفتن وَمَنْ یَّعْصِ اللّٰهَ وَرَسُوْلَهٗ و ہر کہ گناہ گار شود وبے فرمان شود خدائے تعالی را و رسول وے را فَاِنَّ لَهٗ نَارَ جَهَنَّمَ پس بدرستیکہ وے را باشد آتش دوزخ خٰلِدِیْنَ فِیْهَآ اَبَدًا جاودانہ باشد در آتش دوزخ ہمیشہ یعنی ہر کہ کافر شود و ایمان بہ خدائے تعالے و رسول وے نیاورد ہمیشہ در دوزخ باشد نعوذ باللہ من ذلک مراد از عصیان این جا کفر است من شرطیۃ فلذا اجزم یعص بحذف الیاء فان لہ جزاءہ وحد الضمیر فی لہ نظر

الی لفظ من جمع خالدین نظرا الی معناه وهو حال مقدرة ای ثبت لهم نار جهنم مقدرین الخلود فیها علی انفسهم حَتّٰٓی اِذَا رَاَوْا مَا یُوْعَدُوْنَ ای امهلهم الله تعالی یعنی الله تعالی مهلت داده است این کافران را تا چون که بہ بینند آنچه بیم داده میشوند بآن یعنی قهر خدائے تعالی را بینند در دنیا و عقبے فَسَیَعْلَمُوْنَ مَنْ اَضْعَفُ نَاصِرًا وَّاَقَلُّ عَدَدًا پس بدرستیکه بدانند یا زود بود که بدانند که کیست سست تر یاری کننده و که کیست کمتر شمار لشکر وے و این چنان بود که کافران می گفتند که اے محمد کار بزرگ پیش گرفتۂ و همه عالم تو دشمن اند و ترا یاری کننده نیست و لشکر نداری ما بر تو می ترسیم ازین دعوے پیغمبری باز گرد تا ما ترا نصرت دهیم حق سبحانه و تعالی در روز جنگ بدر بایشان نمود و در آخرت نیز نمایند شان که مدد و بسیاری یاری کراست الضعف سست شدن علق یعلمون الاستفهام بعده ناصرا تمیز وکذا عددا من نسبة الجملة ای من اضعف چون کافران گفتند که این کے خواهد بود که عذاب بیاید این آیت آمد قُلْ اِنْ اَدْرِیْٓ اَقَرِیْبٌ مَّا تُوْعَدُوْنَ بگو اے محمد که من نمیدانم که نزدیک است آنچه وعده کرده می شوید و بیم داده میشوید از عذاب حق تعالی یا دور است اَمْ یَجْعَلُ لَهٗ رَبِّیْٓ اَمَدًا یا که پیدا کرده الله تعالی مر این عذاب را وقت معینے یعنی من نمی دانم تا که خبر کرده شوم که دور است این عذاب یا نزدیک عٰلِمُ الْغَیْبِ ای هو عالم الغیب یعنی الله تعالی علم غیب را میداند فَلَا یُظْهِرُ عَلٰی غَیْبِهٖٓ اَحَدًا پس دانا نگرداند بر غیب خود هیچکس را اِلَّا مَنِ ارْتَضٰی مِنْ رَّسُوْلٍ مگر کسے را پسندد از پیغمبران که او را بغیب خود دانا گرداند بوحی یا بالهام یا بمشاهده اسباب یا بجواب و صاحب کشاف گفته است که درین آیة ابطال کرامات است مر اولیا را از بهر آنکه آن کسانے که کرامات را نسبت کرده میشود بایشان اگرچه پسندیده باشند فاما رسول نیستند و عبة

هذا او فی هذا ابطال الکرامات لان الذین یضاف الیهم وان کانوا اولیاء مرتضیین فلیسوا برسل الی آخره بدانکه معتزله کرامات اولیا را منکرند واین مسکین از ایشان بوده ست امام فخر الدین رازی وی را مسکین میگوید حق مذهب سنت وجماعت است که کرامات اولیا حق ست چنانکه در علم کلام مذکورست واین آیت بر ابطال کرامت دلالت نمیکند بر تقدیر تسلیم اگر دلالت کند بر یک نوع اطلاع بر غیب دلالت میکند نه بر جمیع آن و بدانکه انکار اطلاع بر غیب مر غیر رسول مصطلح را انکار نص قرآن ست قال الله تبارک وتعالی وَاَوْحَیْنَا اِلٰی اُمِّ مُوْسٰی الی قوله اِنَّا رَآدُّوْهُ اِلَیْكِ وَجَاعِلُوْهُ مِنَ الْمُرْسَلِیْنَ ومادر موسی علیه السلام رسول مصطلح نبود وازوقت ولادت او تا وقت نبوت مدت مدید بوده است ونیز انکارست مر چیزها را که از صحابه ومشائخ کبار مرویست وما نیز بسیار چیزها را مشاهده کرده ایم از اولیا پس این آیت را تاویل باشد والله تعالی اعلم بخاطرم می آید که بطریق منع بگویم مر معتزله را که چرا نشاید که مراد از غیب لوح محفوظ باشد چنانکه در سورة ن والقلم گفته است صاحب کشاف فی قوله ام عندهم الغیب فهم یکتبون ای اللوح در سورة والنجم ام عندهم الغیب ای اللوح یا معنی غیب وحی باشد بطریق معهود واین معنی مناسب است درین محل یا چرا نشاید که از رسول معنی لغوی مراد باشد چنانکه معتزله میگویند درین آیت قوله تعالی وَمَا کُنَّا مُعَذِّبِیْنَ حَتّٰی نَبْعَثَ رَسُوْلًا قالوا المراد بالرسول العقل علی ما علم فی الاصول ورؤیای صالحه از نبوت است قال النبی علیه السلام لم یبق من النبوة الا الرؤیا الصالحة وقال النبی علیه السلام اتقوا فراسة المؤمن فانه ینظر بنور الله وقیل الفراسة من غض بصره عن المحارم وامسك نفسه عن الشهوات وعمر وقته بدوام المراقبة ویعود اکل الحلال لم یخط فراسته بنور الله تعالی و قال الرؤیا الصالحة جزء من ستة واربعین جزأ من النبوة وفی الرؤیا

اطلاع علی الغیب و ہر کہ اولیا را بشناسد داند کہ انچہ اہل سنت وجماعت گفتہ اند حق
است واگر محب ایشان باشد وصحبت ایشان یافتہ باشد دل مردہ او بانفاس شریفہ
ایشان زندہ گردد وانکار ایشان نہ کند مثنوی ببین کہ اسرافیل وقتند اولیا
مردہ را زیشان حیاتست ونما ٭ جانہائے مردہ اندر گور تن ٭ بر جہد ز آواز شان اندر کفن
فَإِنَّهُ بدرستیکہ خدائے تعالی يَسْلُكُ درمی آرد مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ
رَصَدًا از پیش پیغمبر واز پس او نگاہبانان را یعنی فرشتگان را میفرستد تا نگاہدارد
آن بندۂ فرستادہ شدہ را یعنی پیغمبر تا ابلیس علیہ اللعنہ و دیوان او را اگر اہ نگردانند
چون حق تعالی وحی فرستادی گرداگرد آن پیغمبر را فرشتگان نگاہ داشتندے چون
ابلیس لعین خود را بصورت فرشتہ ساختی وآمدی آن فرشتگان آن پیغامبر را
خبر کردندے کہ این ابلیس ست کہ می آید اولیاء اللہ نیز محفوظان حق اند رباعی

زان جا کہ جمال وجاہ جانانۂ ماست	عالم ہمہ در پناہ جانانۂ ماست
ما را چہ از انکہ عالمے خصم شوند	پیش و پس ما سپاہ جانانۂ ماست

واولیاء علماء باللہ اند ایشان نصیب تمام دارند از ولایت نبی متبوع ایشان قال
النبي صلے الله علیہ وسلم علماء امتی کانبیاء بني اسرائیل و قال
علیہ السلام الشیخ فی قومہ کالنبي فی امتہ صفت اولیاء اللہ را نہایتی نیست
بیت برترند از عرش وکرسی وخلا ٭ ساکنان مقصد صدق وصفا ٭ واد
رزقنا متابعتہم ومحبتہم وصحبتہم لِيَعْلَمَ تا بداند خدائے تعالی در حال
چنانکہ میدانست در ماضی ومیداند در استقبال ای فعل ذلك لیعلم أَنْ قَدْ
أَبْلَغُوا این را کہ بتحقیق رسانیدہ اند پیغمبران رِسَالَاتِ رَبِّهِمْ پیغامہای خدا بیتغاء
وتقصیر نہ کردند وقیل تا بیان کند اللہ تعالی ویا تا بداند رسول کہ رسانیدند فرشتگان
پیغامہائے خدائے تعالی را وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وفرا رسیدہ است علم حق تعالے

بانچه نزد ایشان ست که تبلیغ رسالات کردند بے تغیر و تقصیر وَاَحْصٰی کُلَّ شَیْءٍ عَدَدًا و دانسته
است خدائے تعالی شمار همه چیزها را و قطرهائے باران را و ریگ بیابان را و کفک دریاها
را و احوال بندگان را نصیب مومن این ست که با ادب باشد و از مخالفت حضرت او بر حذر
باشد تا بعقوبت او گرفتار نگردد.

سُوْرَةُ الْمُزَّمِّلِ مَكِّيَّةٌ | بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ | وَهِيَ عِشْرُوْنَ اٰيَةً وَّفِيْهَا رُكُوْعَانِ

يٰٓاَيُّهَا الْمُزَّمِّلُ اے مرد جامه بخود پیچیده وقیل اے آراسته بلباس پیغمبری قُمِ الَّيْلَ
برخیز در شب و شب را بیدار دار و نماز بگذار و قرآن بخوان و ذکر بگوے اِلَّا قَلِيْلًا مگر اندکی
از شب که آن اندک نِّصْفَهٗٓ نیمه شب باشد اَوِانْقُصْ مِنْهُ یا کم کن از نیمه شب قَلِيْلًا
تا دو دانگ شب اَوْ زِدْ عَلَيْهِ یا زیادت کن بر نیمه شب تا مقدار چهار دانگ او را اختیار داد
درین که بیدار باشد نصف را که سه دانگ باشد یا کم تر از نیم شب که دو دانگ باشد یا زیادت
بروے که چهار دانگ باشد و سبب نزول این آیت آن بود که چون وحی آمد ترسید
رسول علیه الصلوٰة والسلام که دیوانه شود و گفت زملونی یعنی در جامه بپیچید مرا جبرئیل آمد
و گفت يٰٓاَيُّهَا الْمُزَّمِّلُ و مزمل در اصل متزمل بود تا را بزا بدل کردند و ادغام کرده شد
مزمل شد بدو تشدید اللیل ظرف قم نصفه بدل منه چون این آیت آمد مصطفے صلے الله علیه
وسلم با یاران بیدار مے بودند در شب و نماز می گذاردند چون دشوار بود دانستن نیمه شب
و دو دانگ شب و چهار دانگ شب همه شب بیدار می بودند از ترس آنکه تقصیر نشود در
فرمان تا پایهائے شان ورم کرد و رنگ هائے روئے ایشان زرد گشت حق تعالی این حکم را
از ایشان بر داشت و پنج وقت نماز بر ایشان فریضه شد و در حدیث آمده است که هر که نماز
خفتن و نماز بامداد را بجماعت بگذارد ثواب کسے یابد که همه شب بیدار بوده باشد و نماز کرده
باشد و بیک قول تا یکسال فرض بود و بقول دیگر تا ده سال و بر رسول علیه السلام تا
آخر عمر فرض بود بیک قول و بقول دیگر نفل بود و نزدیک اهل سلوک شب بیدار بودن و

دوازده رکعت نماز بعد از نیم شب گذاردن مستحب است از اول شب و یا آخر شب نیز آمده است
و در نماز شب فضائل بسیار ست چنانکه در احادیث آمده است خدائے تعالیٰ همه را توفیق
بخشد وَرَتِّلِ الْقُرْاٰنَ تَرْتِيْلًا وآہستہ خوان قرآن را یعنی باداے حروف ونگاهداشت
وقوف ترتیل آهسته وکشاده خواندن ودر حدیث آمده است که قرآن خوان را در روز قیامت
گفته شود که در بهشت درآ و قرآن میخوان باهستگی و بدرجهاے بهشت بر میرو چنانکه در دنیا
می خواندی که آخرین درجه تو باز پسین آیتے باشد که بر خواندی وعبد الله ابن مسعود گفت
رضی الله تعالیٰ عنه که قرآن را باهستگی بخوانید و زود زود مخوانید چنانکه شعر را می خوانید
و بایستید در موضع عجایب وے و دلها را حرکت دهید یعنی به وعده و وعید دلها را متحرک
سازید و قصد شما نباشد که زود سوره را تمام کنید و این فقیر میگوید که چون در بلدهٔ فاخرهٔ
بخارا در آمدم و از شهر هرات آمده بودم در منزل فتح آباد مقابل قبر حضرت سیف الحق
والدین الباخرزی رحمة الله علیه حجرهٔ بود دران مے بودم شبے بخاطرم آمد بمدام علم از
علمها مشغول شوم حضرت مصطفیٰ صلی الله علیه وسلم را در خواب دیدم که قرآن می خواند
آهسته آهسته بخاطرم آمد که چرا آهسته میخوانند باز هم در خواب بخاطر رسید که وَرَتِّلِ الْقُرْاٰنَ
تَرْتِيْلًا در حق ایشان است و باین اشارت بقرأت تفسیر قاضی ناصر الدین بیضاوی
قیام نموده اند و بود این رویای صالحه در سنهٔ اثنین وثمانین وسبعمائة و به سبب
این اشتغال و اشتغال به تفسیر فوائد بسیار حاصل آمد و معانی قرآن به برکت اشارت
مصطفویه علیه افضل الصلوات واکمل التحیات ضبط شد و هم درین اوقات حضرت شیخ العالم
شیخ سیف الدین رحمة الله علیه را در خواب دیدم مرا گفت بگوے لَآ اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهٗ
لَا شَرِيْكَ لَهٗ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ

اِنَّا سَنُلْقِيْ عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيْلًا بدرستیکه ما اندازیم ما بر تو گفتاری گرانمایه یعنی وحی
مے فرستیم بر تو کتابے که در وے حکمهاے بزرگ است و گران ست بر کافران و منافقان

یا کتابے کہ در روے معانی و دقائق و حقائق بسیار ست و سبک و بے معنی نیست یعنی شب بیدار باش و در کار باش و در خواندن قرآن و رسانیدن فرمان و حکم رحمان ہشیار باش کہ ما ترا بکار بزرگ رسانیدیم و بہ پیغمبری و عزت و سروری مشرف گردانیدیم و این در اول نبوت بود نصیب درویش و مرید صادق این ست کہ شب بیداری را شعار خود سازد و بہ تلاوت قرآن و ذکر بسیار مشغول باشد تا شایستۂ بار گران ولایت و ارشاد گردد بار درین درگاہ بمقدار بارست و از عزیزان نقل ہست کہ میگفتند کہ ہرگاہ سہ دل جمع شوند کار بندہ برآید دل شب و دل قرآن کہ یٰسٓ ست و دلِ مومن اِنَّ نَاشِئَةَ الَّيْلِ بدرستیکہ برخواستن در شب از خواب هِيَ اَشَدُّ وَطْأً سخت ترہست بر نماز کنندہ از جہت ایستادن الوطی کف پاے بر زمین نہادن یعنی ایستادن در شب و نماز گذاردن بعد از خواب سخت ترہست از نماز گذاردن روز اگر وطأً خوانے معنی این باشد کہ نماز در شب موافق ترہست یعنی دل با گوش و چشم و زبان موافق تر ہست در نماز شب از نماز روز چون در شب خلق آرمیدہ اند و شغلے نیست حاصل آنکہ در نماز شب حضور دل بیشتر است از نماز روز. وَّاَقْوَمُ قِيْلًا و درست ترہست از جہت گفتار یعنی قرآن خواندن در نماز شب بحضور دل نزدیک ترست و اسرار قرآن خواندن در شب بیشتر پیدا می شود و قیل نَاشِئَةَ الَّيْلِ ساعتہاے شب و قیل تن خیزندہ بشب فعلی الاول الناشئة مصدر کالعافیہ و علی الثانی اسم فاعل من نشأت السحابة اذا ظهرت درین آیت اشارت فضیلت نماز شب ہست چنانکہ در حدیث آمدہ ہست کہ قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم علیکم بقیام اللیل فانہ داب الصالحین قبلکم وقربة الی ربکم ومکفرة للسیئات ومنهاة عن الاثم و در فضیلت نماز شب احادیث بسیار است

اِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيْلًا بدرستیکہ ترا اے محمد در روز آمد و شد دراز ہست و مشغولی و تصرف در کارہاست بسیار چون تعلیم شرائع و احکام اسلام و استعداد و جہاد و غیر آن

پس در شب بیدار باش و قرآن بخوان و راز بگو بحضرت رحمان چون روز فرصت بیشتر
نداری در شب عبادت کن پنهان و درین آیت اشارت ست که محل راز نماز شب
است عذر تقصیر روز در شب باید خواست **بیت** گر نداری روز تو پروای ما ٭
شب بیا یار شب تا رت منم ٭ و در حدیث آمده است از صحاح سته انه قال النبی
صلی الله علیه وسلم ینزل ربنا تبارک وتعالی کل لیلة الی سماء الدنیا
حین یبقی ثلث اللیل الآخر ثم یقول من یدعونی فاستجیب له من یسئلنی
فاعطیه من یستغفرنی فاغفر له وفی روایة المسلم ثم یبسط یدیه
ویقول من یقرض غیر عدوم ولا ظلوم حتی ینفجر الفجر وقال النبی صلی
الله علیه وسلم ان فی اللیل ساعة لایوافقها رجل مسلم یسأل الله
فیها خیرا من الدنیا والآخرة الا اعطاه ایاه وذلک فی کل لیلة من المصابیح
حضرت شیخ جنید را رحمة الله علیه در خواب دیده پرسیده شد که حال چیست جواب گفت
که تاهت العبارات وفنیت الاشارات وما نفعنا الا رکیعات رکعناها فی
جوف اللیل یعنی فائده نکرد مارا تعریفات وتصنیفات وتصوف مگر فائده کرد مارا
چند رکعت نماز که در دل شب گذاردم و قیل بدرستیکه ترا در روز وقت قیلوله هست پس
بروز راحتے بر گیر تا شب بیدار توانی بود فعلی هذا السبح النوم وعلی الاول السبح
السیر اسراعا والاقبال والادبار فی الامور ومنه السباحة فی الماء لان
فیها اضطرابا واقبالا وادبارا یکے از اکابر گفته است که من هرگز در سفر و حضر
قیلوله را نماندم تا در شب بیدار توانم بود در نقل چنین آمده است که حضرت رسول صلی الله
علیه وسلم همه کارهائے خانه خود کردے از بهر این گفته شد که ترا در روز کار بسیار است
و روزے حضرت علیه السلام در خانه درآمد و عایشه رضی الله عنها نان می پخت حضرت
گفت یا عائشه ترا یاری دهم پاره خمیر گرفت و نان ساخته در تنور بست همه نانها پخت

تو آن نان نمی پخت عائشه گفت یا رسول الله همه نان پخت و نان شما نمی پخت گفت یا عائشه
دست من بروے رسیده است آتش بروے کار نمی کند امید میداریم که هرچند گناهگار
فاما دوستے محمد مصطفٰے صلی الله علیه وسلم داریم حق تعالی مارا از آتش دوزخ نگاهدارد
بمنه و کرمه وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ و یاد کن نام پروردگار خود را وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا
و ببر از خلق بوی بریدن یعنی جز دوستی وے در دل هیچ دوستی دیگر مدار بیت
زغیرت خانهٔ دل را زغیرت کرده ام خالی ❊ که غیرت را نمی شاید درین خلوتسرا رفتن ❊

رباعی تا در نزنی بهرچه داری آتش	هرگز نشود حقیقت وقت تو خوش
مارا خواهی خطے به عالم درکش	کاندر یکدل دو دوستی ناید خوش

و این معنی را اهل سلوک نفی ماسوی الله میگویند و این معنی بکثرت ذکر حاصل آید و تبتل
الیه و خدمت شیخ کامل مکمل بیت بے عنایات حق و خاصان حق ❊
گر ملک باشد سیاهستش ورق ❊ و به یک نظر مبارک شیخ که محبوب حق و مجذوب
مطلق باشد چندان تصفیه و تخلیهٔ ظاهر و باطن حاصل آید که بانواع عبادات ظاهر
حاصل نشاید بیت آنکه به تبریز دید یک نظر شمس دین ❊ طعنه زند
بر دهه سخره کند بر چله ❊ حضرت مخدومی خواجهٔ ما رحمة الله
علیه می گفتند که ما فاضلانیم مارا بفضل خود قبول کرده است و این
بیت را می گفتند بیت آنرا که در پذیرد معبود لاالعله ❊ او را چه حاجت آید رنج چهار چله
اللهم ارزقنا من جذباتك ما يلتقى بكرمك قيل تبتيلا مكان تبتلا
لان المعنى بتل نفسك تبتيلا رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ اى هو رَبُّ الْمَشْرِقِ
وَالْمَغْرِبِ و نیست آفریدگار جائے برآمدن آفتاب و جائے فروشدن آفتاب
لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ نیست هیچ خدائے جز او فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا پس بگیر او را کارساز خود
یعنی کارهائے خود را بوے بگذار القراءة برفع الباء خبر مبتدا محذوف و بکسره

بدلا من ربك فی قوله تعالی واذکر اسم ربك وکیل باید که توانا باشد و دانا تا کار با و گذارند
واین در حقیقت جز حضرت عزت جلت قدرته را نیست بدانکه از اول سورة تا این جا
اشارت بمقامات سلوک است اول خلوت در شب بعده اشتغال بقرات قرآن و ذکر
رحمٰن بعده نفی ماسوائے الله بعده توکل بخالق آسمان و زمین حضرت خواجه محمد میفرماید

قطعه	هر که خواهد تا شود ابدال حق		چار چیزش کرد باید اختیار	
	خاموشی وجوع وعزلت راز خلق		بود نش بیدار در شبهائے تار	

باز اشارت کرد بمقام اعلیٰ که آن صبر است در بلا وجفائے اعدا و بریدن از ایشان
اگرچه باشند خویشان پس گفت جل جلاله وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وصبر کن ای
محمد بر آنچه می گویند کافران ترا ساحر وشاعر ومجنون میگویند وتو دوست مائی وماترا
نگاه میداریم چونکه مارا وکیل گرفتهٔ وکار بما گذاشتهٔ غم مخور اگر همه عالم بتو خصم شوند رباعی

زان جا که جمال وجاد جانانهٔ ماست	عالم همه در پناه جانانهٔ ماست
مارا چه ازانکه عالمے خصم شوند	پیش وپس ما سپاه جانانهٔ ماست

وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا وببراز ایشان بریدن نیکو یعنی تعرض بجواب ایشان مکن وبجنگ
ایشان مشغول مشو واین آیت بآیت سیف که اقتلوا المشرکین منسوخ است نصیب درویش اینست
که از منکران تحمل کند وبار ملامت بکشد تا عاقبت عافیت یابد در رباعی در عشق تو من بار ملامت بکشم
در شکنم این عهد عزاست بکشم ؛ گر عمر وفا کند جفا هائے ترا ؛ بارے کم ازانکه تا قیامت بکشم
روزے این فقیر را در دنا فن پیدا شده بود قبضے بود که هیچ قبضے نه میرسد ودر رفتن
به پیش شیخ تکاسلی مے بود ودرسبق. بدرس مشغول بودم شخصے از در درآمد وکاغذ
پارهٔ بمن داد در وے این بیت بود وجد وجهدی در من پیدا شد حضرت خواجهٔ ما می
فرمودند رحمة الله علیه که مدت پنج ماه در بیابانها متحیرے بودم وقبض عظیم داشتم
در شهر بخارا درآمدم گفتم این درد را بمن نمی کشائید در پیش مخلوقے روم وخدمت حاکم

بخارا گفتم بر در مسجد محله دیدم چیزی نوشته اند گفتم فال من این باشد چون دیدم این
بیت نوشته بود بیت ای دوست بیا که ما ترائیم ٭ بیگانه مشو که آشنائیم ٭ فریادی
از من بر آمد و روی به بیابان نهادم بعد از آن قبض عظیم پیدا شد تا به پنج شبانه روز
بر دهشت سبحان من یتجلی مرة باحیائه بالقبض والانفصال ومرة بالبسط
والوصال بیت هم رویت خوش هم مویت خوش هم پیچ زلف وهم قفا ٭
هم شیوه خوش هم میوه خوش هم لطف خوب وهم لقا ٭ وَذَرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ
ای مع المکذبین یعنی بگذار مرا ای محمد با این کافران که ترا دروغ گوی می دارند
أُولِي النَّعْمَةِ که با سایش ونعمتها اند یعنی توانگرانند ومتکبرانند این آیت از برای تسلی
حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم آمد وَالْمُكَذِّبِينَ یحتمل ان یکون مفعولا به
ویحتمل ان یکون مفعولا معه وَمَهِّلْهُمْ قَلِيلًا ومهلت ده ایشان را اندکی
یعنی تا وقت مردن ایشان وآن اندک بود واین در حق کلانتران قریش بود که
در جنگ بدر کشته شدند النعمة بالفتح النعم وبالکسر المال والغناء وبالضم
المسرة شاد شدن پس بیان کرد عذاب ایشان را در قیامت که چگونه خواهد بود وگفت
جل جلاله إِنَّ لَدَيْنَا أَنْكَالًا بدرستیکه نزد ماست در روز قیامت از برای کافران بندهای
وغلهای گران وَجَحِيمًا و آتش سوزان وَطَعَامًا ذَا غُصَّةٍ وخوردن گلوگیر وآن چون
خار زقوم است وضریع وغسلین وَعَذَابًا أَلِيمًا وشکنجه دردناک وآن آتش دوزخ
است نعوذ بالله من ذلک ودر حدیث آمده است که چون دوزخیان خوردنی بخورند
در گلوی ایشان سخت شود بماند صد سال نه فرو رود ونه بر آید چون حضرت مصطفی صلی الله
علیه وسلم این را بخواند بیهوش شد امام حسن بصری رحمة الله روزه میداشت چون نماز شام
طعام پیش آوردند این آیت در خاطر او گذشت تا سه شبانه روز طعام نخورد چون شب
چهارم شد باز همین آیت بخاطرش آمد گفت که طعام را بر گیرید ودر گریستن شد فرزندان وی

رفتند و شیخ ثابت یمانی را و بعضے یاران وی را خبر کردند تا آمدند و بسیار الحاح کردند تا یک پیاله شربت آب خورد النکل بند و قیل غلهای گران و الانکال جمعه و الغصة گرفتن طعام در گلو و قیل گلوگیر یَوْمَ تَرْجُفُ الْاَرْضُ وَالْجِبَالُ بدرستیکه این کافران را نزد ما بندهاست و عذابهاست در روزیکه بجنبد زمین و کوهها از برائے سختی آن روز که قیامت ہست وَكَانَتِ الْجِبَالُ كَثِيْبًا مَّهِيْلًا و باشد دران روز کوهها همچون ریگ روان فرو ریخته المهیل فرو ریختن یوم ظرف لما فی لدینا من معنی الفعل ای ثبت ذلك العذاب للکافرین یوم ترجف الارض الاٰیة اِنَّآ اَرْسَلْنَآ اِلَيْكُمْ رَسُوْلًا شَاهِدًا عَلَيْكُمْ بدرستیکه ما فرستادیم سوے شما اے اہل مکہ پیغمبر بزرگ یعنی محمد علیہ الصلوٰۃ والسلام گواه بر شما در روز قیامت كَمَآ اَرْسَلْنَآ اِلٰى فِرْعَوْنَ رَسُوْلًا چنانکه فرستادیم بسوے فرعون رسولے یعنی موسٰے علیہ السّلام را فَعَصٰى فِرْعَوْنُ الرَّسُوْلَ پس بے فرمان شد و سرکش فرعون رسول ما را فَاَخَذْنٰهُ اَخْذًا وَّبِيْلًا پس گرفتیم ما فرعون را بگرفتن سخت الوبیل گران و ناگوارنده یعنی غرق کردیم فرعون را بالشکرش در آب دریا و پیغمبر خود را یاری دادیم پس اے اہل مکہ اگر شما ایمان نیاورید شما را نیز عذاب کنم در دنیا و آخرت نصیب تو این ست که پیروی پیغمبر خود کنی و تمامی بدعتها را بگذاری و اگر نه بعذاب مبتلا شوی نعوذ باللہ من ذلك فَكَيْفَ تَتَّقُوْنَ پس چگونه پرهیز ید از عذاب قیامت و کجا حصاری شوید اِنْ كَفَرْتُمْ اگر کافر شوید و ایمان نیارید يَوْمًا روزے را یعنی در روزیکه يَّجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِيْبًا بگرداند کودکان را پیران و سفید سران الشیب جمع الاشیب یوما مفعول به لتتقون و لیس بظرف لکفرتم ای منتم علے الکفر فی الدنیا فکیف تتقون فی یوم القیٰمة من العذاب یعنی غمهائے بسیار و اندوه بیشمار باشد در روز قیامت تا آنکه کودکان از ترس آن پیران شوند و این بر حقیقت باشد و یا بر سبیل مجاز یعنی پیر گردانیدن

کوودکان راکنایت باشد از بسیاری غم واندوه هردو گفته شده است و در حدیث آمده است که فرمان شود مرآدم را که بهشتی را از دوزخی جدا کن از فرزندان خود آدم گوید الٰہی از ہم ایشان چند بدوزخ فرستم فرمان آید که از ہزار یکے را به بهشت فرست و باقی را بدوزخ آن وقت طفلان پیر گردند و مردم ہمچون مستان بے خبر گردند صحابه گفتند یا رسول اللہ حال ما چه باشد رسول علیه السلام گفت امید میدارم که یکے از شما باشد و ہزار یاجوج وماجوج باشد وامید می دارم که نیمه بہشتیان شما باشید صحابه شادمان شدند و تکبیر وحمد وثنا گفتند مرحق تعالیٰ را رسول علیه السلام گفت شما ہمچون یک تار موے سفید باشید در فراخ شاخ سیاه و باقی کافران باشند و در کشاف آورده است که شخصے شب بخواب رفت جوان وسیاه موے بود فردا از خواب برخاست پیر وسفید موئے شده از وے پرسیدند که چه بودترا گفت قیامت را درخواب دیدم وعذابہائے او را دیدم بترسیدم واز ترس آن پیر شدم وبقول بعضے این بچگان که پیر شوند حرام زادگان باشند وبقول بعضے فرزندان کافران باشند باز صفت دیگر قیامت را بشنو که فرمود اِلسَّمَآءُ مُنْفَطِرٌ بِهٖ آسمان شگافته شود بآن روز یعنی از ہیبت قیامت آسمان شگافته شود باوجود چنان بزرگی اے فرزند آدم تو باوجود این ضعیفی دانی که حال تو چه باشد كَانَ وَعْدُهٗ مَفْعُوْلًا وہست وعدۂ این روز یا وعدۂ اللہ تعالیٰ به آمدن این روز کرده شده که البته خواہد بود بے شک اِنَّ هٰذِهٖ تَذْكِرَةٌ بدرستیکه این آیتہا که درین سورۃ است پند و وعظ و نصیحت است مرخلق را فَمَنْ شَآءَ اتَّخَذَ اِلٰى رَبِّهٖ سَبِيْلًا پس ہر که خواہد که بگیرد بخدائے خود راہے یعنی ایمان آورد و علم وعمل صالح کند چون صحابه این آیتہائے با ترس را شنیدند در بندگی کردن کوشش بسیار کردند تا رنجور شدند حضرت حق تعالیٰ بر ایشان رحم کرد و سبک کرد کار بر ایشان اِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ اَنَّكَ تَقُوْمُ اَدْنٰى مِنْ ثُلُثَيِ الَّيْلِ وَنِصْفَهٗ وَثُلُثَهٗ وَطَآئِفَةٌ مِّنَ الَّذِيْنَ مَعَكَ بدرستیکه خدائے تو اے محمد می داند که تو برمیخیزی به نماز گذاردن

در شب کمتر از چهار دانگ شب و در نیمهٔ شب و در دو دانگ شب و برمی خیزند با تو جماعتی از
مؤمنان که با تو می باشند امام عاصم و امام حمزه و امام کسائی و امام ابن کثیر نِصْفَهٗ وَثُلُثَهٗ
بنصب خوانده اند عطفاً علی ادنی وهو منصوب تقدیر ظرفا التقوم و باقی قرّا
بجر خوانده اند نصفه و ثلثه می خوانند عطفاً علی ثلثي الليل وَاللّٰهُ يُقَدِّرُ الَّيْلَ وَالنَّهَارَ
و خدائے تعالیٰ اندازه میکند شب را و روز را عَلِمَ اَنْ لَّنْ تُحْصُوْهُ دانست که شما ندانید
و نتوانید بیدار داشتن شب را فَتَابَ عَلَيْكُمْ پس باز گردانید شما را آسان تر یعنی
برداشت از شما رنج را یعنی فرض بودن قیام شب را و در کرد از شما چون آیت قُمِ الَّيْلَ
آمد حضرت مصطفےٰ صلی اللہ علیہ وسلم و یاران او بیدار شب بودند چنانکه پایهای ایشان
ورم کرد و روبہائے ایشان متغیر گردید حق سبحانہٗ و تعالیٰ از ایشان برداشت فرض بودن
قیام شب را و فرمود فَاقْرَءُوْا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْاٰنِ ؕ پس بخوانید آنچه آسان تر باشد از
قرآن در نماز شب و به قول دیگر در همهٔ نمازها بعدهٗ بیان کرد حکمت را در منسوخ کردن فرضیت
نماز شب و گفت عَلِمَ اَنْ سَيَكُوْنُ مِنْكُمْ مَّرْضٰى خدائے تعالیٰ دانست بدرستیکه
باشد از شما یان که بیمار خواهد شد. ان مخففه از مثقله است و اسم وے ضمیر شان محذوف آمد
وَاٰخَرُوْنَ يَضْرِبُوْنَ فِي الْاَرْضِ و دیگران باشند از شما که میروند در زمین يَبْتَغُوْنَ مِنْ
فَضْلِ اللّٰهِ می جویند از زیادتی نعمت خدائے تعالیٰ یعنی بہ بازرگانے میروند و سود میطلبند
تا مصلحت زندگانی خود کنند پس ایشان در سفر نماز شب نتوانند کرد ما از برائے این معنی
فرض بودن نماز شب را منسوخ کردیم ضَرَبَ فِي الْاَرْضِ رفت در زمین وَاٰخَرُوْنَ
يُقَاتِلُوْنَ فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ و دیگران باشند که می روند در زمین از برائے جنگ با
کافران اگر نماز شب بر ایشان فرض سازیم دشوار شود بر ایشان فَاقْرَءُوْا مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ
پس بخوانید آنچه آسان تر بود بر شما از قرآن در نماز شب و مفسران گفته اند که این در
اول اسلام بود پس منسوخ شد به پنج وقت نماز درین آیت دلیل ست که کسب حلال

بازرگانے بہ منزل جہاد است چون ہر دو را خدائے تعالی جمع کرد وَاَقِیْمُوا الصَّلٰوۃَ
و بپاے دارید نماز را یعنی بگذارید نماز را و ترک مدہید۔ وَاٰتُوا الزَّکٰوۃَ و بدہید زکوۃ مال
را وَاَقْرِضُوا اللّٰہَ قَرْضًا حَسَنًا و وام دہید خدائے تعالی را وام دادن نیکو یعنی
صدقہ بدہید باخلاص و قرض گفت صدقہ را تا بندہ حریص باشد بدادن صدقہ
و امیدوار باشد بہ یافتن ثواب از خداوند وہاب عجب حالے کہ ہمہ عالم ملک و ملک او
و حضرت جل جلالہ از برائے بندگان فقیر خود وام می طلبد نصیب مومن این ست کہ
گدایان را بانگ نزند و چیزے بدایشان بدہد شاید کہ آن گدائے خاص اللہ تعالی باشد

مثنوی

برتر از کرسی و عرش اسرار او — شیأ للّٰہ شیأ للّٰہ کار او
انبیا ہر یک ہمین فن میزنند — خلق مفلس گر یہ ایشان میزنند
بر در دلہای مردم ہر زمان — نعرہائے اقرضوا اللّٰہ می زنند

وَمَا تُقَدِّمُوْا لِاَنْفُسِکُمْ مِّنْ خَیْرٍ و ہر چہ پیش فرستید از برائے تنہای خود از نیکی
و طاعت تَجِدُوْہُ عِنْدَ اللّٰہِ بیابید آن را نزد خدائے تعالی یعنی در بہشت و ثواب
آن را بشمار ساند ہُوَ خَیْرًا وَّاَعْظَمَ اَجْرًا این پیش فرستادن نیکی بہتر است شمارا
از بخیلی کردن و مال را از برائے میراث خوار گذاشتن و بزرگ تر است از روے مزد یعنی
مال کہ صدقہ کنی ترا بہتر است و ثواب او بزرگ تر است از آن مال کہ بگذاری یکے را دہ و دہ را
ہفت صد و دہ بار ہفت صد را کہ ہزار و چہار باشد ہو ضمیر الفصل خیرا مفعول
ثانی لتجدوا و الاول الہاء کذالک اعظم اجرا تمیز فَاسْتَغْفِرُوا اللّٰہَ و آمرزش
خواہید خدائے تعالی را اِنَّ اللّٰہَ غَفُوْرٌ رَّحِیْمٌ بدرستیکہ خدائے تعالی نیک آمرزندہ
است از گناہان و نیک بخشایندہ بدکرداران است نصیب مومن این است کہ نومید
نہ باشد ہرچند کہ گناہ دار د بیت کرم بین و لطف خداوندگار ؛ گنہ بندہ کرد است او شرمسار
گفت غفورم بیامرزم گناہت را و رحیمم کہ رحمت را نثار تو سازم بیت

	ندارم ہیچ گونہ توشۂ راہ	بجز لا تقنطوا من رحمة الله	
	اللّٰهم لا تجعلنا محرومین برحمتك		

سُوْرَةُ الْمُدَّثِّرِ مَكِّيَّةٌ | بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ | وَهِيَ خَمْسُوْنَ آيَةً وَفِيْهَا رُكُوْعَانِ

يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ اے مرد جامہ بر خود پیچیدہ قُمْ فَأَنْذِرْ برخیز و پس بیم کن خلق را
و ترسان از خدائے تعالیٰ الآ صل متدثر بود و بر قول بعضے از مفسران این اوّل
سورہ بود کہ وحی آمد آن چنان بود کہ رسول علیہ الصلوٰۃ والسّلام پیش از وحی بکوہ حرا
میرفت و در غارے بود چون توشہ نماندی بیامدی بشہر و توشہ بردی تا روزے
آوازے بشنود از ہوا نظر کرد تختے دید از زر بروے شخصے دید با جمال منوّر نشستہ است
و می گوید یا محمّدُ أَنْتَ رَسُوْلُ اللّٰهِ وَأَنَا جِبْرَئِيْلُ آن حضرت علیہ السّلام
بترسید و بخانہ آمد و گفت کہ من می ترسم کہ دیوانہ شوم خدیجہ رضی اللہ عنہا گفت
کہ تو ہرگز دیوانہ نشوی کہ ہمیشہ راست می گوئی و مہمان را نیک میداری و بخویشان
نیکوئی مے کنی گفت بر سرِ من آب بریزید چون آب ریختند جامۂ در سر پیچید و سر بنہاد
و جبرئیل علیہ السّلام آمد و این آیت را آورد يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ قُمْ فَأَنْذِرْ و
رَبَّكَ فَكَبِّرْ و پروردگار خود را بہ بزرگی یاد کن وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ و جامہای خود را پاک کن وقیل تن
خود را پاک کن وقیل دل خود از کفر و معصیت و محبت دنیا تا حلاوت طاعت یابی وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ و از عذاب
پس ببر وقیل از بتان وقیل از شرک وقیل از جملۂ گناہان الرجز بالضم و بالکسر النجاسۃ
الھجر بریدن از کسے وَلَا تَمْنُنْ تَسْتَكْثِرُ یعنی چیزے مدہ بکسے تا بیشتر بستانی و
این حکم خاصۂ محمد مصطفےٰ صلے اللہ علیہ وسلم باشد فاما امت را روا باشد چون او مخصوص

در فضیلت
ہذہ السورۃ قال النبی
صلی اللہ علیہ وسلم انہ قال
من قرأ سورۃ المدثر
اعطاہ اللہ تعالیٰ بعدد من آمن
برسولہ وبعدد من کفر بہ
وبعدد کل واحد منہم عشر
حسنات ورفع ومحی عنہ
عشر سیئات ورفع لہ
عشر درجات و
ادخلہ اللہ تعالیٰ مع
اہل التقویٰ واہل
المغفرۃ فی جنت
الفردوس ۱۲
منہ

بود بمکارم اخلاق وقیل منت منہ بطاعت حق تعالیٰ بسیاری کہ ہر چند طاعت کنی شکر اندکے از نعمتہائے او بجائے نہ توانی آورد یا اے شکر نعمتہائے تو چندانکہ نعمتہائے تو رباعی

بے تو صفت قرار نتوانم کرد	احسان ترا شمار نتوانم کرد
گر بر تن من زبان شود ہر موئے	یک شکر تو از ہزار نتوانم کرد

وقیل عطائے مدہ کہ آن را بسیار داری و بر فقیران شمار کنی کہ من بتو چندین چیز دادم وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ و از برائے خدائے خود صبر کن در طاعتہا و بلاہا و محنتہا و جفاہائے کافران تا جزائے ایشان بدہد و ترا یاری کند فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ پس چون دمیدہ شود در صور فَذَٰلِكَ يَوْمَئِذٍ يَوْمٌ عَسِيرٌ پس آن روزے باشد دشوار عَلَى الْكَافِرِينَ غَيْرُ يَسِيرٍ بر ناگروندگان نہ آسان باشد آن روز یعنی بر ہمہ خلق دشوار باشد و بر کافران از ہمہ دشوارتر و رسول علیہ السلام گفت کہ چگونہ دل خوش باشد شما را و اسرافیل ع صور در دہان نہادہ است و گرہ در پیشانی آوردہ و گوش نہادہ است کہ کے فرمان شود تا صور در دمد یاران گفتند یا رسول اللہ چہ باید گفت فرمود کہ بگوئید حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ وَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا یکے از کبرا امامت می کرد در نماز بامداد و این سورہ برخواند چون باین آیت رسید فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ نعرہ بزد و بیفتاد و جان را بحق تسلیم کرد النقر در دمیدن الناقور صور ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا بگذار مرا اے محمد با آن کس کہ آفریدہ ام او را تنہا یعنی او را مال و فرزندان نبود و یا من آفریدم وے را و با من ہیچ کس شریک نبود در آفریدن او وحیداً حال من الفاعل والمفعول وَجَعَلْتُ لَهُ مَالًا مَمْدُودًا و گردانیدم وے را مال بسیار زیادہ شوندہ بازرگانی و کشاورزی و گلہ شتران و رمۂ گوسفندان و صدہزاران

[illegible]

درم وادیم وے را وَبَنِیْنَ شُہُوْدًا ه دادیم وے را پسران حاضر یعنی کہ باوی بودندے
در مکہ کہ از وے غائب نشدندی بیک قول سیزدہ پسر داشت وبقول دیگر دہ وبقول
دیگر ہفت واین آیت درحق ولید بن مغیرہ لَعْنَةُ اللّٰهِ عَلَيْهِ بود بعد ازان مال وی کم شدن
گرفت تا ہمہ نیست شد ونان از گدائی میخورد وپسرانش کشتہ شدند ومردند وَمَهَّدْتُّ
لَهٗ تَمْهِيْدًا ه وگسترانیدیم یعنی بسیار کردیم نعمت دنیا را بروے بسیار کردنی ثُمَّ يَطْمَعُ
اَنْ اَزِيْدَ ه باز طمع می کند کہ زیادت کنیم كَلَّا نہ چنانست کہ زیادہ کنم بلکہ مال وے را
کم کنم اِنَّهٗ كَانَ لِاٰيٰتِنَا عَنِيْدًا ه بدرستیکہ این کافر بود مر دلائل وحجج ما را ومعجزات مصطفےٰ
صلے اللہ علیہ وسلم را اگر دنکش وستیہندہ نصیب تو این ست کہ انکار اہل حق نہ کنی واولیائے
حق تعالیٰ را دشمن نداری کہ بہ قہر الٰہی مبتلا گردی مثنوی پس تو اے ناشستہ رو در چیستی
پر نزاع وباحسد باکیستی ؞ بادم شیران تو بازی مے کنی ؞ با ملائک ترک تازی مے کنی ؞ قال
النبی صلے اللہ علیہ وسلم حکایۃ عن رب العزۃ من عادی ولیا فقد
بارزنی بالمحاربۃ عذاب این دشمن وحال دوست را بیان کرد وگفت سَاُرْهِقُهٗ
صَعُوْدًا ه بر آئینہ در سانمش من کہ خداوند عالمم بکوہ دشوار برآمدن در دوزخ یعنے
بفرمایمش تا بر کوہ آتش برآید ہفتاد سال باید تا بر سر آن برآید باز فرشتگان بہ زنجیرہا
بر بندندش وازان جا بیندازیمش بہ بیابان برسد ہمچنین عذاب باشد وے را نعوذ باللہ
مِنْ ذٰلِكَ الصَّعُوْدُ کوہے از آتش سبب نزول این آیۃ آن بود کہ چون فرود آمد سورۃ
حٰمٓ تَنْزِيْلُ الْكِتَابِ من اللہ العزیز العلیم غافر الذنب وقابل التوب رسول
اللہ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در مسجد حرام در آمد کفار قریش نشستہ بودند این سورہ
را برایشان خواند ولید بن مغیرہ نزدیک بود گوش داشت بار دیگر برخواند ولید برفت و
در پیش کافران مکہ گفت واللہ کہ من از محمد چیزے شنیدم کہ سخن آدمیان نیست وسخن

۱۳ آن برسد ؞ داللہ ؞ کوہ برآید ؞ بر آن ؞ سالہا باید ؞ برانداختن؟ ؞ تا بر آن کوہ ؞ رابکشد کشند ؞ دوزخ دوزخی ؞ از آتش در ؞ کوہے ہست ؞ کہ صعود ؞ در دوزخ ست ؞ ۱۸

پریان نیست وآن را حلاوتی وطراوتی دیدم که هیچ سخن را ندیدم وآن چیزیست که هرروز زیادت خواهد شد کافران گفتند که ولید میل کرد بدین محمد علیه السلام چون وی مسلمان شود همه اهل مکه مسلمان شوند چونکه ریحانهٔ قریش اوست یعنی مقبول ایشان است ابوجهل لعین نزدیک ولید برفت وگفت تو به طعام محمدؐ وابوبکر میل کردی وی را سخت آمد در پیش کافران آمد وگفت که محمدؐ دیوانه نیست وساحر نیست وکاهن نیست و دروغ گو نیست از بهر آنکه این چیزها از وی ندیده ایم پس فکر کرد که وی جادو هست از بهر آنکه زن را از شوهر وپسر را از پدر جدا میکند واین چنین جادو می باشد کافران همه گفتند که راست میگوئی پس این آیت آمد اِنَّهٗ بدرستیکه ولید فَكَّرَ اندیشه کرد وَقَدَّرَ واندازه کرد کار محمد علیه السلام وقرآن را فَقُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ ثُمَّ قُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ پس لعنت کرده شده باد چگونه باز لعنت کرده شده باد ثُمَّ نَظَرَ ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ ثُمَّ اَدْبَرَ وَاسْتَكْبَرَ پس نگریست پس روی ترش کرد وآژنگ در پیشانی آورد واز کراهت وعداوت پس روی گردانید از ایمان وتکبر کرد وگردن کشی کرد از پیروی کردن حق فَقَالَ اِنْ هٰذَآ اِلَّا سِحْرٌ يُّؤْثَرُ پس گفت نیست این قرآن مگر جادوئی که محمد از کسی گیرد وروایت میکند از عجم چون در عرب جادوئی نیست اِنْ هٰذَآ اِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ نیست این قرآن مگر سخن آدمی این ملعون اول دانست بزرگی قرآن را فاما بسبب ابوجهل وسخن وی برگشت نصیب تو این ست که از دشمنان اولیا رحق دور باشی وبا ایشان صحبت نداری که از شومی انکار ایشان اقرار ترا از بیان ببرد قطعه

با بدان صحبت مگیر ودور باش	گرچه تو پاکیزه سازد پلید
این چنین شمع جهانست آفتاب	اندکی از ابر گردد ناپدید

با صادقان وعاشقان حق تعالی صحبت دار تا از ایشان شومی بیست

ابر گریان باغ را خندان کند	صحبت مردانت از مردان کند

با عاشقان نشین وہم عاشقی گزین	با آنکہ نیست عاشق یکدم مشو قرین

سخن کبرست کہ فرمودہ اند فوامن المنکو کما تفو من الاسد عذاب او را یاد کرد وگفت جل جلالہ سَاُصۡلِیۡهِ سَقَرَ زود باشد کہ ولید را در آریم در دوزخ وَمَاۤ اَدۡرٰىكَ مَا سَقَرُ و تو چہ دانی اے محمد کہ چیست دوزخ لَا تُبۡقِیۡ وَلَا تَذَرُ نگذارد و نماند این دوزخ انہ دوزخیان ہیچ چیزے را نہ گوشت را و نے پوست را و نے استخوان را چون تمام باز پیدا شود لَوَّاحَةٌ لِّلۡبَشَرِ سیاہ کنندہ باشد این دوزخ پوست روے دوزخیان را ہمچون شب تاریک و یا پیدا شوندہ ہست این دوزخ مر آدمیان را یا پیدا بینندش یا سوزندہ باشد مر پوست آدمی را و شکنندہ باشد مر استخوانہائے آنہا را نعوذ باللہ من ذٰلک لَوَّاحَةٌ خبر مبتدا محذوف ای ہی لواحۃ عَلَیۡهَا تِسۡعَةَ عَشَرَ بر آن دوزخ باشد نوزدہ فرشتہ کہ ایشان را زبانیۂ دوزخ گویند و جاء فی الحدیث ان عیونہم کالبرق الخاطف واسنانہم کصیاص البقر تلہب النار من افواہہم یعنی چشمہائے ایشان ہمچون برق باشد و دندانہائے ایشان ہمچون شاخہائے فراخ شاخ گاؤ باشد و از دہان ایشان آتش بیرون می آید بین منکبی احدہم مسیرۃ سنۃ میان دو کتف ایشان یک سالہ راہ باشد یجرون اشعارہم ویکشند موہائے خود را بہ زمین نزعت منہم الرحمۃ از دلہائے ایشان رحمت کشیدہ شدہ باشد یرفع احدہم سبعین الفا یرمیہم حیث اراد من جہنم از ایشان بنیداز در دوزخ ہفتاد ہزار کس را در ہر کجا کہ خواہد لاحدہم قوۃ الثقلین ہر یکے از ایشان را قوت ہمہ آدمیان و پریان باشد چون این آیت آمد ابو جہل گفت محمد میگوید کہ زبانیۂ دوزخ نوزدہ اند شما بر ایشان غلبہ می توانید کرد کافری بقوت بود گفت من ہفدہ تن را بس باشم دہ تن را بہ پشت و ہفت تن را بہ شکم و دو دیگر را شما یان

ن ۱۱۲ اوزون عارون اوتوکلی انرنیاتا ترکی ترو تیمان بجرلیان انجمد بجود بلا ابلیریقی ان کا اوف لاہ ونم

کفایت کنید حق تعالی این آیت فرستاد وَمَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً و ما نگردانیدیم دوزخیان را مگر فرشتگان و یک فرشته را بشما گماشتیم که ملك الموت ست روح همه را بیگیرد و اگر نوزده فرشته را قوت دهیم تا کافران را بدوزخ برند هیچ عجب نباشد بدانکه در تفسیر تیسیر از عبدالله بن مسعود روایت کرده است که گفت بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ نوزده حرف است هر کی یکبار باخلاص بگوید از نوزده فرشته عذاب خلاص یابد حکمت این که نوزده چرا گردانیدیم بیان کرد و گفت جل جلاله وَمَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ إِلَّا فِتْنَةً لِّلَّذِيْنَ كَفَرُوْا و مانه گردانیدیم شمار زبانیه را نوزده مگر از برائے عذاب کافران تا در شک افتند فاما مومنان ایمان بیارند بآنچه حق تعالی فرموده ست یا مگر از برائے آزمودن مر ایشان را که ایمان مے آرند یا نے اگرچه ما دانستیم که ایشان ایمان نخواهند آورد الفتن والفتنة والفتون آزمودن و سوختن و عذاب کردن باز بیان فائده دیگر کرد و گفت جل جلاله لِيَسْتَيْقِنَ الَّذِيْنَ أُوْتُوا الْكِتَابَ و نوزده یاد کردیم زبانیه را در قرآن تا یقین شود اهل توریت و انجیل را که قرآن کتاب سماوی است و راست است و درست است چون که در کتاب ایشان نیز چنین بود وَيَزْدَادَ الَّذِيْنَ آمَنُوْا إِيْمَانًا وتا افزون کند این عدد مخصوص را که نوزده است مؤمنان را ایمان یعنی ایمان مؤمن برایشان زیاده شود یا افزون شود از روے گرویدن الازدیاد افزون کردن و افزون شدن اصله الازتیاد من الافتعال وَلَا يَرْتَابَ الَّذِيْنَ أُوْتُوا الْكِتَابَ وَالْمُؤْمِنُوْنَ باز از برائے تاکید فرمود تا در شک نیفتند اهل کتاب و مؤمنان در حق بودن قرآن و رسالت محمد علیه السلام وَلِيَقُوْلَ الَّذِيْنَ فِي قُلُوْبِهِمْ مَّرَضٌ وتا بگویند منافقان که در دلهای ایشان بیماری نفاق است و شک وَالْكَافِرُوْنَ و کافران مَاذَا أَرَادَ اللهُ بِهٰذَا مَثَلًا

نگاه دارد ۱۲ | گرد دوار ۱۲ | [illegible] | از نوزده [illegible] | بسم الله [illegible] | [illegible] | از نوزده [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | ابن مسعود

چه خواست خدائے تعالیٰ باین مثل و عدد اندک که نوزده ست و کم و بیش نے و غرض انکار
قرآن بود که قرآن کتاب الله نیست مثلا تمیزا و حال فیه المثل داستان و فی
ماذا وجهان احدهما ان ماذا شیئ واحد ای ای شیئ اراد فهو مفعول
والثانی ما بمعنی ای شیئ وذا بمعنی الذی ای ای شیئ اراد الله بهذا حال
کونه مثلا او من جهة المثل کَذَالِكَ یُضِلُّ اللّٰهُ مَنْ یَّشَاءُ وَیَهْدِیْ مَنْ یَّشَاءُ همچنین فرو
می گذارد در گمراہی خدائے تعالیٰ بعد از اختیار بنده هر کرا خواهد و راه راست می نماید آنرا که
خواهد بعد از اختیار وے ابوجهل لعنت الله علیه گفت که چون لشکر خدائے محمد از نوزده
زیاده نیست این آیت آمد وَمَا یَعْلَمُ جُنُوْدَ رَبِّكَ اِلَّا هُوَ و ندانند لشکرہائے خدائے تعالیٰ
را مگر وے موسیٰ علیه السلام پرسید که یارب فرشتگان آسمان چند اند خطاب آمد که
دوازده سبط هر سبطے بشمار ذرہائے خاک زمین وَمَا هِیَ اِلَّا ذِکْرٰی لِلْبَشَرِ و نیست این
صفت کردن و خبر کردن ازین دوزخ مگر یاد دهنده مر آدمی را تا پند گیرد و از عذاب
خلاص یابد و قیل نیست این دلائل و حجج و آیاتِ قرآن مگر پند مر آدمیان را کَلَّا نیست
چنین که کافران می گویند که قیامت و دوزخ نخواهد بود وَالْقَمَرِ و بحرمت ماه وَاللَّیْلِ
اِذْ اَدْبَرَ و بحرمت شب چونکه باز گردد و القراءة اِذْ اَدْبَرَ وَالصُّبْحِ اِذَا اَسْفَرَ و بحرمت
سپیده دم چون روشن شود اِنَّهَا لَاِحْدَی الْکُبَرِ بدرستیکه سقر هر آئینه یکے از درهائے
بزرگ دوزخ ست از هفت درکات و نام آن هفت درکات این ست جهنم لظی حطمة
سعیر سقر جحیم هاویه نَعُوْذُ بِاللّٰهِ مِنْهَا الکبر جمع الکبری تانیث الاکبر و قیل
بدرستیکه این سقر یکے از بلاہائے بزرگ ست نَذِیْرًا لِّلْبَشَرِ در حالتے که ترساننده
است مر آدمیان را و قیل گردانیدیم ما خبر کردن را از سقر منذر یعنی بیم دهنده مر آدمیان
را نذیرا حال او تمییز او مفعول جعلناها ای جعلنا الاخبار عنها نذیرا

لِيُنْذِرَ لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ اَنْ يَّتَقَدَّمَ اَوْ يَتَاَخَّرَ بیم دہندہ است مر کسے را کہ خواہد کہ پیش رود بہ بہشت
بطاعت و یا پس رود از بہشت بہ معصیت یعنی ہمہ کس را و این بطریق تہدید باشد کقولہٖ تعالیٰ فَمَنْ
شَآءَ فَلْيُؤْمِنْ وَّمَنْ شَآءَ فَلْيَكْفُرْ لمن شاء بدل من البشر كُلُّ نَفْسٍۭ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ اِلَّآ اَصْحٰبَ
الْيَمِيْنِ ہر تنے گرو باشد در دوزخ بآنچہ کردہ ست در دنیا مگر یاران دست راست
یعنی بہشتیان کہ خدائے تعالیٰ گناہان ایشان را بیامرزد بہ کرم و فضل خود و ایشان را
در دوزخ جاوید نہ گذارد و قیل مگر اطفال مؤمنان را کہ ایشان را گناہ ندارند پس محبوس
نہ باشند در دوزخ و در حدیث آمدہ ست کہ طفل را گویند کہ در بہشت درآ سے گوید الٰہی
در نمی آیم تا مادر و پدر من در نیایند فاما اطفال کافران خادمان اہل بہشت باشند و قیل
مراد از اصحاب یمین علمائے امتانند و قیل مراد اصحاب یمین کسانی اند کہ اعتماد بر عمل نکنند
بلکہ اعتماد بر فضل خدائے تعالیٰ کنند و خواجہ ما رحمۃ اللہ علیہ میگفتند کہ ما فضلیانیم حق تعالیٰ
بفضل خود قبول کردہ است بیت آنرا کہ در پذیرد معبود لا لعلۃ ؎ آنرا چہ حاجت آید رنج چہار چلہ
و این بیت بسیار می خواندند و قیل ہم الملائکۃ فعلی الوجہ الاول الاستثناء متصل
الرہینۃ لیست بمؤنث رہین الرہین گرو کان لانہ فعیل بمعنی مفعول فیستوی
فیہ المذکر و المؤنث کالجریح و انما ہی اسم بمعنی الرہن کالشتیمۃ بمعنی الشتم
کانہ قیل كُلُّ نَفْسٍۭ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ فِيْ جَنّٰتٍ باشند این اصحاب یمین در بوستانہا
حال من اصحاب الیمین او من ضمیر فی يَتَسَآءَلُوْنَ عَنِ الْمُجْرِمِيْنَ می پرسند اصحاب
یمین از گناہگاران چون بینند ایشان را در دوزخ مَا سَلَكَكُمْ فِيْ سَقَرَ چہ در آورد
شما را در دوزخ این سوال از برائے توبیخ باشد یعنی سرزنش قَالُوْا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّيْنَ
وَلَمْ نَكُ نُطْعِمُ الْمِسْكِيْنَ جواب گویند دوزخیان کہ نبودیم ما در دنیا نماز کنندگان و نبودیم
ما در دنیا طعام دہندگان مر گدایان را الاحمل لم نکن حذف النون حذفا شاذا وَكُنَّا
نَخُوْضُ مَعَ الْخَآئِضِيْنَ و بودیم ما در دنیا کہ درمے آمدیم در کارہائے باطل با باطلان یعنی

با منکران قرآن الخوض در کار باطل و آنچه نباید درآمدن وَكُنَّا نُكَذِّبُ بِيَوْمِ الدِّينِ
حَتّٰى أَتَانَا الْيَقِينُ و بودیم ما در دنیا که دروغ میداشتیم آمدن روز قیامت را تا آمد ما را
مُردن پس یقین شد ما را که روز قیامت حق ست دوزخیان چهار جواب گویند سبب درآمدن
دوزخ را یکے آنکه نماز را ترک کردند دیگر آنکه زکوٰة به گدایان و طعام و صدقهٔ نفل با ایشان
ندادند دیگر آنکه با اهل باطل یار شدند دیگر آنکه قیامت را منکر بودند نصیب تو این ست که نماز را ترک
نکنی و حق خدائے و صدقه را و طعام را از فقیران باز نداری و با اهل بدعت و فاسقان یار
نشوی و با شیخان باطل و دانشمندان حیّال و امرائے ستمگار یار نشوی و از امیر المؤمنین علی
رضی اللہ عنه روایت کرده اند که گفت مراد از اصحاب یمین طفلان مؤمنان اند و این طفلان
از گناهگاران پرسند که چه درآورد شما را در دوزخ ایشان گویند ما نماز نمی کردیم و طعام
به فقرا نمی دادیم و در باطل شروع میکردیم و قیامت را منکر بودیم طفلان گویند ما نیز
این همه را میکردیم فاما به روز قیامت انکار نمی کردیم پس از حال دوزخیان خبر کرده
گفت فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ ۝ پس سود ندارد این دوزخیان را شفاعت
و در خواستن شفاعت کنندگان و شافعان پیغامبران باشند و فرشتگان و شهیدان و عالمان
و مؤمنان نیکوکار گناهگاران را شفاعت کنند مگر چهار گروه را بے نماز و بے زکوٰة
و باطلان و دروغ دارندگان روز قیامت را چنانکه درین آیت گذشت الشفاعت
درخواست کردن چون حضرت ذو الجلال به طریق اکرام از احوال قیامت و کافران
خبر کرد ایشان قبول نکردند گفت جل جلاله علی سبیل الاستبعاد فَمَا لَهُمْ عَنِ
التَّذْكِرَةِ مُعْرِضِينَ پس چه بوده ست مر این کافران را که از قبول کردن وعظ و قرآن
و نصیحت کردن سرور پیغمبران روے می گردانند سخت كَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ فَرَّتْ مِنْ
قَسْوَرَةٍ گویا که این کافران که میگریزند از قرآن و نصیحت و وعظ خرانی اند که رمیده اند
یا رمانیده شده اند از شیر یا از تیراندازان یا از صیادان یعنی گویا ایشان خران وحشی اند

کہ می گریزند از صیادان نصیب درویش این ست کہ از وعظ حقانی نگریزد الاستنفار بنیک رمیدن یار مانیدن معرضین حال من الضمیر فی الظرف تقدیرہ ای شیئ ثبت لهم حال کونهم معرضین القراءۃ مستنفرۃ علی اسم الفاعل والمفعول چون کافران گردن کشی کردند وحق را قبول نکردند وطلب کارے کہ لائق نبود کردند حق تعالی خبر داد و گفت بَلْ يُرِيدُ كُلُّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ أَن يُؤْتَىٰ صُحُفًا مُّنَشَّرَةً یعنی نہ چنان است کہ ایشان می خواہند لیکن گردن کشی میکنند و از حد بندگی قدم بیرون مے نهند و افتراح کار بزرگ میکنند الافتراح بستم خواستن و مے خواہند کہ ہر کسے از ایشان را داده شود نامہ باز کرده شده از حضرت باری تعالی بنام وے واین چنان بود کہ کافران گفتند اے محمد اگر نامہ را از برائے ما بیاری از خدائے تعالی کہ اے فلان ایمان آر و براتی بیاری از برائے ہر یکے از ما کہ ما را آمر زید خدائے تعالی تا ایمان آریم پس حق تعالی بیان کرد حال ایشان را و گفت جل جلالہ كَلَّا بَل نہ چنان ست کہ ایشان میگویند اگر ما نیز این بکنیم ایشان ایمان نخواہند آورد از بہر آنکہ ایشان یقین ندارند بہ آخرت لَّا يَخَافُونَ الْآخِرَةَ نمی ترسند ایشان از عذاب آخرت چون کہ ایمان ندارند بآن كَلَّا إِنَّهُ تَذْكِرَةٌ حقا کہ این قرآن قدیم و فرقان عظیم پند است مر ہمہ خلایق را و سحر و شعر نیست فَمَن شَاءَ ذَكَرَهُ پس ہر کہ خواہد کہ برحمت حق تعالی برسد یاد کند و پند گیرد باین قرآن وَمَا يَذْكُرُونَ إِلَّا أَن يَشَاءَ اللَّهُ و پند نگیرند ایشان بہ قرآن مگر بخواست حق تعالی فرد

جوینده از ان نہ کہ جویان تو نیست ؎ ور تو جویانی یقین دانکہ ترا جویان است

هُوَ أَهْلُ التَّقْوَىٰ وَأَهْلُ الْمَغْفِرَةِ وے ہست سزائے پرہیزگاری کہ از وے بترسند و از غیر وے نترسند و وے ہست سزائے آمرزیدن گناہان بندگان یعنی وے بیامرزد گناہان را نے غیر وے یعنی ہر کہ بترسد و از وے آمرزش خواہد بیامرزد اللّٰھم اغفرلنا وارحمنا وارزقنا التقوی والمغفرۃ

سُورَةُ الْقِيٰمَةِ مَكِّيَّةٌ | بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ | وَهِيَ اَرْبَعُوْنَ آيَةً وَفِيْهَا رُكُوْعَانِ

لَآ اُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيٰمَةِ بدانکه بعضے می گویند که کلمهٔ لا زائدست و معنی وے چنان میشود که سوگند یاد می کنم به قیامت یعنی بحرمت روز قیامت و بعضے می گویند که لا زائد نیست و معنی وے چنین است که نیست چنانکه کافران میگویند که زنده شدن در روز قیامت نیست سوگند یاد می کنم به روز قیامت که زنده شدن حق ست و در کواشی آورده است که لَآ اُقْسِمُ نیز از قرأت سبعه است و در کشاف آورده است که در مصحف امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه لاقسم نوشته است و تقدیر وے چنین است که لَاَنَا اُقْسِمُ هر آئینه من سوگند یاد میکنم به روز قیامت لَاَنَا مبتدا و اُقْسِمُ خبرهٔ واللام فی لانا لام الابتداء وَلَآ اُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ و سوگند یاد می کنم بنفس مؤمن که همیشه خود را ملامت می کند بر تقصیر در طاعتها اگرچه بیشتر کند. و این قول امام حسن بصری رحمة الله علیه است و بقول دیگر همه نفسها در قیامت لوامه باشند اگر طاعت کرده است گوید چرا بیشتر نکرده و اگر معصیت کرده است چرا کرده و جواب قسم مقدر است انکم مبعوثون هر آئینه شما زنده شوید بعد از مردن و دلالت میکند برین مقدر قوله تعالیٰ اَيَحْسَبُ الْاِنْسَانُ آیا مے پندارد آدمی منکر روز قیامت اَنْ لَّنْ نَّجْمَعَ عِظَامَهٗ که هرگز گرد نخواهیم کرد بعد از مردن و متفرق شدن استخوانهائے او را بَلٰى قٰدِرِيْنَ عَلٰٓى اَنْ نُّسَوِّيَ بَنَانَهٗ نه چنان است که آدمی پندارد بلکه ما قادریم بر آنکه راست کنیم انگشتان او را بعد از مردن چنانکه بود در زندگی اگرچه خورد تر استخوانهائے او بود و قیل بلکه ما قادریم که انگشتان او را یگانه آفریدیم چنانکه از ان شتر را آفریدیم ما چندین حکمت در انگشتان او نهادیم چون بدین قادریم بر زنده کردن نیز قادریم از بهر آنکه زنده کردن ممکن است چون اول بود ممتنع نمی گردد

چون ہیچ ممکن ممتنع نمیگردد وقادرین حال من ضمیر نجمع بَلْ یُرِیْدُ الْاِنْسَانُ لِیَفْجُرَ اَمَامَہٗ
نہ چنان است کہ این کافر میگوید وانکار قیامت می کند وآمدن قیامت حق است واما این
کافر میخواہد کہ فسق وفساد کند در پیش خود یعنی دائما فساد کند وایمان نیارد وآمدن عذاب
قیامت را وجزائے اعمال را منکرے باشد ونعنت می کند وبطریق مسخرگی یَسْـَٔلُ می پرسد
اَیَّانَ یَوْمُ الْقِیٰمَۃِ کے خواہد بود روز قیامت تا من گناہ نکنم چونکہ زندہ شدن نخواہد بود
وہر چہ میکنم پرسش نخواہد بود نعوذ باللہ من ہذا الاعتقاد قیل لیفجر لیکذب دروغ
میدارد وَاَمَامَہٗ آنچہ در پیش وے است یعنی قیامت را وحساب را وعذاب را منکر میشود
وبسیار فاسقان ہستند کہ میگویند بیا تا ما خود را خوش داریم تا حالیکہ خواہیم مرد ومعلوم
نیست کہ چہ خواہد شدن وباین سخن کافر میشوند چونکہ انکار قرآن میکنند بسبب انکار
آمدن قیامت حق تعالیٰ از علامتہائے او خبر کردہ گفت جل جلالہ فَاِذَا بَرِقَ الْبَصَرُ
القراءۃ بکسر الراء یعنی چون خیرہ شود ومتحیر ماند چشم وبفتح الراء برق چون ہین باشد
وباز ماند چشم از ترس قیامت وَخَسَفَ الْقَمَرُ وچون تاریک شود ماہ وتمام نور او برود
الخسف گرفتن ماہ وَجُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وچون گرد کردہ شود آفتاب وماہ را واز
مغرب برآیند یا ہر دو گرد کردہ شوند کہ ہر دو را نور نماند ویا گرد کردہ شوند وسیاہ ہمچون
دو گاو عقیر گشتہ شدہ ویا پی کردہ ویا ہر دو را در یک برج جمع کردہ شود تا یکجا برآیند بخلاف
آنکہ حالیا برمی آیند یَقُوْلُ الْاِنْسَانُ یَوْمَئِذٍ اَیْنَ الْمَفَرُّ بگوید آن کافر منکر روز قیامت
کجا است جائے گریختن یعنی از قیامت وبچہ پناہ گیرم از عذاب قیامت کَلَّا لَا وَزَرَ
حقا کہ نباشد دران روز ہیچ گریزگاہے وپناہے اِلٰی رَبِّکَ یَوْمَئِذِ اِۨلْمُسْتَقَرُّ بہ پروردگار
تو باشد دران روز جائے قرار وآرام گاہ اَلْاِسْتِقْرَارُ آرام گرفتن یعنی از عذاب خدائے
تعالیٰ بہ ہیچ چیز پناہ نتوان گرفت وبہ ہیچ چیز نتوان گریخت مگر بکرم وفضل خدائے تعالیٰ
یُنَبَّؤُا الْاِنْسَانُ یَوْمَئِذٍۭ بِمَا قَدَّمَ وَاَخَّرَ خبر دادہ شود آدمی را بآنچہ پیش فرستادہ باشد

وبانچه پس انداخته باشد یعنی از همه کردارها که دراول عمر وآخر عمر کرده باشد خبر کرده
شود یا همه مالها که در خیر یا صرف کرده باشد یا همه مالها که از پس خود مانده باشد خبر داده
شود و حساب کرده شود یا بآنچه بوے اقدام نموده باشد و کرده باشد. وآنچه پس انداخته
و نکرد جزا و سزائے هردو آشکارا شود بَلِ الْإِنْسَانُ عَلٰى نَفْسِهٖ بَصِيْرَةٌ بلکه آدمی
برخود گواه ست و قیل نیک بینا و داناست یعنی چاره نیست وے را از حساب
التاء فی بصیرة للمبالغة کما فی علامة وَلَوْ اَلْقٰى مَعَاذِيْرَهٗ اگرچه میندازد
پیرو هائے خود را و پنهان شود و قیل اگرچه بیارد عذرهائے خود را جمع المعذرة علی الثانی
جمع المعذار علی الاول المعذار پرده یعنی اگرچه در دنیا گناه پنهانی کرده باشد
فردائے قیامت همه اعضائے او گواهی دهند بر کردن آن گناه لَا تُحَرِّكْ بِهٖ
لِسَانَكَ مجنبان به قرآن زبان خود را پیش از فارغ شدن جبرئیل علیه السلام
از ترس آنکه فراموش کنی لِتَعْجَلَ بِهٖ ؕ اِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهٗ وَقُرْاٰنَهٗ تا تعجیل کنی بر قرآن
بدرستیکه بر ما است گرد کردن قرآن در سینهٔ تو و خواندن دیگر بار بر تو تا یاد گیری فَاِذَا
قَرَاْنٰهُ فَاتَّبِعْ قُرْاٰنَهٗ پس چون بخوانیم ما یعنی جبرئیل بخواند بر تو به فرمان ما پیروی کن
خواندن او را ثُمَّ اِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهٗ پس بدرستیکه بر ما باشد بیان کردن قرآن
بر تو آنچه مشکل شود بر تو از معانی قرآن ما آن را بیان کنیم كَلَّا بَلْ تُحِبُّوْنَ الْعَاجِلَةَ
حقا که نه چنان هست که شما کافران میگوئید یا آن کافران میگویند که قیامت نخواهد بود
بلکه چنین است که شما دوست می دارید دنیا را وَتَذَرُوْنَ الْاٰخِرَةَ و میگذارید آخرت
را پس از برائے این معنی قیامت را منکر میباشید و شما را دوستی دنیا برین میدارد که
گناهان بسیار میکنید که حب الدنیا رأس کل خطیئة قال النبی صلی الله
علیه وسلم من احب الدنیا اضر باخرته ومن احب الاخرة اضر بدنیا
فاثروا ما یبقی علی ما یفنی نصیب تو این ست که دوستی دنیا را از دل بیرون کنی

که جاه طلبی و دنیا طلبی کافران را بکفر داشته است بیت عزو غنا و سلطنت سر بحیات می کشد ❊
فقر و فنا و مسکنت جانب مات می کشد ❊ چون کششے است ناگهان تا نبری بخود گمان ❊
پیک قبول ماست هان جانب مات می کشد ❊ پس بیان کرد فضیلت آخرت را
بر دنیا و گفت جل جلاله وُجُوْهٌ يَّوْمَئِذٍ نَّاضِرَةٌ اِلٰى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ رویها
باشد دران روز تازه و تر و تابان و به خدائے خود نگران **شعر**

دیدار حق است مؤمنان را	خوارزم نه هندوستان را

بدانکه دیدار حق سبحانه و تعالے رواست و حق است به خلاف معتزلیان **نظم**

هر کرا هست از هوسها جان پاک	زود بیند حضرت و ایوان پاک
چون محمد پاک شد از نار و دود	هر کجا رو کرد وجه الله بود
هر کرا باشد ز سینه فتح باب	او ز هر ذره به بیند آفتاب

چون بهشت مهمانخانهٔ مومنان است و مهمانی بے دیدار دوست نیک نه باشد **بیت**

اگر دیدار ننمائی و جنت را بیارائی	برائے هیزم دوزخ کشند از روضه طوبی را

اللهم ارزقنا لقائك قال النبي صلى الله عليه وسلم انكم سترون
ربكم كما ترون القمر ليلة البدر لا تضامون و بسیاری از صحابه رضوان
الله علیهم اجمعین روایت کرده اند که حضرت رسول الله صلى الله عليه وسلم
حق سبحانه و تعالی را دید وُجُوْهٌ يَّوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ و رویها باشد دران روز ترش
و سیاه شده و از دیدار حق تعالی دور مانده نعوذ بالله من ذلك تَظُنُّ اَنْ يُّفْعَلَ
بِهَا فَاقِرَةٌ دانند که عذاب کرده میشود بایشان کاریکه استخوان پشت ایشان را
بشکنند یعنی دانید که عذاب بزرگ خواهند کرد ایشان را الفاقرة سختی پشت شکننده
من الفقر الفقر پشت شکستن وجوه مبتدا و ان کانت نکرة بحصول الفائدة
ای وجوه کثیرة یومئذ ظرف الخبر و هو ناظرة كَلَّا حقا كه اِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِيَ چونکه

بر سد روح بچنبرہائے گردن یعنی نزدیک شود بہ مردن وَقِيلَ مَنْ رَاقٍ وگفتہ شود کیست افسون کنندہ این بیمار را تا صحت یابد و جان او بقالب باز گردد الراقیہ افسون کردن وقیل فرشتگان گویند کیست کہ روح او را بہ آسمان برد فرشتگان رحمت اند یا فرشتگان عذاب تا فرمان کرا باشد الترقی بہ بالا شدن یکے از بزرگان دین میگوید کہ دوستے داشتم فوت شد دران شب من در خانۂ او بخواب رفتم دیدم کہ فرشتگان رحمت و عذاب ایستادہ اند ومنتظر اند تا کرا فرمان شود کہ روح وے را بگیرد آوازے شنیدم کہ میگفتند بنگرید کہ ہیچ عمل صالح با خلاص کردہ است یا نے اگر یک عمل با خلاص کردہ است خلاص یابد از عذاب والا نے فرشتہ را دیدم کہ آمد و دست وے را بوے کرد و گفت مَا وَجَدْتُّ یعنی نیافتم کہ بدست عمل با خلاص کردہ باشد وہمچنین پائے را و دیگر اعضائے او را تا بزبانش رسید بوے کرد و گفت وَجَدْتُّ یافتم کہ یکبار با خلاص گفتہ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهٗ لَا شَرِيكَ لَهٗ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ فرمان آمد کہ وے را بہ بہشت برید و این قصہ در نوادر شیخ محقق خواجہ محمد علی حکیم ترمذی رحمۃ اللہ علیہ مذکور است وَظَنَّ اَنَّهُ الْفِرَاقُ وچون بداند بہ یقین کہ این مردن جدائیست از مال و فرزند و دوستان وَالْتَفَّتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ وچون پیچیدہ شود ساق پائے با ساق پائے در کفن وقیل سختی بسختے پیوندد وقیل رنج دنیا با رنج آخرت جمع شود وعرب سختی را ساق گوید اِلٰى رَبِّكَ يَوْمَئِذِ الْمَسَاقُ و بہ پروردگار تو دران روز راندن باشد مر خلق را یعنی خلق را بجزا خدائے تعالے برند روح بہشتی را العلیین برند یعنی بآسمانہا و روح دوزخی را بہ سجین یعنی بزیر زمین ہفتم برند. فَلَا صَدَّقَ پس راست گوی نداشت رسول خدائے را آن آدمی وَلَا صَلّٰى ونماز نگذارد وَلٰكِنْ كَذَّبَ وَتَوَلّٰى ولیکن دروغ گوے داشت رسول را و روے از حق تعالے گردانید ثُمَّ ذَهَبَ اِلٰى اَهْلِهٖ يَتَمَطّٰى باز رفت بسوئے اہل خود می خرامید الضمائر راجعۃ الی الانسان

فی قوله تعالی اَیَحۡسَبُ الۡاِنۡسَانُ و مراد ازین انسان ابوجهل است یا کافر دیگر التمطی خرامیدن پس دعائے بد کرد بر این کافر و گفت جل جلاله اَوۡلٰی لَکَ فَاَوۡلٰی ثُمَّ اَوۡلٰی لَکَ فَاَوۡلٰی وائے بر تو باد وائے کافر باز وائے بر تو باد و قیل معنی الاولی نزدیک باد بر تو شکنجه هلاک کننده یعنی بلائے تو نزدیک است پر حذر باش اَوۡلٰی مبتدا و لَکَ خبره اَیَحۡسَبُ الۡاِنۡسَانُ اَنۡ یُّتۡرَکَ سُدًی و پندارد آدمی یعنی ابوجهل که فروگذاشته شود وے را مهمل یعنی بے امر و نهی و عذاب و رحمت در دنیا و عقبیٰ کسے را با وے کار نه باشد و چون بمیرد باز زنده نشود این چنین میداند کافر با چنین نیست دلیل بیان کرد بر قدرت خود و گفت جل جلاله اَلَمۡ یَکُ نُطۡفَةً مِّنۡ مَّنِیٍّ یُّمۡنٰی آیا نبود این آدمی از یارهٔ آب منی که ریخته شود در رحم الامناء فرود آوردن آب ثُمَّ کَانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوّٰی باز بود این آدمی خون بسته پس از آب بیافرید وے را حق تعالیٰ پس راست کرد وے را و اندامهائے ویرا چون سر و روئے و پائے و دست و دیگر اعضا فَجَعَلَ مِنۡهُ الزَّوۡجَیۡنِ الذَّکَرَ وَ الۡاُنۡثٰی پس کرد از آب منی دو جفت یکے نر و یکے ماده در درون زهدان اگر خواهد نر آفریند و اگر خواهد ماده و اگر خواهد هم نر و هم ماده یعنی خنثیٰ اَلَیۡسَ ذٰلِکَ بِقٰدِرٍ عَلٰۤی اَنۡ یُّحۡیِۦَ الۡمَوۡتٰی آیا نیست خداوندے که چنین کند از آب منی قادر و توانا برین که زنده کند مردگان را یعنی قادر است که همیشه بوده باشد رسول ما علیه السلام گفت سبحانک بلیٰ چونکه تمام شد سوره و سنت این است که چنین باید گفت ❖

سُوۡرَةُ الدَّهۡرِ مَدَنِیَّةٌ وَهِیَ | بِسۡمِ اللّٰهِ الرَّحۡمٰنِ الرَّحِیۡمِ | احدی وثلثون آیة وفیها رکوعان

هَلۡ اَتٰی عَلَی الۡاِنۡسَانِ حِیۡنٌ مِّنَ الدَّهۡرِ لَمۡ یَکُنۡ شَیۡـًٔا مَّذۡکُوۡرًا بدرستیکه آمد بر آدم علیه الصلوٰة والسلام روزگارے که نبود وے چیزے یاد کرده شده بقول امام سدی کالبد آدم علیه السلام چهل سال میان مکه و طائف نهاده بود سر بسوئے مکه و پائے بسوئے طائف اول خاک بود پس ابرے بر وے بارید تا گل شد پس آفتاب بر وے تافت تا بوئے گرفت و حمار

مسنون شد حمإ مسنون گل سیاه بوی ناک را گویند پس باد بروی وزید تا خشک چون سفال شد که آواز کردی چون دست بروی میزند کالصلصال وکالفخار وقیل المراد من الانسان ہمہ آدمیان إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ بدرستی وراستی کہ آفریدیم فرزندان آدم را از آب منی آمیختہ آب مرد با آب زن الامشاج جمع مشج او جمع مشیج کخلط وخلیط واخلاط نَبْتَلِيهِ تا بیازمائیم وی را بکارہای شریعت تا پیدا شود از وی که باختیار خود خیری میکند یا شری چنانکہ ما دانستہ ایم از وی بعلم قدیم خود فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا پس گردانیدیم این آدمی را شنوا وبینا از قطرہ آب منی یعنی از قطرہ آب منی آدمی را شنوا وبینا آفریدیم إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا بدرستیکہ ما نمودیم آدمی را راہ نیکی وبدی وحق وباطل یا شکر گوید یا نگوید اگر شکر گوید وایمان آرد وعمل نیکو کند راہ نمایش واگر شکر نہ گوید وکافر شود وگناہ کند نیز راہ نمایش از ما ہمہ کرم بود آدم نبود ہست کردیمش از خاک وفرزندان او را از آب منی آفریدیم وشنوا وبینا کردیم شان وراہ حق وباطل نمودیم شان اگر ایمان آرند وعمل نیک کنند جزائے ایشان بہشت جاودان باشد واگر ایمان نیارند وعمل نیک نکنند جزائے ایشان دوزخ باشد چنانکہ بیان کرد حال ہر دو طائفہ را تا آخر سورہ وگفت جل جلالہ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَلَاسِلَ وَأَغْلَالًا وَسَعِيرًا بدرستیکہ ما آمادہ کردیم مر کافران را زنجیرہائے وغلہائے گران وآتش سوزان بعد ازین حال مومنان را بیان کرد وگفت جل جلالہ إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا بدرستیکہ نیکان یعنی مومنان نیکوکار بیاشامند در بہشت از شراب قدحی باشد که باشد آمیزش وی یعنی از انچہ در وی آمیزند خنک وسفید باشد چنانکہ در شربت یخ آمیزند در دنیا در سفیدی وسردی وخوشبوئے ہمچو کافور باشد وقیل کافور در بہشت چشمہ ایست عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ آن کافور چشمہ باشد کہ بیاشامند از وی بندگان خدائے تعالی الباء بمعنی من او زائدۃ

یُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا براند آن آب را در منزلهائے خود هر کجا که خواهند. در بلندی و پستی بیچوی بخلاف آب دنیا که میباشد خبر کرد که این بندگان کیانند و صفت ایشان چیست گفت جل جلاله یُوفُونَ بِالنَّذْرِ وفا می کنند این بندگان پاک نذرها که کنند در طاعتها و فرضها و سنتها وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا و می ترسند روز یرا که بدی وی پراگنده باشد یعنی عذاب وے و بدی آشکارا باشد و بهمه گناهگاران برسد. و امام قتاده گفت رحمة الله علیه از بدی آن روز آسمان شگافته شود و ستارگان بریزند و کوهها همچو گرد بهوا روند و آفتاب و ماهتاب را نور نماند و زمین بجنبد و آبها به زمین فرو رود مقدار چهارصد گز دانی که حال آدمی دران روز چگونه باشد زہے غافل ازان روز نترسد در کشاف و کواشی آورده است و در بسیارے از تفاسیر آمده که این آیتها در حق امیر المؤمنین علی رضی الله عنه و اهل بیت او رضوان الله علیهم اجمعین نازل شده است که ایشان روزه نذر میداشتند از برائے صحت شاهزادگان و در سه شب طعام دادند مسکین و یتیم و اسیر را امیر المؤمنین علی رضی الله عنه بسنان ملک دنیا گرفت و به سه نان ملک عقبیٰ گرفت مسکین تو که نه سنان داری و نه سه نان و درین قصه مبالغه بسیار کرده اند که آن لائق ایشان نیست و محققان نمی پسندند و بقول مقاتل رضی الله عنه این آیتها در حق یکی از انصاری آمد که در یک روز طعام داد به مسکین و یتیم و اسیر وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا و خوردنی میدهند از برائے دوستی حق با وجود دوستی طعام و حاجت بوے گدایان را و یتیم و بے پدر را و اسیر را و میگویند إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا جز این نیست که ما میدهیم خوردنی شما را از برائے رضائے حق تعالیٰ و نمی خواهیم از شما جزا و ثنا را إِنَّا نَخَافُ

[illegible]

مِنْ رَّبِّنَا يَوْمًا عَبُوْسًا قَمْطَرِيْرًا بدرستیکه ما می ترسیم از خدائی خود روزیراکه روبهای گناهگاران

دران روز ترش باشد وسخت دشوار باشد آن روز بر گناهگاران فَوَقٰهُمُ اللّٰهُ شَرَّ ذٰلِكَ الْيَوْمِ

وَلَقّٰهُمْ نَضْرَةً وَّسُرُوْرًا پس بسبب این کارها نیک نگاهداشت ایشان را خدای تعالی از بدی آن

روز وداد شان را تازگی روبها وشادی اهاد دشمنان را داد سیاه روئی وغم واندوه بحد وبے اندازه

اَلْوِقَايَةُ نگاهداشتن اَلتَّلْقِيَةُ چیزی که بپیش کسے آوردن دادن فَوَقٰهُمْ وَلَقّٰهُمْ بمعنی مستقبل

است ولقول بعضے یعنی نگاه خواهد داشت ایشان را وخواهد داد شان را روز قیامت وَجَزٰهُمْ

بِمَا صَبَرُوْا جَنَّةً وَّحَرِيْرًا وجزا داد ایشان را بسبب صبر کردن ایشان در طاعتها وبلاها

بهشت جاودان وجامهائے حریر نرم چون در دنیا دوستان او را بلا بود در عقبے

عطا بود ودر دنیا ایشان را غم در آخرت شادی بود ودنیا ایشان را زندان بود

وعقبے بهشت جاودان بود ودر دنیا آن را جاجهائے ژنده بود ودر عقبے ایشان را

جاجهائے حریر باشد فروترین کسے را هفتاد حلّۂ حریر پوشانند وبهترین را هفتاد

هزار هر یکے را لون دیگر وتنگی هر یک همچون تنگ برگ گل وچون از جائے وجامۂ ایشان

خبر کرد از تخت وبخت ایشان نیز خبر کرد گفت جل جلاله مُّتَّكِـِٕيْنَ فِيْهَا عَلَى الْاَرَآئِكِ

تکیه زده باشند دران بهشت بر تختهائے آراسته در پیش هر تختے بوستانے ودر پیش هر

بوستانے کوشکے ودر پیش هر کوشکے گلستانے چون در دنیا بر بساط فقر وفاقه قناعت

کرده باشند ودر خانه هائے محقر بسر برده باشند در بهشت چنین منزلها خوب باشد

شان مُتَّكِـِٕيْنَ حال من الضمير المنصوب فی جزاهم کقوله تعالی لَا يَرَوْنَ فِيْهَا شَمْسًا

وَّلَا زَمْهَرِيْرًا لَا يَرَوْنَ حال من الضمير المرفوع المستقر فی متکئین یعنی نه بینند دران

بهشت آفتاب را وزمهریر را یعنی گرما وسرما را یعنی چون در دنیا گرمائے تابستان وسرمائے

تفسیر مدارک ۱۲ | غیر رسید نمی مرعی از روز | از گرمی وسرما از حجرت | را بخیر بخیر تقی انی لا | از روز دوزخ در قیامت | گفته دزد کجهم ۱۱ | از قیامت راجع می | بود دوام زنده تعالی | در آن تخم تخم ازین زاد | از آن بزر کرد بر بان | عبوس آن چنین | در قبل بر آید

زمستانی دیده بودند و طاعت را ترک نه کرده آن جا از گرما و سرما در امان باشند چون
کافران در تنعم بوده باشند در تابستان و زمستان در گرما و سرمای دوزخ در مانند چون
از جائے و جامهٔ ایشان خبر کرد از سایه و میوهٔ ایشان نیز خبر کرد و گفت جل جلالهٗ
وَدَانِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلَالُهَا و نزدیک باشد بآن بهشتیان سایهائے درختان بهشت
وَذُلِّلَتْ قُطُوفُهَا تَذْلِيلًا اے قربت منهم یعنی نزدیک کرده شوند بآن بهشتیان
میوهائے درختان بهشت اگر نشسته و خفته و ایستاده آن میوها بایشان میرسند و نزدیک
شوند برآمدن درختان احتیاج نشود و امام مجاهد رحمة الله علیه گفت که صحن بهشت
از نقرهٔ خام باشد و خاک آن از مشک و تنهٔ درختانش از زر و نقره و شاخهار او از
مروارید و از زبرجد و یاقوت و میوهائے او بتو نزدیک باشد که دست بوے برسد
بے رنج از درخت مے گیری و میخوری چون دشمنان او را در دنیا بوستانها و میوهای
لون بلون بود در عقبیٰ جائے ایشان دوزخ است و میوهائے ایشان زقوم و ضریع
عطف علی جنة ای واعطاهم جنة دانية ظلالها و مسخرة انهارا و الظلال
جمع الظل التذليل رام کردن القطوف جمع قطف است و قطف میوهٔ درخت را گویند
بدانکه اول این عطاها آن بود که فرمود که فوقهم الی آخره یعنی نگاه داشتم و دادم شان عطاها که
اول آن تازگی رویهائے ایشان بود از اثر تجلی جمال من و شادی دلهائی که از مشاهدهٔ جمال انوار
صفات و ذات من بود چون ایشان احسان کردند من نیز احسان کردم که هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ
إِلَّا الْإِحْسَانُ و محقق داند که این کرمها در دنیا و عقبیٰ همه از و بود که توفیق طاعت او داد و جزائی
طاعت نیز او دهد پس هر کرا قبول کرد مردود نه گردد و هر کرا رد کرد مقبول نگردد رباعی از لطف
تو هیچ بنده نومید نشد ٭ مقبول تو جز مقبل جاوید نشد ٭ لطفت بکدام ذره پیوست دمے
کان ذره به از هزار خورشید نشد ٭ من قبله قبله بلا علة ٭ ومن رده رده بلا علة
و از نعمت دیگر که داده شود و آن شربتهائے شیرین باشد خبر کرد و گفت جل جلالهٗ وَ

يُطَافُ عَلَيْهِم بِآنِيَةٍ مِّن فِضَّةٍ وگردانیده شود برین بهشتیان آب وجامهامعنی مشربها
وقدحهائے نقره وَّأَكْوَابٍ وکوزهائے بے دسته كَانَتْ قَوَارِيرَا۠ قَوَارِيرَا۠ مِن فِضَّةٍ
که باشد آن کوزها از شیشهاکه از نقره باشد یعنی آن را صفائی آبگینه باشد و سفیدی
نقره که هرچه درون او باشد از شربتهائے رنگ برنگ از بیرون او نماید عبدالله ابن
عباس رضی الله عنه گفت که اگر از نقرهٔ دنیا قدحے ساخته شود تنگ تر از پر مگس انچه
در درون ویست نماید بخلاف قدح بهشتے که از نقره بود چنان باصفا بود که هرچه درو
باشد از بیرون نماید همچو شیشه وشیشهٔ دنیا از خاک باشد فاما شیشهٔ بهشتی از نقرهٔ پاک باشد
قواریرا از روئے ترکیب خبر کانت باشد القراءة بتنوینهما وترکه فیهما بتنوین
الاول وترکه فی الثانی من فضة بیان الاصل القواریر کذا فی الکواشی قَدَّرُو
هَا اندازه کرده باشند یعنی شرابهائے بهشتی را دران کوزها یا کوزهارا اندازه کرده باشند
فرشتگان پیش از آمدن بهشتیان در بهشت تَقْدِيرًا اندازه کردن که شراب بکوزها برابر
باشد بمقداریکه بهشتی سیر شود نه کم آید و نه زیاد و این نوع بالذت مے بباشد وشاید که
این اشارت باشد که اقداح راح شراب به مقدار حوصلهٔ ارواح باشد در معارف الٰهی
والله تعالی اعلم وَيُسْقَوْنَ فِيهَا وداده شوند آن بهشتیان را در بهشت كَأْسًا قدحرا
از شراب که كَانَ مِزَاجُهَا باشد آمیزش وے زَنجَبِيلًا زنجبیل چیزے که خوشبوے
و خوش مزه میباشد در عرب وقیل چشمه ایست در بهشت عَيْنًا فِيهَا تُسَمَّىٰ سَلْسَبِيلًا
چشمهٔ باشد که نام برده میشود ویرا سلسبیل یعنے خوشبوے وگوارنده و فرمانبردار و سقی
متعدی بمفعولین مے باشد یقال سقاه الماء مضاف محذوف میباشد
کاسا ای شراب کاس چون صفت لباس بهشتیان و منزلها و میوها و شرابها و قدحهائے
ایشان کرد صفت خادمان ایشان نیز کرد و گفت جل جلاله وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ و
میگردد برایشان وِلْدَانٌ کودکان یعنی بچگان و غلامان مُّخَلَّدُونَ جاوید کرده

شدگان که هرگز پیر نگردند و از جمال و حال خود بر نگردند بعضے گویند این خادمان بهشتیان فرزندان کافران باشند که خرد مرده باشند و بعضے گویند این خادمانے باشند که حق سبحانه وتعالیٰ ایشان را در بهشت آفریده باز صفت دیگر شان یاد کرد و گفت إِذَا رَأَيْتَهُمْ چون بینی تو آن خادمان را حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤًا مَّنثُورًا پنداری و بدانی که مرواریدهاے سفید اند پراگنده و ریخته شده از غایت سفیدی و پاکیزگی همچون مروارید باشند دور از یک دیگر در بساطها برائے خدمت کردن بهشتیان ایستاده خادمان ایشان چنین خوبصورت باشند تا دانی که مخدومان چون باشند. وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا چون تو آن جا یعنی در بهشت بینی تو خوشیها و نعمتهاے بسیار وَّمُلْكًا و پادشاهی كَبِيرًا بزرگ قال النبي صلی الله علیه وسلم ان ادنی اهل الجنة منزلة من ینظر الی ملکه مسیرة الف عام یری اقصاه کما یری ادناه یعنی کمترینِ بهشتیان را مملکتے باشد که مسافت آن هزار ساله راه باشد دور را همچون نزدیک بیند که آن را زوال نه باشد و ملک است بزرگ بقول خواجه علی حکیم ترمذی رحمه الله آن باشد که هر چه او خواهد همچنان گردد و بقول امام مقاتل رحمة الله علیه ملک کبیر آن است که هفتاد هزار حاجبان و دربانان باشند مر هر بهشتی را چون فرشتگان خواهند که پیش آن بهشتی درآیند از ین همه دستورے خواهند بعد از ان پیش بهشتی درآیند و سلام حضرت باری تعالیٰ برسانند و هر یکے هدیه بیارند که چشم کسے چنان ندیده باشد و هیچ گوش هم نشنیده باشد و بر خاطر کسے نگذشته باشد فرشتگان گویند که حق تعالیٰ از تو خوشنود است این بر دلِ بهشتی خوشتر از همه نعمتها باشد لقوله تعالیٰ وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ وَمُلْكًا كَبِيرًا در قراءت عایشه رضی الله عنها آمده است که بینی تو بادشاه بزرگ را یعنی خدائے تعالیٰ را باز حق سبحانه وتعالیٰ صفت دیگر کرد بهشتیان را و جامهاے ایشان را

۱۲ مسرند ۱۲　ق ذر بینی　[illegible] ق در راجنان　بهشتی [illegible]　ق هزار [illegible]　ق آن [illegible]　ق [illegible]　[illegible] ۲۰ [illegible]

جل جلالہٗ گفت عٰلِیَهُمْ بر بالائے ایشان باشد ثِیَابُ سُنْدُسٍ جامہائے تنگ وقیل
دیبائے تنگ خُضْرٌ جامہائے سبز یا سندس سبز وَّاِسْتَبْرَقٌ وجامہائے دیبائے سطبر
بر ہر مومنے باشد ہفتاد حلہ ہر یکے بر یک دیگر وجامہائے زیرین ایشان باشد دیبائے
سبز تنگ تنگی ہر حلہ ہمچون تنگی برگ گل القراءۃ بسکون الیاء عٰلِیْهِمْ فهو مبتدأ
خبرہٗ ثیاب سندس وبنصبہٖ ظرف ای ثبت عالیهم او حال من ضمیر علیهم
وصفت دیگر بہشتیان را ذکر کرد وگفت جل جلالہٗ وَحُلُّوْا وآراستہ شوند این بہشتیان
اَسَاوِرَ بدستانہا مِنْ فِضَّةٍ از نقرہ وعادت ملوک واشراف عرب این بود کہ دستانہا
در دست کردندے ومفاخرت کردندے بآن حق تعالیٰ بہشتیان را بآن صفت کرد
باز صفت دیگر شان ہم کرد جل جلالہٗ وَسَقٰهُمْ وبدہد شان رَبُّهُمْ پروردگار شان
شَرَابًا طَهُوْرًا پاکیزہ کہ چون خوردہ شود بول نگردد بلکہ عرق شود واز تنہائے
ایشان بیرون آید بوئے وے مشک باشد ودل ایشان را پاک کند از کینہ ودشمنی
ودوستی غیر حق تعالیٰ سابقان ومقربان حضرت عزت را جل جلالہ از بطنان یعنی از
زیر عرش قدحہائے شراب طہور را از زبرجد سبز واز یاقوت سرخ واز نقرہٗ سفید برسانند
بیواسطہ دستے تا لب ومقتصدان را ومیانہ روان را فرشتگان دہند وعامۂ اہل بہشت
را غلمان دہند یعنی خادمان بہشت چون از شراب بہشتی بخورند مست ذوالجلال گردند
حجاب برگیرند تا جمال بیچون وبے چگون او بے جہت ومکان حق را بینند اَللّٰهُمَّ ارْزُقْنَا
وَاجْعَلْنَا بِكَرَمِكَ مِنَ الْمُقَرَّبِيْنَ اِنَّ هٰذَا كَانَ لَكُمْ جَزَآءً بدرستیکہ این نیکیہا کہ
یاد کردہ شدہ است وبود وباشد مر شما را بسبب پاداش کارہائے نیک شما وَّكَانَ
سَعْيُكُمْ مَّشْكُوْرًا وبود وہست کوششہائے شما پذیرفتہ وقبول کردہ شدہ وکارہائے
شما ضایع نیست بلکہ اندک پذیر بسیار بخش است حضرت باری تعالیٰ اِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ
الْقُرْاٰنَ تَنْزِيْلًا بدرستیکہ ما بر تو فرستادیم قرآن را فرستادن پراگندہ اگر یک بار

فرستادمے یاد گرفتن او تبو دشوار بودے چون فرستادیم قرآن را و ترا پیغامبر گردانیدیم و
بخلق عالم فرستادیم اگر ترا برنجانند و ساحر و شاعر گویند بر جفائے ایشان صبر کن پس
گفت جل جلالہٗ فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ پس صبر کن اے محمد از برائے حکم حق تعالے
بر سانیدن شریعت و احکام و اسلام و بر دروغ گوئے داشتن خلق مر ترا و بر مصیبتہا
و ادائے طاعتہا وَلَا تُطِعْ و فرمانبرداری مکن مِنْهُمْ اٰثِمًا اَوْ كَفُوْرًا از این کافران
ہیچ بزہ کاری و ناسپاسی را یعنی ولید مغیرہ و عتبہ را کہ ایشان گفتند کہ ای محمد
ما ترا مال بسیار دہیم و عروس صاحب جمال بدہیم ازین کار برگرد و بقول دیگر مراد
ابو جہل ست کہ رسول علیہ السلام را از نماز گذاردن منع کردہ بود وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ
و یاد کن اے محمد نام خدائے خود را بُكْرَةً در بامداد یعنی نماز بامداد گذار وَّاَصِيْلًا و
شبانگاہ یعنی نماز پیشین و نماز دیگر بگذار وَمِنَ الَّيْلِ فَاسْجُدْ لَهٗ و بعضے از شب سجدہ
کن مر پروردگار خود را یعنی نماز شام و خفتن بگذار وَسَبِّحْهُ و بپاکی یاد کن مر او را
لَيْلًا در شب طَوِيْلًا دراز یعنی نماز شب بگذار و بقول دیگر مراد آنست کہ یاد کن بزبان
مر پروردگار خود را در ہمہ اوقات اِنَّ هٰۤؤُلَآءِ بدرستیکہ این کافران يُحِبُّوْنَ دوست
میدارند بدل و جان الْعَاجِلَةَ دنیا را وَيَذَرُوْنَ و میگذارند وَرَآءَهُمْ از پس خود
يَوْمًا ثَقِيْلًا روز گران را یعنی کار ایشان ہمہ از برائے دنیا ست غم لہدان و انل چیندان
باشد شان کہ نیمہ آن بلکہ از دہ بخش آن یکے از برائے آخرت نباشد شان فاما مومنان را
ہمہ غم آخرت باشد و تدبیر دنیا بقدر حال بکنند فاما عاشقان را جز طلب دوست ہیچ نباشد

مثنوی

ملک دنیا تن پرستانرا حلال　　ما غلام ملک عشق بی زوال
عاشقی کز خوان رحمن خورد قوت　　صد عدن پیشش نیرزد برگ توت
ہشت جنت گر درآرم در نظر　　ور کنم خدمت من از خوف سقر

صلوٰۃ است ۱۲ ‏ ‏در این اوقات ‏ ‏ ‏و بعضے از شب ‏ ‏تعالیٰ ۱۲ کشاف ‏ ‏از کفور ‏ ‏منہم ‏ ‏کفورا و کفورا

	زانکه این هردو بود حظ بدن		مؤمنے باشم سلامت جوے من	

و بطریق تعریض تنبیه کردشان و گفت جل جلاله نَحْنُ خَلَقْنٰهُمْ ما آفریدیم ایشان را
و بس وَ شَدَدْنَآ و ما استوار کردیم اَسْرَهُمْ عضوها و استخوانها و پیها و رگهای ایشانرا
و بقولے دیگر ما آفریدیم جان بیرون آمدن بول و غائط ایشان را یعنی راه پیش و پس
چون چیزے بیرون آید هر دو بهم فراز آیند چون چنین ست چرا باید که شب و روز عمر خود را
به طلب کردن دنیا و دوستی آن مستغرق دارند و هیچ قدم بے طمع دنیا نرانند و از خالق و
رازق خود چرا روے گردانند و بیان کرد که ما قادریم برین که این کافران را نیست کنیم
و بدل ایشان دیگران را بیاریم و گفت جل جلاله وَاِذَا شِئْنَا و چون خواهیم که هلاک کنیم
ایشان را بَدَّلْنَآ اَمْثَالَهُمْ تَبْدِيْلًا بدل کنیم ما بدنهائے ایشان را بدل کردنی
یعنی بهتر از ایشان بیاریم و ما قادر مختاریم و حکیم غفاریم و رحیم ستاریم و کریم زود
هلاک نه کنیم ایشان را تا باشد که ایمان آرند اِنَّ هٰذِهٖ بدرستیکه این سورة تَذْكِرَةٌ
پندیست مرشمارا و لطفیست مر دوستان را چونکه در وے حال بهشتیان ست و
بیان رفتار ایشان است فَمَنْ شَآءَ پس هر که خواهد حال ایشان را و جزای ایشان را
اتَّخَذَ اِلٰى رَبِّهٖ سَبِيْلًا بگیرد به خدائے خود راهے یعنی بندگی او کند و رضائے او جوید و
هوائے خود بگذارد بیت بادو قبله در ره توحید نتوان رفت راست یا رضائے دوست باید یا رضائے خویشتن
وَمَا تَشَآءُوْنَ اِلَّآ اَنْ يَّشَآءَ اللّٰهُ و نمیخواهید شما چیزے را مگر وقت خواستن خدائے تعالیٰ
یا مگر خواستن حق تعالےٰ آن چیز را اِنَّ اللّٰهَ كَانَ عَلِيْمًا حَكِيْمًا بدرستیکه حق تعالیٰ
هست و بود و باشد نیک دانا و نیک استوار کار که غلط بروے روا نیست يُّدْخِلُ
مَنْ يَّشَآءُ فِىْ رَحْمَتِهٖ هر کرا خواهد در رحمت خود در آرد یعنی ایمانش دهد بهشت جاودان وَالظّٰلِمِيْنَ
اَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا اَلِيْمًا و کافران را و ستمگاران را آماده کند شکنجه دردناک یعنی کفر و کافری را بکافران
دهد و دوزخ جاودان دهد شان جزائے کردار شان القراءة ماتشاؤن بالتاء

والیاء الا ان یشآء الله ظرف او حال

سُورَةُ الْمُرْسَلَاتِ مَكِّيَّةٌ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ وَهِيَ خَمْسُونَ آيَةً وَفِيهَا رُكُوعَانِ

وَالْمُرْسَلٰتِ بحرمت بادہائے فرستادہ شدہ عُرْفًا ہمچون یال اسپ پے در پے متصل انتصابُهٗ علی الحال وقیل بحرمت فرشتگان فرستادہ شدہ از برائے کار نیکو العرف در لغت یال اسپ و کار نیکو وانتصابهٗ علی المفعول فَالْعٰصِفٰتِ عَصْفًا پس بحرمت بادہائے سخت روندہ سخت رفتنی وَّالنّٰشِرٰتِ نَشْرًا و بحرمت بادہائے کہ ابر را پراگندہ کند پراگندہ کردنی فَالْفٰرِقٰتِ فَرْقًا پس بحرمت آیتہائے قرآن کہ جدا کند حق را از باطل جدا کردنی فَالْمُلْقِيٰتِ ذِكْرًا پس بحرمت فرشتگان کہ اندازند وحی را در دلہائے پیغمبران عُذْرًا از برائے پیدا کردن حجت اَوْ نُذْرًا یا از برائے ترسانیدن یعنی حق تعالیٰ کتابہائے خود را فرستاد بر پیغامبران تا ایشان بامتان برسانند و علمائے امتان ایشان بہ شاگردان برسانند و ایشان بخلق برسانند تا عذر باشد یعنی حجت پیدا کنند بر ایشان تا خلق نہ گویند کہ ما نشنیدیم و ندانستیم و ما را کسے نرسانید و از روز قیامت خبر نہ کرد بحرمت این چیزہا کہ اِنَّمَا تُوْعَدُوْنَ بدرستیکہ آنچہ ترسانیدہ میشود یا وعدہ کردہ می شود شما را من الایعاد والوعید لَوَاقِعٌ ہر آئینہ افتندہ است و باشندہ ست یعنی قیامت بہشت و دوزخ خواہد بود بیشک فَاِذَا النُّجُوْمُ پس چون ستارگان طُمِسَتْ ناپدید شوند و فرو ریزند الطمس در لغت ناپدید کردن وَاِذَا السَّمَآءُ فُرِجَتْ و چون آسمان شگافتہ شود و سست شود پس شگافد پس از ہم جدا شود و پارہ پارہ شود و ذرہ ذرہ شود آنگاہ نیست شود ذکر فی التفسیران اول حال السماء الوھی یعنی سست شدن ثم الانشقاق ثم الانفطار ثم الانفراج حتی یتلاشی فتصیر کانها لم تکن وَاِذَا الْجِبَالُ نُسِفَتْ و چون کوہہا پراگندہ شوند و بہ باد دادہ شوند اول پراگندہ شوند پس راندہ شوند در ہوا ہمچو پشم رنگین پس ریزہ ریزہ شوند ہمچون گرد پس ناچیز شوند گویا کہ ہیچ نبود وَاِذَا الرُّسُلُ و چون پیغمبران اُقِّتَتْ

گرد کرده شوند جواب فَاِذَا النُّجُوْمُ طُمِسَتْ تا این جا محذوف است یعنی چون این کارها واقع شود
قیامت بیاید لِاَیِّ یَوْمٍ اُجِّلَتْ مر کدام روز را تا خیر کرده شده است این کارهای بزرگ
استفهام از برای تفخیم است لِیَوْمِ الْفَصْلِ جواب گفت از برای روز جدا کردن حق را از
باطل وَمَآ اَدْرٰىكَ مَا يَوْمُ الْفَصْلِ و چه دانی تو که چه بزرگ است روز جدا کردن یعنی تو
چه دانی بزرگی روز قیامت را یعنی چون نفخ صور شود و زمین بر خود لرزیدن گیرد و آسمان بر خود
تپیدن گیرند و کوهها از جای خود در هوا شوند و ستارگان بر زمین فرو ریختن گیرد و پیغامبران
را جمع کرده شود و خصم در خصم آویختن گیرند وای و هلاکی باد دران روز مر کافران را چنانکه
حق تعالیٰ گفت وَيْلٌ يَّوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِيْنَ وای در آن روز مر دروغ دارندگان را
و قیل وادیست در دوزخ که آن را ویل گویند اگر کوهها در آن جا اندازند بگدازند و این جای
کافران باشد نعوذ باللہ من ذٰلک اَلَمْ نُهْلِكِ الْاَوَّلِيْنَ آیا نیست و هلاک نه کردیم قوم
پیشین را یعنی قوم نوح را ثُمَّ نُتْبِعُهُمُ الْاٰخِرِيْنَ پس از پئے ایشان در آوردیم و نیست
کردیم امتان پسین را یعنی قوم عاد و ثمود را و قوم لوط را و قوم فرعون و غیر ایشان را چون ایمان
نیاوردند به پیغمبران خود كَذٰلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِيْنَ ۝ وَيْلٌ يَّوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِيْنَ
و همچنین کنیم بر گناهگاران یعنی کافران امت ترا به قهر خود بگیریم و نیست گردانیم و ترا بر ایشان
نصرت دهیم چون منکران قیامت را یاد کرد و از هلاک کردن ایشان نیز خبر کرد اشارت
بدلائل قدرت خود کرد که ما قادریم قیامت را بیاریم و همه مردگان را زنده گردانیم و
دوستان را بهشت بریم و دشمنان را بدوزخ چون این همه ممکن است پس گفت جل
جلاله اَلَمْ نَخْلُقْكُّمْ آیا نه آفریدیم شما را مِّنْ مَّآءٍ مَّهِيْنٍ از آب سست یعنی خوار ناپاک
که آن آب مادر و پدر است فَجَعَلْنٰهُ پس گردانیدیم آن آب را و نهادیمش فِيْ قَرَارٍ
مَّكِيْنٍ در آرامگاهِ استوار که آن رحم و زهدان مادر است اِلٰى قَدَرٍ مَّعْلُوْمٍ تا اندازهٔ
دانسته شد که نه ماه است یا بیشتر یا کمتر فَقَدَرْنَا بمعنی قدرنا پس اندازه کردیم ما آن وقت را

کہ کم نشود و بیش نگردد فَنِعْمَ الْقَادِرُوْنَ پس ما نیک اندازہ کنندگانیم (ے الْمُقَدِّرُوْنَ
چون دلائل ظاہر شد با وجود این کافران منکر شدند قدرت ما را بہ آوردن قیامت وَیْلٌ
یَّوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِيْنَ ہلاکی باد منکران اسلام و احکام آن را در ان روز اَلَمْ نَجْعَلِ الْاَرْضَ
آیا نگردانیدیم زمین را كِفَاتًا گرد کنندہ و فراہم آرندہ اَحْيَاءً زندگان را وَّاَمْوَاتًا و
مردگان را یعنی زمین را جائے قرار زندگان و مردگان گردانیدیم وَّجَعَلْنَا فِيْهَا رَوَاسِيَ
شٰمِخٰتٍ و گردانیدیم در زمین کوہہائے استوار بلند و چندین منفعتہا درین کوہہا نہادیم
از زر و نقرہ و آہن و لعل و غیر آن الرسوۃ استوار شدن الشموخ بلند شدن وَّاَسْقَيْنٰكُمْ
مَّاءً فُرَاتًا و دادیم شما را آب خوش شیرین خنک (و با وجود این کافر شدید جزا دہیم
شما را وَيْلٌ يَّوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِيْنَ وائے و ہلاکی باد دروغ دارندگان را یعنی کافران را
در آن روز اِنْطَلِقُوْا اِلٰى مَا كُنْتُمْ بِهٖ تُكَذِّبُوْنَ گفتہ شود مر کافران را روز قیامت بروید
بسوئے انچہ بودید شما کہ دروغ گوئے میداشتید پیغامبران را با آن چیز یعنے بروید بدوزخ
الانطلاق رفتن اِنْطَلِقُوْا بروید اِلٰى ظِلٍّ بسوئے سایہ دود دوزخ ذِيْ ثَلٰثِ شُعَبٍ
کہ وے را سہ شاخ باشد یعنی بزرگ باشد و از ہمہ اطراف کافران گرفتہ بود شعبہ شاخ
شعب جماعت لَّا ظَلِيْلٍ آن سایہ دود دوزخ خوش و خنک نباشد (الظلیل پوشندہ)
وَّلَا يُغْنِيْ مِنَ اللَّهَبِ کفایت نہ کند آن سایہ از آتش دوزخ (یعنی ہیچ در وی نفع نباشد
وقیل تمام و ہمیشہ خوش و خنک نباشد) اِنَّهَا تَرْمِيْ بِشَرَرٍ كَالْقَصْرِ بدرستیکہ آن آتش
دوزخ مے اندازد اخگرہا وقیل سرشک ہا را کہ آب جگرہا باشد ہمچون کوشکہائے بزرگ
كَاَنَّهٗ جِمٰلَتٌ صُفْرٌ گویا کہ آن اخگرہائے آتش اشتران سیاہ اند کہ بزردے مے زنند
القصر کوشک وقیل درخت سطبر الجمل اشتر الجمالۃ جماعت والجمالات

[illegible]

جمع الجمع وَیْلٌ یَّوْمَئِذٍ لِّلْمُکَذِّبِیْنَ وای و ہلاکی باد دران روز کافران راکہ دروغگوی میداشتند مر پیغامبران را ھٰذَا یَوْمُ لَا یَنْطِقُوْنَ این روزیست کہ درو سخن نہ گویند کافران یعنی در روز قیامت وقتی باشد کہ سخن نہ گویند کافران درآن وقت و مراد ہمہ روز نیست وَلَا یُؤْذَنُ لَھُمْ فَیَعْتَذِرُوْنَ و دستوری دادہ نشود مر دوزخیان را تا سخن گویند و عذر خواہند بہ قول امام مقاتلؒ چہل سال سخن نہ گویند از سختی عذاب روز قیامت وَیْلٌ یَّوْمَئِذٍ لِّلْمُکَذِّبِیْنَ وای دران روز مر کافران را ھٰذَا یَوْمُ الْفَصْلِ این روز جدا کردنیست میان دوستان و دشمنان جَمَعْنٰکُمْ گرد کردیم شما را وَالْاَوَّلِیْنَ با آنان پیشین فَاِنْ کَانَ لَکُمْ کَیْدٌ پس اگر باشد شما را مکرے وحیلہ کنید مراد در دور کردن عذاب از خود فَکِیْدُوْنِ پس مکر کنید مرا و این عذاب را از خود دور کنید و این سخن مر کافران را سرزنش باشد وَیْلٌ یَّوْمَئِذٍ لِّلْمُکَذِّبِیْنَ وای و ہلاکی مر کافران را درآن روز و چون حق سبحانہٗ وتعالیٰ حال دشمنان را یاد کرد حال دوستان را یاد کرد و میگوید جل جلالہٗ اِنَّ الْمُتَّقِیْنَ فِیْ ظِلٰلٍ بدرستیکہ ہر آئینہ پرہیزگاران و دور باشندگان از کفر و کافری باشند در بوستانہا و سایہا با سایش وَّعُیُوْنٍ با چشمہائے آب روان وَّفَوَاکِہَ و میوہ ہائے نیکو مِمَّا یَشْتَھُوْنَ از آنچہ آرزو برند کُلُوْا وَاشْرَبُوْا بخورید و بیاشامید از نعمتہائے بہشت ھَنِیْٓـًٔا نوش و گوارندہ و خوش باد شما را بِمَا کُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ بآنچہ کردید شما در دنیا از طاعتہا یعنی جزائے کردار ہائے شماست اِنَّا کَذٰلِکَ بدرستیکہ ہمچنین نَجْزِی الْمُحْسِنِیْنَ جزا میدہیم نیکوکاران را اَلْاِحْسَانُ نیکوئی کردن وَیْلٌ یَّوْمَئِذٍ لِّلْمُکَذِّبِیْنَ وای و ہلاکی باد مر کافران را درآن روز کُلُوْا بخورید اے کافران از نعمتہائے دنیا وَتَمَتَّعُوْا و برخورداری گیرید قَلِیْلًا اندکے یعنی روزے چند اِنَّکُمْ مُّجْرِمُوْنَ بدرستیکہ شما کافرائید و مستحق دوزخ شدہ اید کہ از دنیا بیرون شدن است و بعذاب گور گرفتار شدن نعوذ باللہ من ذٰلک اَلْاِجْرَامُ گناہ کردن وَیْلٌ یَّوْمَئِذٍ

لِّلْمُكَذِّبِيْنَ وای وہلاکی باد دران روز مرکافران را وَاِذَا قِيْلَ لَهُمُ ارْكَعُوْا وچون گفته شود مرکافران را که نماز گذارید لَا يَرْكَعُوْنَ نماز نکنند الرکوع پشت خم کردن وَيْلٌ يَّوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِيْنَ وای وہلاکی باد دران روز مرکافران را بقول امام مقاتل این در دنیا بود که مصطفی صلی الله علیه وسلم مرد وفد بنی ثقیف را فرمود که نماز گذارید ایشان گفتند که ما ایمان می آریم فاما نماز نمی گذاریم ما را ننگ می آید که رکوع وسجود کنیم وفد کسانے را گویند که پیش کسے آیند از برائے خبر رسانیدن وایلچی گری کردن وبقول عبدالله بن عباس رضی الله تعالی عنهما این در قیامت خواهد بود که فرمود قوله تعالی يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ وَّيُدْعَوْنَ اِلَى السُّجُوْدِ چون کشف کنند از ساق مؤمنان سجده توانند کرد وکافران نے چنانکه در سوره ن والقلم گذشت فَبِاَيِّ حَدِيْثٍ پس بکدام سخن بَعْدَهٗ پس از قرآن يُؤْمِنُوْنَ میگروند چون بآیات بینات قرآن ایمان نیاورند بکدام سخن

ایمان خواهند آورد یعنے ایمان نخواهند آورد بہیچ

سخن وَاللّٰهُ تعالی اَعْلَمُ بِالصَّوَابِ

تمت

تمام شد

سپاره ۲۹

تَبَارَكَ الَّذِي

سُورَةُ النَّبَاءِ مَكِّيَّةٌ بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ آيَاتُهَا ۴۰ رُكُوعَاتُهَا ۲

عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ اصل عَمَّ عَمَّا بوده است یعنی از چه سوال میکنند و می پرسند یکدیگر را اهل مکه اَلتَّسَاءُلُ از یک دیگر پرسیدن باز تفسیر کرد و گفت جل جلاله عَنِ النَّبَاءِ الْعَظِيْمِ از خبر بزرگ می پرسند اَلَّذِيْ هُمْ فِيْهِ آن خبر که ایشان در وے مُخْتَلِفُوْنَ اختلاف می کنند اَلْاِخْتِلَافُ خلاف کردن یک دیگر و آمد شد کردن مومنان میگویند قیامت حق است و خواهد بود چونکه حق تبارک و تعالی از وے خبر کرد که آمدنیست و این خبر بزرگ است چونکه خبر کننده خدائے بزرگ است و کافران میگویند که نخواهد بود بعضے میگویند که این خبر بزرگ پیغامبر محمد مصطفے است صلی اللّٰه علیه وسلم مؤمنان می گفتند که حق است و کافران می گفتند که حق نیست بعضے گفته اند آن خبر بزرگ قرآن است که مومنان می گفتند که حق است و سخن خدائے تعالی است و کافران می گفتند که حق نیست و سخن خدائے تعالی نیست و ما شکر گوئیم که از مومنانیم نه از کافران حق سبحانهٗ و تعالی نام ما در دیوان مومنان داشت زانکه از ما طاعتے و عبادتے بوده باشد در ازل پس مے باید که دایما بذکر و شکر او مشغول باشیم

رباعی			
بتیو صفات تراز نتوانم کرد		احسان ترا شمار نتوانم کرد	
گر بر تن من زبان شود هر موئے		یک شکر تو از هزار نتوانم کرد	

حق سبحانهٗ و تعالی کافران را جواب داد و انکار ایشان را رد کرد و گفت جل جلاله كَلَّا سَيَعْلَمُوْنَ حقا که زود باشد که بدانند این کافران که این خبر بزرگ راست بوده است چونکه بمیرند و در گور در آیند و عذاب گور بچشند ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُوْنَ پس حقا که زود باشد که بدانند این کافران که این خبر بزرگ حق بوده است چون به قیامت زنده شوند و عذاب دوزخ را بدانند بعضے می گویند این تکرار از برائے تاکید است بعضے می گویند

[illegible]

نکر از نیست یکے دانستن در گور باشد و یکے دانستن در قیامت ابن عامر ستعلمون بتاء
خطاب خوانده است و معنی این باشد که زود باشد که بدانید که این خبر بزرگ حق بوده است
چونکه به قیامت زنده شوید و به عذاب دوزخ درمانید و کلا حرف ردع است و هم
مے بود بمعنی حقا و درین آیت شاید که این معنی بوده باشد یعنی حقا که قیامت خواهد بود و این
سوگند ست الردع باز داشتن کسے را از چیزے و اگر حرف بود معنی کَلَّا این باشد که باز
ایستید اے کافران ازین اعتقاد بدتان که قیامت نخواهد بود سَیَعْلَمُوْنَ یعنی زود باشد
که بدانند چون حضرت حق تعالی رد کرد انکار کافران را یاد کرد دلیلہا او قدرتہائے
خود را بیان کرد که انکار نمی توان کرد چونکه بعضے زیر پائے ایشان است و بعضے بر بالائے
سر ایشان است و بعضے در ذات ایشان است پس گفت جل جلالہ اَلَمْ نَجْعَلِ الْاَرْضَ
مِهَادًا ۱۵ آیا نگردانیدیم ما زمین را بساط شما که در وے باشید و زراعت می کنید و تجارت
میکنید و زندگانی و مردگی شما در وی است اَلْمَهْدُ گستردن یعنی پہن کردن و المهاد
آرامگاہ یعنی خداوند تبارک و تعالی قادر ست ہمہ را زنده گرداند و قیامت را بیارد
چنانکه قادر ست به آفریدن زمین ہا و آسمانہا و قادر است بر ہست کردن شما وَّالْجِبَالَ
اَوْتَادًا آیا نه کردیم کوہہا را میخہائے زمین تا نجنبد (و در تفسیر تیسیر آمده است که چون حق
تعالی زمین را آفرید زمین مے جنبید کوہہا را آفرید تا زمین قرار گرفت آفریدن زمینہا را
و آسمانہا را ندیده ایم اما اعتقاد داریم که چنین است فاما آفریدن خود را دانسته ایم که
بہیچ وجہ انکار نمی توانیم کردن چون نیست بودیم ہستمان کرد و اشارت باز کرد
و گفت جل جلالہ وَّ خَلَقْنٰكُمْ اَزْوَاجًا و گردانیدیم و آفریدیم شما را جفتہا
یعنی جفت جفت نر و ماده و سفید و سرخ و سیاه و زرد و دراز و کوتاه و غیر آن الا
زواج جمع زوج یعنی جفت جفت یا گونہ گونہ وَّجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتًا و کردیم خواب
شما را راحت شما اَلسُّبَاتُ آسایش تن بعضے گفته اند راحت وَّجَعَلْنَا الَّيْلَ لِبَاسًا

وکردیم شب را پوشش شما که تاریکی شب همه چیز ها را پوشد و در شب فائده بسیار ست وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا وگردانیدیم روز را وقت زندگانی شما را در روے کسب کنید و چون مانده شوید در شب آسایش کنید و این معلوم شماست که هیچ وجه انکار نمی توانید کرد که المعاش زندگانی کردن و زیستن معاشا ای ذا معاش وَبَنَيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا شِدَادًا و بنا کردیم بر زبر شما هفت آسمان استوار و محکم که هرگز کهنه و سست نشو و الشداد جمع الشدید وَجَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَّاجًا و کردیم آفتاب را چراغ تابان و سوزان الوهجان درخشیدن وَأَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً ثَجَّاجًا و فرستادیم از ابرها که نزدیک باشد بباریدن آب بسیار ریزان الثج ریخته شدن الثج ریزانیدن وقیل فرستادیم بادها که این ابر را عصر و غفش کند تا باران از وی برون آید و باین قول من بمعنی با باشد و بالمعصرات نیز خوانده شده است قیل باران را فرستادیم از آسمانها در کشاف و کواشی و شرح کشاف سید مینی آورده است که باران از آسمانها می آید و در تفسیر تیسیر آورده است صاحب منظومه رحمۃ اللہ علیہ که عبد اللہ ابن عباس رضی اللہ عنہما گفته است که از زیر عرش فرو می آید ارزاق حیوانات و در نوادر شیخ بزرگ محقق خواجه ابن علی ترمذی نیز چنین گفته است که بوحی حق تعالیٰ باران می آید از بحر الحیٰوۃ که زیر عرش است تا بآسمان دنیا میرسد باد را فرمان میشود که آن باران را در ابرها پراگنده کند و ابر را فرمان میشود تا همچون غربال بر بیزد آن را و تا باران را فرشتگان در موضعش مے نهند و ازین سخن معلوم میشود که قول منجمان و فلاسفه باطل است که میگویند ابر باران را از دریا می آورد و این قول که مراد از معصرات آسمانهاست قول امام حسن بصری و امام قتادہ رحمۃ اللہ علیہما است لِنُخْرِجَ بِهِ حَبًّا وَنَبَاتًا تا بیرون می آریم بآن آب بسیار دانه را یعنی گندم و جو و غیر آن از دانها و گیاه را که علف ستوران باشد وقیل الحب اللؤلؤ والنبات ما انبت من الارض یعنی باین باران مروارید را و جمیع نباتات را بیرون مے آریم از عدم خلق میکنیم وَجَنَّاتٍ أَلْفَافًا و بیرون می آریم بآن آب بستانهائے سبز انبوه را که شاخهائی درختان

او درهم پیچیده باشد از بسیاری وَأَلْفَافًا جمع باشد چون که حق سبحانه و تعالی دلائل عظام
یاد کرد بر قدرت تامهٔ خود بر آمدن روز قیامت و گفت جل جلاله إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ
كَانَ مِيقَاتًا بدرستیکه روز قیامت که جدا کرده شود در وے دوست را از دشمن و
حق را از باطل هست وعده گاه گرد آمدن همه خلق در وے برائے شمار و جزا الفصل
جدا کردن يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ آن روز جدا کردن باشد روزے که دمیده شود در
صور و صور مانند شاخیست که اسرافیل علیه السلام در وے دمد و قیل پیکر ها یعنی صورت
فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا پس بیائید شما از گور به عرصات قیامت گروه گروه و جماعت جماعت
و در کشاف آورده هست که در حدیث آمده که اهل عرصات ده گروه بیایند یک گروه
به صورت حمدونه آیند و آن خمر کشان باشند و یک گروه دیگر سر زیر و پائے بالا و بروے
خود میروند و اینها ربوا خواران باشند و گروهے دیگر نابینا و کور باشند و این قاضیان
و مفتیان باشند که در حکم و فتوائے میل کرده باشند به ناحق و گروهے دیگر لنگ باشند
و این کسانے باشند که در طاعت عجب آرند و گروهے دیگر زبانهائے خود را می خایند
و اینها عالمان باشند که به علم و وعظ خود عمل نه کرده باشند و گروهے دیگر دست و پائے
ایشان بریده باشد و این کسانے باشند که همسایه را رنجانیده باشند و گروهے دیگر
را بر دارهائے آتشین کشیده باشند و ایشان غمازان و سعی ناحق کنندگان باشند که مردمان
را در پیش سلطان ظالم و عوان بے باک در رساند از نه هشتم گروهے باشند که همه اعضائے
ایشان از هر پلیدی پلید تر و از هر گنده گنده تر باشند و اینها کسانے اند که لذتهائے دنیا
را از درهائے حرام گرفته باشند و حق خدائے را نداده باشند و نهم گروهے باشند که
جامها از قطران و گوگرد سیه پوشیده باشند و این ها متکبران و فخر کنندگان باشند بمال و
جاه دنیوی و دهم گروهے باشند به صورت خوکان و چشمهائے ایشان نابینا و دندانهائے
ایشان از دهان بیرون آمده و ماران و کژدمان در دهان و در چشم ایشان افتاده و علها

وزنجیرها در گردن ایشان و اینها شراب فروشان و شراب خواران باشند نعوذ بالله من ذلك
اینها بدبختان و عاصیان باشند اما مؤمنان و صالحان و جوانمردان بعضے بصورت ماه
شب چهارده و بعضے بصورت آفتاب و بعضے بصورت ستارگان باشند قوله وَفُتِحَتِ
السَّمَاءُ فَكَانَتْ أَبْوَابًا وگشاده شود آسمان پس باشند درهائے آسمان یعنی پاره پاره شود و
ذره ذره شود آنگه ناچیز شود و قیل گشاده شود درهائے آسمان تا فرشتگان فرود آیند امام
عاصم و حمزه و کسائی فُتِحَتْ بتخفیف خوانده اند و باقی قراء فُتِّحَتْ بتشدید خوانده اند وَسُيِّرَتِ
الْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَابًا و رانده شود کوهها را از زمین یعنی از روئے زمین پس همچون نمایش
سراب شوند یعنی ناچیز شوند سراب آنچه در نیم روز نماید در بیابان مانند آب و هیچ چیز نباشد
چون چنین شود عقوبت دوزخ پیش آید إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا بدرستیکه باشد
دوزخ راه گذر خلق هر که به بهشت رود بر صراط بگذرد و صراط پلے باشد بر بالائے دوزخ
و از امام حسن بصری روایت کرده شده است که پل صراط سه هزار ساله راه است از موئے
باریکتر و از شمشیر تیزتر هزار سال بر آمدن باشد و هزار سال فرود آمدن و هزار سال
همواری باشد تیز و باریک بر گناه گاران باشد و فراخ و پهن بر مؤمنان خدائے ترس
بعضے زود بگذرند همچون برق و بعضے را هفت هزار سال باید تا بگذرند و کافران
نتوانند گذشتن و در دوزخ افتند و هر مؤمنے را نورے باشد بعضے را هر چند نظر
کنند و بعضے را تا زیر قدم این سخن را نقل کرده شده است از رساله خواجه محمد پارسائی
بخاری رحمة الله علیه که برادر طریقت ما بوده اند و زینت اصحاب حضرت خواجه ما
بوده اند علیهم الرحمة والرضوان بقول دیگر مرصاد کمین گاه است لِلطَّاغِينَ
مَآبًا بدرستیکه باشد دوزخ مر طاغیان را یعنی مر کافران را جائے بازگشت و جائے

قوله مرصاداً کمینگاه خلق است یعنی همه را گذر بر آن کمینگاه [illegible] ... الجنة یا موضع رصد [illegible] دوزخ انتظار [illegible] ... مؤمنان [illegible] ۱۲

باشیدن که همیشه در وے باشند لّٰبِثِیْنَ فِیْهَآ اَحْقَابًا باشند کافران در دوزخ روزگارہائے دراز بی نہایت کذا فی الکشاف والکواشی ولیس المراد عددا محصورا الحقب روزگار باشد واز حقب ہشتاد سال مراد نیست اینجا لَا یَذُوْقُوْنَ فِیْهَا بَرْدًا وَّلَا شَرَابًا نچشند دران دوزخ ویا دران روزگار ہیچ خنکی وہیچ آشامیدن یعنی ہیچ راحتے نہ باشد ایشان را الشراب آشامیدن قیل بَرْدًا ای نوما یعنی آسایش خواب وخوردنی نباشد شان قیل خنکی وقیل خواب اِلَّا حَمِیْمًا وَّغَسَّاقًا ولیکن آب گرم وخون وریم آبہٴ دوزخیان را بخوارانند وبیاشامند (الحمیم آب گرم الغساق خون وریم دوزخیان جَزَآءً وِّفَاقًا این عذابہا کہ یاد کردیم باشد جزائے موافق کردارہائے ایشان ہیچ کردارے بدتر از کفر نیست وہیچ عذابے سخت تر از عذاب آتش دوزخ نیست وایمان بہترین کارہاست وبہشت خوشترین جائے ہاست نصب علی المصدر ای جوزوا جزاء موافقا لاعمالهم چون بیان کرد کار ایشان را در دنیا وگفت جل جلالہ اِنَّهُمْ کَانُوْا لَا یَرْجُوْنَ حِسَابًا بدرستیکہ این دوزخیان در دنیا بودند کہ نمی ترسیدند از شمار قیامت وقیل امید نمیداشتند حساب را الرجاء امید داشتن وترسیدن وقیل امید نمیداشتند قیامت را وَّکَذَّبُوْا بِاٰیٰتِنَا کِذَّابًا وبودند کہ دروغ میداشتند قرآن را وحجتہائے توحید را دروغ داشتنی بزرگ یعنی ہیچ متوجہ دلائل عقلیہ ونقلیہ نمی شدند ودر کفر اہتمام تمام داشتند اہتمام در کارے درآمدن نصیب مؤمن این ست کہ حساب خود بکند وبہ توبہ استغفار عذر خواہی بکند وبعد از نماز دیگر بہ محاسبہٴ احوال واقوال واوقات گذشتہ اشتغال نماید شاید کہ حکمت خواندن سورہٴ عم بعد از نماز عصر این بودہ باشد واللہ اعلم وَکُلَّ شَیْءٍ اَحْصَیْنٰهُ کِتٰبًا وہر چیزے را دانستہ ایم وشمردہ ایم ونوشتہ ایم در لوح محفوظ (یعنی پیدا کردہ ایم الاحصاء دانستن وشمردن نوشتن) فَذُوْقُوْا پس چشید جزاہای کردارہائے بد خود را فَلَنْ نَّزِیْدَکُمْ اِلَّا عَذَابًا پس ہرگز زیادہ نہ کنیم شما را مگر عذاب (واین آیت

سخت ترین وعید است مر دوزخیان را وازین آیت معلوم میشود که مراد از احقابا ابد الآباد
است نه عدد مخصوص در تنبیه الغافلین آورده است که دوزخیان باران را طلبند ابر
سیاہے پیدا شود وماران ہمچون گردنهائے شتران ببارد وکژدمان ہمچون شتران ببارد
برایشان بگزد وایشان را ہزار سال درد وزہر آن نرود ومعنی این آیت که قوله تعالی
نَزِيْدَنَا هُمْ عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ یعنی زیادت کنیم ایشان را عذابے بر بالائے عذاب
قوله تعالیٰ فَلَنْ نَّزِيْدَكُمْ اِلَّا عَذَابًا اشارت که باین نوع عذاب باشد نعوذ بالله
مِنْ ذٰلِكَ والله تعالیٰ اَعْلَمُ چون از حال دشمنان وکافران خبر کرد از حال دوستان
ومومنان متقی نیز خبر کرد وگفت جل جلاله اِنَّ لِلْمُتَّقِيْنَ مَفَازًا حَدَآئِقَ وَاَعْنَابًا بدرستیکه
مومنان پرہیزگاران راست رستگاری یافتن وبهشت را وباغهائے آراسته وانگور
ہائے الوانی ودر حدیث آمده است که یک خوشۂ انگور بهشتی چنان کلانست که اگر زاغی
یک ماه بپرد از بالائے آن بپایان آن نرسد ومومن چون در بهشت در آید ہزار باغ
بیند در ہر باغے ہزار درخت بود وبر ہر درختے ہفتاد ہزار برگ بود وبر ہر برگے نوشته که
لَآ اِلٰهَ اِلَّا اللهُ مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللهِ اُمَّةٌ مُّذْنِبَةٌ وَّرَبٌّ غَفُوْرٌ ودر روایت آمده است که
چون میوۂ بهشتی را ببرند در حال در جائے او میوۂ دیگر بیرون آید بقدرت خدا تعالیٰ روایت کرده است
از تیسیر وَّكَوَاعِبَ اَتْرَابًا مر این بهشتیان را باشد عروسان نارپستان بکران اصلی ہمزادان یعنی حوران بهشتی
که ہرگز پیر نشوند وَّكَاْسًا دِهَاقًا وقدحهائے بهشتی برابر پیاپے بدست غلمان بهشتی بامر ملک لَا يَسْمَعُوْنَ
فِيْهَا لَغْوًا وَّلَا كِذّٰبًا نشنوند این بهشتیان در بهشت سخن بیہوده ونه دروغ دارند
یکدیگر را چون در دنیا مجلسهائے ایشان پاک بوده باشد از سخن فحش ودروغ ومسخرگی
وخبر چینی در آخرت نیز پاک باشند جَزَآءً مِّنْ رَّبِّكَ عَطَآءً حِسَابًا این راحتهای
جزائے طاعتها باشد وقیل عطائے بسیار باشد از پروردگار تو وقیل عطائے

درختے بود ۱۲ دوزخیم بهشتیان را درستان عرب تو آورند ازنزا درختان بیاد پستانها اعنابا درم حدائق ودو نقطا

کافی بس کننده باشد چندان بد ہر شان کہ گویند بس تعیب درویش انیست کہ باید کہ دایما بطاعت و مراقبہ ومجاہدہ ومحاسبہ ومشاہدہ اشتغال نماید واز ہزل وغفلت و تکذیب انبیاء اولیا حذر کند واز غافلان وہازلان دور باشد وسخن حضرت خواجہ عبد الخالق عجدوانی است رحمۃ اللہ علیہ کہ گفتہ اند از صحبت بیگانگان حذر کنید چنانکہ از شیر درندہ رباعی

باہر کہ نشستی و نشد جمع دلت	وز تو نرمید صحبت آب و گلت
زنہار ازان قوم گریزان میباش	ور نہ نکند روح عزیزان بحلت
بیت صحبت مردانت از مردان کند	ابر گریان باغ را خندان کند

رَبِّ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَمَا بَیْنَھُمَا الرَّحْمٰنِ پروردگار آسمانہا وزمینہا وانچہ درمیان ہر دو است خدائے مہربان است لَا یَمْلِکُوْنَ مِنْہُ خِطَابًا نتوانند خلق بوے سخن گفتن از برائے شفاعت کردن مگر بہ فرمان او وَقِیْلَ الْقِرَاءَۃُ رَبُّ السَّمٰوٰتِ بضم الباء وبضم النون یَوْمَ یَقُوْمُ الرُّوْحُ وَالْمَلٰٓئِکَۃُ صَفًّا نتوانند کہ سخن گویند بہ حضرت خدائے تعالیٰ در روزے کہ ایستد روح وفرشتگان صف زدہ یَوْمَ ظرف لَا یَمْلِکُوْنَ باشد یا ظرف لَا یَتَکَلَّمُوْنَ وبعضے گفتہ اند گروہے اند از شکرہائے خدا سیے تبارک وتعالیٰ کہ با ملائکہ صف زنند وآن روز کہ آن گروہ نہ از ملائکہ باشند ونہ از فرشتگان یعنی دران روز سخن نگویند خلائق اِلَّا مَنْ اَذِنَ لَہُ الرَّحْمٰنُ مگر آن کسیکہ خدائے تعالیٰ او را دستوری دہد واذن کند بہ سخن گفتن وَقَالَ صَوَابًا و گفتہ باشد صواب یعنی در دنیا لَا اِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللّٰہِ گفتہ باشد یعنی در روز قیامت شفاعت مومن کند مر مومن را وشفاعت حق است مر پیغامبران را واولیاء وعلماء وشہداء راو ہر کرا کہ خدائے تعالیٰ خواہد وقیل روح بہ یک قول جبرئیل است علیہ السلام وقیل فرشتہ ایست از ہمہ فرشتگان بزرگتر کہ وے تنہا یک صف باشد وہمہ فرشتگان یک صف بعدانہ عرش مجید ہیچ چیز از وے بزرگتر نیست وغیر این نیز گفتہ اند ذٰلِکَ الْیَوْمُ الْحَقُّ این روز نیست ثابت وباشد بے شک فَمَنْ شَآءَ پس ہر کہ خواہد اتَّخَذَ اِلٰی رَبِّہٖ مَاٰبًا بگیرد بسوی خدا خود جائے

بازگشت یعنی ایمان آرد و عمل صالح کند تا جائے یابد در بہشت بہ رحمت خدائے تعالیٰ اِنَّآ اَنْذَرْ
نٰکُمْ عَذَابًا قَرِیْبًا بدرستیکہ ما ترسانیدیم شمارا بہ عذابے کہ نزدیک ست آمدن او یَوْمَ
یَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ یَدٰهُ در روزے کہ ببیند مرد آنچہ پیش فرستادہ باشد دو دست او
از نیکی و بدی وَیَقُوْلُ الْکٰفِرُ و بگوید کافر یٰلَیْتَنِیْ کُنْتُ تُرَابًا اے کاشکے من خاک شدمی
چنانکہ حیوانات دیگر شدند حق سبحانہ وتعالیٰ ہمہ مخلوقات را زندہ گرداند و ایشان داد خود
از یک دیگر بستانند اگر گوسفند بے شاخ را گوسفند با شاخ زدہ باشد وے را شاخ دہند تا
وے را بزند و ہمہ ستوران را و جانوران را زندہ کنند فرمان آید کہ من شمارا از برای فرزندان
آدم آفریدہ بودم در دنیا ایشان بہ شما چہ معاملہ کردند گویند الٰہی تو دانائی فرمانبرداری
ایشان کردیم ایشان کاہی و جوے و سبوسی و کنجارہ بما دادند و نعمتہائے خوب را ایشان
خوردند درین باشند کہ ناگاہ کافران را ببینند در عذاب دوزخ گویند الٰہی ما راضی شدیم
از انچہ بما کردند فرمان آید کہ ہمہ خاک شوید چون خاک شوند کافران آرزو برند حال ایشان را
و گویند اے کاشکے ما نیز خاک شدمی ہمچون ایشان تا از عذاب ابدی خلاص یافتمے چون این سورہ
را تمام کنی بگوئے اَللّٰھُمَّ اعتق رقابنا و رقاب اٰبائنا و امہاتنا من النار برحمتك یا
ارحم الرّاحمین وصیت والد شریف رحمۃ اللہ علیہ باین فقیر این بود کہ این دعا را بعد
از سورۂ عم بخوان قیل مراد ازین کافر کہ گوید یالیتنی کنت ترابا ابلیس ست کہ آرزو برد برآدم
یعنی ابلیس آرزو برد کہ کاشکے من خاک بودمے ہمچون فرزندان آدم علیہ السلام واللہ اعلم بالصواب

سُوْرَةُ وَالنّٰزِعٰتِ	بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ	مَکِّیَّةٌ اٰیَاتُھَا ۴۶ وَ رُکُوْعَاتُھَا ۲

بدانکہ حضرت حق سبحانہ وتعالیٰ درین سورۂ بہ پنج چیز سوگند یاد کردہ است و مفسران را
اختلاف است کہ آن پنج چیز چیست اصح اقاویل این ست کہ در ہر پنج مراد فرشتگانند
کہ بکارہا حق تعالیٰ ایشان را مشغول کردہ است و ما این قول را اختیار کردیم وَالنّٰزِعٰتِ
غَرْقًا اے نزعا غرقا الغرق بمعنی الاغراق و یقال غرقتہ و اغرقتہ ای اخذتہ

بقوة النزع کشیدن والغرق والاغراق گرفتن بسختی یعنی بحرمت فرشتگانیکه بکشند جانهای
کافران را کشیدن سخت چون جان بچنبر گردن رسد بگذارند تا همه در تن درآید باز کشندش
تا بر کافران سخت شود جان کندن نعوذ بالله من ذلك نزع در لغت عرب کشیدن را
گویند غرقاً یعنی کشیدن محکم وَالنّٰشِطٰتِ نَشْطًا و بحرمت فرشتگان که بگیرند جانهای
مؤمنان را بآسانی و بزودی بیرون آرند نشط الدلو من البیرای اخرجها کذا فی الکشاف
یعنی چنانچه بیرون آورد دلو را از چاه وَالسّٰبِحٰتِ سَبْحًا و بحرمت فرشتگان که شناوری
کنند لشتابند در فرمانهای حق تعالی السبح شناوری کردن یقال فرس سابح وسبوح
یعنی اسپ تیز رو در هوا و شناور گویا که در آب میرود یا چون آب میرود ولسرعته فی
سیره بسهولة کانه یسبح فی الماء فَالسّٰبِقٰتِ سَبْقًا پس بحرمت فرشتگانی که بر
یک دیگر پیشین گیرند در خیرها و طاعتها فَالْمُدَبِّرٰتِ اَمْرًا پس بحرمت فرشتگان که تدبیر
میکنند کار عالم را و آن جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل اند علیهم السلام عزرائیل
بگرفتن جانها موکل است و جبرئیل بلشکرها و بادها موکل است و میکائیل بر بارانها و نباتات
و اسرافیل بر لوح محفوظ اطلاع میباشد و پس وے از ان جا میگیرد و به فرشتگان دیگر
میرساند و بقول دیگر اسرافیل را خدا تعالی دانا میگرداند بآنچه خواهد بود و وے بفرشتگان دیگر میرساند چنانکه
آدم علیه السلام را در یک لحظه دانا گردانید باسمای بیواسطه کسی جواب قسم مقدرست یعنی بحرمت این چیزها
که یاد کرده شد که شما زنده کرده خواهید شد بعد از مردن یَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ در آن روز که بلرزد لرزنده
الرجف لرزیدن یعنی زمین بجنبد چون در صور دمیده شود اول بار همه خلق بمیرند تَتْبَعُهَا الرَّادِفَةُ از پس
وے درآید پس درآینده التبع والتباعة والتبایع والردف از پس درآمدن یعنی بار دوم که در صور
دمیده شود و زمین بجنبد و خلق زنده شوند و میان این دو میدان چهل سال باشد
قُلُوبٌ یَّوْمَئِذٍ وَّاجِفَةٌ دلهای خلق در آن روز تپنده شوند الوجف تپیدن دل
اَبْصَارُهَا خَاشِعَةٌ چشمهای ایشان در آن روز از ترس خوار و ذلیل و بمغاکی فرو رفته

باشند اَبْصَارُهَا یعنی بینائی خداوندان دلها چون کافران مصیبت قیامت را شنیدند عجب داشتند و گفتند چنانکه حق تعالی ازان خبر کرد يَقُولُونَ اَئِنَّا لَمَرْدُودُونَ فِي الْحَافِرَةِ می گویند کافران که ما بازگردانیده شدگانیم یعنی خواهیم بود به حال اول و باز زنده شویم چنانکه اول بودیم الحافرة اول کار یعنی زندگانی از پس مرگ ءَاِذَا كُنَّا عِظَامًا نَخِرَةً آیا چون شویم استخوان های بوسیده میانه کاواک که باد در وی گذرد و آواز شنیده شود القراءة ناخرة ونخرة العامل فی اذا المحذوف ای انبعث اذا کنا عظام قَالُوا گفتند کافران تِلْكَ اِذًا یعنی زنده شدن ما دوباره كَرَّةٌ بازگردانید نیست خَاسِرَةٌ زیان کاره باشیم چون عمل نیک نه کرده ایم و ایمان نیاورده ایم چون کافران منکر شدند آمدن قیامت را و دور داشتند حق سبحانه وتعالی بر ایشان رد کرد و گفت جل جلاله فَاِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَّاحِدَةٌ پس بدرستی و راستی که نیست این زنده کردن ایشان و رد کردن بحال اول مگر یک بانگ بر زدنی یعنی یک دمیدن در صور فَاِذَا هُمْ پس ناگاه ایشان بِالسَّاهِرَةِ باشند در روی زمین قیامت که آن زمین نزدیک به بیت المقدس باشد چون منکران محمد صلے اللہ علیہ وسلم را یاد کرد از حال فرعون و انکار او از موسی علیہ السلام خبر داد که با وی چه رسید با ایشان نیز خواهد رسید پس گفت جل جلاله هَلْ اَتٰىكَ حَدِيْثُ مُوْسٰى بدرستیکه بتو ای محمد صلے اللہ علیک رسید سخن موسی علیہ السلام اِذْ نَادٰىهُ رَبُّهٗ چونکه خواند او را خدای او بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى در جای پاک که نام او طوی است اِذْهَبْ اِلٰى فِرْعَوْنَ اِنَّهٗ طَغٰى فرمود حق تعالی موسی علیہ السلام را که برو سوی فرعون بدرستیکه وی از حد در گذشته است و وی را بدین حق بخوان که وی از حد در گذشته است و دعوی باطل میکند خاک در دهن وی که خود را خدای میگوید لعنت اللہ علیہ فَقُلْ پس بگو مر فرعون را هَلْ لَّكَ اِلٰٓى اَنْ تَزَكّٰى هیچ رغبت هست ترا که پاک شوی و از کفر و گناه

بالاخرة تساهرونهم وقال علی ابن عباس وهذا قول مجاهد زبیر والروایة فی کتاب المسومة الملح والساهرة بالساهرة فاذا هم قوله تعالیٰ

آواز اسرافیل علیہ السلام جہ خلائق بعالم برسد زمین القیامة والسهرة بیداری بود ۱۲ منہ رحمہ اللہ تعالیٰ

دور باشی و ایمان آری به خدائے تبارک و تعالی بدست من وَاَهْدِيَكَ اِلٰى رَبِّكَ فَتَخْشٰى و راه نمایم ترا به خدائے تو تا بترسی و از کفر و گناه دور باشی فَاَرٰىهُ الْاٰيَةَ الْكُبْرٰى پس نمود موسی علیه السلام فرعون را نشانی بزرگ یعنی عصا و ید بیضا ید بیضا آن بود که دست خود را موسی علیه السلام در بغل خود میکرد همچون آفتاب روشن می شد و در عصا هزار معجزه بود و بعضے گفته اند که ید بیضا اکبر بود از بهر آنکه سحرهٔ فرعون نتوانستند سحرے بصورت ید بیضا آوردن و بصورت عصا آوردند فَكَذَّبَ وَعَصٰى پس دروغگوے داشت فرعون موسی علیه السلام را و عاصی شد ثُمَّ اَدْبَرَ يَسْعٰى پس برگشت از قبول کردن ایمان و کوشش کرد در فساد کردن و دشمنی به موسی علیه السلام فَحَشَرَ پس گرد کرد فرعون جادوان و لشکر خود را و قوم خود را فَنَادٰى پس خواند ایشان را و آواز داد شان فَقَالَ اَنَا رَبُّكُمُ الْاَعْلٰى پس گفت منم پروردگار بزرگ ترشما لعنة الله علیه یعنی بتان خدایان خرد اند و من کلان تر ایشانم فَاَخَذَهُ اللّٰهُ پس گرفتش خدائے تعالی نَكَالَ الْاٰخِرَةِ وَالْاُوْلٰى برسوائی دنیا و آخرت در دنیا غرق کردش بآب و در آخرت سوختش بآتش اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ لَعِبْرَةً لِّمَنْ يَّخْشٰى بدرستیکه درین عذاب که وے را کردیم پند نیست مر هر کسے را که بترسد از خدائے تعالی العبرة پند و انگشت نمای خلق شدن نصیب تو انیست که اهل حق را منقاد باشی و با ایشان دشمنی نکنی تا همچون فرعون محروم نمانی مثنوی

امتی رسولان ضمیر راست زکو	مستمع خواهند اسرافیل خو
نخوتے دارند و کبری چون شهان	چاکری خواهند از اهل جهان
تا ادبهاشان بجا گه نادرے	از رسالت شان چگونه برخوری
کے رسانند آن امانت را بتو	تا نباشی پیش او راکع دو تو
مرادب شان کے همی آید پسند	کامدند ایشان زایوان بلند

قصهٔ فرعون را خدائے تعالی عبرت گفت وانگشت نما گردانید مر عالمیان را مانند

یادکنیم بعضے را تا پند باشد و من الله التوفیق و علیه التکلان بدانکه وهب بن منبه
روایت کرده است که فرعون علیه اللعنة در خواب دید که کسے پیدا شود از بندگان تو که مملکت ترا خراب کند و ترا
در آب غرق کند و لشکر ترا نیز از بنی اسرائیل همچون کسے پیدا شود چون بیدار شد غمناک شد و قوم
خود را خبر کرد همه گریستند و تعزیت داشتند و مر فرعون را هزار جادو بود و هزار کاهن یعنی
رمال و هزار منجم همه را جمع کرد و خواب را با ایشان بگفت همه گفتند ما کفایت این بکنیم ما را
چهل روز فرصت بده پس فرصت داد شان ایشان رفتند و گلیم پوشیدند و نان جوین
میخوردند و بر خاکستر می خفتند و شب بیدار مے بودند و روزه میداشتند و زاری میکردند
پیش دیوانی که مے پرستیدند شان تا ایشان را خبر کنند ازین خواب فرعون و دیوان دران
وقت بآسمان میرفتند و از فرشتگان سخن مے شنیدند چون کارے در دنیا میشدی حق تعالی
بحملهٔ عرش خبر کردے ایشان باهل آسمانها بگفتندے و دیوان او را در آسمانها بشنیدندی
وحی آمد بحملهٔ عرش که ما در بنی اسرائیل پیغمبرے خواهیم آفرید ملک فرعون را براندازد و او را
هلاک کند و این درا سکندریه یعنی در مصر خواهد بود در شب جمعه در فلان ماه معین چونکه
سه ساعت از شب بگذرد از پشت پدر به رحم مادر آوریم وے را چون شیاطین
این وحی را در آسمان شنیدند به زمین آمدند و منجمان و ساحران و کاهنان را خبر کردند
که چهل روز دیگر همچنین خبرے خواهد شد و ایشان پیش فرعون آمدند و گفتند حال
چنین ست فرعون گفت چه حیله می کنید تا ما در وے را پیدا کنیم و بکشیم تا این موجود
نشود گفتند ما این نتوانیم کرد فاما مردمان بنی اسرائیل را در شب چهلم از زنان جدا کنیم
تا این شخص موجود نشود و چون شب چهلم شد چنین کردند مردان بنی اسرائیل را در جائے
معین کردند و هر یکے را چیزها دادند و گفتند همه اینجا باشید بایک دیگر صحبت دارید منجمان
آن شب بیدار مے بودند و فرعون با عمران که وزیر خاص او بود و دربان وے بود دباوی
در شهر مصر رفتند و عمران از بنی اسرائیل بود و فرعون نمی دانست و همه بنی اسرائیلیان

ولشکر فرعون بیرون شہر ماندند و فرعون عمران راگفت از در کوشک من جائے نروی وخود بالباس خواب رفت عمران چنان کرد تا آن وقت کہ خدائے تعالیٰ خواستہ بود عروس عمران راخبر شد کہ عمران در شہرست آمد بہ نزدیک عمران و ہر دو جمع شدند بایک دیگر موسےٰ علیہ السّلام از پشت پدر بہ رحم مادر آمد عمران گفت مر عروس خود راکہ بدانکہ آنکس کہ فرعون از وے می ترسد این فرزند ما خواہد بود پنہان دار این سر را چون منجمان در آسمان نظر کردند نشانے یافتند کہ موسےٰ علیہ السلام از پشت پدر بہ رحم مادر آمد فریاد بر آوردند و نعرہ بر داشتند باواز بلند کہ فرعون بشنید و بیدار شد و از عمران پرسید کہ این چہ حالست عمران گفت آواز بنی اسرائیلیان ست کہ بایک دیگر بازی میکنند خاطر فرعون نگران شد چون بامداد شد منجمان بارو بہائے سیاہ و جامہٴ دریدہ پیش فرعون آمدند و گفتند این دشمن تو در شکم مادر پیدا شد فرعون غضب کرد بر ایشان ایشان گفتند ما تدبیر کنیم چون از مادر آید چون موسے از مادر آمد گفتند این دشمن تو ظاہر شد فرعون غمناک شد گفتند ہمہٴ زنان بنی اسرائیل را جمع کن و فرزندان ایشان را کہ درین ماہ از مادر آمدہ اند پسر از را بکش و دختران را بگذار فرعون چنین کرد نود ہزار پسر طفل رابکشت از بنی اسرائیل و حق تعالےٰ موسےٰ را نگاہ داشت و باقی قصہ در کتابہا مذکور ہست پس عبرت و پند درین قصہ این ست کہ ہیچ کس تقدیر حق تعالیٰ را دیگر نتواند کرد رضا بقضا باید داد قطعہ

چون قضا رفت و حکم شد تقدیر	دفع آن کار ابلہان باشد
ہر کہ گردن نہد قضائے ورا	مر ورا حق نگاہبان باشد

چون کافران قیامت را انکر شدند حق تعالیٰ قدرت خود را بیان کرد برین کہ وے قادر ست بر زندہ کردن و بر ہر چہ خواہد و گفت جل جلالہٗ ءَاَنْتُمْ اَشَدُّ خَلْقًا آیا شما قوی ترید از جہت آفریدن اَمِ السَّمَآءُ بَنٰىهَا یا آسمان بنا کرد او را خدائے تعالیٰ رَفَعَ سَمْكَهَا و برداشت سقف او را فَسَوّٰىهَا پس راست کرد او را کہ در وے ہیچ شگافے و عیبے نیست یعنی آن خدائے کہ

که قادر ست بر آفریدن آسمانهائے باعظمت اولے ترکہ قادر باشد بآفریدن و زندہ کردن خلق را
بعد از مردن ایشان و قدرت خود را بار دیگر یاد کرد و گفت جل جلالہ وَاَغْطَشَ لَيْلَهَا و تاریک
کرد خدائے تعالیٰ شب را کہ از آسمان پیدا شود تاریکی وے باز قدرت خود را یاد کرد و گفت
جل جلالہ وَاَخْرَجَ ضُحٰهَا و بیرون آورد چاشتگاہ یعنی نور آفتاب را از پس تاریکی پیدا کرد
در آسمان پس ہر شب و ہر روز میرانیدن و زندہ کردن است پس ہمہ را در شب بخواب برد
چون روز شود ہمہ را بیدار سازد وَالْاَرْضَ بَعْدَ ذٰلِكَ دَحٰهَا باز قدرت خود را بآفریدن
زمین یاد کرد و گفت زمین را بعد از ان گسترانید و پہن کرد وی را بر روئے آب عبد اللہ ابن
عباس رضی اللہ عنہما گفت اول زمین را آفرید لیکن فراخ نکردش تا آسمان را آفرید و عبد اللہ
ابن عمر رضی اللہ عنہما گفت حق سبحانہ و تعالیٰ اول زمین کعبہ را آفرید باندازۂ خانہ کعبہ
چہار گوشہ بر روئے آب نہاد پیش از انکہ آسمان دنیا را آفرید ہزار سال بعد از ان آسمان
دنیا را آفرید و زمین را از ان زمین کعبہ بیرون کشید و بر روئے آب گسترانید اَخْرَجَ مِنْهَا
مَاۗءَهَا بیرون آورد از زمین آب را وَمَرْعٰهَا و چراگاہ او را یعنی ہر چہ آدمیان و ستوران
خورند از زمین بیرون آورد وَالْجِبَالَ و کوہہا را اَرْسٰهَا آفرید و فرو گذاشت و ایستادہ
کرد و اَرْسَاۗءُ استوار کردن و ایستانیدن مَتَاعًا لَّكُمْ وَلِاَنْعَامِكُمْ و این ہمہ را آفرید تا
برخورداری و منفعت شما باشد و علف ستوران شما باشد چون بدین نعمتہا شکر نگفتند و بدین
دلائل عظام التفات نہ نمودند و ایمان نیاوردند از عذاب بزرگ خبر کردشان و گفت فَاِذَا
جَاۗءَتِ پس چون بیاید الطَّاۗمَّةُ الْكُبْرٰى بلائے بزرگ پوشندۂ عقلہا و قیل غلبہ کنندہ
و قیل ہیبناک و آن آواز اسرافیل است کہ در صور دمد یعنی چون بیاید قیامت و خلق زندہ
شوند يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْاِنْسَانُ مَا سَعٰى در آن روز پند گیرد آدمی و یاد کند یعنی بیند آنچہ کردہ

بوده اند نجوم ۔ پر ساختن · افشت بر دها آسمان · افگند بر دها · دور دو شخ ۰۰۰ · نیز بیدا آمدن · گذروی ده داو آقاب · اندوه وخجم با بتمال بدوا · لفان کردن · بجز در دور بالامبون · مخسیم انسان · قال الامام

باشد در دنیا از نیکی و بدی وَبُرِّزَتِ الْجَحِیْمُ لِمَنْ یَّرٰی و پیدا کرده شود دوزخ مر آنکس
راکه بیند یعنی همه خلق دوزخ رابیند و دوزخی را بدوزخ برند و بهشتی را به بهشت فَاَمَّا
مَنْ طَغٰی پس اما هر که بیفرمانی کرد حق تبارک وتعالی را واز حد در گذشت وَاٰثَرَ الْحَیٰوةَ
الدُّنْیَا و برگزید زندگانی نزدیک تر را یعنی دنیا را بر آخرت فَاِنَّ الْجَحِیْمَ پس بدرستیکه
دوزخ هِیَ الْمَاْوٰی وے هست جائے بازگشت او درین آیت وعید بزرگست مر اهل
دنیا را که از حرام پرهیز ندارند وَاَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهٖ واما آنکه بترسد جائے ایستادن
را از برائے حساب پروردگار خود وَنَهَی النَّفْسَ عَنِ الْهَوٰی و باز دارد تن خود را از هوا
یعنی میل کردن بآنچه نشاید یعنی مراد نفس که بحکم شرع بوده باشد بنفس خود نداند الهوی
میل کردن دل بآنچه نشاید وقیل مراد نفس فَاِنَّ الْجَنَّةَ پس بدرستیکه بهشت هِیَ الْمَاْوٰی
و یست جائے بازگشت او یعنی هر که هوائے نفس خود بگذارد و بے فرمانی خدائے نه کند
بهشت جائے او باشد که هرگز از وی بیرون نیاید خواجه ابوبکر وراق رحمة الله علیه گفت
که خدائے تعالٰی در دنیا و آخرت چیزے خبیث تر از هوا که مخالف حق تعالی باشد
نیافریده و پیش اهل طریقت مرد وقتے بالغ شود که از هوائے نفس خلاص یابد بیت

	خلق اطفال اند جز مست خدائے		نیست بالغ جز رهیده از هوا	

بدانکه مفسران گفته اند که این دو آیت در حق مصعب بن عمیر و برادر وے عامر ابن عمیر
آمد که پادشاه زادگان عرب بودند یکے مؤمن بود و دیگرے کافر آیت در حق عامر ابن عمیر آمد
که وے کافر بود و در روز جنگ بدر وے را برادر وے مصعب ابن عمیر کشت این آیت آمد
فَاَمَّا مَنْ طَغٰی وَاٰثَرَ الْحَیٰوةَ الدُّنْیَا فَاِنَّ الْجَحِیْمَ هِیَ الْمَاْوٰی وآیت دوم وَاَمَّا مَنْ خَافَ
مَقَامَ رَبِّهٖ وَنَهَی النَّفْسَ عَنِ الْهَوٰی فَاِنَّ الْجَنَّةَ هِیَ الْمَاْوٰی در حق مصعب ابن عمیر
آمد که وے در جنگ احد کشته شد رضی الله عنه وآن چنان بود که ابوسفیان پدر معاویه
لشکر عظیم آورد در اُحُد واحد کوهیست نزدیک مدینۂ رسول صلے الله علیه وسلم ودران جنگ

علم اسلام بدست مُصعب داده بودند ابن قمیه نام کافرے بود که پہلوان لشکر کافران بود لعنۃ اللہ علیہ بر رسُول علیہ السلام نیزہ انداخت مصعب خود را در پیش انداخت تا نیزہ بوے رسید و رسول علیہ السلام بسلامت ماند و علم اسلام را فرشتہ بگرفت مانند مصعب تا علم بر زمین نیفتد و ابن قمیہ لعنۃ اللہ علیہ نعرہ زد کہ محمد را کشتم امیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہ وے را بکشت و لشکر کافران دران جنگ عم رسُول علیہ السّلام حمزہ را کشتند چنانکہ در تواریخ مذکور است پس این آیت آمد کہ وَاَمَّا مَنْ خَافَ در حق مصعب آمد و چون رسول علیہ السّلام مصعب را دیدند در خاک و خون افتادہ و زخم بسیار خوردہ گفت صحابہ را کہ وے را دیدہ بودید کہ چہ نوع جامہا داشت در مکہ گفتند نعلین وے از زر بود رباعی

در مطبخ عشق جز نکو را نکشند	لاغر صفتان زشت خو را نکشند
گر عاشق صادقے زکشتن مگریز	مردار بود ہر آنچہ او را نکشند

دظاہر این دو آیت عام است در حق مؤمنان و کافران قال النبی علیہ السّلام بئس العبد عبد الھوی یضلہ یعنی بد بندہ ایست بندۂ ہوائے گمراہ کنندہ و خواجہ محمد علی حکیم ترمذی رحمۃ اللہ علیہ گفتہ است کہ ہوائے مضل ترک حق ست در کارہا و عبادتہا و این فقیر میگوید در بخارا بودم در خود کاہلی و تیرگی مشاہدہ کردم گفتم چند روزے روزہ دارم تا باشد کہ این تیرگی دور شود نیت روزہ کردم و بخدمت شیخ خود خواجہ بہاء الدینؒ رفتم چون حضرت ایشان مرا دیدند فرمودند تا طعام آوردند و گفتند این ضعیف را کہ طعام بخور و این حدیث را خواندند کہ بئس العبد الخ و معنے وے را تقریر کردند و گفتند ما تجربہ کردہ ایم خوردن اولے تر ہست از روزہ بہ ہوائے نفس داشتن مثنوی

نفس خود را زن شناس از زن بتر	زانکہ آن جزو است و نفست کل شر
مشورت با نفس خود گر مے کنی	ہر چہ فرماید خلاف آن کنے
گر نماز و روزہ مے فرمایدت	نفس مکار است چیزے زایدت

مشورت با نفس خود اندر مقال		هر چه گوید عکس آن باشد کمال		
آنچه گوید نفس تو کانجا بدست		مشنوش چون کار او ضد آمده است		
تو خلافش کن که از پیغمبران		همچنین آمد وصیت در جهان		

و گفته اند که عمر دو باره می بایست تا بنده یکبار تجربه کند و بار دیگر عمل کند بآن ازین ارشاد فهم شد که در عبادت نافله نیز هوا میرود و گفتند که عبادت نفل باید که باذن شیخ فانی فی الله باشد که وے از هوا خلاص شده است و به هوا رو کرده نمی شود هیچ انگور پخته غوره نمی شود هیچ میوهٔ پخته دیگر باکوره نشده است الفانی لایرد باکوره میوهٔ که اول برسد این فقیر از ایشان پرسیدم که اگر همچنین شیخ یافت نشود چکنم گفتند هرگه که عبادت بکنید بعد از ان استغفار بکنید و حضرت خلیفهٔ ما خواجه علاؤ الدین عطار رحمة الله علیه این فقیر را فرموده اند که بعد از هر نماز بیست بار استغفار بگوے همه صد بار میشود اَسْتَغْفِرُ اللهَ الَّذِي لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّوْمُ وَاَتُوْبُ اِلَيْهِ قال النبی علیه السلام انی لیغان علی قلبی فا ستغفر الله فی کل یوم مائة مرة یعنی در دل من پرده پیدا میشود همچون ابر تنک پس استغفار می کنم در هر روزے صد بار يَسْأَلُوْنَكَ عَنِ السَّاعَةِ اَيَّانَ مُرْسٰهَا مے پرسند ترا اے محمد از قیامت که کے خواهد بود فِيْمَ اَنْتَ مِنْ ذِكْرٰهَا در چیستی تو اے محمد از یاد کردن قیامت یعنی تو ندانی وقت آمدن او را اِلٰى رَبِّكَ مُنْتَهٰهَا بخدائے تست پایان او یعنی دانستن او او داند که کے خواهد آمد و غیر او کسے نداند اِنَّمَا اَنْتَ مُنْذِرُ مَنْ يَّخْشٰهَا هر آئینه تو بیم کنندهٔ آن کسے را که تبرسد از قیامت یعنی تو نمیدانی که کے خواهد بود فا ماپند مے دہی کسے را که از آمدن قیامت تبرسد و توبه کند كَاَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا گویا که ایشان آن روز را یعنی قیامت بینند لَمْ يَلْبَثُوْا اِلَّا عَشِيَّةً نباشیده اند در دنیا مگر شبان گاہے اَوْ ضُحٰهَا یا چاشتگاہے یعنی همه عمر دنیا در پیش ایشان کوتاه نماید به مقدار آخر روز یا اول روز چون درازی قیامت بینند و ندا بهائے او را بچشند همه عمر به ایشان کوتاه نماید نعوذ

باللہ من ذلک خدایا ما را از خواب غفلت بیدار گردان و ختم کار ما را بخیر گردان بکرمک یا

اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ

سُوْرَةُ عَبَسَ مَكِّيَّةٌ | بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ | اِحْدٰى وَاَرْبَعُوْنَ آيَةً

عَبَسَ روے ترش کرد محمد علیہ السّلام وَتَوَلّٰى و روے گردانید اَنْ جَآءَهُ کہ آمد بوے اَلْاَعْمٰى نابینائے یعنی عبد اللہ بن مکتوم رضی اللہ عنہ سبب نزول این سورہ آن بود کہ نابینائے بود در مکہ درویشے عبد اللہ نام روزے در مجلس رسول علیہ السلام آمد و در مجلس کلانتران مکہ و توانگران بودند و رسول علیہ السّلام ایشان را بایمان میخواند نابینا گفت یا محمد علمنی مما علمک اللہ یعنی اے محمد بیاموز مرا از آن علم کہ خدائے تعالیٰ ترا آموزانیدہ است و ندانست کہ رسول علیہ السلام بچہ کار مشغول است رسول علیہ السّلام روے از وے بگردانید و روے ترش کرد نابینا را صحابہ خبردار کردند شرمندہ شد و از مسجد بیرون آمد جبرئیل علیہ السّلام آمد و حجابے میان رسول و کلانتران مکہ کشید تا رسول ایشان را ندید و در دیدن چشم او نقصان پیدا شد باز حجاب را بر داشت و این آیت آمد در حال رسول علیہ الصلوٰۃ والسّلام دانست کہ از جہت نابینا بود در عقب نابینا رفت و وے را یافت و عذر خواست و گفت تا زندہ باشی نفقۂ تو بر من باشد و ہر بارے کہ ویرا دیدے گفتے مَرْحَبًا بالذی عاتبنی فیہ ربی یعنی خوش باد بآنکس کہ عتاب کرد بمن از بہر وے خدائے من ہیچ حاجت داری تا روا سازم و درین آیت شرف اہل اسلام است و کمال درویشان و طالبان علم ظاہر و علم باطن فہم میشود نصیب تو این است کہ بر فقیران صالح کرم کنی و با ایشان تقرب جوئی بیت

این فقیران لطیف و خوش نفس	نظم	کز پے تعظیم شان آمد عبس	نظم
پادشاہی زاہل فقر طلب		آن سبق بردگان عالم جود	
کہ نیرزد بنزد ہمت شان		ہمہ ملک وجود قلب وجود	

هر کہ بطلب علم ظاہر یا بطلب علم باطن مشغول باشد دایماً او از جملہ اہل حق باشد وَمَا يُدْرِيكَ و تو چہ دانی اے محمد لَعَلَّهُ مگر وے یا بود کہ وے یعنی آن نابینا يَزَّكَّىٰ پاکیزہ شود بانچہ از تو بشنود و عمل کند أَوْ يَذَّكَّرُ یا پند گیرد و از گناہ توبہ کند الاصل يتزكى ويتذكر الاول اشارة الى تهذيب النفس عن الخصال الذميمة والثانى اشارة الى الاتعاظ بالمواعظ الظاهرة وتطهير الظاهر و درین نیز اشارت است کہ طالب العلم را باید کہ دائما بطلب علم باطن یا بطلب علم ظاہر مشغول باشد تا از جملہ اہل حق باشد. رباعی

تا در طلب گوہر کانے کانے	تا زندہ ببوی وصل جانے جانے
فی الجملہ حدیث مطلق از من بشنو	ہر چیز کہ در جستن آنے آنے

فَتَنفَعَهُ الذِّكْرَىٰ تا کہ سود کندش پند و وعظ تو أَمَّا مَنِ اسْتَغْنَىٰ اما آنکہ توانگر شدہ است و پرواے علم و ایمان ندارد فَأَنتَ لَهُ تَصَدَّىٰ پس تو پیش مے آئی مراد را و روی بوی مے آری و گوش بہ سخن وے میداری وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزَّكَّىٰ و چیست بر تو یا محمد یعنی بر توچہ باشد اگر آن کلانتران و توانگران ایمان نیارند و پاکیزہ نشوند و بہ نجاست کفر نجس باشند بر تو ہیچ چیز نیست جز رسانیدن بفرمان ما ایمان و عرفان بایشان نمید ہیم چون ایشان را پرواے آن نیست وَأَمَّا مَن جَاءَكَ يَسْعَىٰ و اما آنکہ بتو آمد و می شتافت یعنی آن نابینا کہ آمد تا علم آموزد از تو وَهُوَ يَخْشَىٰ و او می ترسد از خداے تعالی و قیل و می ترسید در راہ وقت آمدن چون راہ رانمے دید فَأَنتَ عَنْهُ تَلَهَّىٰ پس تو اے محمد از وی روے میگردانی و بکافران و کلانتران و توانگران روے مے آری و بایشان مشغول میشوی خوش باش اے درویش فقیر طالب صادق کہ از براے نابینائے بر حبیب خود ہمچنین عتاب میکند معلوم میشود کہ کرم و لطف حضرت باری تعالیٰ در حق فقیران و طالبان رضا و لقاے او بسیار است بسیار فقیر حقیر باشد بظاہر خراب و خاک آلود کہ وے از دوستان حضرت حق

تبارک و تعالی باش چنانکه پیغمبر علیه السلام ے فرماید رب اشعث اغبر مدفوع بالابواب
بسا مو ے ژولیده غبارآلوده ز در بارانده
لو اقسم علی الله لابره پس به حقارت بر وے نظر مکن تا هلاک نشوی، مثنوی
اگر قسم خورد بنام خدا هر آئینه جانب کنند او را خدا تعالیٰ

تو ز ضعف خود مکن بر وے نگاه	بر تو شب بر وے همان شب چاشتگاه
چشم وے خفته دلش بیدار از آن	شکل بے کار و روان در کار دان
حالت او خواب را ماند گهے	خواب پندار دم آن را اگر ہے

کَلَّا نه چنان ست که تو کردی اے محمد مکن مثل آنچه کردی اِنَّهَا بدرستیکه آیتهاے قرآن ما درین سوره تَذْكِرَةٌ پندیست مر خلق را فَمَنْ شَاءَ پس هر که خواهد ذَكَرَهٗ پند گیرد از فقیران و توانگران پند گیرد به قرآن و ایمان آرد و عمل کند تا دولت و سعادت یابد و هر که نکند زیان کار باشد و از بزرگی قرآن خبر کرد و گفت جل جلاله فِیْ صُحُفٍ مُّكَرَّمَةٍ این قرآن در کتابهاے بزرگ گردانیده شده است مَّرْفُوْعَةٍ بلند گردانیده شده است یعنی در لوح محفوظ مُّطَهَّرَةٍ پاک گردانیده شده از تناقض و دروغ بِاَیْدِیْ سَفَرَةٍ بدست نویسندگان كِرَامٍ نیکو بندگانند خداے تعالی را بَرَرَةٍ نیکو کاران یعنی فرشتگان که قرآن را نوشتند از لوح محفوظ قیل یعنے صحابهٔ رسول که قرآن را نوشتند و یاد گرفتند و عمل کردند و به خلق رسانیدند قال رسول علیه السلام الماهر بالقرآن مع الکرام البررة یعنی هر که ماهر شد به قرآن یعنی قرآن دان باشد با کرام بررہ باشد در مرتبه یعنی با فرشتگان مقرب باشد قُتِلَ الْاِنْسَانُ لعنت کرده شده باد آن آدمی مَاۤ اَكْفَرَهٗ چه کافر کرد او را به خداے تعالی مراد همه کافرانند و بقول امام مقاتل ازین انسان عتبه پسر ابی لهب است و قصهٔ او مشهور ست که او داماد رسول بود علیه السلام به سفر میرفت آمد پیش رسول علیه السلام و دختر او را طلاق کرده آب دهان در

مطهرة پاک از همه عیبها و نا شایستها و نا م[illegible] ۱۲ — بررة جمع بار — منزهٔ عن أن تمسها ایدی الشیاطین — یعنی فرشتگان و — از عهد نعیان[illegible] ۱۲ — صحیفهای گرامی کرده — یعنی که نوشته در — از فرشتگان آسمان — یکبار اعطا کرده — السلام از لوح محفوظ — وقیل جبرئیل علیه — [illegible] ۱۲

روے مبارک رسول علیہ السّلام انداخت وگفت کہ او کافر است بہ قرآن و بہ سورۂ وَالنَّجْمِ اِذَا هَوٰی رسول گفت علیہ الصلوٰۃ والسلام اللھم سلط علیہ کلبا من کلابک اے بار خدایا بگمار بروے یکی از سگان خود در آن سفر آن ملعون را شیر پارہ پارہ کرد و بخورد و آن چنان بود کہ در بیابانے رسید کاروانے از مکہ می آمد کسے گفت ایشان را کہ این جا شیران درندہ بسیار اند واقعہ باشید چون شب شد ابو لہب گفت من می ترسم از دعائے محمدؐ کہ بر پسر من کرد پس ہمہ کاروان یک جا جمع شدند و عتبہ را در میان خود گرفتند و خوابانیدند چون شب شد شیرے آمد و ہیچ کس را نخورد مگر عتبہ را کہ پارہ پارہ کرد و بخورد مِنْ اَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهٗ یاد کن آفریدن خود را اے کافر کہ از چہ چیز آفریدہ است خدائے تعالیٰ ترا بیان کرد و گفت مِنْ نُّطْفَةٍ از آب منی خَلَقَهٗ آفریدہ است وے را فَقَدَّرَهٗ پس اندازہ کرد آفریدن وے را چہل روز آب بود در شکم مادر و چہل روز دیگر خون بستہ و چہل روز دیگر گوشت پارہ بود بعد ازان روح در وے در آوردند و چون مدت نہ ماہ بگذشت ثُمَّ السَّبِيْلَ يَسَّرَهٗ پس راہ بیرون آمدن را از شکم مادرش آسان کرد پس مدتے عمر داد او را کہ خواست ثُمَّ اَمَاتَهٗ فَاَقْبَرَهٗ پس بمیرانیدش پس بہ گور بردش یعنی سنت گور کردن و کفن کردن و شستن و نماز جنازہ گذاردن را بر وے مشروع گردانید و ہمچنین عزت و حرمت دادش در حیات و ممات و ہمچون حیوانات دیگر نگردانیدش ثُمَّ اِذَا شَآءَ اَنْشَرَهٗ پس چون خواہد کہ زندہ گرداندش روز قیامت آن خدائے کہ قادر است بر آفریدن اول قادر است بر زندہ کردن بار دوم کَلَّا حقا کہ لَمَّا يَقْضِ مَآ اَمَرَهٗ ہنوز نہ گذاردہ است و بجائے نیاوردہ است آن کافر آنچہ فرمودہ است حق تعالیٰ وے را کہ بکند یعنی با وجود چندین دلائل آن کافر نگروید و عمل صالح نکرد باز دلیل خود را یاد کرد و گفت جل جلالہٗ فَلْيَنْظُرِ الْاِنْسَانُ اِلٰى طَعَامِهٖۤ پس بنگرد آدمی بہ طعام خود کہ چگونہ آفریدیم آن را پس بیان کرد و گفت جل جلالہٗ

أَنَّا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا ہر آئینہ ما ریختیم آب را از آسمان ریختنی ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا پس شگافتیم زمین را شگافتنی فَأَنْبَتْنَا فِيهَا پس برویانیدیم در زمین حَبًّا دانہ کہ قوت شماست یعنی جو و گندم و غیر آن وَعِنَبًا و انگور را کہ نان خورش شماست و از وے منفعت بسیار است شمارا وَقَضْبًا و سبزہ را کہ علف ستوران شماست وَزَيْتُونًا و زیتون را کہ از وے روغن شماست و در وے منفعت بسیار است شمارا وَنَخْلًا و درختان خرما را آفریدیم و رویانیدیم از زمین وَحَدَائِقَ و بوستانہائے یا دیوار ہا را قیل باغہا یا دیوار را غُلْبًا با بسیار درختان سطبر شاخہا در یک دیگر جمع شدہ الغلب العنق سطبر گردن وفی الاشجار مجاز وَفَاكِهَةً و میوہ ہا را آفریدیم وَأَبًّا و چراگاہ ستوران آفریدیم مَتَاعًا لَكُمْ از بہر برخورداری شما و منفعت گرفتن شما وَلِأَنْعَامِكُمْ و از بہر برخورداری و منفعت ستوران شما بلیت لطفے نماند کان صنم خوش لقا نکرد ❊ ما را چہ جرم گر کرمش با شما نہ کرد ❊ یعنی این ہمہ را آفریدہ و مر بندگان خود را داد فاما نعمت ایمان مر کافران را نداد و مؤمنان را داد اما مومن قرآن را و ایمان را قبول کرد و بکرم او مشرف شد و کافر قبول نہ کرد و بہ تیر خذلان او ہلاک شد چون انواع نعمتہائے خود را یاد کرد کافران ایمان نیاوردند از قیامت خبر کرد و گفت جل جلالہ فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاخَّةُ پس چون بیاید آواز کر کنندہ یعنی دمیدن در صور در قیامت و قیل قیامت الصخ کر کردن يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ قیامت روزیست کہ بگریزد در وے مرد مِنْ أَخِيهِ از برادر خود وَأُمِّهِ و از مادر خود وَأَبِيهِ و از پدر خود وَصَاحِبَتِهِ و از زن خود وَبَنِيهِ و از پسران خود یعنی ہیچ خویش را پرواے یکدیگر نباشد و بقول بعضے این در حق کسے باشد کہ وے مسلمان نباشد و این کافران باشند و اما مؤمنان یک دیگر را شفاعت کنند لقولہ تعالی الاخلاء یومئذ بعضہم لبعض

بلہ دانہ ۱۲ ❊ انگور ۱۲ ❊ انبان زیستا ❊ الشغاف ❊ گریزد ❊ از زنان خود ❊ گریزد ❊ از مادر پدر ❊ گریزد ❊ از زن ❊ گریزد ❊ از مادر ❊ [illegible]

عدو الا المتقین یعنی ہمہ دوستان دران روز دشمن باشند بایک دیگر مگر خدائے ترسان یعنی مومنانِ خداترس کہ یک دیگر را دشمن ندارند وشفاعت کردن حق است باذن اللہ تعالیٰ انبیاء و اولیاء را وصالحان راشفاعت خواہد بود و مذہب اہل سنت وجماعت این است لِكُلِّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ مرہر مردے را از ایشان در آن روز کارے باشد کہ مشغول کندشان از غیر خود وقیل این عام ست درحق ہمہ کافران در مقامہائے قیامت وخاص ست درحق مومنان در بعضے مقامہا وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ رویہا باشد دران روز مُّسْفِرَةٌ روشن وتابان ضَاحِكَةٌ خندان مُّسْتَبْشِرَةٌ شادان یعنی رویہائے مومنان روشن باشد از اثر وضو وبیداری شب واز گرد و غبار کہ در راہ خدائے تعالیٰ در رویہائے شان نشستہ باشد این نور در روز قیامت در رویہائے ایشان پیدا شود وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ و رویہا باشد در آن روز گرد نشستہ باشد تَرْهَقُهَا فروپوشدش ۱۱ رہق فروپوشیدن قَتَرَةٌ گرد سیاہ وقیل تاریکی چون دود أُولَٰئِكَ ایشان هُمُ الْكَفَرَةُ ناگروندگانند الْفَجَرَةُ نابکارانند یعنی بدگفتار وبدکردارانند نعوذ باللہ من ذلک

سُورَةُ الْكُوِّرَتْ	بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ	تِسْعٌ وَعِشْرُوْنَ اٰيَةً

إِذَا چون الشَّمْسُ آفتاب كُوِّرَتْ در پیچیدہ شود یعنی روشنائی وے را گرفتہ شود وَإِذَا النُّجُومُ وچون ستارگان انْكَدَرَتْ فروریزند ونمانند وَإِذَا الْجِبَالُ وچون کوہہا سُيِّرَتْ از جائے خود راندہ شوند وناچیز گردند وَإِذَا الْعِشَارُ و چون شتران مادہ آبستن دہ ماہہ کہ بہترین مال عرب است عُطِّلَتْ گذاشتہ شود بے خاوند و کسے را پروائے آن نہ باشد از ترس قیامت یعنی اہل دنیا از مالہائے خود بے خبر شوند ومالہا را بگذارند وَإِذَا الْوُحُوشُ وچون چارپایان دشتی کہ رمندہ بودند از مردم حُشِرَتْ گرد کردہ شوند بعد ازان کہ زندہ کردہ شود ایشان را تا

در میان ایشان داد داده شود اگر گوسفند بے شاخ را گوسفند باشاخ زده باشد وے را شاخ دہند
تا وے را بزند وائے برحال ظالمان که خون مردم را میریزند و مال مردم را تلف میکنند وَاِذَا
الْبِحَارُ سُجِّرَتْ و چون دریاها را سُجِّرَتْ تفانیده شود تا حمیم شود یعنی آب گرم گردد تا شراب دوزخیان
شود ابی ابن کعب گفت رضی الله عنه که شش چیز پیش از قیامت پیدا شود آفتاب و ماه
سیاه گردند و ستارگان فرو ریزند و کوهها از جائے خود برخیزند و ناچیز شوند پس زمین
بجنبد و بشگافد تا هفتم زمین را ببینند و آسمانها شگافته شود تا آسمان هفتم را ببینند
و باد عظیم پیدا شود بعد از ان در صور دمیده شود و همه خلق بمیرند مگر آنچه خدا تعالیٰ
خواسته است و ابوالعالیه گفت که این شش چیز که از اول سوره یاد کرده شد پیش از نفخ
دویم باشد وَاِذَا النُّفُوْسُ و چون تنهائے مردمان را زُوِّجَتْ جفت کرده شود و هر یکے
را بمثل او جمع کرده شود نیک را با نیک و بد را با بد وَاِذَا الْمَوْءٗدَۃُ و چون دختر زنده بگور
کرده باشد سُئِلَتْ پرسیده شود که بِاَیِّ ذَنْۢبٍ قُتِلَتْ بچه گناه کشته شده است یعنی
مادر و پدرش را عذاب کنند از برائے کشتن او و آن چنان بود که چون یکے را از عرب
دخترے شدے نگذاشتی تا پنج ساله یا شش ساله شدے بعد از ان وے را زنده در چاه انداختے
و چاه را پُر خاک کردے از بہر این چنین میکردند که ایشان را از داماد داشتن عار می آمد و آن
کسانے که فرزندان را بعد از چهار ماه از شکم مے اندازند ایشان نیز بد میکنند و خون ناحق
میکنند چون بچه زنده را می کشند وائے بر ایشان که از خدائے تعالیٰ نمی ترسند وَاِذَا
الصُّحُفُ و چون نامهائے کردار بندگان را نُشِرَتْ باز کرده شود یعنی نامه هر کس را بوی
دهند وَاِذَا السَّمَآءُ و چون آسمان کُشِطَتْ باز کرده شود و از پیش برداشته شود و نما
وَاِذَا الْجَحِیْمُ و چون دوزخ را سُعِّرَتْ تفانیده شود به قهر خدائے تعالیٰ وَاِذَا الْجَنَّةُ
و چون بهشت را اُزْلِفَتْ نزدیک کرده شود به مؤمنان عَلِمَتْ نَفْسٌ بداند هر تنے و هر
کسے مَّاۤ اَحْضَرَتْ آنچه حاضر کرده است در قیامت جواب عَلِمَتْ است یعنی هرگاه که این

[illegible]

دوازده چیز پیدا شود یعنی بیاید شش در دنیا و شش در آخرت بداند هر کسے کردار خود را از نیکی و بدی و جزائے آن بوے برسد چون خبر قیامت را شنودند کافران گفتند که این سخن خدائے نیست و محمد دروغ میگوید حق سبحانه وتعالی سوگند یاد کرد و گفت که این سخن نست که جبرئیل علیه السلام به محمد آورد و باو رسانیده است فَلَآ نه چنان است که کافران میگویند اُقْسِمُ سوگند یاد می کنم بِالْخُنَّسِ بستارگان باز شونده یعنی باز گردنده وخنس جمع خانس است الخنوس از پس گرفتن الْجَوَارِ روندگان جمع جاریه است الْكُنَّسِ پنهان شوندگان جمع کانس است وآن پنج ستاره ایست که از مشرق تا به مغرب میروند زحل و مشتری و مریخ و عطارد و زهره وقیل مراد همه ستارگانست که به شب پیدا شوند و بروز پنهان شوند بسبب آفتاب وَالَّيْلِ وبحرمت شب اِذَا عَسْعَسَ چونکه تاریک شود وَالصُّبْحِ اِذَا تَنَفَّسَ وبحرمت سپیده دم چونکه روشن شود بحرمت این چیزها که یاد کرده شد اِنَّهٗ بدرستیکه قرآن لَقَوْلُ رَسُوْلٍ كَرِيْمٍ هر آئینه سخن حق تعالی است که رسول نیکو برگزیده وے را یعنی جبرئیل آورده است به محمد علیه السلام و سخن محمد نیست صفت جبرئیل کرد و گفت جل جلاله ذِيْ قُوَّةٍ باقوت است عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ نزد خداوند عرش یعنی خداوندیکه آفریننده عرش است و هیچ مخلوقے بزرگتر از عرش نیست مَكِيْنٍ یعنی منزلت بزرگ دارد مُّطَاعٍ فرمان برده شده است یعنی فرشتگان او را فرمانبردار مے باشند ثَمَّ آن جا یعنی در آسمان اَمِيْنٍ راست است و در رسانیدن وحی خیانت نمی کند وَمَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُوْنٍ وبحرمت این چیزها که سوگند یاد کرده شد نیست یار شما یعنی پیغمبر شما علیه السلام دیوانه و عاقل ترین همه خلق است اما چون به رسم عادت بت پرستان عمل نمی کند وی را دیوانه میگویند فرد باخلایق چون ندارم استفتی خلق پندارند که من دیوانه ام ❁ وَلَقَدْ رَاٰهُ بِالْاُفُقِ الْمُبِيْنِ بدانکه حضرت شیخ ابو منصور ماتریدی رحمة الله علیه که پیشوائے اهل سنت و جماعت است از رئیس

علمائے ملت امام حسن بصری رحمۃ اللہ علیہ روایت می کند معنی این آیت اینست کہ بدرستیکہ
محمد علیہ السلام حق تعالیٰ را دید در حالیتکہ محمدؐ بود در کنارہ بیدا یعنی در شب معراج
چون از ہفت آسمان بگذشت بصحرائے رسید کہ آن را افق الافلاک می گویند کہ ہفت
آسمان و ہفت زمین در پیش آن ہمچون حلقہ باشد در بیابان قال النبی علیہ
السلام رایت ربی فی احسن صورۃ یعنی دیدم پروردگار خود را در حالتیکہ من بودم
در بہترین صفتے اللہم ارزقنا و باین روایت معنی این آیت این باشد کہ یعنی بحرمت
این چیزہا کہ سوگند یاد کردہ شد کہ محمدؐ دیوانہ نیست و بدرستی و راستی کہ محمد دید خدا
را در وقتے کہ بود محمد علیہ السلام در افق بیدا کہ آن افق الافلاک ست پس چون مجنون
باشد بلکہ محبوب باشد و بعضے می گویند کہ معنی این آیت این است کہ بدرستیکہ محمدؐ دید
جبرئیل را در افق مبین کہ جائے برآمدن آفتاب است والاول اولیٰ و ہر کرا عقل باشد
داند کہ معنی اول مناسب است بہ حضرت محمد مصطفےٰ صلے اللہ علیہ وسلم وَمَا هُوَ این
عطف باشد بر صَاحِبُکُمْ یعنی بحرمت این چیزہا کہ سوگند یاد کردہ شدہ است کہ نیست
محمد علیہ السلام و یا جبرئیل علیہ السلام عَلَى الْغَيْبِ بر حکمہائے کہ از قرآن دانستہ میشود
از حال دنیا و آخرت بِظَنِيْنٍ متہم نیست یعنی دروغ نمی گوید و گمان بد بوی بردہ نشود
بِضَنِيْنٍ نیز خواندہ شدہ است بضاد یعنی بخیل نیست در رسانیدن علم شریعت و درین
آیت دلیل است کہ باید کہ کسے در رسانیدن علم شریعت بخیلی نہ کند و از فسق و رشوت
وحیلہ حذر کند تا خلق بوے گمان بد نبرند وَمَا هُوَ و نیست این قرآن بِقَوْلِ شَيْطٰنٍ
رَّجِيْمٍ گفتار دیو راندہ شدہ و نفرین کردہ شدہ بلکہ کلام خدائے تعالیٰ ست کہ جبرئیل او را
آوردہ است بر محمد علیہ السلام فَاَيْنَ تَذْهَبُوْنَ پس کجا میروید اے کافران چون
کافران میگفتند کہ قرآن سخن دیو است حق تعالیٰ سوگند یاد کرد بآن چیزہا کہ گذشت

غلتی از ہزوبی ۱۲ | ارنی از ہزبگاہ | دبی با یاسم | بگی با یم ہو | ذخی از دیاہ | باز ا حرزی | ارنی سمی | دبی بابر | بگی می ادوبر | از قرآن | فاین تذہبون قرن

قرآن سخن من است در وے ہیچ سخن دیو نیست و دیو از وے میگریزد و شما نیز پیروی دیو میکنید باز آیید و قرآن را پیشوائے خود سازید از کمال جہل ایشان است که قرآن را و سرور پیغمبران را میگذارند و پیروی شیطان میکنند حکیم سنائی غزنوی فرماید قطعه

گرد ستر آن گرد زانکه هرکه از قرآن گرفت	آن جهان رست از عقوبت این جهان رست از فتن
گرد نعل اسپ سلطانِ شریعت سرمه کن	تا شود نورِ الٰهی با دو چشمت مقترن
مژه در چشم سنائی چون سنانی باد تیز	گر زمانے زندگی خواهد سنائی بے سنن

اِنْ هُوَ نیست این قرآن اِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعٰلَمِيْنَ مگر پندے عالمیان را لِمَنْ شَآءَ مِنْكُمْ اَنْ يَّسْتَقِيْمَ واین قرآن پند نیست مر کسے را که خواهد از شما که راست ایستد یعنی قرآن راستان را پند است و اما فاسقان را و کافران را و غافلان را از قرآن منفعت نیست چون راست نمی شوند و راستی را نمی خواهند وَمَا تَشَآءُوْنَ و نخواهید شما یان اِلَّآ اَنْ يَّشَآءَ اللّٰهُ مگر آنچه خدائے تعالے خواهد رَبُّ الْعٰلَمِيْنَ که پروردگار عالمیان است امام حسن البصری رحمة الله علیه گفت که ہیچ کس اسلام نیارد تا خدائے تعالیٰ نخواهد و درین آیت دلیل است که ہیچ کس کارے نه کند از نیکی و بدی مگر بخواست حق تعالے در طاعتہا رضائے الله تعالے باشد و در معصیتہا نباشد عصمنا الله تعالیٰ عما لا یرضاه

سُوْرَةُ الْاِنْفِطَارِ مَكِّيَّةٌ	بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ	وَهِيَ تِسْعَ عَشَرَ آيَةً

اِذَا السَّمَآءُ انْفَطَرَتْ چون آسمان بشگافد و بر درد وَاِذَا الْكَوَاكِبُ وچون ستارگان انْتَثَرَتْ پراگنده شوند و فرو ریزند وَاِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ وچون دریاها رانده شود و دریکدیگر کشاده شود تا همه دریا شود و حضرت رئیس ملت شیخ ابو منصور ماتریدی رحمة الله علیه گفته است که همه آبهائے دریاها اگرد کرده شود و در شکم ماہی که زمین بر پشت وی است در آورده شود و زمین را هموار کرده شود تا ہیچ بلندی و پستی در وے نماند نقول

زمین برزند ۱۲ · انسان بعقوبت گیرد · [illegible] · [illegible] اهل آسمان · [illegible] · [illegible] سلاسل · [illegible] بسلاسل · [illegible] · معلق از زمین · [illegible] · [illegible] · در بیابان آورده · [illegible]

دیگر آب ہر دریائے در زمین خود فرو شود و خشک گردد و بقول دیگر ہمہ را یک دریا کردہ بند شود و آتش گردد تا دوزخیان را عذاب کردہ شود نعوذ باللہ من ذلک وَإِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ وچون گورہا شورانیدہ شود و زیر و زبر کردہ شود یعنی آنچہ در گورہا باشد زندہ کردہ شود درین آیت دلیل ست کہ حشر جسمانی حق است بدانکہ حشر بر دو نوع است یکے روحانی است و آن آنست کہ روح را در قالب در آرند فاما قالب دیگر سازند و حشر جسمانی آن ست کہ روح را در ہمین قالب در آرند و قالب را باز پیدا کنند چنانکہ در دنیا بود و قول حق این است عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ چون این حالہا پدید آید بداند ہر تنے آنچہ پیش فرستادہ است از خیرہا و صدقہا و فرزندان نیک وَأَخَّرَتْ وآنچہ پس ماندہ باشد از نیکیہا و بدیہا وَقِيلَ مَا قَدَّمَتْ آنچہ کردہ باشد از عملہا کہ فرمودہ شدہ است وَأَخَّرَتْ آنچہ نہ کردہ ست و از عملہائے بد ترک کردہ ست ابو ہریرہؓ روایت می کند از رسول علیہ السلام کہ گفت ہر کہ مردم را راہ راست نماید وی را مقدار ہمہ ایشان باشد بے آنکہ از ایشان چیزے کم شود و ہر کہ مردم را راہ بدعت و ضلالت نماید وی را وبال ہمہ ایشان ثواب باشد بے آنکہ از وبال ایشان چیزے کم شود و لفظ حدیث این است قَالَ النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَيُّمَا دَاعٍ دَعَا إِلَى الْهُدَى فَاتُّبِعَ فَلَهُ أَجْرٌ مِثْلُ مَنِ اتَّبَعَهُ إِلَّا أَنَّهُ لَا يَنْقُصُ مِنْ أُجُورِهِمْ شَيْءٌ وَأَيُّمَا دَاعٍ دَعَا إِلَى الضَّلَالَةِ فَاتُّبِعَ فَلَهُ مِثْلُ أَوْزَارِ مَنِ اتَّبَعَهُ إِلَّا أَنَّهُ لَا يَنْقُصُ مِنْ أَوْزَارِهِمْ شَيْءٌ يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ ای آدمی چہ فریفت ترا و دلیر کرد بر بیفرمانی کردن پروردگار تو الکریم نیکوکار ست کہ بر تو نیکیہائے بسیار کردہ است طاعت او را چرا گذاشتی و بیفرمانی کردی ابن عطا گفت رحمۃ اللہ علیہ مَا غَرَّكَ ای مَا قَطَعَكَ عَنْ صُحْبَةِ مَوْلَاكَ یعنی چہ فریفت ترا کہ بریدی از خدائے تعالیٰ و صحبت با و نداشتی و صحبت بغیر او داشتی اِصْحَبُوا مَعَ اللّٰهِ فَإِنْ لَمْ تُطِيقُوا فَاصْحَبُوا مَعَ مَنْ يَصْحَبُ مَعَ اللّٰهِ و سخن محققان ست کہ صحبت با اللہ دارید و اگر نتوانید صحبت بہ کسے دارید کہ او با اللہ صحبت دارد **فرد**

غرق آبیم و آب می طلبیم ٭ در وصالیم و بی خبر ز وصال

هیچ دردسے برابر این نخواهد بود که شب و روز بغیر او مشغول باشد یاحسرتا علی ما فرطت فی جنب الله حضرت او شب و روز با ماست و ما شب و روز بغیر او مشغول این خطاب شود به بنده که ما ترا بودیم و با تو بودیم و تو بغیر ما چرا مشغول بودے **فرد** اے دل عشاق بدام تو صید ما بتو مشغول و تو با عمر و زید ٭ امام مقاتل گفت دلیر کرد او را عفو خدا وند تعالی چون با ول مرتبه نگرفتش معاذ گفت رضی الله عنه مرا دلیر کرد بر گناه نیکی خدائے تعالی همیشه برسن و آنر امیر المؤمنین علی رضی الله عنه روایت کرده اند که ایشان چند بار غلام خود را آواز داد و چند بار نشنید و غلام آواز نی داد امیر از وے پرسید که چرا جواب نمیگوئی گفت مرا اعتماد هست بر کرم و عفو تو که مرا نخواهی زد امیر المؤمنین علی گفت ترا آزاد کردم چون اعتماد بکرم من کردی خواجه ما رحمة الله علیه میفرمودند که چون برحمت او میرسیم امید وار میشویم واز والد فقیر این رباعی یاد دارم

رباعی

جز وصل تو راه کی نماید ما را ٭ جز جود تو بندگی کے شاید ما را
گر حیلهٔ هر دو کون طاعت داریم ٭ بے فضل تو کار بر نیاید ما را

الذی خلقک آن خدائے که آفرید ترا فسوّٰک پس راست کرد ترا و هفت اندام درست داد ترا فعدلک پس برابر گردانیدت یعنی معتدل مزاج آفریدت یعنی هر چهار طبع برابر کرد و قیل پس راست بالا کردت چنانکه ے باید اعتدال را مرعی داشت بعضے گفته اند راست بالا کرد فی ای صورة در هر کدام پیکرے که ما شآء خواست رکبک بر هم نشاندت یعنی اعضا ترا بر هم نشاند الترکیب بر هم نشاندن یعنی آن خدائے که ترا راست کرد در سه تاریکی یکو در شکم مادر و زهدان و مشیمه یعنے پردهٔ درون زهدان که علم آدمی بآن نمیرسد واز تدبیر آن عاجز است پس طاعت او کن و معصیت مکن نا عزیز گردی کلا حقا نه چنان است که شما می کنید بل تکذبون بالدین بلکه چنین است که دروغ میدارید پیغمبران را در آمدن روز قیامت و هر چه میخواهید می کنید و گمان می برید که شما را حساب نخواهد بود و عذاب و زندگی نے پس از مردن نه چنان است

واز شما غافل نیستیم وَإِنَّ عَلَيْكُمْ و بدرستیکه بر شما است لَحَافِظِينَ هر آئینه نگاهبانان
یعنی فرشتگان كِرَامًا بزرگواران ونیکوکاران كَاتِبِينَ نویسندگان اند دو فرشته در
روز و دو فرشته در شب يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ می دانند انچه می کنید از نیکی و بدی و همه را
مینویسند تا نالیدن امام مجاهد رحمة الله علیه گفت چون شب شود و بنده نیکیها کرده باشد
شادمان شوند واگر بدیها کرده باشد غمناک شوند چون فرشتگان نسخها سازند نیکی و بدی را
حق سبحانه وتعالی فرماید که مقابله کنید بانچه در لوح محفوظ ست وانچه این بنده کرده است
سر موئے بیش و کم نیابند هرچه مباحات باشد محو کنند وانچه طاعت باشد بگذارند از بهر ثواب
وعقاب و در حدیث آمده است که مَقْعَدُ مَلَكَيْكَ یعنی جائے نشست دو فرشته تو ثَنِيَّتَيْكَ
دو دندان کلان تست ولسانك قلمهما وزبان تو قلم ایشان ست وریقك وآب
دهان تو مدادهما سیاهی ایشان است و تو شرم نداری از خدائے تعالی واز ایشان
و هرچه می خواهی می کنی و میگوئی خدائے تعالی به بنده نزدیک تر است از همه نزدیکها
نصیب مؤمن این است که غافل نباشد وبعبادات روئے آرد إِنَّ الْأَبْرَارَ بدرستی که
نیکوکاران مؤمنان لَفِي نَعِيمٍ هر آئینه در آسایش باشند در بهشت وَإِنَّ الْفُجَّارَ و بدرستیکه
بدکرداران وکافران لَفِي جَحِيمٍ هر آئینه در آتش دوزخ باشند يَصْلَوْنَهَا در آیند در آتش
دوزخ يَوْمَ الدِّينِ در روز جزا یعنی در قیامت وَمَا هُمْ عَنْهَا بِغَائِبِينَ ونه باشند این
بدکرداران از دوزخ غائب شوندگان یعنی همیشه باشند ومراد از فجار کافران اند برین
تقدیر وبقول دیگر همه کافران و فاسقان باشند فاما فاسقان غائب نه باشند از دوزخ
از وقتیکه خدائے تعالی خواسته باشد وبعد از ان بیرون آیند و باین قول معنی این باشد
که کافر و فاسق غائب نباشند از برائے در آمدن به دوزخ پس از برائے تعظیم روز قیامت

من حسن اسلام المرء ترکه ما لا یعنیه ... در حدیث آمده است که ... بگوید و بسیاری گوید ... دهان او مراد ... قلم ایشان است ... اند زبان ... از فرزند آدم ... در باب

یاد کرد و گفت وَمَآ اَدْرٰىكَ مَا یَوْمُ الدِّیْنِ ۙ ثُمَّ مَآ اَدْرٰىكَ مَا یَوْمُ الدِّیْنِ وچه دانا کرد ترا اے محمد یعنی چه دانی تو که روز قیامت چیست پس چه دانا کرد ترا که روز قیامت چیست یعنی به عقل خود ندانی بزرگی و هیبت روز قیامت را هر چند بیندیشی ازان بزرگ تراست بیان کرد روز قیامت را و گفت یَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِّنَفْسٍ شَیْئًا آن روز نتواند ہیچ تنے ہیچ تنے را رہانیدن از عذاب حق تعالیٰ و این در حق کافران باشد که دوستی میکردند تا یک دیگر را یاری دہند در کارہا و از تبان امید شفاعت میداشتند و اما مومنان را شفاعت انبیا و اولیا باذن الله تعالیٰ باشد وَالْاَمْرُ یَوْمَئِذٍ لِّلّٰهِ یعنی حکم کردن در آن روز میان بندگان خدائے تعالیٰ را باشد و غیر او را نه باشد و حضرت شیخ ابوبکر واسطی رحمة الله علیه گفت که اولیا، و عرفا را حکم نیست در دنیا و عقبیٰ جز خدائے تعالیٰ را و عوام خلق نمی دانند و بهر کس حواله میکنند اللهم ثبتنا علی الشریعة والطریقة والحقیقة

سُوْرَةُ الْمُطَفِّفِیْنَ مَكِّیَّةٌ	بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ	سِتٌّ وَّثَلٰثُوْنَ آیَةً

وَیْلٌ واے قیل ویل وادی است در دوزخ که زرداب دوزخیان در آن جا جمع آید و مار و کژدم بسیار باشند در وے و دوزخیان ترسند از وے لِّلْمُطَفِّفِیْنَ مر سنجیدگان را و کم پیمایندگان را الَّذِیْنَ اِذَا اكْتَالُوْا آنانکه چون بگیرند پیمانه را عَلَى النَّاسِ از مردمان علیٰ به معنی من باشد یَسْتَوْفُوْنَ تمام بگیرند وَاِذَا كَالُوْهُمْ و چون به پیمایند مردمان را یعنی از برائے ایشان اَوْ وَّزَنُوْهُمْ یا برکشند از برائے مردمان ترازو یُخْسِرُوْنَ کم دہند یعنی چون از برائے خود پیمانه کنند و برکشند تمام بگیرند و چون دہند کم دہند یقال کلته و کلت له و وزنته و وزنت له و در کشاف می آرد که امام عکرمه گفت که هر که مبتلا شده است به کیل و ترازوے او در دوزخ ست گفتند اگرچه پسر تو باشد گفت آری گواہی میدہم که در آتش دوزخ باشد یعنی چون تمام گرفتن و کم دادن عادت کند و گفته اند چون حضرت رسول علیه السلام از مکه به مدینه می رفت این سوره در میان راه فرود آمد از بهر آنکه اہل مدینه

را عادت بود که کم دادن و زیادت گرفتن و باین مشهور بودند چون رسول علیه السلام بمدینه
در آمدند و این سوره برایشان خواندند توبه کردند تا این زمان بر آمند که هیچ کس برابر ایشان
نیست در راستی اَلَا یَظُنُّ آیا نمی دانند اُولٰٓئِكَ آنها که کم دهند و زیادت گیرند اَنَّهُمْ
مَّبْعُوْثُوْنَ بدرستیکه ایشان زنده خواهند شد بعد از مردن یعنی این کار بد مومنان را
باید که نه کنند بلکه کسے کند که کافر باشد و قیامت را منکر بود لِيَوْمٍ عَظِيْمٍ یعنی نمی دانند که
زنده خواهند شد از برائے حساب عملها در آن روز بزرگ که قیامت است يَوْمَ يَقُوْمُ
النَّاسُ لِرَبِّ الْعٰلَمِيْنَ ڈ آن روز که برخیزند مردمان از گورها از برائے حکم خدائے آفریدگار
جهان تا نیک را از بد جدا کند نیکان را به بهشت فرستند و بدان را به دوزخ كَلَّآ نیست
چنانکه ایشان می کنند باید که ازین کار باز ایستند و توبه کنند و اگر نه کنند و کم دادن و زیادت
گرفتن را حلال دارند کافر باشند و جائے ایشان دوزخ باشد و نامۂ ایشان و
کردار ایشان در سجین باشد چنانکه گفت جل جلالہ اِنَّ كِتٰبَ الْفُجَّارِ بدرستیکه نامۂ اعمال
و کردار کافران لَفِيْ سِجِّيْنٍ هر آئینه در زیر هفتم زمین است که جائے باشش ابلیس است
و لشکر او وَمَآ اَدْرٰىكَ مَا سِجِّيْنٌ و چه دانی تو اے محمد یعنی قوم تو نه دانند که چیست سجین
بیان کرد و گفت جل جلالہ كِتٰبٌ مَّرْقُوْمٌ نامه ایست نوشته شده که هرگز محو نشد وَيْلٌ
يَّوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِيْنَ وائے دران روز مر دروغ دارندگان را که قرآن را و رسول
را راست ندانستند و حق مردم را زیادت گرفتند و کم دادند و کعب الاحبار گفت جان
کافران را با سمان برند راه ندهند و در هابسته شود بروے زمین برند زمین نیز قبول نکند
بسجین برندش که جائے ابلیس و لشکر وے باشد نعوذ بالله من ذٰلك الَّذِيْنَ يُكَذِّبُوْنَ
بِيَوْمِ الدِّيْنِ و آن فاجران کافران باشند که ایمان بروز قیامت نه باشد ایشان را
و مراد از فجار کافرانند وَمَا يُكَذِّبُ بِهٖٓ و دروغ گوئے نمی دارد پیغامبران را و روز
قیامت را اِلَّا كُلُّ مُعْتَدٍ اَثِيْمٍ مگر گناه گار از حد درگذرنده اِذَا تُتْلٰى عَلَيْهِ اٰيٰتُنَا

چون خوانده شود بروے آیتہائے ما را یعنی قرآن را قَالَ اَسَاطِیْرُ الْاَوَّلِیْنَ گوید آن کافر که
این افسانها نوشته پیشینیان است یعنی به قرآن که کلام ماست ایمان نیارند کَلَّا نه چنان است
که ایشان می گویند بَلْ رَانَ چنین است که زنگ نهاده است عَلٰی قُلُوْبِهِمْ بر دلهای ایشان
مَا كَانُوْا يَكْسِبُوْنَ آنچه مے ورزیدند یعنی گناهان ایشان سبب آن شده است که دلهای
ایشان سیاه شده است و حق را قبول نمی کنند و ایمان نمی آرند رسول علیه السلام فرمود
که چون بندهٔ مؤمن گناه کند نقطهٔ سیاه در دل او پیدا شود و اگر توبه کند دل او روشن
شود و اگر توبه نه کند همه دل او سیاه شود و امام زجاج گفت مراد از ران اول چیزیست
که بشومی معصیت بر دل پیدا شود چون ابر تنک که او را میغ گویند یعنی غبار و سیاهی
که چون گناه بیشتر کند دل بیشتر سیاه شود یعنی سیاهی بسیار در دل پیدا شود و همه دل
او را بگیرد و چون بیشتر شود طبع و ختم گردد یعنی مهر لعنت پیدا شود و بآخر کافر از دنیا برود
نعوذ بالله من ذلك كَلَّا اِنَّهُمْ عَنْ رَّبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّمَحْجُوْبُوْنَ حقا به راستیکه
این کافران باشند در آن روز قیامت از پروردگار خود باز داشته شدگان یعنی
خدایتعالیٰ را نه بینند چنانکه مؤمنان ببینند این آیت دلیل است که مؤمنان را دیدار خواهد
و کافران را نے بلیت دیدار حق است مؤمنان را ؛ خوارزم نبینند و دهستان
یعنی اهل این دو شهر که معتزلیانند دیدار نه بینند چراکه منکر انند ثُمَّ اِنَّهُمْ لَصَالُوا الْجَحِيْمِ
پس به راستیکه این کافران در آیندگانند در دوزخ ثُمَّ يُقَالُ پس گفته شود هٰذَا
الَّذِيْ كُنْتُمْ بِهٖ تُكَذِّبُوْنَ این دوزخ آن ست که شما در دنیا دروغگوی میداشتید
مر پیغامبران را که خبر می دادند از دوزخ چون حال فجار و کفار را بیان کرد حال ابرار
و مؤمنان را نیز بیان کرد و گفت جل جلاله كَلَّا حقا که اِنَّ كِتٰبَ الْاَبْرَارِ لَفِيْ عِلِّيِّيْنَ

[illegible]

بدرستیکه نامهٔ نیکوکاران هر آئینه باشد در زیر آسمان هفتم و زیر عرش وَمَا أَدْرَاكَ مَا عِلِّيُّونَ
و چه دانی تو اے محمد که چیست عِلِّيُّونَ بیاد کرد و گفت جل جلالهٗ كِتَابٌ مَرْقُومٌ يَشْهَدُهُ
الْمُقَرَّبُونَ یعنی علیون نامه ایست نوشته که حاضر آرندش فرشتگان مقرب و بقول عبد الله
ابن عباس رضی الله عنهما علیون تختیست از زبرجد سبز در زیر عرش و بقول ضحاک
سدرة المنتهیٰ است و بقول مقاتل ساق عرش است و بقولِ دیگر بهشت است چون عملهای
نیکان را بآسمان برند فرشتگان مقرب از هر آسمانے در پئے وے بروند تا آن جا که جائے وی باشد
إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ بدرستیکه هر آئینه نیکوکاران در آسایشها باشند در بهشت
عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ بر تختهائے آراسته مرصع بدر و یاقوت بر بالائے این تختها
نیمها باشد نظر می اندازند و اهل بهشت بسوئے نعمتهائے بهشت و مملکتهائے
ایشان که برابر دنیا باشد بیک نظر همه را ببینند و این نیکان کسانے باشند که هر چه حقتعالیٰ
ایشان را فرموده باشد بکنند و از هر چه ایشان را باز داشته باشد باز ایستند و اگر بد کردار
باشند و باخر عمر توبه کرده باشند و بر همان توبه مرده باشند از ابرار گردند تَعْرِفُ فِي
وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ شناسی تو اے محمد در رویهائے ایشان تازگی نعمتها و آسایشها
رویهائے بعضے چون آفتاب باشند و بعضے همچون ماه و بعضے همچون ستارگان يُسْقَوْنَ
داده شوند مِنْ رَحِيقٍ از شراب صافی خالص بے آمیزش سفید که در وے هیچ مضرت
نباشد و همه منفعت باشد مَخْتُومٍ مهر کرده شده که هیچ کس بآن نرسیده مگر دست ابرار
خِتَامُهُ مِسْكٌ مهر مشک باشد در وے یعنی آخر مزه وے بوئے مشک باشد اللّٰهُمَّ
ارْزُقْنَا مِنْهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ بیت بهر مخموران حق جام طهور ⁂ بهر این مرغان کور این آبشور
وَفِي ذَٰلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ و درین نعمتها خواهانی نمایندگان یعنی عمل صالح
پیش گیرند و بکنند و از کردار بد دور باشند شب و روز یعنی بجویند این نعمتها را و طلب
کنند آن را التنافس رغبت کردن بر چیزے شب و روز همت شما بر دنیا ست و

بید یگر را حسد مے برید و خون ناحق مے کنید از برائے دنیا و شما را ہیچ پروائے نعمتہائے بہشت نیست ہمچنین بکنید بیت گر رشک و حسد بری بدین بر + کین رشک بُد ست انبیا را + و سفر ہائے دور میروید از برائے دنیا و بہ مسجد از برائے نماز جماعت نمی آئید و در کارہائے دنیا مالہائے بسیار خرچ میکنید و از برائے رضائے حق تعالیٰ دانگے بہ فقیران نمیدہید

وَمِزَاجُهُ وآمیزش آن رحیق مختوم مِنْ تَسْنِيمٍ باشد از چشمۂ کہ نام آن تسنیم باشد عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ چشمہ ایست تسنیم کہ بیا شامند از وے بندگان مقرب یعنی برگزیدگان خدائے تعالیٰ کہ در خیرہا می شتافتند و از گناہان دور مے بودند و عبداللہ بن مسعود رضی اللہ عنہما گفت کہ تسنیم مخصوص مقربان باشد و دیگر بہشتیان از ان در شراب خود بیامیزند تا لذت آن زیادت شود و چشمۂ تسنیم از زیر عرش رود و بکوشکہائے بہشتیان فرود آید و او شیرین ترین و خوشگوار ترین شراب بہشت است بیان کرد خدائے تعالیٰ کہ کافران چہ میکردند در دنیا بہ مؤمنان و گفت جل جلالہٗ

إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا بدرستیکہ آن کسانے کہ گناہ میکردند و کافران می شدند در دنیا ہمچون ولید مغیرہ و ابو جہل و یاران ایشان كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ بودند کہ می خندیدند بہ کسانے کہ ایمان می آوردند و افسوس می کردند بہ مؤمنان فقیر ہمچون بلال و صہیب و عمار و غیر ایشان رضی اللہ تعالیٰ عنہم و مے گفتند اینہا بہشتی نشند ہرگز چنین نخواہد بود نصیب تو این است کہ با درویشان صالح اعتقاد بدنہ کنی و ایشان را عزیز داری کہ پادشاہان آخرت فقیران صالح و صابر خواہند بود تا از شفاعت ایشان محروم نہ مانی وَإِذَا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغَامَزُونَ و چون می گذرند مؤمنان بر کافران بچشم و ابرو اشارت می کنند و افسوس می دارند و مسخرگی میکنند بہ مؤمنان وَإِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمُ و چون باز گردند کافران باہل خود شادمان و بکافران دیگر

اِنْقَلَبُوا بازگردند فَكِهِينَ شادان وخندان ومتکبران وفخر کنندگان از جهت مال ونعمت که دارند وازین جهت که بر فقیران مسخرگی کرده اند وافسوس داشته اند شادان باشند وَاِذَا رَاَوْهُمْ وچون کافران مؤمنان را بینند قَالُوا اِنَّ هٰؤُلَآءِ لَضَآلُّوْنَ گویند بدرستیکه این مؤمنان گمراهانند وزیان کارانند که پیروی محمد می کنند وبسیارے هستند از منکران که درویشان را که معتقدان صالحانند همچنین میگویند واز دولت وسعادت صحبت اولیاء الله محروم می باشند وبه عذاب خدائیتعالی هلاک می شوند ظاهر حال این طائفه را می بینند واما از حال باطن ایشان خبر ندارند

فرد	اے بسا کس را که صورت راه زد	قصد صورت کرد بر الله زد	

الحدیث قلب المومن عرش الله تعالی وَمَآ اُرْسِلُوْا عَلَيْهِمْ حٰفِظِيْنَ واین کافران فرستاده نشده اند بر مؤمنان تا نگاهبانان باشند وایشان را باز دارند از انچه می گفتند فَالْيَوْمَ پس در آن روز یعنی در قیامت الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُوْنَ آن کسانیکه ایمان آورده اند در دنیاے خندیدند از کافران یعنی کافران را در عذاب وعقوبت قیامت می بینند وشادی میکنند عَلَى الْاَرَآئِكِ يَنْظُرُوْنَ بر تختهاے آراسته در پردهها یعنی در خیمهاے از یاقوت ومروارید نشسته مے نگرند از بهشت دوزخیان را که در آتش سوزان میگردند چنانکه سنگ آسیا برمی آید وفرومی روند چنانکه نخود جوش در دیگ مؤمنان شادی می کنند ومی خندند هَلْ ثُوِّبَ الْكُفَّارُ مَا كَانُوْا يَفْعَلُوْنَ بدرستیکه جزا داده شدند کافران انچه بودند که می کردند در دنیا از استهزا وافترا التَّثْوِيْبُ جزا دادن الٰهی عاقبت کار ما را بخیر گردان

سُوْرَةُ الْاِنْشِقَاقِ مَكِّيَّةٌ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ وَهِيَ خَمْسٌ وَّعِشْرُوْنَ اٰيَةً

کافران می پرسیدند که قیامت کے خواهد بود جواب آمد که اِذَا السَّمَآءُ انْشَقَّتْ چون بیاید قیامت آسمان بشگافد وپاره پاره شود وبر زمین افتد از هیبت آن روز وَاَذِنَتْ لِرَبِّهَا وشنود آسمان فرمان خداے تعالے را وقبول کند وَحُقَّتْ وسزا است آسمان را که فرمان خدائیتعالے را قبول کند چونکه آفریده اوست وَاِذَا الْاَرْضُ مُدَّتْ وقیامت بیاید زمین را باز کشیده شود

چنانکه سختیان را بازکشند تا ہموار شود و در روئے ہیچ کوہ و بالا و پستی نماند و بمقدار انگشت
تفاوت و ناہمواری نماند تا خلق در وے گنجد چنانکہ در خبر آمدہ ست وَأَلْقَتْ مَا فِيهَا
و انداز د زمین انچہ در روئے ہست از گنجہا و مردگان وَتَخَلَّتْ و خالی شود زمین و در روئے
ہیچ چیز نماند وَأَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ و شنود زمین مر حکم خدا یتعالیٰ را یعنی حکم خدا خود را
و سزا است زمین را کہ فرمان برداری کند امر خدائے تعالیٰ را اجزار او منقاد رست اے
اذا کان هذه الامور کذلک لتبعثن ولتحاسبن یعنی چون چنین باشد کہ یاد کردیم
شما زندہ کردہ شوید و حساب کردہ شوید و جزا دادہ شوید بر نیکیہا و بدیہا يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ
اے آدمی إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا بدرستیکہ تو کار کنندہ مر پروردگار خود را کار کردنی
فَمُلَاقِيهِ پس بینندہ تو بروز قیامت جزائے کردار ہائے خود را از نیکی و بدی کردن
الْكَدْحُ در لغت کار کردن و قیل کار برنج الملاقات دیدن یعنی ہر کہ ہر چہ می کند جزائ
آن بوے خواہد رسید پس نیکان را یاد کرد و گفت جل جلالہ فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ پس آنکہ
دادہ شود كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ نوشتہ اعمال او بدست راست او فَسَوْفَ يُحَاسَبُ پس زود بود
کہ حساب کردہ شود حِسَابًا يَسِيرًا حسابے آسان بے مناقشہ و مضائقہ وَيَنْقَلِبُ إِلَىٰ أَهْلِهِ
و باز گردد بسوئے کسان خود یعنی بہ گروہ مؤمنان یا بہ قبیلۂ خود از اہل اسلام یا بہ زنان خود
از حور العین مَسْرُورًا شادمان بہ سبب آنچہ یافتہ باشد از خیر و کرامت وَأَمَّا مَنْ
أُوتِيَ كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ و اما آن کس کہ دادہ شود نامۂ او را از پس پشت او فَسَوْفَ
يَدْعُو ثُبُورًا وَيَصْلَىٰ سَعِيرًا پس ہر آئینہ بخواند ثبورا را یعنی بطلبد ہلاک خود را یعنی آرزو
بردکہ کاشکے زندہ نشدے و ہمیشہ مردہ ماندے تا در آتش در نیامدے چون کسے را نامہ
از پس پشت دہند گردنش را برتابند تا رویش از پس پشت شود و دست چپ وے را
بشکنند و بسوئے پشت آرند و دست راستش را غل کنند و نامۂ او را در دست چپش دہند
قراءۃ عاصم و ابو عمرو و حمزہ يَصْلَىٰ بفتح یا است و باقی قراء يُصَلَّىٰ بضم یا و تشدید لام

بلفظ مجهول خوانده اند مؤمن اگرچه فاسق باشد نامهٔ او بدست راست او دهند بیان کردکه
بچه سبب کافران را نامه بدست چپ دهند وگفت جل جلالهٗ اِنَّهٗ کَانَ فِیْٓ اَهْلِهٖ مَسْرُوْرًا
بدرستیکه بود کافر در میان قوم خود شادمان زیستے و بهوائے نفس خود کار کردی و
پروائے شریعت نداشتے وغمِ آخرت نبودش هرچه می خواست می کرد و مال مردم میگرفت
وخون ناحق میکرد در راحت وآسایش مے بود ومؤمن غمناک مے بود وفرمان بردار
وترسان از حضرت پروردگار خود به کفاف وعفاف قناعت کرده بود بیت

ملک دنیا تن پرستان را حلال		ما غلام ملک عشق بے زوال	

ودیگر کافر قیامت را منکر بود چنانکه خبر کرد جل جلالهٗ اِنَّهٗ ظَنَّ اَنْ لَّنْ یَّحُوْرَ بَلٰٓی اِنَّ رَبَّهٗ
کَانَ بِهٖ بَصِیْرًا بدرستیکه کافر در دنیا گمان برده بود که هرگز باز نگردد یعنی مے گفت که هرگز
بعد مردن زنده نخواهم شد وهرچه می کنم حساب نخواهد بود نصیب مومن این ست که از
ملحدان ومنافقان ومباحیان واهل بدعت وحرام خوار که هرچه باشد بگیرند دور باشد
که ایشان در حقیقت منکران قیامت اند وبسیار وقت باشد که خود را اسید وقلندر و
ابدال نام کرده اند وگویند که خمس مال خلق از آنِ ماست وهمه دنیا کابینِ فاطمهٔ زهرا است
وعلما واهل حق را دشمن میدارند ومرید بسیار گیرند وهمه را از شرع بیرون آرند وکار بیرون
شرع فرمایند مثنوی اے بسا ابلیس آدم روئے هست ✤ پس بهر دستے نشاید داد دست
دست ناقص دست شیطان ست و دیو ✤ زانکه اندر بند تکلیف ست و ریو ✤ اے برادر
دور باش ازین نوع مردم وخدمت علمائے حقانی وشیخ محقق کن تا ایمان بماند بی
نعوذ باللّٰه من ذلك ظاهرهم الرفض و باطنهم الکفر واین طائفه را مزدکی خوانند
ومذهب باطل ایشان را هرکس نداند ودر وقت سلطان محمود غزنوی بسیار پیدا شده
بودند وسلطان ایشان را برانداخت وباز در زمان سلطان سنجر ماضی ظهور کردند شیخ
الاسلام شیخ احمد جام قدس اللّٰه روحه العزیز ایشان را بشناخت وبه سلطان گفت سلطان

ایشان را برانداخت و حق تعالی از برائے رد کردن و گفتن کافر که قیامت نخواهد بود سوگند
یاد کرد که احوال و اطوار بسیار در آدمی خواهد گذشت و در همهٔ آن حق تعالی بینا بود بحال آدمی و
قادر بر زنده کردن او در روز قیامت پس گفت جل جلاله فَلَآ پس نیست چنانکه کافر میگوید
که آمدن قیامت را انکار می شود اُقسِمُ بِالشَّفَقِ سوگند میخورم بشفق یعنی آن سرخی که بعد از آفتاب
فرو رفتن پیدا می شود و قیل سفیدی ست که بعد از سرخی پیدا میشود و این روشن تر است
و قیل همه روز مراد ست وَالَّيْلِ وَمَا وَسَقَ و بحرمت شب و بحرمت آنچه شب او را گرد کند
از مخلوقات که در شب آرام گیرند اَلوَسَق گرد کردن وَالْقَمَرِ اِذَا اتَّسَقَ و بحرمت ماه چونکه جمع
شود نور وے و تمام شود یعنی در ایام بیض الاتساق بهم آمدن و تمام شدن لَتَرْکَبُنَّ چون
بضم با خوانده میشود معنی این است که هر آئینه بر نشینید شما هر آئینه و هر آئینه طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ بر
حالے پس حالے یعنی بر گردید از حالے بحالے یعنی بعد از زندگی بحال مردگی برسید و از پس
مردن زنده شوید و به عرصات قیامت حاضر شوید و حساب و کتاب ببینید و صراط و دوزخ
را و درکات او را و بهشت و منازل او را بدانید و ببینید و ... بر همه حالها قادر و علیم و بصیر
دانید و اگر لَتَرْکَبَنَّ بفتح با خوانده شود چنانکه قراۃ ابن کثیر و حمزه و کسائیست و اول قرأت
باقی قرا است معنی چنین باشد باین قرأت که بحرمت این چیزها که تو اے محمد برآئی بر آسمانها
طبق از زیر طبق در شب معراج و امام فخر الدین رازی رحمۃ اللہ علیہ در معالم التنزیل تمسک
باین آیت کرده است بر حقیقت معراج رسول ما علیه السّلام و در کتب کلامیه نیز مذکور است
و امام ضحاک گفت که در شب معراج رسول ما علیه السلام بیست و هشت هزار ساله راه را
قطع کرده است و امام فخر الدین رازی رحمۃ اللہ علیہ در معالم التنزیل گفته است که قطع این
مسافت بعیده در اندک مدت محال نیست چنانکه به علم اقلیدس معلوم شده است که آفتاب
را جسم عظیم است که صد و شصت اندازه کرهٔ زمین ست و در ان مقدار که اسپ تیز رو کر درو قت
دویدن قدم بنهد و بردارد هزار ساله راه را قطع کند و در آن حدیث که رسول علیه السلام

پرسید از جبرئیل که وقت نماز شام شد وے گفت لا و نعم دلیل است بر حقیقت این سخن پس اگر به جذبات الوہیت سیر پیغمبران این مقدار مسافت را در یک شب قطع کند محال نباشد و پیش اولیا را نیز این ظاہر ست چون ارواح ایشان را عروج شے افتد و از خواجہ طیفور سجاوندی رحمۃ اللہ علیہ منقول است که ذکر معراج بسیار کردی در مجالس خود و خواجہ امام شمس العارفین سجاوندی که صاحب وقوف قرآن ست رحمۃ اللہ علیہ گفتہ است که مرغ دلش ہواے آشیانہ آن جا داشت و از براے آن بسیار یاد می کند اگر تو خود را بدانی که چیستی و کیستی امثال اینہا بر تو پوشیده نماند مثنوی گر ندانی یجوز و لا یجوز خود ندانی تو که حوری یا عجوز جان جملہ علمہا اینست این که بدانی من کیم در رہ یقین اللّٰھم ثبّتنا علی تصدیق الانبیاء وارزقنا احوال الاولیاء چون حضرت ذوالجلال حال آدمیان را بیان کرد پس از آن سوگند یاد کرد و کافران کفر خود را ترک نکردند و ایمان نیاوردند گفت جل جلالہ بطریق استفہام و تعجب فَمَا لَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ پس چہ بوده است این کافران را که ایمان نمی آرند باوجود چندین دلائل عظام و بہ قراۃ دوم لَتَرْكَبُنَّ معنی این باشد که چہ بوده است این کافران که ایمان نمی آرند بہ معراج رسول محمد علیہ السلام وَإِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ لَا يَسْجُدُونَ ۩ و چہ بوده ست مر این کافران را که چون خوانده می شود بر ایشان قرآن را سر بر زمین نمی نہند یعنی نماز نمی گذارند و انقیاد احکام شریعت نمی کنند و قیامت را منکر می شوند و مصطفی علیہ السلام چون این آیت را برخواند سجده کرد بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا چنانکہ کافران می گویند که قیامت نخواہد بود نیست بلکہ چنین ست که ایشان يُكَذِّبُونَ در وغگوے می دارند پیغمبران را و قرآن را وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُوعُونَ و خداے عزوجل داناست بآنچہ ایشان پنہان می دارند در دل خود جمع می دارند در سینہ خود الایعاء نگاہداشتن چیزے را در وعاء یعنی در ظرف فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ پس مژده ده ایشان را بطریق استہزا خبر کن ایشان را بشکنجہ دردناک و جاودانہ در دوزخ

إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا استثناء منقطع باشد وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لیکن آن کسانے کہ گرویده اند وعملہائے نیک کرده اند لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ ﴿۶﴾ مرایشان راست مزدی کہ ہرگزکم نشود وبآخر نرسد المن بریدن ومنت نہادن وَاللّٰہُ تَعَالٰی أَعْلَمُ

سُورَةُ الْبُرُوجِ مَكِّيَّةٌ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ وَهِيَ اثْنَانِ وَعِشْرُونَ آيَةً

وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ بحرمت آسمان بابرجہایعنی دوازده برج کہ حمل وثور وجوزا وسرطان واسد وسنبلہ ومیزان وعقرب وقوس وجدی ودلو وحوت ست بدانکہ درہرسی روز آفتاب یک برج راقطع میکند یاسی ویک روز یاسی و دوروز یابیست ونہ روز ودرہردو روز وچیزے از روز ماه یک برج راقطع می کند وآن بیست وہشت روز باشد ودر دوشب ماه پوشیده میشود اما آفتاب یک سال باید کہ تا دور فلک راقطع کند وماه درسی روز یابیست ونہ روز فلک راقطع کند واین دلیل ست برکمال قدرت آفریدگار عزوجل از بہراین معنی سوگند یاد کرد بہ آسمان بابرجہا بہ قول دیگر ہمہ ستارگان مرادست وبقول دیگر درہائے آسمان مرادست بدانکہ برج عبارت است ازیک بخش از دوازده بخش آسمان وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ و بحرمت روز وعده کرده شده کہ خواہد آمد یعنی روز قیامت وَشَاهِدٍ وبحرمت گواه یعنی روز آدینہ کہ گواہی می دہد بر عملہا وَمَشْهُودٍ وبحرمت حاضر آمده شده درروے یعنی روز عرفہ کہ حاجیان وفرشتگان درروے حاضر شوند وغیراین نیز گفتہ اند وجواب قسم مقدرست یعنی بحرمت این چیز کہ شما زنده کرده خواہید شد بعدازمردن قیل بحرمت این چیزہا کہ کافران را عذاب کرده خواہد شد وقیل جواب قسم این ست کہ قُتِلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ بحرمت این چیزہا کہ یاد کردیم کہ لعنت کرده شدند واز رحمت حق تعالیٰ دور کرده شدند یاران خندق الاخدود وهو الخندق واین اصحاب اخدود سہ کافر بودند کہ مؤمنان را عذاب می کردند کہ از دین حق بازگردید واین موسنان از دین حق برنگشتند یکے انطیانوس رومی دوم یوسف ذوالنواس بود سیم بخت نصرمغ بود درفارس والبشان خندق عظیم کندیدیم

که درازی وے چهل گز بود و پهنائی او دوازده گز و ویرا پر آتش کرده بودند هر مؤمنے که از دین برگشتے ویرا دران خندق انداختندے فاما هیچ ضرر بمومنان نرسیدے وازان آتش در بهشت در آمدندے و درین سوره مراد آن ست که در نجران ملک بود و او اسم موضع بود و جهود و آن مؤمنان بر دین عیسےٰ علیه السلام بودند و آن جهود ظالم از حمیر بزمین نجران رفت و مؤمنان را بسوخت و انجیل را بسوخت حمیر قبیله ایست از یمن و سبب آن بود که مردے از مؤمنان قوم عیسیٰ علیه السّلام در نجران افتاد درمیان جهودان بسیا جهودان ببرکت وے مسلمان شدند و به دین عیسیٰ علیه السّلام در آمدند و این ملک جهودان را قهر آمده و خندق عظیم کند و پر آتش کرد که هر که از دین ترسائی بر نگشتی ویرا در آتش انداختے و این پیش از رسول ما بود هر کرا در آتش انداختندے ضررے بوے نه رسیدے تا روزے زنی را آوردند و وے فرزند شیر خواره داشت خواست تا از دین برگردد از بهر فرزند که سوخته نشود فرزندش گفت ای مادر صبر کن و قدم در آتش نه که این آتش نیست همه گل و ریحان است و بقول وهب رضی الله عنه آن کسانے را که در آتش انداختند دوازده هزار کس بودند و بقول امام کلبی هفتاد هزار کس بودند پس ازان آتش زبانه زد و از خندق بیرون آمد و گرد کافران را گرفت و همه را بسوخت و این قصه را قاضی عبد الصمد الغزنوی رحمة الله علیه آورده است در تفسیر خود و در تفاسیر دیگر نیز مذکور است مطول بود ما مختصر کردیم نصیب مؤمن اینست که در بلاهائے ظالمان صبر کند و از دین مسلمانی برنگردد و نوکر و چاکر ظالمان نشود و از مبتدعان دور باشد و از برائے دنیا ایشان را خدمت نه کند و توکل بر حق تعالے کند اے عزیز من کسے را که غم دین باشد و بر دین متابعت سید المرسلین صلعم باشد او را چه غم دنیا و تشویش او باشد شیخ سنائی غزنوی گوید

غزل

مسلمانان مسلمانان مسلمانی مسلمانی — درین آیات بے دنیا پشیمانی پشیمانی

ازین ره که جهان پر دیو پر غولست امت را — که داند کرد جز اسلام و جز سنت نگهبانی

شراب حکمت شرعی خورید اندر حریم دل — که محروم اند ازین دولت هوس گویان یونانی

ازایرادچنین جانها فرونماید مسلمانی		ببر بیرانچنان جانے کزو کفر و هوا آید
جمال نقش آدم را نقاب نفس شیطانی		مسازید از برائے نام و دام کام چون مردان

النَّارِ ذَاتِ الْوَقُودِ بدل اشتمال از اخدود معنی چنین باشد که لعنت کرده باشند یاران خندق کریاران آتش زبانه زننده اند یعنی آتش بزرگ در خندق بود و آن کسان را که خندق کنده بودند و پر آتش کرده و مردم را عذاب می کردند بر آن آتش إِذْ هُمْ عَلَيْهَا قُعُودٌ چون آن کافران بر کنارهٔ خندق نشستگان بودند الْقُعُودُ جمع القاعد یعنی مهتران ایشان بر تختها نشسته بودند بر کرانها، آن آتش و کهتران مردم را در آتش مے انداختند وَهُمْ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ و ایشان آنچه میکردند بر مومنان حاضر بودند و رحم نمی کردند و شادمان مے بودند بآن عذاب مومنان وَمَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ و عیب نمی کردند آن کافران مومنان را یعنی عیبے نداشتند آن مومنان تا کافران عیب کنندشان مگر آنکه ایمان آورده بودند به خدائے غالب بهمه چیز که بے همتا ست و ستوده شده است در همه وقت الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آن خدائے که مراو راست پادشاهی آسمانها و زمین ها وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ و خدائے تعالی همه چیزها گواه است و دانا است بهمه چیزها پس جزائے کردارهائے وے بدهد نیکی را و بدی را یعنی این کافران بر مومنان هیچ عداوتے و دشمنی نداشتند مگر بدین جهت که ایشان ایمان آورده بودند بخدائے که موصوف است بصفات کمال و منزه است از نقصان و زوال یعنی می باید همچنین کسان را دوست دارید که ایمان آورده اند بخدائے تعالی و دشمنی نکند هیچ کس که کافران کور اند و کار بر عکس میکنند نصیب مومن این ست که با دوستان خدا تعالے دشمنی نکند و حسد نبرد برین که ایشان را مریدان و دوستان باشند

مثنوی	پس تو اے ناشسته رو بر چیستی		پر نزاع و پر حسد بر کیستی
	با دم شیران تو بازی مے کنی		با ملائک ترک تازی مے کنی

ابو جہل صفت مباش ابو بکر صفت باش اما سنت الٰہی برین رفته است که ہر صدیقی را زندیقی باشد که بوستان عارفان از جویبار منکران آب میخورد حق تعالیٰ حال کافران را بیان کرد و گفت جل جلالہٗ اِنَّ الَّذِیْنَ فَتَنُوا الْمُؤْمِنِیْنَ وَالْمُؤْمِنٰتِ بدرستیکه کسانیکه عذاب کردند مردان مؤمن را و زنان مؤمنه را و در خندق انداختند ایشان را ثُمَّ لَمْ یَتُوْبُوْا پس توبه نه کردند و از کفر و گناه باز نگشتند فَلَهُمْ مر ایشان راست عَذَابُ جَهَنَّمَ عذاب دوزخ وَلَهُمْ عَذَابُ الْحَرِیْقِ ؕ و مر این کافران را بود عذاب آتش سوزان در دنیا که ہم ازان خندق آتش بیرون آمد و ایشان را بسوخت تا ہمه خلق بدانند که آتش بفرمان حق تعالیٰ می سوزد حق سبحانهٗ و تعالیٰ صفت مؤمنان را کرد و گفت اِنَّ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ لَهُمْ جَنّٰتٌ تَجْرِیْ مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ بدرستیکه آنکسانیکه ایمان آورده اند و عملهائے نیکو کرده اند ایشان را باشد بوستانها که میرود در زیر درختان آن جویها ذٰلِكَ الْفَوْزُ الْكَبِیْرُ اینست رستگاری بزرگ یعنی آن مؤمنان که در آتش اخدود صبر کردند مر ایشان راست بهشت جاودان و خلاص یافتند از عذاب ابدی اِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِیْدٌ بدرستیکه ہر آئینه گرفتن خدائے تو سخت است اَلْبَطْش گرفتن بسختی اِنَّهٗ هُوَ یُبْدِئُ وَیُعِیْدُ و بدرستیکه خدائے تعالیٰ آفرید خلق را بار دیگر تا زنده کند بعد از مردن و قیل عذاب کند کافران را در دنیا و باز گرداند عذاب را بر ایشان در آخرت وَهُوَ الْغَفُوْرُ الْوَدُوْدُ و آن خدائیست که نیک آمرزندهٔ مؤمنانست و دوست دارندهٔ دوستان خویش است قیل آمرزندهٔ عاصیان و دوست دارندهٔ توبه کنندگانست تا توانی دوستان او را که مؤمنان اند دوست داری یعنی مؤمنانکه دوستان حقتعالیٰ اند دوستان خالص او را که اولیاء الله اند نرنجانی تا ہلاک نشوی بیت

اے بسا کس را که صورت راه زد	قصد صورت کرد بر الله زد

۱۲ دوستی نماینده دارنده المتودد الوادد دوست داشته الواد الودود والتودد اسماء الودد همبمانلته الودد وهو الغفور ازنفائس ۱۲

و دوستان او را دوستداری و طالب صحبت ایشان باشی کمثنوی

از کلیم حق بیاموز اے کریم		بین چہ میگوید ز مشتاق کلیم	
مے روم تا مجمع البحرین من		تا شوم مصحوب سلطان زمن	
با چنین جاہ و چنین پیغمبری		طالب خضرم ز خود بینی بری	
سالہا پرم بہ پر و بالہا		سالہا چہ بود ہزاران سالہا	
تو مبین این پایہا را بر زمین		زانکہ بر دل میرود عاشق یقین	

ذُو الْعَرْشِ الْمَجِيدُ خداوند عرش بزرگتر است ہیچ چیز از عرش بزرگتر نیست المجید بزرگ حمزہ و کسائی بکسر دال خواندہ اند و باقی قرا بضم دال خواندہ اند فَعَّالٌ لِّمَا يُرِيدُ کنندہ است ہر چہ خواہد و ہر کرا آنچہ خواہد بدہد نصیب تو انیست کہ حسد نبری و راضی باشی بہ قسمت الٰہی

بیت	قسمت قسام بین ہیچ مگو مخ ✦		کار تبری شود چونکہ دریو مجی	

هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْجُنُودِ و بدرستیکہ آمد بتو سخن لشکر فِرْعَوْنَ وَثَمُودَ یعنی آن لشکرہا کہ فرعون و ثمودیان بودند کہ ما ایشان را نیست کردیم بہ عذاب بزرگ کافران این است را نیز ہلاک خواہیم کرد بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي تَكْذِيبٍ بل کسانیکہ کافر شدہ اند در انکار آن عذاب را با وجود آنکہ می دانند و مکابرہ میکنند و ایمان نمی آرند بہ قرآن کہ نامۂ الٰہی است و کتاب عزیز و فرقان شریف است وَاللَّهُ مِن وَرَائِهِم مُّحِيطٌ و خدائے تعالیٰ داناست بحال این کافران و تواناست بہ ہلاک کردن ایشان و از پس و پیش محیط است یعنی گردا گرد ایشان را گرفتہ است کہ نتوانند گریخت از عذاب او بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَّجِيدٌ نہ چنانست کہ کافران میگویند کہ قرآن شعر است و سحر و سخن محمد است علیہ السلام بلکہ چنین است کہ آن بزرگ ست فِي لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ و سخن خدائے تعالیٰ است و در لوح محفوظ است کہ نوشتہ شدہ است و نگاہداشتہ شدہ است از تغیر و تبدل کہ یک حرف کسے در روے زیادت نتواند کرد و کم نیز نتواند کرد عبداللہ ابن عباس رضی اللہ عنہ گفت کہ در اول لوح محفوظ نوشتہ است کہ

لَآ اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهٗ لَا شَرِيْكَ لَهٗ دِيْنُهُ الاسلام ومحمد عبده ورسوله من آمن بالله وصدق وعده ورسوله ادخله الجنة وعبد الله ابن عباس رضی الله عنه میگوید که لوح از یکدانهٔ مروارید ست درازی وے ہمچون آسمان تا زمین وپہنائی وے ہمچون از مشرق تا بمغرب کرانہائے وے مرصع کرده شده است بجواہر وغلاف وے از یاقوت سرخ ست وقلم وے از نور ست سر او بعرش رسیده است وپایان او در کنار فرشته ایست که نام او ماطریون است ولوح در لوح است یعنی کشادگیست بالائے آسمان ہفتم امام نافع محفوظ بضم ظا خوانده است وباقی قرا بجر ظا خوانده اند وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِيْنَ ط

سُوْرَةُ الطَّارِقِ | بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ | مَكِّيَّةٌ وَهِيَ عَشَرَ اٰيَةً

وَالسَّمَآءِ بحرمت آسمان وَالطَّارِقِ وبحرمت ستارگان که در شب پدید آیند وبروز ناپیدا باشند الطرق بشب آمدن وَمَآ اَدْرٰىكَ مَا الطَّارِقُ وچه دانی تو اے محمد که چیست طارق بیان کرد وگفت جل جلاله النَّجْمُ الثَّاقِبُ ستارگان روشن وتابان است وقیل مراد از طارق ستاره ایست که بشب بدود وجن را ابزند تا بآسمان نتواند بر آمدن وبقول بعضے زحل است وبقول بعضے پروین مراد است وجواب قسم این است که اِنْ كُلُّ نَفْسٍ لَّمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ امام عاصم وابن عامر وحمزه بتشدید لما خوانده اند وآن کلمهٔ نفی ست ولما بمعنی الا است ومعنی چنین باشد که بحرمت آسمان با ستارگان تابان که بشب پدید آیند یا بحرمت ستاره بشب آینده که نیست ہیچ تنے مگر بر وے ست نگاہبانی از حق تعالےٰ وباقی قرا بتخفیف لما خوانده اند وما زائده است ان مخفف است از ان ثقیله والضمیر للشان معنی چنین باشد که بحرمت آسمان وستارگان بدرستی که بر ہر تنے است ہر آئینه نگاہبانی از حق تعالےٰ وبقول بعضے آن نگاہبانان فرشتگان اند که اعمال بندگان را بنویسند از نیکی وبدی تا در قیامت جزائے آن به بندگان برسانند وبقول بعضے فرشتگان اند که مومن را نگاه می دارند از بلاها وآفات دیوان چنانکه در حدیث آمده است که بهر مومنے صد وشصت فرشته موکل است که وے را

[illegible marginal glosses]

نگاه می دارند از دیوان چنانکه عسل را نگاه می دارند از مگس تا غایتے که تقدیر کرده شده است چون تقدیر بسر آید نگاه ندارند و در ہدایہ آورده است که اختلاف است در شمار فرشتگان که نگاه می دارند آدمی را پس عدد معین اعتقاد نباید کرد چه که در بعضے روایت ده است و در بعضے روایت پنج و در بعضے روایت شصت ست فَلْيَنْظُرِ پس بنگرد الْإِنْسَانُ آدمی که مِمَّ خُلِقَ از چه آفریده شده است باز بیان کرد و گفت جل جلالہ خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ آفریده شده است از آب ریخته شده در رحم مادرش يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ که بیرون می آید آب از میان پشت پدر و از میان استخوانہائے سینہ مادر که میان دو پستان است التَّرَائِب جمع التریبہ چون حضرت حق تعالیٰ خواہد که فرزندے پیدا شود قوت بہ شہوت مرد و زن برانگیزد تا ہر دو بہم جمع آیند و از پشت پدر و سینہ مادر آبے جدا شود ہر دو آب بہم بیامیزند و در حدیث آمده است که چہل روز نطفہ و چہل روز خون بستہ باشد و چہل روز گوشت پاره باشد ہمچون گوشت خائیده بعد از ان فرشتہ را حق سبحانہ و تعالیٰ فرستد در شکم مادر تا چہار حکم را بنویسد کردارش را که چہ خواہد بود و اجلش را که چند بزید و روزیش را که چند بخورد و بنویسد که نیک بخت ست یا بدبخت بعد از ان روح را در وے در آرند تا زنده شود نصیب تو این است که بدانی اول خود را که چہ بودی و از چہ شدی اولت آب گندہ و آخرت خاک پراگندہ پس منکر مباش که شوی زنده چنانکہ گفت خدائے باقی و پاینده إِنَّهُ بدرستیکہ خدائے تعالیٰ که آفریدش اول عَلَىٰ رَجْعِهِ لَقَادِرٌ بر باز گردانیدن آدمی ہر آئینہ توانا است يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ در روزیکہ آشکارا کرده شود کارہائے پنہان او را فَمَا لَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَّلَا نَاصِرٍ پس نباشد مر این کافر را ہیچ قوتے و یاری کنندہ و بہ یک قول مراد از ین کارہائے پنہان فریضہاست چون نماز و روزه و غسل جنابت و غیر آن که در قیامت اینہا را آشکار کنند که چگونہ کرده است و در حدیث آمده است که رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمود که سہ چیز است ہر که آن را بجا آرد و ترک نہ ہر ولی حق تعالیٰ باشد نماز و روزه و غسل جنابت

و بقول دیگر مراد ازین گناه گناهان نهان و مکرها و حیلها باشد که آن را دران روز آشکارا کنند وَاللهُ تَعَالَى اَعْلَمُ. وَالسَّمَآءِ ذَاتِ الرَّجْعِ و بحرمت آسمان با باران وَالْاَرْضِ ذَاتِ الصَّدْعِ و بحرمت زمین با شگافتن که بشگافد به گیاه و درخت اِنَّهٗ بدرستیکه قرآن لَقَوْلٌ فَصْلٌ و هر آئینه سخن خدائے تعالی است که جدا کننده است میان حق و باطل وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ و نیست این قرآن سخن بیهوده و سخن آدمیان اِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا و بدرستیکه این کافران همه مکر میکنند تو اے محمد تا تو رنجه رسانند وَاَكِيْدُ كَيْدًا و من جزائے این مکر ایشان را می دهم در دنیا و آخرت صبر کن تو اے محمد در جفائے کافران نقیب درویش این ست که در مکر دشمنان و حسد حاسدان صبر کند و بحق سبحانه و تعالی توکل کند که او کریم است و جزائے ایشان را بدهد وَمَنْ يَّتَوَكَّلْ عَلَى اللهِ فَهُوَ حَسْبُهٗ بیت

آن را که تو بی خرقه عریان نشود هرگز بیمار شود عاشق اما بنمی میرد	وانرا که تو ئی چاره بیچاره نخواهد شد مه گرچه شود لاغر استاره نخواهد شد

فَمَهِّلِ الْكٰفِرِيْنَ اَمْهِلْهُمْ رُوَيْدًا پس مهلت ده و فرصت ده ایشان را تو اے محمد اندکے یعنی روزے چند امان ده ایشان را و تعجیل مکن در دعا بر ایشان که ما ایشان را هلاک خواهیم کرد چنانکه در جنگ بدر کردیم نقیب درویش این است که تا تواند دعائے بد نه کند بر دشمنان خود و محبت و عداوت خلق را از حق تعالی بیند و شکر گوید که از منکران نیست هر محمدے را ابو جہلے باید که باشد و ابوبکر نیز باید مصرعه در جمع سبک روحان هم بولہبے باشد

سُوْرَةُ الْاَعْلٰى مَكِّيَّةٌ	بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ	وَهِيَ تِسْعَ وَعِشْرُوْنَ اٰيَةً

سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْاَعْلٰى به پاکی یاد کن اے محمد خدائے خود را که برتر است از همه بقهر و استیلا نه بمکان به قول دیگر به پاکی یاد کن نام پروردگار خود را و به قول دیگر بگوئے سُبْحَانَ رَبِّيَ الْاَعْلٰى پس رسول علیه السلام فرمود که در سجده بگوئید سُبْحَانَ رَبِّيَ الْاَعْلٰى و چون این آیت آمد که فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيْمِ فرمود که در رکوع بگوئید که سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيْمِ

معلوم شد که لفظ اسم زائد است الَّذِي خَلَقَ فَسَوّٰى آن خدائیکه آفرید چیز ها را پس راست کرد هر مخلوقی
را چنانکه خواست آدمی را به شکلی دیگر و اسپ و شتر را به شکل دیگر هر یکی را چنانکه می بایست آفرید به حکمت بالغه
وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدٰى آن خدائیکه اندازه کرد روزیها را پس راه نمود مر طلب کردن هر چیز را آنچه نصیب است
والهامات الٰهی مر انسان را و حیوان را در طلب کردن راه او غذا را حکمت بزرگ است در کشاف و کواشی
آورده است که چون مار افعی کور شود الهام دهد حق تعالیٰ او را که برگ بادیان به چشم خود بمالد بینا شود امام حمزه
و کسائی قَدَرَ به تخفیف خوانده اند و باقی قراء به تشدید خوانده اند وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعٰى فَجَعَلَهُ
غُثَاءً أَحْوٰى آن خدائے که بیرون آورد چراگاه سبز را تازه و پر گل و ریاحین پس
گردانیدش خشک و ریزه ریزه غُثَاءً خس خشک ریزه شده چون خاشاک یعنی آن
خدائے که بیافرید از برائے ستوران شما در سفر و حضر علفهائے آماده کرده شده تا شکر گویند
در زمستان از خشک او نفع گیرند و در تابستان از تر و تازه قشلاقی و دیولاقی برائے ستوران
شما پدید آورد و از برائے شما نیز بهشت و دوزخ آفرید جل جلاله سَنُقْرِئُكَ هر آئینه ک
قرآن خوان کردیم ترا و قیل هر آئینه خوانا گردانیدیم ترا فَلَا تَنْسٰى پس فراموش نه کنی
إِلَّا مَا شَاءَ اللّٰهُ مگر آن چیز را که خدائے تعالیٰ خواهد که نسخ کند پس تو فراموش کنی آن را
لفظاً و معناً چون منسوخ تو شود فراموش تو شود إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا يَخْفٰى بدرستیکه
می داند خدائے تعالیٰ آشکارا و پنهان را پس آنچه خواهد نسخ کند و بر تو فراموش گرداند
چونکه او ست دانا به مصالح خلق هر چه خواهد نسخ کند وَنُيَسِّرُكَ لِلْيُسْرٰى و آسان کنیم
ترا یعنی راه عمل نیک را از برائے شما یعنی آسان کنیم بر تو راه بهشت را یعنی از دین آنچه
آسان تر باشد دادیم و نگاه داریم و آنچه دشوار تر باشد نسخ کنیم فَذَكِّرْ پس وعظ گوی
به قرآن و شریعت إِنْ نَفَعَتِ الذِّكْرٰى اگر سود دارد وعظ و اگر سود ندارد دوستان را
و اهل ایمان را سود دارد و کافران را الزام حجت باشد نصیب عالم حقانی این است
که وعظ بگوید اگر فاسقان را و حیله گران را سخت آید و نفع نه گیرند از این آیت دانسته

میشود که وعظ و نصیحت را به هیچ وجه ترک نتوان کرد تقدیره ان نفعت الموعظة اولم تنفع
هکذا فسره المفسرون بعده بیان کرد و گفت که کرا سود میدارد و کرا سود نمیدارد و
گفت جل جلاله سَيَذَّكَّرُ مَنْ يَخْشَىٰ هر آئینه پند گیرد به وعظ هر که از خدائے تعالی بترسد
وَيَتَجَنَّبُهَا الْأَشْقَى الَّذِي يَصْلَى النَّارَ الْكُبْرَىٰ و دور شود از وعظ و پند را قبول نکند
بدبختی که در آید در آتش بزرگتر که هفتاد بار ازین آتش دنیا سوزان تر باشد در گرمی ثُمَّ
لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَىٰ پس آن بدبخت در دوزخ نمیرد تا خلاص شود از عذاب و نه زید
زیستنی که در وے آسایشے باشد یعنی از سختی عذاب وے چنان باشد که در وقت مردن و
جان کندن چنانکه در عرف میگویند که نه مرده هست و نه زنده نصیب تو این ست که ازین
آیت وعظ و نصیحت را صحبت واعظان و ناصحان حقانی را ترک نه کنی و از ایشان نگریزی
و ایشان را بدل دشمن نداری این فقیر میگوید بندۂ مومن طالب همیشه در طلب کردن
نصیحت و پند است در اول از پدر و مادر و بعده از استاد و بعده از شیخ بعده از
الهامات الوهیت کہ فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا بسیار کسان باشند که از بسیار رفتن
بوعظ عار دارند و به واعظان حقانی به چشم حقارت بینند و دشمنی کنند فاما حافظ
و معین ایشان حقتعالی میباشد و از دشمنی ایشان هیچ زیان ندارد بلکه ویرا زیان دارد

بیت	چراغ را که ایزد برفروزد		هر آنکس پف کند ریشش بسوزد

بے فرمانان را یاد کرد و عذاب ایشان را بعده فرمانبرداران را یاد کرد و گفت جل جلاله
قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّىٰ بدرستیکه نیک بخت شد و خلاص یافت از عذاب آنکه وعظ را قبول
کرد و پاک شد از گناه و کفر وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّىٰ و خدائے تعالی را یاد کرد و نام او را
گفت و نماز گذارد یعنی الله اکبر گفت و خدائے تعالی را به بزرگی یاد کرد و نماز گذارد امیر المومنین
علی رضی الله عنه گفت رستگاری یافت آنکه صدقۂ فطر را داد در اول روز عید فطر و تکبیرات
نماز عید گذارد و در کشاف آورده ست که امیر المومنین علی رضی الله عنه گفت که باک ندارم

اگر نامه خود همین آیت را یابم یعنی قَدْ اَفْلَحَ مَنْ تَزَکّٰی چون صدقهٔ فطر و نماز عید به تکبیر بجا آورده باشم مرا همین بس است به خاطر این فقیر مے آید والله تعالیٰ اعلم که درین آیت اشارتست به منازل سلوک اول توبه است و تزکیهٔ نفس بازالت صفات ذمیمه و اکتساب صفات حمیده دوم بر ذکر لسانی و قلبی و روحی و سری سیوم رسیدن بمشاهدات قَدْ اَفْلَحَ مَنْ تَزَکّٰی اشارت باول است وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهٖ اشارت بدوم است فَصَلّٰى بسیوم چون صلوٰة معراج مومن ست و قرة عینی فی الصلوٰة اشارت باین ست والله تعالیٰ اعلم بَلْ تُؤْثِرُوْنَ الْحَیٰوةَ الدُّنْیَا ابوعمرو بیائے غائب خوانده است و باقی قرأ بتائے خطاب خوانده اند معنی این باشد که شما کافران بر می گزینید زندگی نزدیکتر را یعنی دنیا را بر آخرت و وعظ و پند را قبول نمی کنید از قرآن و اهل قرآن وَالْاٰخِرَةُ خَیْرٌ وَّاَبْقٰى وحال این است که آخرت بهتر ست از دنیا و باقی است بر هر که مومن باشد بدانکه حق تعالیٰ بیان کرد که سبب کفر و حق را قبول ناکردن دوستی دنیاست و حب جاه و سلطنت و حکومت قال النبی علیه السّلام حب الدنیا رأس کل خطیئة و بسیار از امیران و دنیا داران باشند که هرگز به وعظ اهل حق بے غرض حاضر نیایند و بسیار فقیران صالح باشند که هرگز ترک ندهند فرد

عز و غنا و سلطنت سر بجفات می کشد	فقر و فنا و مسکنت جانب مات می کشد

اِنَّ هٰذَا لَفِی الصُّحُفِ الْاُوْلٰى صُحُفِ اِبْرٰهِیْمَ وَمُوْسٰى بدرستیکه آنچه یاد کردیم درین سوره از وعد و وعید و دلائل توحید و غیر آن باشنده است در کتابهائے پیشینیان که آن کتاب ابراهیم و موسےٰ است علیهما الصلوٰة والسّلام

سُوْرَةُ الْغَاشِیَةِ مَکِّیَّةٌ	بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ	وَهِیَ سِتٌّ وَعِشْرُوْنَ اٰیَاتٍ وَرُکُوْعُهَا

هَلْ اَتٰىكَ حَدِیْثُ الْغَاشِیَةِ بدرستیکه آمد ترا اے محمد سخن قیامت که آن فرو پوشنده است مر همه چیز ها را و بقول دیگر غاشیه نام دوزخ است که فرو پوشنده است همه کافران را

[illegible]

حق تعالیٰ قیامت را در قرآن ہزار جائے یاد کردہ است تا خلق بترسند وُجُوْہٌ یَّوْمَئِذٍ
خَاشِعَةٌ روہیا باشد دران روز ترسان و خوار و ذلیل از ترس قیامت عَامِلَةٌ
کارکنندہ نَّاصِبَةٌ رنج بینندہ باشند در دوزخ و کار شان این باشد کہ فرمایند شان
تا بر صعود با غلہا و زنجیرہا بر آیند و باز بیند از دشان و صعود کوہیست از آتش دوزخ
وایشان کسانے باشند کہ در دنیا کارہا کردہ باشند و رنجہا دیدہ اما از برائے رضائے
حق تعالیٰ نہ باشد تَصْلٰی نَارًا حَامِیَةً در آیند در آتشے کہ سخت گرم باشد در حدیث آمدہ
است کہ دوزخ را سہ ہزار سال تافتند تا سیاہ شد اکنون ہمچنان سیاہ است ابوبکر و عمرو
تُصْلٰی بہ لفظ مجہول خواندہ اند یعنی در آوردہ شوند در دوزخ تُسْقٰی مِنْ عَیْنٍ اٰنِیَةٍ
آب دادہ شوند در دوزخ از چشمۂ گرم کہ گرمی وے بغایت رسیدہ باشد کہ از وے گرم تر
نباشد لَیْسَ لَهُمْ طَعَامٌ اِلَّا مِنْ ضَرِیْعٍ نباشد مر آن دوزخیان را در دوزخ خوردنی مگر
از خار خشک کہ زہر دارد وقیل درختے است در دوزخ یعنی زقوم لَّا یُسْمِنُ نہ فربہ کند وَلَا
یُغْنِیْ مِنْ جُوْعٍ وسود ندارد و کفایت نہ کند از گرسنگی یعنی در خوردن وے نفع نہ باشد چون
صفت دوزخیان کرد صفت بہشتیان نیز کرد و گفت جل جلالہ وُجُوْہٌ یَّوْمَئِذٍ نَّاعِمَةٌ روہا
باشد در آن روز تازہ از اثر رحمت لِّسَعْیِهَا رَاضِیَةٌ و از برائے کوشیدن و عمل نیک کردن
در دنیا خوشنود باشند و ہمچون ماہ شب چہاردہ باشند فِیْ جَنَّةٍ عَالِیَةٍ در بہشت بلند باشند
لَّا تَسْمَعُ فِیْهَا لَاغِیَةً نشنوند در بہشت سخن بیہودہ و باطل ہمہ حکمت و حمد و ثنا گفتہ شود فِیْهَا
عَیْنٌ جَارِیَةٌ دران بہشت چشمۂ آب روان باشد و مراد اینجا چشمہائے روان بسیار است
فِیْهَا سُرُرٌ مَّرْفُوْعَةٌ درین بہشت باشد تختہائے بلند اگر از بالائے آن چیزے بیفتد صد سال
باید تا بہ پایان رسد در حدیث آمدہ است کہ قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم ان المتحابین
فی اللہ لفی غرفة ینظر الیہم اہل الجنة کما ینظر اہل الدنیا الی کواکب السماء

یعنی کسانیکه بیک دیگر دوستی دارند از برائے رضائے حق تعالیٰ در دنیا ہر آئینہ در جاہائے
بلند باشند که نظر کنند بایشان اہل بہشت چنانکه اہل دنیا ستارگانرا بر آسمان مے بینند
و چون خواہند اہل بہشت تا بر بالائے آن تختہا بنشینند پست شود و باز بلند گردد وَّاَكْوَابٌ
مَّوْضُوْعَةٌ و در بہشت کوزہا باشد بیدستہ نہادہ از شراب بر لبہائے جوہای بہشت بشمار
ستارگان از جواہر مختلفہ بعضے از زر و بعضے از نقرہ و غیر آن وَّنَمَارِقُ مَصْفُوْفَةٌ
و بہیم بالشہائے انداختہ شدہ بر پہلوئے یک دیگر صف بصف نہادہ وَّزَرَابِيُّ مَبْثُوْثَةٌ
و شادر وانہا یعنی قالینہا و بساطہا باشد در بہشت گستردہ و قیل نہالینہائے مخمل انداختہ
شدہ در منازل بہشتیان چون تختہائے بہشت را رسول علیه السلام بیان کرد کافران
گفتند چون بر آیند برین تختہائے بلند حق سبحانه و تعالیٰ این آیت را فرستاد اَفَلَا يَنْظُرُوْنَ
اِلَى الْاِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ آیا پس نہ بنگرند بہ شتران که چگونه آفریدہ شدہ است چون خواہند
که سوار شوند پست شوند و باز بلند شوند و چندین منفعتہا آفریدہ است حق تعالیٰ در وے
وَاِلَى السَّمَآءِ كَيْفَ رُفِعَتْ و چرا نمی نگرند بآسمان که چگونه بلند کردہ شدہ است چون خیمہ سبز و آنچه
بے ستون و در وے عجائب بسیار آفریدہ وَاِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ و چرا نمی نگرند بکوہہا
که چگونه ایستادہ کردہ شدہ است و چندین منفعتہا در کوہہا نہادہ شدہ است وَاِلَى الْاَرْضِ
كَيْفَ سُطِحَتْ و چرا نمی نگرند بر زمین که چندین ہزار عجائب قدرت در وے آفریدہ شدہ است
آن خدائے که قادرست بر آفریدن این چیزہا قادر است بر آفریدن دوزخ و عذابہائے
وے و بآفریدن بہشت و نعمتہائے وے چنانکه خبر کرد جل جلالہٗ در اول این سورہ فَذَكِّرْ
اِنَّمَآ اَنْتَ مُذَكِّرٌ یعنی پس تو اے محمد پند دہ و ہر آئینه تو پند دہندہ لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيْطِرٍ
و نیستی تو بر گماشتہ شدہ برین کافران تا ایشان را بستم فرمائی ایمان آوردن و حکم این آیت
منسوخ است بآیت سیف یعنی فاقتلوا و قیل معنی این است که تو ای محمد مجبور نیستی برانکه
راہ راست در ایشان خلق کنی و پیدا کنی اِنَّكَ لَا تَهْدِيْ مَنْ اَحْبَبْتَ تو راہ بنمائے و وعظ

بگوش وپند ده تا کرا سعادت مساعدت کند تا حق را قبول کند وتا کرا بی سعادتے برین دارد کہ حق را قبول نہ کند زیرا بے سعادتی کہ محمد رسول اللہ را پیش وی فرستند وی را نشناسد وایمان نیارد وبلکہ دشمن.

گیردش نظم	اے بسا دولت کہ آید گاہ گاہ	پیش بے دولت بگردد او ز راہ	
	اے بسا معشوق کاید ناشناخت	پیش بدبختے نداند عشق باخت	
	این غلط بین دیدہ را حرمان ماست	وین بقلب قلب را سوء القضاست	
	دیدۂ دل ہست بین الاصبعین	چون قلم در دست کاتب او حسین	
	جز نیاز وجز تضرع را نیست	زین بہ قلب ہم قلم آگاہ نیست	
	اے قلم بنگر کہ اجلالیستی	کہ میان اصبعین تو کیستی	

قال النبي صلی اللہ علیہ وسلم قلوب العارفین بین الاصبعین من اصابع الرحمن یقلبہا کیف یشاء اِلَّا مَنْ تَوَلّٰی وَکَفَرَ فَیُعَذِّبُہُ اللّٰہُ الْعَذَابَ الْاَکْبَرَ لیکن آن کس کہ برگردد از ایمان وکافر شود پس عذاب کند خدا تعالی وے را عذاب بزرگتر یعنی در دنیا وآخرت باین تقدیر استثنائے منقطع باشد واگر استثنائے متصل باشد دو معنی میگویند یکے آنکہ تو پند دہ قوم خود را کہ سود دارد پند ایشان را مگر کسے را کہ کافر شود کہ او را پند سود ندارد ودیگر معنی این ست کہ تو مسلط نیستی بر گشتن ایشان مگر بر کسے کہ روے بگرداند از ایمان آوردن اِنَّ اِلَیْنَآ اِیَابَہُمْ بدرستیکہ بماست بازگشتن ایشان ثُمَّ اِنَّ عَلَیْنَا حِسَابَہُمْ پس بر ماست شمار کردن ایشان وجزا دادن ایشان ما جزائے کردار ایشان بدہیم تو اے محمد برسان بایشان شریعت را تا حجت باشد بر ایشان اللہم ثبت قلوبنا علی دینك وطاعتك

یا مقلب القلوب آمین

سُوْرَةُ الْفَجْرِ مَکِّیَّۃٌ بِسْمِ اللّٰہِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ وَہِیَ ثَلٰثُوْنَ اٰیَۃً سی آیت است

وَالْفَجْرِ بحرمت سپیدہ دم کہ وقت روشن شدن روز است از میان تاریکی شب واین دلیل بزرگ ہست وظاہر بر ہستی حق تعالی وبر قدرت وعلم وحشر ونشر وبقول عبد اللہ ابن عباس

مراد از فجر نماز بامداد است به قول بعضے از سپیده اول ماه ذی الحجه است وَلَيَالٍ عَشْرٍ و به حرمت شبهاے ده ماه ذی الحجه که ده حاجیان است و به قول بعضے ده اول ماه رمضان است وَالشَّفْعِ و بحرمت جفت یعنی روز عید رمضان وَالْوَتْرِ و بحرمت طاق یعنی روز عید قربان و بقول بعضے مراد از شفع آفریده است و از وتر آفریدگار است و غیر این نیز گفته اند حمزه و کسائی وَالْوِتْرِ بکسر واو خوانده اند باقی قرا بفتح واو خوانده اند وَاللَّيْلِ إِذَا يَسْرِ و بحرمت شب چونکه روز شود در روے رود و در رفته شود و بقول بعضے ازین شب آن شب است که حاجیان در روے از عرفات به مزدلفه روند و غیر این نیز گفته اند و جواب قسم محذوف است ای لیعذبن یعنی بحرمت این چیزها که یاد کردیم هرآئینه عذاب کرده شود کافران را هرآئینه هرآئینه هَلْ فِي ذَٰلِكَ قَسَمٌ لِّذِي حِجْرٍ هست درین چیزها که یاد کرده شد سوگند بزرگ مرکسے راکه عقل است یعنی عاقلان دانند که سوگند بزرگ ست باین اشیاء که مظاهر عجائب قدرت است و بدایع حکمت است و این عاقلان اولیاء الله و انبیا اند که دیدهٔ دل ایشان بنور الله منور است و بواطن ایشان پیش ایشان متصور است سر شسته روی را برین معنی بازیست

فرد	روے ناشسته نه بیند روی حور		لاصلوة گفت الا فی الطهور	

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ آیا نمی دانی که چه کرده است خدائے تو با کافران پیشین یعنی میدانی که چگونه هلاک کرد خدائے تعالی عاد را که ایشان را ارم نام بود و ایشان دو عاد بودند عاد اول را نام عوص بن ارم بن سام بن نوح علیه السلام بود و وے از قوم هود علیه السلام نبود و عاد پسین را دو پسر بود نام یکے شداد بود و نام دیگرے شدید و ایشان از قوم هود و صالح بودند قیل ارم نام بوستانی بود که شداد عاد بنا کرده بود فعلی الاول الارم عطف بیان العاد وعلی الثانی المضاف محذوف ای بعاد صاحب إِرَمَ ذَاتِ الْعِمَادِ الَّتِي که آن ارم بوستان شداد با ستون ها و عمارتها بود که لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ که آفریده نشده است مانند آن در شهرها قیل عادیان دراز بالا بودند

که قیامت هر یکے هفت صد گز بود شداد ابن عاد را نه صد سال عمر بود آن ملعون دعوی خدائی
کرد و همه روئے زمین را گرفت و بهشتے ساخته در بیابان عدن در مدت سی صد سال چون
تمام شد خواست تا به لشکر ها ے خود درآید دران بهشت که مثل او کسے ندیده و صفت او
در کتابها یاد کرده شده هست چون نزدیک رسید حق تعالی همه ایشان را به یک آواز که از
آسمان آمد هلاک کرد وَثَمُودَ و نه بینی و ندانی که چگونه هلاک کرد خدائے تو ثمود یان را که قوم
صالح بودند علیه السلام الَّذِينَ جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ آنانکه بریدند سنگها را و کوشکها
و خانها ساختند از سنگ در موضعے که آن را وادی القرا نام است دو هزار بار هزار و
هفت صد کوشک کنده بودند در کوه با طاقها و رواقها همه را حق تعالی هلاک کرد چون اشتر
صالح را کشتند وَفِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ و نه بینی و ندانی که چه کرد خدائے تعالی به فرعون که
با میخها بود و بقول عبد الله ابن عباس رضی الله عنه مراد ازین میخها آن هست که لشکر
بسیار داشت و ایشان را خیمها بود که به میخها استوار کردندے و بقول مجاهد مراد ازین آن
میخهاست که مردمان را چهار میخ کردندے و هلاک کردندے بآن چنانکه علما روایت کرده اند
که فرعون را خزینه داری بود نام او حزقیل که ایمان آورده بود به موسے علیه السلام پنهان
از فرعون و از خویشان نزدیک فرعون بود و زن وے مشاطهٔ دختر فرعون بود و این
زن نیز ایمان آورده بود به موسے علیه السلام روزے دختر فرعون دانست و بفرعون
گفت فرعون آن زن را گفت از ایمان و اسلام برگرد او برنگشت آن زن را و مرد
تا چهار میخ کردند و دستها و پایهائے او را به میخها دوختند و عروس فرعون آسیه خاتون
نیز ایمان آورده بود او را نیز این نوع عذاب کرد و ایشان از ایمان برنگشتند الَّذِينَ
طَغَوْا فِي الْبِلَادِ آنانکه بے فرمانی کردند حق تعالی را در شهرها فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفَسَادَ پس
پس بسیار گردند در شهرها تباهی را یعنی گناه بسیار کردند فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ
پس بریخت خدائے تعالی بر ایشان تازیانهٔ شکنجه را امام سدی گفت یعنی هر یکے را دیگر گونه عذاب

عذاب کرد عادیان را بباد و ثمودیان را بآواز که از آسمان آمد فرعون و فرعونیان را بغرق کردن درآب اِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ هر آئینه پروردگار تو هر آئینه بمرصاد هست اَلْمِرْصَادُ راه گذر و قیل راه تنگ که گذر بروے باشد یعنی خدائے تعالیٰ میداند و مے بیند و مے شنود هر چه بر خلق میرود و هر چه می کنند بروے پوشیده نیست در دنیا کافران را عذاب کند و در آخرت نیز و هیچ کس از و پنهان نماند و قیل فرشتگان خدائے تعالیٰ بر صراط اند باگرزها وانبورها و بر پل صراط هفت جائے پرسند از هفت چیز اوّل از توحید و ایمان دوّم از نماز سیّوم از زکوة چهارم از روزه پنجم از صلهٔ رحم ششم از طهارت و غسل هفتم از حقهائے پدر و مادر چون ازین همه فارغ شوند و جواب باصواب بگویند به بهشت روند و اگر نه بدوزخ افتند نعوذ بالله من ذٰلك چون حال کافران گذشته را بیان کرد و از عذاب ایشان را یاد کرد و از عادت ناپسندیدهٔ ایشان خبر داد که در نعمتها شکر نه گفتند و در بلاها صبر نکردند با وجود آنکه حق تعالیٰ دانا است و بیناست که اِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَاد اشارت بآن ست باز از حال کافران این امت خبر کرد و گفت جل جلالهٗ فَاَمَّا الْاِنْسَانُ اِذَا مَا ابْتَلٰهُ رَبُّهٗ اما آن کافر معین یا همه کافران چون بیازمایدش پروردگار او فَاَكْرَمَهٗ پس نیکی کرد باوے به مال و فرزند وَنَعَّمَهٗ و بناز و نعمت پرورش فَيَقُوْلُ رَبِّيْٓ اَكْرَمَنِ پس این کافر بگوید پروردگار من به من نیکوئی کرد و عزت و حرمت خود درین بیند که حق تعالیٰ مال دادش و خوش وقت کردش به نعمتها وَاَمَّا اِذَا مَا ابْتَلٰهُ رَبُّهٗ واما چون آزمایدش پروردگار او فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهٗ پس تنگ کرد بروے روزیش را فَيَقُوْلُ رَبِّيْٓ اَهَانَنِ پس بگوید مر خدائے من خوار کرد کم شدن روزی را سبب خواری خود داند مقصود کافر از دنیا همین است که عزت و حرمت به مال میداند و خواری و مذلت بفقر میداند فاما مؤمن عزت و حرمت به توفیق ایمان و طاعت و تقویٰ و زهد مے بیند و خواری و مذلت به معصیت و کفر و حرام مے بیند حق تعالیٰ فرمود اِنّ اکرمکم عند الله اتقٰکم و نگفت ان اکرمکم عند الله اعلمکم و اغناکم و اتقی اکم حق سبحانه این اعتقاد را بر کافران رد کرد و گفت جل جلالهٗ

کَلَّا بازایستید اے کافران ازین اعتقاد بَلْ نه چنان است که ایشان اعتقاد کرده اند که چنین نیست
لَا تُکْرِمُوْنَ الْیَتِیْمَ نیکوئی نمی کنید بر یتیمان واین دلیل بدبختی وخواری ایشان است
ومومنان نیکوئی می کنند بر یتیمان واین دلیل نیک بختی وکرامت ایشان است تا آخر
همچنین بدان وَاللّٰهُ تَعَالٰی اَعْلَمُ وکافران یتیمان را میراث نمی دادند وَلَا تَحَآضُّوْنَ
عَلٰی طَعَامِ الْمِسْکِیْنِ ویک دیگر را نمی فرمودید به طعام دادن گدائے را وخود نمی دادید
نیز وَتَاْکُلُوْنَ التُّرَاثَ اَکْلًا لَّمًّا ومیخورید میراث را خوردنی فراخ وپهن وهرچند یابند
می خورند وفرق نمی کنند میان حلال وحرام گویا که در دنیا حرام نیست مال خود را ومال دیگر
را میخورند وهیچ غم آخرت نمی خورند واندیشه نمی کنند کمتر از ستور نه باشید که ستور علف را
بوے میکنند آنچه مصلح است ونافع است می خورد ودیگر را نے وَتُحِبُّوْنَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا
ودوست می دارید مال را دوست داشتنے بسیار حلال باشد یا حرام همه را گرد می کنید
تکرمون تا تحبون بتائے خطاب خوانده اند وبیائے غیبت نیز خوانده شده است بدانکه
بیش این مردم زمانه را گوشت فربه می باید چه حلال وچه حرام ومال بسیار می باید که باشد چه
حلال وچه حرام علے الخصوص شیخان ودانشمندان خدائے ناترس را اللهم اجعلنا من
المتقین کَلَّا نه چنان است که شما می کنید ومیگوئید ومال یتیم را میگیرید ومی خورید واز
حرام پرهیز نمی کنید بازایستید ازین اعتقاد بد وهمچنین مکنید اِذَا دُکَّتِ الْاَرْضُ دَکًّا
دَکًّا وچون کوفته شود زمین را کوفتنی یعنی جنبانیده شود زمین را جنبانیدنی سخت ناهموار شود
وبر روئے هیچ کوهے وبلندی نماند وَّجَآءَ رَبُّکَ وبیاید فرمان پروردگار تو یعنی همه خلق زنده
شوند وجزا داده شوند وَالْمَلَکُ صَفًّا صَفًّا وبیایند فرشتگان در حالتے که صف صف باشند
گرداگرد آدمیان ما و پریان را گرفته شوند وَجِایْٓءَ یَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ وآورده شود دوزخ
را در آن روز با هفتاد هزار جهار هر جهارے بدست هفتاد هزار فرشته باشد مر این دوزخ را
آواز غریدن باشد شیخ ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت کرده است که چون این آیت

آمد که وَجِیْٓءَ یَوْمَئِذٍۢ بِجَهَنَّمَ تا آخر رنگ روئے مصطفےٰ علیہ السلام متغیر شد که هرگز چنان
تغیر نشده بود امیر المؤمنین علی رضی اللہ عنه ایشان را در کنار گرفت وگفت یا رسول اللہ
چه حالت است رسول علیہ السلام این آیت برخواند وگفت یا علیؓ این ساعت جبرئیل علیه
السلام آمد و خبر کرد از حال قیامت یَوْمَئِذٍ یَّتَذَكَّرُ الْاِنْسَانُ در آن روز یاد گیرد آدمی
وَاَنّٰى لَهُ الذِّكْرٰى و چه سود دارد آدمی را پند گرفتن در آن روز چونکه در دنیا پند نگرفت
و حق را قبول نه کرد و ایمان نیاورد و گناه را ترک نکرد یَوْمَئِذٍ الثانی بدل من الاول
وهما بدل من اذا دكت الارض وجواب اذا دكت الارض یتذکر یَقُوْلُ یٰلَیْتَنِیْ
قَدَّمْتُ لِحَیَاتِیْ بگوید کافر در قیامت اے کاشکے من پیش فرستادمی در دنیا ایمان وطاعت
را از بہر زندگانی آخرت فَیَوْمَئِذٍ لَّا یُعَذِّبُ عَذَابَهٗۤ اَحَدٌ وَّلَا یُوْثِقُ وَثَاقَهٗۤ اَحَدٌ
بکسر ذال وثا یعنی یعذب و یوثق قراۃ ست و بر فتح هر دو نیز خوانده اند بر اول معنی چنان
باشد که دران روز عذاب نه کند چون عذاب خدائے تعالیٰ هیچ کس را و بند نه کند چون
بند کردن او هیچ کس و به قرأت دوم معنی چنین باشد که دران روز عذاب کرده نشود چون
عذاب کافر هیچ کس را و بند نهاده نشود هیچ کس را چون بند کافر یعنی در قیامت عذاب کرده
شود مر کافران را و بند نهاده شود ایشان را عذابے و بندے که در دنیا و آخرت همچو آن
عذاب هیچ کس را نبوده باشد و نخواهد بود نعوذ باللہ من ذلك یٰۤاَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ
ارْجِعِیْۤ اِلٰى رَبِّكِ رَاضِیَةً مَّرْضِیَّةً گفته شود مومن را در وقت مردن و در بعضے تفاسیر
آورده است چون عبد اللہ بن عباس رضی اللہ عنهما را در گور نهادند مرغ آمد سبز و در
گور او در آمد و شنودند آوازے که قوله یٰۤاَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ تا آخر و قیل در وقت زنده
شدن به قیامت اے نفس آرمیده با یمان وطاعت باز گرد به پروردگار خود یعنی به رحمت
او خوشنود شود خدائے تعالیٰ از تو خوشنود شود فَادْخُلِیْ فِیْ عِبٰدِیْ پس درآے در میان

بندگان من وَادْخُلِي جَنَّتِي و درآیے در بہشت جاودان من عبد اللہ ابن عمر روایت کرده است کہ چون مؤمن را اجل برسد و فرشتہ بیاید بر سر بالین او و بگوید ایجان آرمیده بہ حق ایمان وطاعت بیرون آئے بہ نعمت و آسایشے از تو خداے تعالیٰ خوشنود ست جان او بہ شادی بیرون آید و عالم از نور او منور گردد و فرشتگان از آسمان نظارہ کنند و درہاے آسمان را بکشایند واین مؤمن را آمرزش خواہند فرمان آید کہ جان آن مؤمن حق تعالیٰ را سجدہ کند و فرمان آید میکائیل را تا آن جان را بہ نزدیک جانہای مؤمنان برد و گور او را بروے فراخ گردانیدہ شود تا راحت و آسایش بجان آن بندہ رسد و اگر چیزے از قرآن خواندہ باشد نور او آن گور را منور و فراخ گرداند و خوش بخسپد چون کسیکہ نو عروس خواستہ باشد اللّٰھم ارزقنا و چون اجل کافر در رسد و فرشتہ بیاید بر سر بالین او و بگوید اے نفس پلید بیرون آے از تن پلید بہ عذاب دردناک کہ حق تعالیٰ از تو خشنود نیست نَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنْ ذٰلِكَ

وَهِيَ عِشْرُوْنَ آيَتًا	بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ	سُوْرَةُ الْبَلَدِ مَكِّيَّةٌ

لَا أُقْسِمُ بِهٰذَا الْبَلَدِ بعضے می گویند کہ کلمۂ لا زائدہ ست و معنی وے چنین می شود کہ سوگند یاد می کنم باین شہر مکہ یعنی بحرمت مکہ و بعضے می گویند کہ لا زائد نیست و معنی چنین است کہ نیست چنانکہ کافران میگویند کہ ما را رنج نخواہد بود أُقْسِمُ بِهٰذَا الْبَلَدِ بحرمت مکہ وَأَنْتَ حِلٌّ بِهٰذَا الْبَلَدِ و حال این ست کہ تو حلالی درین شہر مکہ یعنی ترا رواست کہ درین شہر جنگ کنی باکافران و بکشی ہر کرا خواہی از ایشان و غیر ترا این روا نیست و ترا رواست در یک ساعت از روز کہ فتح مکہ باشد وَوَالِدٍ و بحرمت پدر وَمَا وَلَدَ و بحرمت فرزندان کہ بزایند و مراد ازین آدم ست و فرزندان او و بہ قول دیگر مراد ابراہیم ست و فرزندان او و بہ قول دیگر ہر پدر و فرزند کہ باشد لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ بدرستیکہ آفریدیم آدمی را در سختی و رنج یعنی آفریدیم

وزن ابن بزم مرادم | ادم و اولاده | قسم از ابر ابراہیم | الانسان لکبد | لقد خلقنا | فی شدة منها | در کبد لقد جواب | والشقة ولام | الملازم الوفی | مجاہدة فی | مع المکابدة ہو | فی کبد والکبد | خلقنا الانسان | وزن انسان لقد

او را آمار رنج دنیا و آخرت بکشد قیل آفریدیم آدمی را راست بالا مراد ازین انسان آدم ست و بقول بعضے همه آدمیان ست و بقول مقاتل مراد ازین انسان کافر معین است که در قریش مشهور بود به قوت و زور و دشمن رسول علیه السّلام بود نام او کلده بود ه است اَیَحْسَبُ آیا پندارد آن کافر که کلده است اَنْ لَّنْ یَّقْدِرَ عَلَیْهِ اَحَدٌ که هرگز قادر نشود بر وے هیچ کس یعنی گمان می برد که خدائے تعالیٰ بر وے قادر نیست و ویرا اہلاک نخواهد کرد درین گمان بود که ناگاه در دشمنش بگرفت و در خاک غلطیدن گرفت و مے گفت که مرا کشت خدائے محمد یَقُوْلُ میگوید آن کافر اَهْلَکْتُ مَالًا لُّبَدًا نیست کردم یعنی خرچ کردم مال بسیار در دشمنی محمد و دروغ میگفت چون وے فقیر بود حق تعالیٰ بر وے رد کرد و گفت جل جلالهٗ اَیَحْسَبُ اَنْ لَّمْ یَرَهٗ اَحَدٌ آیا گمان می برد این کافر که ندیده است ویرا هیچ کس یعنی خدائے تعالیٰ میداند که وے دروغ میگوید و شرم نمی دارد از خدائے تعالیٰ و از خلق و بقول دیگر مراد ازین انسان ابوجهل است لعنة الله علیه بعد ازین حق تعالیٰ یاد کرد دلیل بر قدرت خود برین کافر و برین که وے را زنده کند و عذاب کند و آن دلیل بر نفس کافر بود پس گفت جل جلالهٗ اَلَمْ نَجْعَلْ لَّهٗ عَیْنَیْنِ آیا نیافریدیم مر این آدمی را دو چشم بینا وَّ لِسَانًا و زبان گویا وَّ شَفَتَیْنِ و دو لب بر بالائے دندانها وَ هَدَیْنٰهُ النَّجْدَیْنِ و نمودیم و برا دو راه راه نیکی و راه بدی و قیل دو پستان مادر را یعنی آن خدائے که قادر ست بر آفریدن این چیزها قادر ست بر هر چیز که خواهد و همه چیز را داند پس حال این کافر داند و خرچ کردن و یرا در دشمنی محمد علیه الصلوٰة و السلام میداند و قادر ست بر هلاک کردن او و زنده کردن او و این کافر از عذاب قیامت غافل است و غم آن ندارد و نمی داند که چه راه دشوار در پیش دارد و استعداد آن نمی کند حق تعالیٰ از غفلت این انسان خبر کرد و گفت فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ پس هنوز این کافر نگذشته است راه دشوار که آن عقبه قیامت است و قیل پس نگذشته بر رنج و سختی ها زبالا و بقول کعب الاحبار آن عقبه هفت درکه دوزخ است و بقول دیگر کوهے است در دوزخ غیر پل صراط و بقول امام کلبی آن عقبه پل صراط است که بر روے دوزخ نهاده شده است از موئے

بارکتر واز شمشیر تیزتر و سه هزار ساله راه است هزار سال برآمدن و هزار سال همواری و هزار سال فرود آمدن و بر مومن حقیقی چنان باشد که از نماز دیگر تا آفتاب فرو رفتن بود و بعضے همچون برق بگذرند و بعضے همچو باد و بعضے همچون اسپ تیزرو و بعضے دوان دوان و بعضے خیزان خیزان و بعضے فتند در دوزخ و نتوانند گذشتن و بقول بعضے مراد ازین عقبه اعمال صالح است بطریق استعاره مصرحه اعمال صالح را تشبیه کرده اند بگذشتن عقبه پس معنی برین تقدیر چنین باشد که نکرد آن کافر عملهائے نیک را که سبب باشد آن مرخلاصی ویرا از دوزخ و آن عملهائے صالح این است که بیان کرد و گفت جل جلاله وَمَآ أَدْرٰكَ مَا الْعَقَبَةُ و چه دانی تو اے محمد سبب گذشتن آن عقبه فَكُّ رَقَبَةٍ کشادن گردن از بندگی یعنی بنده را آزاد کردنست أَوْ إِطْعٰمٌ یا دادن خوردنی است فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ در روز گرسنگی یعنی در روزیکه در وگرسنگی باشد يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ بے پدرے را که باخویشے باشد یعنی خویشاوند أَوْ مِسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ یا گدائے را که با درویشی باشد یعنی گدائے که برخاک افتاده باشد یعنی طعام دادن او از برائے رضائے حق تعالی باشد و از برائے روی و ریا نباشد ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا باز باشد از ان کسانیکه ایمان آورده اند یعنی این آزاد کننده و طعام دهنده از مومنان باشد نه از کافران وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ واین مومنان یک دیگر را وصیت کننده باشند به صبر در بلاها و طاعتها وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ و وصیت کننده یک دیگر را بر رحم کردن بر خلق أُولٰئِكَ أَصْحٰبُ الْمَيْمَنَةِ ایشانند که یاران دست راست باشند یعنی نامه اعمال ایشان را در قیامت بدست راست دهند یا ایشانند که یمن و برکت باشد شان یعنی بهشتیان باشند نصیب درویش انیست ازین آیت که این خصلتها بجد تمام کند یکے ایمان ست دوم وصیت کردن به صبر در طاعتها و بلاها سیوم رحم بر همه مخلوقات چهارم آزاد کردن بنده به تمام یا مدد کردن در بهای او پنجم طعام دادن مستحقان را برائے رضائے حق تعالی نشان نیک بختی این کارها باشد

وَالَّذِینَ کَفَرُوا بِآیَاتِنَا هُمْ أَصْحٰبُ الْمَشْـَٔمَةِ وآن کسانیکه نگروید ند بآیتهاے ما یعنی بہ قرآن و پیغامبران و دلائل توحید ایشانند خاوندان شومی و بہ سبب آن بدیہاے ایشان نامہاے ایشان را بدست چپ دہند عَلَیْهِمْ نَارٌ مُّؤْصَدَةٌ بر ایشان باشد آتشے کہ ہمیشہ دران آتش بستہ باشند القراءۃ مُؤْصَدَةٌ بلا ھمزۃ و بالھمزۃ

سُورَةُ الشَّمْسِ مَکِّیَّةٌ	بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ	وَهِیَ خَمْسَ عَشَرَةَ آیَةً

وَالشَّمْسِ وبحرمت آفتاب وَضُحٰهَا وبحرمت روشنائی آفتاب وَالْقَمَرِ إِذَا تَلٰهَا وبحرمت ماہ چون برآید بہ شب از پس آفتاب واین در نیمۂ اول ماہ باشد بدانکہ در نیمۂ اول ماہ از پس آفتاب مے باشد و در نیمہ آخر ماہ در پیش آفتاب می باشد واین ظاہر است کہ در نیمۂ اول نورانیت ماہ در طرف مغرب است ونقصانش در طرف مشرق و در نیمۂ آخر برعکس آنست و در شرح کشاف سید مینی آوردہ است کہ امام فرا گفت کہ ماہ نور از آفتاب مے گیرد و شیخ ابو منصور ماتریدی رحمۃ اللہ علیہ نیز گفتہ است کہ احتمال دارد کہ چنین باشد یقال فلان یتبع فلانا فی کذا ای یاخذ منہ برین تقدیر معنی چنین باشد کہ بحرمت ماہ چون نور گیرد از آفتاب وعلمائے علم نجوم و ہیئت نیز بر آنند کہ ماہ از آفتاب نور بگیرد وَالنَّهَارِ إِذَا جَلّٰهَا وبحرمت روز چونکہ روشن کند دنیا را یا تاریکی را وَاللَّیْلِ إِذَا یَغْشٰهَا وبحرمت شب چونکہ بپوشد آفتاب را یا زمین را وَالسَّمَاءِ وَمَا بَنٰهَا وبحرمت آسمان یا بنائے آسمان وَالْأَرْضِ وَمَا طَحٰهَا وبحرمت زمین وگسترانیدن وے یعنی پہن کردن وے وَنَفْسٍ وَّمَا سَوّٰهَا وبحرمت تن آدمی وراست کردن اعضائش فَأَلْهَمَهَا فُجُوْرَهَا وَتَقْوٰهَا پس بیان کرد حق تعالیٰ ویرا راہ تقویٰ وخداترسی وراہ گناہ وکافری وبدی را قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَکّٰهَا بحرمت این چیزہا کہ یاد کردہ شد کہ نیک بخت شد کسیکہ نفس خود را پاک ساخت از کفر وگناہ وعمل کرد بآنچہ فرمودہ بود وقیل نیک بخت شد کسیکہ حق تعالیٰ ویرا پاک کرد از کفر وگناہ وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسّٰهَا وبدرستیکہ زیان کار شد وہلاک شد ونومید شد کسیکہ نفس خود را پوشید

بہ کفر و گناہ و عمل نکرد بانچہ فرمودہ شدہ بود از نیکیہا قیل ہلاک شد کسیکہ حق تعالی ویرا توفیق طاعت نداد و نفس او را خوار و ذلیل کرد پس از ان کافران کہ نفس خود را بہ کفر و گناہ پوشیدند و حق ایشان را عذاب کرد خبر داد و گفت جل جلالہٗ کَذَّبَتْ ثَمُوْدُ بِطَغْوٰىهَآ دور غگوئے داشتند ثمودیان رسول خدائے را عز و جل کہ آن صالح پیغمبر بود علیہ السّلام بہ سبب کفر و بے فرمانی اِذِ انْۢبَعَثَ اَشْقٰهَا چونکہ برخواست و شتافت بدبخت ترین ثمودیان قذار بن سالف بود یا مصدع بن دہر بود شتر صالح را کہ معجزہٗ او بود کشت فَقَالَ لَهُمْ رَسُوْلُ اللّٰهِ نَاقَةَ اللّٰهِ وَسُقْيٰهَا پس گفت مر ایشان را رسول خدائے تعالی کہ صالح بود دور باشید از شتر مادہٗ خدائے تعالی کہ معجزہٗ پیغمبر اوست و از کشتن وے و از گرفتن نصیب آب او یعنی بخش او را تمام بوے دہید فَكَذَّبُوْهُ فَعَقَرُوْهَا پس دروغگوئے داشتند صالح را پس پی کردند شتر را بعد از ان کشتند اشتر را فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ بِذَنْۢبِهِمْ فَسَوّٰىهَا پس ہلاک کرد حق سبحانہ و تعالی ایشان را بہ سبب گناہ ایشان و برابر کرد ہمہ را در ہلاک کردن کلان و خورد ایشان را بہ زمین برابر کردشان وَلَا يَخَافُ عُقْبٰهَا و نترسد خدائے تعالی از عاقبت ایشان یعنی ہیچ کس را بہ خدائے تعالی اعتراض نرسد کہ ہرچہ خواہد در ملک خود نہ کند و قیل نترسد آن بدبخت تر ایشان پایان کار ایشان را القراء فلا یخاف بالفاء وَلَا يَخَافُ بالواو و این قصہ گذشت در سورۃ الحاقہ وَاللّٰهُ تَعَالٰی اَعْلَمُ

سُوْرَۃُ اللَّیْلِ مَکِّیَّۃٌ	بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ	وَھِیَ عِشْرُوْنَ آیَۃً

وَالَّيْلِ اِذَا يَغْشٰى و بحرمت شب چونکہ پوشد تاریکی وے عالم را وَالنَّهَارِ اِذَا تَجَلّٰى و بحرمت روز چونکہ روشن شود بدانکہ روز و شب دو دلیل بزرگ اند مر خلق را گاہے کم شود یکے و دیگرے زیادت شود و از پس یک دیگر در آیند تا عالمیان بدانند کہ ایشان را خدائیست دانا و توانا و قدیم و حکیم و علیم و رحیم کہ تاریکی را ببرد و روشنائی بیارد و برعکس آن تا خلق را آسایش باشد وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْاُنْثٰۤى و بحرمت خدائے کہ آفرید نر و مادہ را و قیل و بحرمت آفریدن

انت ١٢ و دلنی کہ از دز دالسلام علیہ الصلوۃ محمد بن بو الحزبن المعتمد الخزبلا از دزی و اجرام دیو قول اذا اعتلا والنہار وزالتعالی

نر و ماده و آفریدن نر و ماده این دلیل عظیم ست از دلائل توحید اسلام نر و ماده را در درون مادر هیچ کس نتواند آفرید مگر خدائے عظیم و قادر حکیم که ویرا شریک و انباز نیست که اگر باشند عاجز باشند و باعیب و معیوب خدائی را نشاید اِنَّ سَعْیَكُمْ لَشَتّٰى بدرستیکه کوشش شما هر آئینه پراگنده است بعضے دنیا می طلبند و بعضے آخرت و بعضے هر دو و بعضے رضا و لقائے مولا تعالی و عمل مؤمن از برائے بهشت است و عمل کافر از برائے دوزخ و بعضے میگویند این آیت در حق ابو بکر صدیق رضی الله عنه و ابی سفیان الحرب پدر معاویه نازل شده ست و قیل در حق ابو بکر نازل شده ست که بلال را خرید از خواجه کافرش و آزاد کردش و آن چنان بود که ابو بکر در خانهٔ این کافر میگذشت آوازے شنید که شخصے احد احد میگفت آن کافر را طلب کرد و گفت این کیست که احد احد می گوید گفت غلام منست که به محمد ایمان آورده است در آفتاب خوابانیده ام او را و خار بر سینه اش نهاده ام و سنگ عظیم بر بالائے او نهاده ام تا باشد که از ایمان محمد بر گردد و او بر نمی گردد ابو بکر بهائے گران داد و او را بخرید و آزاد کرد و آن جماعت دیگر را نیز که هفت کس بودند که کافران عذاب می کردند از برائے اسلام آوردن ایشان را نیز خرید و آزاد کرد این آیت در حق او نازل شد فَاَمَّا مَنْ اَعْطٰى فاما هر که بداد مال خود را از برائے رضائے حق تعالی و مومنان را خلاص کرد وَاتَّقٰى و از خدائے تعالی ترسید وَصَدَّقَ بِالْحُسْنٰى و راست گوئے داشت خدائے تعالی را و رسول او را به نیکو تر چیزے یعنی به بهشت یا به گفتن لَآ اِلٰهَ اِلَّا اللهُ فَسَنُیَسِّرُهٗ پس هر آئینه آسان کنیم ما وے را لِلْیُسْرٰى مر آسان تر را یعنی راه بهشت را آسان کنیم بر وے و توفیق طاعتش دهیم چنانکه ابو بکر را دادیم وَاَمَّا مَنْۢ بَخِلَ و اما کسیکه بخیلی کرد و مال خود را نداد و بر راه حق تعالی خرچ نکرد وَاسْتَغْنٰى و بے نیاز داشت خود را از حق تعالی و نیازمندی نکرد وَكَذَّبَ بِالْحُسْنٰى و دروغگوئے داشت به بهشت فَسَنُیَسِّرُهٗ پس آسان کنیم هر آئینه ویرا لِلْعُسْرٰى مر دشوار تر را یعنی راه دوزخ را آسان کنیم بر وے چنانکه این کافر بلال را عذاب می کرد تا از اسلام

بر گردد وَمَا یُغْنِی عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّی و سود نداشت وے را مال وے و چون هلاک شد
افتاد در دوزخ یا افتاد در گو. وقیل چه سود داشت وی را مال وے إِنَّ عَلَیْنَا لَلْهُدَی
بدرستیکه هر آئینه بر ماست بیان کردن راه راست ما بیان کنیم هر که خواهد که ایمان آرد توفیق
دهیمش وَإِنَّ لَنَا لَلْآخِرَةَ وَالْأُولَی بدرستیکه ماراست این جهان وآن جهان هر که از ما آنچه
طلبد بدهیم چنانکه ابوبکر را دادیم هم دنیا دادیمش و هم عقبی که پدر و مادرش و پسرانش و دختر ا
همه ایمان آوردند هیچ کس را از صحابه این دست نداد فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّی پس بیم کردیم
و ترسانیدیم شما را از آتش که زبانه میزند یعنی بزرگ هست هر بار که زبانه زند کافر را از دوازده
ساله راه بر انداز د زنجیرها و غلها در گردن وے باشد و فرشتگان عذاب گرزها بر سر وے
میزنند تا در آتش افتد لَا یَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَی الَّذِی كَذَّبَ وَتَوَلَّی در نیاید دران
آتش زبانه زننده مگر آن کافر بدبخت که دروغگوئے داشته باشد خدائے را و روئے گردانیده
باشد و حق را قبول نکرده باشد الْأَشْقَی به معنی الشقی باشد مؤمن عاصی را حق تعالی بیامرزد
یا در درکۂ دیگر از دوزخ عاصی را به مقدار گناهش بدارد و آخرش بیرون آرد و مرجیه میگویند
مؤمن به دوزخ در نیاید و تمسک باین آیت می کنند و جواب آنست که مراد ازین آتش مخصوص
است و مرجیه طائفه اند که میگویند باوجود ایمان گناه بنده را زیان نمیدارد وَسَیُجَنَّبُهَا
الْأَتْقَی الَّذِی یُؤْتِی مَالَهُ یَتَزَكَّی هر آئینه دور کرده شود این آتش را که یاد کردیم ازان
پرهیزگاری که میدهد مال خود را و کارهائے خیر و پاک میدارد مال خود را و تن خود را از کفر و گناه
و حرام همچون ابوبکر صدیق رضی الله عنه الاتقی به معنی التقی بود وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ
نِعْمَةٍ تُجْزَی و نیست مر کسے را نزد این اتقی نعمتی که او را جزا باید داد یعنی ابوبکر صدیق که
هفت کس را از مؤمنان خرید از کافران و آزاد کرد که کافران عذاب می کردند شان تا از
ایمان برگردند از برائے رضائے حق تعالی نه از برائے چیز دیگر إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَی
یعنی نه کرد ابوبکر این کارهائے خیر را مگر از برائے طلب کردن خوشنودی پروردگار خود که برترست

ازہمہ بہ قہر واستیلا نہ بکان وَلَسَوۡفَ یَرۡضٰی ہر آئینہ ابوبکر خشنود شود بدر آمدن بہشت از خدائے تعالیٰ درین سورہ فضل ابوبکر معلوم می شود وائے بر رافضی باد کہ ابوبکر و عمر و عثمان رضی اللہ عنہم را دشمن میدارد و وائے بر خارجی باد کہ شاہ مردان امیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہ را دشمن میدارد

فرد | رافضی را دوست دارم خارجی را دوست تر ٭ رافضی برکندہ چشم و خارجی بریدہ سر

بدانکہ این کارہائے نیک و خصلتہائے نیک در چہار یار بودہ است و در بسیار از مؤمنان بودہ است و خواہد بود اَللّٰہُمَّ اجۡعَلۡنَا مِنۡہُمۡ

سُوۡرَۃُ الضُّحٰی مَکِّیَّۃٌ | بِسۡمِ اللّٰہِ الرَّحۡمٰنِ الرَّحِیۡمِ | وَھِیَ اِحۡدٰی عَشۡرَ آیَۃً

وَالضُّحٰی بحرمت چاشتگاہ وقیل بحرمت آن چاشتگاہ کہ حق تعالیٰ بہ موسیٰ سخن گفت وَالَّیۡلِ اِذَا سَجٰی و بحرمت شب یعنی بیاراید یعنی تاریک شود و خلق در وے بیارامند قیل بہ حرمت شب معراج محمد مصطفےٰ صلی اللہ علیہ وسلم مَا وَدَّعَکَ رَبُّکَ وَمَا قَلٰی نگاہ نہ گذاشت حق تعالیٰ ترا و دشمن نہ گرفت ترا سبب نزول این سورہ آن بود کہ کافران مکہ پیش جہودان خبر فرستادند کہ وقت برون آمدن پیغمبر آخر الزمان است یا نہ کہ در میان ما کسے پیدا شدہ ست محمد نام و دعوے پیغمبری میکند وصفت وے را بیان کردند جہودان گفتند کہ وقت بیرون آمدن پیغمبر آخر الزمان شدہ است این مرد را کہ دعویٰ پیغمبری میکند از وسہ چیز بپرسید یکے از اصحاب کہف دوم از ذو القرنین و سیوم از روح اگر روح را بیان نکند و آن دو را بیان کند پیش ما فرستیدش تا ما بہ بینیم کہ راست است یا دروغ رسول علیہ السلام را کافران مکہ ازین سہ چیز پرسیدند گفت فردا جواب گویم بے انشاء اللہ نہ گفت جبرئیل نوزدہ روز نیامد بہ قول امام کلبی و بہ قول امام ضحاک چہل روز نیامد و بہ قول دیگر بیست و پنج روز نیامد و بہ قول دیگر پانزدہ روز نیامد کافران مکہ گفتند خدائے محمد محمد را گذاشت و دشمن گرفت بعدہ خدائے تعالیٰ این سورہ را فرستاد و سوگند یاد کرد باین چیزہا کہ ما محمد را فرونگذاشتیم و دشمن نگرفتیم بدانکہ ہرجا کہ سوگند بغیر حق تعالیٰ یاد کردہ شود بہ نزدیک بعضے کلمہ رب مقدر ست یعنی بحرمت رب وَالضُّحٰی و بحرمت رب وَالَّیۡلِ و بعضے بزرگان

گفته اند احتیاج به تقدیر کردن نیست از بهر آنکه این سوگند ست به صفات عظام حق تعالی یعنی سوگند ست به صفت آفریدن این مخلوقات عظام و این سوگند پیش عاشق خوشتر است از هر چه باشد همچون سوگند محبوب و معشوق پیش محب و عاشق که گوید به حرمت بوی من و به حرمت موی من و بحرمت کوی من و بحرمت روی من عاشق داند لذت این سخن را بیت

هم رویت خوش هم مویت خوش هم پیچ زلف و هم قفا هم شیوه خوش هم عشوه خوش هم لطف خوب و هم جفا

قطعه	عاشق داند زبان معشوق		ای دوست تو نیستی چه دانی	
	گوساله سامری چه داند		رمز ارنی و لن ترانی	

مسکین کسیکه از حلاوت و حرارت عشق نصیبی ندارد مصرعه محروم ز آتش تو جز بولهب مجید دم

وَلَلْاٰخِرَةُ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْاُوْلٰى و هر آئینه ترا آن جهان بهتر ست ازین جهان یعنی ما ترا دشمن نه گرفتیم و فرو نگذاشتیم در آن جهان و در این جهان و آخرت ترا بهتر ست از دنیا که آنجا وصال دائمی و تجلی ذاتی خواهد بود و مقام محمود اکرم و شهود اعظم که آرزو برند آن را عالم آنجا دست دهد ترا وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضٰى و هر آئینه بدهد خدای تعالی ترا پس راضی شوی تو از وی یعنی در آن جهان حق تعالی ترا چندان عطا ها دهد که راضی شوی و آن دیدار باشد و شفاعت است و سیر فی الله که غیر متناهی ست محمد رسول الله در مقام محمدی در ذات صمدی به عمر ابدی هر چند سیر کند آن غیر متناهی بود فاما در مقام شهود مع تفاوت درجات معهودی راضی باشد رسول علیه الصلوٰة والسلام فرمود تا یکے از امت من در دوزخ باقی باشد من راضی نشوم این نیز از اثر رحمت باری تعالی است و امید بسیار است ازین آیت نصیب عاشق این ست که رضای محبوب جوید اگرچه طلب او را نهایت نیست هر دو عالم را بعاشق عرض کند التفات بآن نکند بیت ریگ از آب سیر شد من نشدم زہے زہے لایق این گمان من نیست درین جہان زہے زہے کوه کمینه لقمه ام بحر کمینه جرعه ام من چو نهنگم اے خدا باز نما به من زہے زہے عبد الله بن عباس رضی الله عنه از مصطفی علیه

الصلوٰة والسّلام روایت کرد که او گفت سبب نزول این آیت آن بود که من از خدا تعالیٰ پرسیدم کاشکے نه پرسیدمے گفتم یارب ابراهیم را خلعت خلت دادی و موسیٰ را کلام بےواسطه شنوانیدی و سلیمان را مملکت عظیم دادی مرا چه دادی پس این سوره والم نشرح دربیان عطاها که حق تعالیٰ داده بود به مصطفیٰ علیه السلام آمد اَلَمْ یَجِدْكَ یَتِیْمًا فَاٰوٰی آیا نیافت ترا اے محمد بے پدر و بے مادر پس جائے داد تا در پیش عم تو ابوطالب پدر رسول علیه السلام مرد او در شکم مادر بود و چون مادرش مرد دو ساله بود و چون جدش عبدالمطلب مرد او هشت ساله بود و قیل ترا از یتیم یافت پس در گوشها و درها جائے دادت و بدوستی تو عالم را آفرید وَوَجَدَكَ ضَآلًّا و یافت ترا که نمی دانستی آنچه حالا میدانی یعنی تو پیغمبر نبودی و قرآن و عرفان نبود ترا فَهَدٰی پس راه نمودترا به پیغامبری و قرآن و عرفان و قیل در خردگی راه گم کرده بودی و در کوهها ے مکه مانده بودے ابوجهل به فرمان ما ترا پیش عم تو ابوطالب آورد و قیل در سفر شام راه گم کرده بود و قتیکه از کاروان جدا شده بود و ابلیس مهار شتر او را گرفته بود و از راه دور انداخته بود جبرئیل علیه السّلام ابلیس را بپر خود زد و به ولایت حبشه انداختش و رسول علیه الصلوٰة والسّلام را به کاروان رسانید و قیل معنے ضَآلًّا محبا باشد یعنی یافت ترا دوست خود پس راه نمودت به معرفت ذات و صفات خود وَوَجَدَكَ عَآئِلًا و یافت ترا فقیر فَاَغْنٰی پس توانگر کردترا به مال خدیجه رضی الله عنها و به غنیمت هائے او فَاَمَّا الْیَتِیْمَ فَلَا تَقْهَرْ و اما یتیم را قهر مکن و مال وی را مگیر و خوار مدار یتیم را چون تو یتیم بودی میدانی که حال یتیم چه باشد وَاَمَّا السَّآئِلَ فَلَا تَنْهَرْ اما خواهنده را پس بانگ بر مزن و چیزے بوے بده اگرچه اندک باشد یا بخوبی جوابش گوئے و از فقیرے خود یاد آور وَاَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ و اما نیکیهائے خدائے تعالیٰ بر تست پیغمبری و قرآن و غیر آن سخن گوئے و خبر کن از آنها و شکر کن که این نعمتها تو دادیم و هیچ کس را نداده ایم نصیب درویش این ست که از عالم خود یاد کند فقیر بود غنی شد جاهل بود عارف و عالم شد یتیم بود یعنی کسے نداشت که تربیت کندش

در دین او ستاد و شیخ را بر گماشت حق تعالے تا تربیت کردندش و ویرا توفیق داد تا فرمان بردار شیخ و استاد کرد اگر انقیاد نہ کردی از سعادت ابدی محروم بودے قطعہ

خدمت اکسیر کن ہموار تو عیب کم گو بندۂ اللہ را	جور میکش ایدل از دلدار تو متہم کم کن بدزدے شاہ را

پس دائما این نعمتہا را یاد کند مصرعہ ای شکر نعمتہائے تو چند انکہ نعمتہائے تو والسّلام علی تابع الہدیٰ

سُوْرَۃُ اَلَمْ نَشْرَحْ مَکِّیَّۃٌ بِسْمِ اللّٰہِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ وَھِیَ ثَمَانُ آیَۃٍ

اَلَمْ نَشْرَحْ لَکَ صَدْرَکَ آیا کشادہ نہ کردیم مر سینۂ ترا یعنی ما کردیم روشن دل ترا بایمان وحکمت پیغمبری و این بہ قول امام مقاتل و بقول امام کلبی کشادن سینۂ او چنان بود کہ چون رسول ما علیہ الصلوٰۃ و السّلام سہ سالہ بود در پیش دایۂ خود حلیمہؓ مے بود و بہ صحرا رفتہ بود با بچگان قبیلہ جبرئیل و میکائیل علیہما السّلام آمدند و رسول را از میان ایشان برگرفتند و بہ یک طرف بردند و سینۂ او را بشگافتند و دل او را بیرون آوردند و در طشت زرین بہ آب زمزم شستند و خون بستہ از دل او گرفتند و بیرون انداختند و گفتند این بخش و بہرۂ دیو ست و ہیچ زخمے از ان بر رسول ما نہ رسید و دست بر شکم او مالیدند چنانکہ بود درست شد وَ وَضَعْنَا عَنْکَ وِزْرَکَ الَّذِیْٓ اَنْقَضَ ظَہْرَکَ و نہادیم از تو یعنی دور کردیم از تو بار گران را کہ گران کردہ بود پشت ترا اَیِ اِنْقَاضٌ گران کردن چنانکہ از بار گران کسے دوتا شود و از غم نیز دوتا می شود چنانکہ در عرف میگویند کہ از اندوہ بہ دل من بار گرانست کہ پشت من دوتا شدہ ہست و ہر کسے چیزے گفتہ و گفتہ اند این بار گران غم است بود کہ دور کردن آن را وعدۂ شفاعت داد ندکہ وَلَسَوْفَ یُعْطِیْکَ رَبُّکَ فَتَرْضٰی و بعضے گفتہ اند جفائے کافران بود و این فقیر میگوید کہ روا باشد کہ این بار گران درد نایافت باشد چنانکہ ابن فارض گوید شعر

وحزن یعقوب بث اقلہ	وکل بلا ایوب بعض بلیتی

و بر داشتن این بار غم و اندوہ آن باشد کہ مقصود دست دہد و ہجران بوصال مبدل شود ابن فارض

گوید **شعر** سقیتنی حمی الحب راحة مقلة | وکاسی محیا من الحسن جلت **نظم**

مصطفی را هجر چون پرداختی | خویش را از کوه مے انداختی
تا به گفتی جبرئیلش هین مکن | که ترا بس دولت است از امر کن
همچنین مے بود تا کشف عجیب | تا بیابند آن گهر را خود ز جیب
عاشق و معشوق عشقش بر دوام | در دو عالم سرهمند و نیکنام

وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ و بر داشتیم و بلند کردیم مر ترا در یاد کردن یعنی هر جاے که خدا تعالی را یاد کنند ترا نیز یاد کنند در بانگ نماز و خطبها و در کلمه توحید لَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ مُحَمَّدٌ رَّسُولُ اللهِ و در دنیا و آخرت شرف دادیم ترا که هیچکس را نداده ایم کنتم خیر امة در حق تو و امت تو گفتیم **قطعه**

سلام علی خاتم الانبیاء | سلام علی سید الاصفیاء
محمد که عالم پر از نام اوست | سجود ملائک ز اکرام اوست
محب مساکین و محبوب حق | که از شرم رویش کند گل عرق
طفیل وجودش زمین و زمان | منور ز رویش مکین و مکان
غلام تو شاهان روے زمین | تو با بے نوایان امت قرین

فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا پس هر آئینه با هر دشواری آسانیست هر آئینه با دشواری آسانی دیگرست چون این آیت آمد رسول علیه الصلوٰة والسلام گفت بشارت مر شما را که یک دشواری را دو آسانیست هر گرا از مؤمنان دشواری پیش آید صبر کند و شکر را نه گذارد این دشواری را آسانی بدل کند در دنیا به نعمت دادن و در آخرت بدادن جنت و بعد از قبض بسط باشد و بعد از فراق وصال بود **بیت**

باز نومید نه باشی که ترا یار براند | گرت امروز براند نه که فردات بخواند
بامید وصالت میدهم جان | وگرنه طاقت هجران ندارم **بیت**

[illegible]

شعر	اذا ضاقت بك البلوى ففكر في الم نشرح	فعسر بين يسرين اذا فكرته تفرح	

صحت و نعمت بود بہ بیماری و فقیری رفت چون صبر کنی باز صحت یابی و نعمت بیابی پس یکے عسر را دو یسر بود فَاِذَا فَرَغْتَ پس چون بپرداختی از نماز فَانْصَبْ پس رنجہ شو بدعا بعد از نماز نیاز پیش آر و لقائے حق تعالی جوی و دنیا و آخرت از حق تعالی طلب کن چون بندہ نماز بگذارد و دعا نہ کند نماز او را بر روے او باز زنند وَاِلٰی رَبِّكَ فَارْغَبْ و بہ پروردگار خود خواہانی نمائے و تضرع و زاری کن و لقائے او را طلب کن کہ مقصود از طاعت این است

بیت	بندہ دایم خلعتِ دادار جوست	خلعتِ عاشق ہمہ دیدار اوست	
	عاشقی را کن خدا انگاہ مزد	جبرئیل مؤتمن انگاہ دزد	

امام شمس العارفین محمد سجاوندی رحمۃ اللہ علیہ گفت است کہ بندہ را باید کہ مزد نطلبد کہ ہیچ غلامے از خواجہ مزد کار نگرفتہ است و دولت و سعادت در عبادت است

بیت	بندگی کن تا شوی عاشق ازل	بندگی کسب است آید در عمل	
	بندہ آزادی طمع دارد زجد	عاشق آزادی نخواہد تا ابد	

سُوْرَةُ وَالتِّيْنِ مَكِّيَّةٌ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ وَهِيَ ثَمَانُ آيَاتٍ

وَالتِّيْنِ بحرمت انجیر وَالزَّيْتُوْنِ و بحرمت زیتون کہ از وے روغن زیت بیرون می آید قیل مراد دو کوہ است بہ شام کہ یکے طور سینا گویند و دیگرے را طور زیتا و درین دو کوہ انجیر و زیتون بسیار میشود وَطُوْرِ سِيْنِيْنَ و بحرمت کوہ با برکت یعنی آن کوہ کہ حق تعالی بہ موسی علیہ السلام دران کوہ سخن گفت وَهٰذَا الْبَلَدِ الْاَمِيْنِ و بحرمت این شہر راست و استوار قیل سے بے بیم یعنی مکہ لَقَدْ خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ بدرستیکہ آفریدیم آدمی را فِيْٓ اَحْسَنِ تَقْوِيْمٍ در نیکوترین صورتے و راست ترین بالائی التقویم راست گردانیدن مصدر است بجائے اسم یعنی نیکو ترقامتے و ہیئتے ہیچ حیوانے را حق تعالی بدین صورت نیافریدہ

[illegible]

و هیچ چیزرا این خوبی و جمال نداد که آدمی را پس خبر کرد که آدمی بدین صورت و خوبی نماند و گفت
جل جلاله ثُمَّ رَدَدْنَاهُ اَسْفَلَ سَافِلِیْنَ پس باز گردانیدیم آدمی را به فروترین فرودان
یعنی چون بے ایمان بمیرند به قعر دوزخ برسانیم اِلَّا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ
مگر کسانیکه ایمان آوردند و عملهائے نیکو کردند ایشان را بدوزخ در نیاریم فَلَهُمْ اَجْرٌ
پس ایشان را باشد مزدی غَیْرُ مَمْنُوْنٍ مزدی نبریده شده و کم شده یعنی مزد ایشان را
بدهیم و به بهشت درآریم ایشان را که هرگز به پایان نرسد و قیل دیگر معنی این باشد که
باز گردانیم آدمی را به فروترین حالتے یعنی به پیری رسانیدیم او را تا تن او ضعیف شود و عقل او
نقصان یابد و جمال او کم شود اِلَّا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ لیکن آن کسانیکه
ایمان آوردند و عملهائے نیکو کردند فَلَهُمْ پس مر ایشان را باشد اَجْرٌ غَیْرُ مَمْنُوْنٍ مزدی
بے پایان فعلی الاول الاستثناء متصل و علی الثانی منقطع فَمَا یُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِالدِّیْنِ پس
چه ترا باران داشت اے کافر که دروغگوے می داری به قیامت و قیل فما یکذبك فما یجعلك یا
انسان کاذبا بالبعث لان کل مکذب کاذب پس بعد از بیان حجج ساطعه و برهان قاطعه و احوال
عجیبه که بر تو بگذشت از اول حال تو که نبودی پیدا شدی و آب منی و علقه و مضغه و طفل و جوان و
پیر گشتی برائے روز حساب و جزا یعنی به قیامت و قیل که دروغگوے می دارد ترا به قیامت ای محمد
یعنی کلمه ما به معنی من باشد بعد پس از این بیان و حجت و برهان اَلَیْسَ اللّٰهُ آیا نیست خدائے تعالی
بِاَحْكَمِ الْحٰكِمِیْنَ داد ده ترین داوران یعنی داد دهنده ترین داد دهندگان یعنی بر کافران و
مومنان در همه چیزها حاکم است انتقام از دشمنان بکشد و دوستان را عزیز دارد در دو جهان پس
اے محمد هر چند ترا دشمنان بد گویند غم مخور که حاکم مطلق منم این دشمنان سگانند و دوستان همچون ماه تابانند

نظم

بدر بر صدر فلک شد شب روان
سیر را نگذارد از بانگ سگان
طاغیان همچون سگان بر بدر تو
بانگ می دارند سوی صدر تو
آن سگان کر کر ندا از نقص تو
از شقه وع وع کنان بر بدر تو

	هر کرا بدر تو دارد دل گرو		گردنش را میزنم تو شاد رو	

	اللّٰهُمَّ اجْعَلْنَا مِنْ أَوْلِيَائِكَ +	

سُورَةُ الْعَلَقِ مَكِّيَّةٌ	بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ	وَهِيَ تِسْعَ عَشَرَةَ آيَةً

اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ یعنی بخوان اے محمد قرآن را بہ نام پروردگار خود یعنی بگوے بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ چون قرآن بخوانی و بقول ابن عباس و عائشہ و مجاهد و عطا و حسن بصری رضی اللہ تعالی عنهم اجمعین اول سورة که آمد اقرأ بود و بقول امیر المؤمنین علی رض الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ اول آمد و بقول بعضے يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ اول آمد و عائشہ رضی اللہ عنها میگوید اول چیزے کہ در رسول علیہ الصلوة والسلام پیدا شد خوابهائے راست بود هر چه بشب در خواب دیدی در روز بوے رسیدی همچنانکه دیده بود بعد ازان خلوت را دوست داشتی و توشه گرفتی و بکوه حرا رفتی غارے کہ آنجا بود تنها می بود تا روزے آوازے شنید که یا محمد و هیچکس را ندید بار دیگر نیز شنید باز آوازے شنید که یا محمد دید شخصے چون آفتاب روشن بر تختے نشسته از زر و تاجے از نور بر سر و حلۂ سبز پوشیده بر صورت آدمی مصطفی ترسید و خواست که خود را از کوه در اندازد آن شخص گفت یا محمد منم جبرئیل و تو پیغامبر آخر الزمانے مترس و او را در کنار گرفت و گفت اقرأ بخوان اے محمد گفت من خواننده نیستم تا سه بار چنین کرد باز گفت اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ رسول بخانه آمد و دل او می لرزید گفت زملونی و دثرونی او را پوشیدند تا ترس از دل او رفت و گفت اے خدیجه می ترسم که دیوانه شوم گفت مترس که تو بر ضعیفان رحم میکنی و مهمان را نیکو میداری و خویشان خود را عزیز میداری و مردم را در کارهاے ایشان یاری میدهی تو هرگز دیوانه نشوی پس خدیجه رسول علیه السلام را پیش ورقه ابن نوفل برد و او پسر عم خدیجه بود بدین عیسے در آمده بود و خط عبری نوشتے گفت اے پسر عم از محمد بشنو که چه میگوید رسول علیه السلام آنچه دیده بود گفت ورقه گفت این جبرئیل ناموس اکبر ست و بر پیغمبران بیامد اے محمد مبارکباد ترا ما عزیز شدیم که هرگز خوار نگردیم شادمان باش این بار دیگر هر چه گوید یاد گیر و پیش

من بگوئے باز رسول اللہ علیہ الصلوٰۃ والسلام جبرئیل را دید نگریخت گفت اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي
وجبرئیل پائے خود را در زمین زد چشمۂ آب روان شد طہارت ساختن رسول را بیاموخت و دو
رکعت نماز بیاموخت رسول علیہ الصلوٰۃ والسلام باز بورقہ گفت ورقہ گفت ترا فرمود کہ بایمان
کسے را دعوت کنی گفت نے ورقہ گفت اگر فرمودہ بودے من ایمان آوردم اے فرزند اگر من
زندہ بودمے در آن وقت کہ ترا از شہر بیرون کنند من ترا مدد و نصرت کردمے بعدہ ورقہ فوت
شدہ و رسول صلے اللہ علیہ وسلم گفت من او را در خواب دیدم کہ جامہائے سفید داشت یعنی
بہشتی بود و این تصدیق وی را قبول کردند واللہ اعلم خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ آفرید ہمہ
آدمیان را از پارۂ خون بستہ یعنی آدم را از خاک آفرید و فرزندان او را از خون اِقْرَأْ وَرَبُّكَ
الْأَكْرَمُ بخوان اے محمد و حالانکہ خدائے تو کریم است کہ کرم او را نہایت نیست الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ
آن خدائیکہ بیاموزانید خط نوشتن بہ القلم آن کریم ست کہ نعمت خط وکتابت را بیاموزانید مر آدمیان را
و علم خط علم بزرگست کہ دین و دنیا تعلق بدو دارد کہ اگر علم خط نبودے کار فرزندان آدم نظام نیافتے عَلَّمَ
الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ بیاموزانید جنس آدمی را آنچہ نمی دانستند وقیل مراد ازین انسان آدم است یعنی آدم را
بیاموزانید اللہ تعالیٰ ہمہ اسمہا او چیزہا کہ نمیدانست وقیل محمد است صلی اللہ علیہ وسلم کہ بخط وکتابت علوم
اولین و آخرین بیاموزانیدش بدانکہ گفتہ اند کہ نزول سورہ از اول او متاخر است بمدتے
ازین جا کہ كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيَطْغَى حقا کہ جنس آدمی وقیل ابوجہل ہر آئینہ می گذرد در گناہ
و در بے فرمانی کردن از حد أَنْ رَآهُ کہ بیند خود را اسْتَغْنَى بے نیاز و توانگر إِنَّ إِلَى رَبِّكَ
الرُّجْعَى بدرستیکہ بازگشت ہمہ بخدائے تعالیٰ است ہم بے مال و جاہ و عاجز و فقیر شدہ و محتاج
گشتہ یحییٰ بن معاذ گفت طغیان دو است طغیان علم و طغیان مال طغیان علم آن است کہ معتقد
خود باشد و عجب آرد و طغیان مال آنست کہ متکبر شود و از زہد و عبادت باز ماند أَرَأَيْتَ الَّذِي
يَنْهَى عَبْدًا إِذَا صَلَّى دیدی تو اے محمد آنکس را کہ باز میداشت بندہ را چون نماز می کرد

کنند و محمد بود و باز داشنده ابوجهل علیه اللعنة این ملعون سوگند خورده بود که اگر محمد را بینم
نماز میکند و خدائے خود را سجده کند پائے بر گردن او نهم و او را هلاک کنم مؤمنان غمناک شدند
و رسول را ازین خبر کردند رسول علیه السّلام گفت هیچ تواند کرد اگر نزدیک من آید فرشتگان
او را پاره پاره کنند بعده روزے رسول علیه السّلام نماز میگذارد آن ملعون قصد وے کرد
چون نزدیک او رسید بازپس گریخت کافران گفتند ترا چه شد که باز گشتی گفت میان
من و میان محمد خندقے پر آتش پیدا شد و اژدهائے قصد من کرد اگر باز نمی گشتم میسوختم
و اژدها هلاک میکرد پس این آیت آمد که اَرَءَيْتَ الَّذِيْ يَنْهٰى عَبْدًا اِذَا صَلّٰى یعنی اے محمد
دیدی و دانستی که ترا چون نگاه داشتم از دشمن تو چون قصد تو کرد چون دانستی خبر کن از ان
حال و مترس و باز فرمود جل جلاله اَرَءَيْتَ اِنْ كَانَ عَلَى الْهُدٰى اَوْ اَمَرَ بِالتَّقْوٰى آیا دیدی
تو اے محمد و دانستی که این دشمن تو که ترا از نماز منع میکرد اگر باشد براه راست و تقوی چه درجه
باشد ویرا در بهشت و چه ثواب باشد ویرا چون دانستی ازین خبر کن باز فرمود اَرَءَيْتَ اِنْ كَذَّبَ
وَتَوَلّٰى آیا دیدی و دانستی که این دشمن تو اگر دروغ گو میدارد ترا و روے از حق بگرداند و
ایمان نیارد چه عذابے باشد ویرا در دنیا و عقبے چون دانستی ازین حال خبر کن و غمناک مباش
باز فرمود اَلَمْ يَعْلَمْ بِاَنَّ اللّٰهَ يَرٰى آیا ندانست این دشمن ملعون تو که خدائے تعالی مے بیند
و میداند حال او را خدائے تعالی جزائے او خواهد داد عبد الله ابن عباس رضی الله عنهما
گفت چون رسول را علیه الصلوٰة والسّلام ابوجهل از نماز باز می داشت رسول علیه
السّلام او را ترسانید از عذاب حق تعالی و بانگ بر وے زد آن ملعون گفت مرا از خدائے
خود می ترسانی چندان لشکر در مکه بیاریم از سوار و پیاده که مکه پر شود و هیچ کس را مجلس چون
مجلس من بسیار نباشد این آیت آمد كَلَّا حقا که لَئِنْ لَّمْ يَنْتَهِ اگر باز نگردد ابوجهل ازین
کار لَنَسْفَعًا بِالنَّاصِيَةِ بگیریم نَاصِيَةٍ موی پیشانی او را و بخواری بر زمین زنیم او را از
موئے پیشانی كَاذِبَةٍ دروغگوئے خَاطِئَةٍ خطا کننده فَلْيَدْعُ نَادِيَهٗ پس بخواند ابوجهل

قوم خود را و لشکر خود را سَنَدْعُ الزَّبَانِیَةَ بدرستی که بخوانیم ما زبانیهٔ دوزخ را یعنی فرشتگان عذاب را کَلَّا نه چنان است که او میگوید لَا تُطِعْهُ فرمانبرداری مکن او را وَاسْجُدْ وسجده کن وَاقْتَرِبْ ونزدیکی جوی به رحمت من تصیب واعظ در امر معروف ونهی منکر این است که در کار خود استوار باشد واز دشمن نترسد تا حق تعالی معین وناصر باشد چنانکه مصطفی را علیه افضل الصلوٰة والسلام بود مثنوی مولانا جلال الدین رومی رحمة الله علیه در حق مصطفی علیه افضل الصلوٰة واکمل التحیات فرماید **مثنوی**

بدر صدر فلک شد شب روان — سیر را نگذارد از بانگ سگان

طاغیان همچون سگان بر بدر تو — بانگ میدارند سوی صدر تو

کار هادی این بود تو هادیی — ماتم آخر زمان را شادیی

هین روا کن ای امام المتقین — این خیال اندیشگان را تا یقین

هر که در مکر تو دارد دل گرو — گردنش را من زنم تو شاد رو

آن چراغ او به پیش صرصرم — خود چه باشد ای مهین پیغمبرم

اللهم اجعلنا من التابعین للنبی الامی العربی الهاشمی محمد صلی الله علیه وعلی اله واصحابه اجمعین

سُورَةُ الْقَدْرِ مَکِّیَّةٌ | بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ | وَهِیَ خَمْسُ آیَاتٍ

اِنَّا اَنْزَلْنٰهُ فِیْ لَیْلَةِ الْقَدْرِ بدرستیکه فرستادیم قرآن را در شب اندازه کردن یعنی شبی که حق سبحانه وتعالی تقدیر کند هرچه دران سال خواهد بود جبرئیل علیه السلام همه قرآن را در شب قدر از لوح محفوظ بیکبار آورد به بیت العزة که در آسمان چهارم است بعد از ان در مدت بیست سال وبقول دیگر بیست وسه سال بجا بجا در دنیا آورده به رسول علیه الصلوٰة والسلام وَمَآ اَدْرٰىكَ مَا لَیْلَةُ الْقَدْرِ و تو چه دانی ای محمد چیست شب قدر لَیْلَةُ الْقَدْرِ خَیْرٌ مِّنْ اَلْفِ شَهْرٍ شب قدر بهتر است از هزار ماه که درین

ہزار ماہ ہمہ روز روزہ دارد و شب را بیدار دارد و نماز گذارد و این شب در ماہ رمضانست و ہر سال باشد علما برین اند کہ در دہہ آخر باشد و در طاقہا بود مہ باشد و در ہمہ ماہ احتمال دارد کہ باشد در جفت و طاق و بعضے میگویند در شب بیست و ہفتم رست و ہر کہ نماز شام و نماز خفتن را بہ جماعت بگذارد از شب قدر نصیب یافتہ باشد و حکمت در پنہان داشتن آن است کہ شبہائے بسیار بیدار باشی تا بہ ثواب آن برسی **بیت**

خواہی کہ بلال طاعتت گردد بدر	ہر مہ مہ روزہ دان ہر شب شب قدر

تَنَزَّلُ الْمَلٰٓئِكَةُ فرود می آیند فرشتگان وَالرُّوْحُ وجبرئیل فِيْهَا در آن شب بِاِذْنِ رَبِّهِمْ بامر پروردگار خود از وقت فرو رفتن آفتاب تا برآمدن صبح مِنْ كُلِّ اَمْرٍ از برائے ہر کاری از نیک و بد تا سال دیگر سَلٰمٌ هِيَ یعنی ہمہ آن شب خیر باشد و سلامت و شیطان در آن شب ہیچ کارے نتواند کرد و قیل بسیار سلام گویند فرشتگان بہر مؤمن و مؤمنہ کہ بیدار باشند و فرشتگان بروے گذر کنند و سلام گویند بروے حَتّٰى مَطْلَعِ الْفَجْرِ آن شب سلام باشد تا صبح روشن شدن قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم من قام لیلۃ القدر ایماناً واحتساباً غفر لہ ما تقدم من ذنبہ وما تأخر عایشہ رضی اللہ عنہا از رسول علیہ الصلوٰۃ والسلام پرسید کہ اگر من شب قدر دریابم چہ دعا کنم رسول علیہ السلام گفت کہ بگو اللّٰهم انك عفو تحب العفو فاعف عنی اللّٰهم ارزقنا ثواب ہذہ اللیلۃ توفنی مسلما والحقنی بالصالحین و در تنبیہ الغافلین آوردہ است کہ چون شب قدر باشد اللہ تعالیٰ جبرئیل را فرماید تا فرود آید با فرشتگان بر زمین و علم سبزی باشد بوے آن علم را بر بام کعبہ نہند و فرشتگان در زمین پراگندہ شوند و سلام گویند بر ہر کہ بیدار باشد از مؤمنان ایستادہ باشند یا نشستہ در نماز باشند یا در ذکر مؤمنان را در یابند و بر دعا ہائے ایشان آمین گویند تا صبح بعد ازانگاہ جبرئیل علیہ السلام ندا کند کہ یا معشر الملائکۃ الرحیل الرحیل یعنی اے فرشتگان باز گردید بآسمان فرشتگان گویند اے جبرئیل حق سبحانہ و تعالیٰ چہ کرد بہ مؤمنان محمدی جبرئیل گوید حق تعالیٰ بہ نظر رحمت در ایشان نظر کرد و گناہان ایشانرا

عفو کرد و بیامرزید مگر چهار طائفه را اول مدمن خمر را یعنی کسیکه شراب خورد و شراب فروشد دوم عاق را یعنی مادر و پدر آزار را و سیم قاطع رحم را یعنی کسیکه بخویشان نه پیوند و حق خویشی بجا نیارد و چهارم مشاحن را یعنی کینه دار را که سخن نه گوید با برادر مسلمان این چهار طائفه را نیامرزد و دیگر همه را بیامرزد و بعضے گویند سود خوار را نیز نیامرزد پس اے مؤمن از این پنج افعال تو بکن تا از فضیلت شب قدر بے نصیب نمانی و در تفسیر ابو سعید حنفی آورده است که هر که در شب قدر دو رکعت نماز بگذارد در هر رکعتے فاتحه یکبار و هفت بار قل هو الله احد بخواند و چون سلام دهد هفتاد بار استغفر الله گوید از جائے برنخیزد تا بر وے پدر و مادر وے رحمت کرده نشود و حق سبحانه و تعالیٰ فرماید فرشتگان را تا نیکی بسیار در دیوان اعمال او نویسند تا سالے دیگر و فرماید تا در بهشت از برائے این بندهٔ مؤمن درختان به نشانند و کوشکها بنا کنند والله اعلم پس باید که هر که در ماه رمضان این دو رکعت نماز را بعد از وتر بگذارد هر شب با مید شب قدر تا باشد که باین ثواب مشرف شود و بعد از تراویح هر شب دو رکعت نماز باید کرد و بامید شب قدر در هر رکعتے فاتحه یک بار و سورهٔ اخلاص سه بار چنان باشد که ختم قرآن کرده باشد دو بار و ثواب سورهٔ اخلاص برابر یکے از سه بخش قرآن است اللهم ارزقنا فضلك برحمتك یا ارحم الراحمين

تَكِيَّةٌ وَهِيَ ثَمَانُ آيَاتٍ	بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ	سُوْرَةُ الْبَيِّنَةِ

بدانکه اهل کتاب یعنی جهودان و ترسایان و مشرکان عرب یعنی بت پرستان پیش از آمدن رسول ما علیه الصلوٰة والسلام اتفاق داشتند که پیغامبر آخر الزمان چون بیرون آید ما بوے ایمان آریم و همه یک دین شویم چون رسول علیه السلام بیامد از قول خود برگشتند بعضے ایمان آوردند و بعضے نے چون حق سبحانه و تعالیٰ از حال ایشان خبر کرد و گفت جل جلاله لَمْ يَكُنِ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا نبودند آنانکه کافر شدند مِنْ اَهْلِ الْكِتٰبِ از کسان کتاب یعنی از اهل توریت که آن جهودان باشند و ترسایان که اهل انجیل اند وَالْمُشْرِكِيْنَ و بت پرستان و انباز گویان مر خدائے تعالےٰ را مُنْفَكِّيْنَ جدا شوندگان

یعنی همه اتفاق واشتند که پیغامبر آخر الزمان که محمد است علیه الصلوٰة والسلام حق است حتّی تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ تا بیاید که اتفاق بودشان که آمدن ایشان گواه راست پیدا رَسُولٌ مِّنَ اللّٰهِ وآن محمد رسول الله بود علیه الصلوٰة والسلام ومعجزات بسیار آورد ویکے از معجزات او آن بود که امی بود وخط وخواندن نداشت باوجود این قرآن را آورد که همه فصحا وبلغائے عرب عاجز شدند از آوردن یک سوره مثل آن حق سبحانه وتعالیٰ ازین خبر کرد وگفت يَتْلُوا میخواند این رسول ما علیه الصلوٰة والسلام برایشان صُحُفًا کرامتها یعنی کاغذ ہائے نوشته مُّطَهَّرَةً پاکیزه کرده شده از باطل ولهو ولغو یعنی قرآن را که در مصاحف نوشته بود می خواند از یاد بے آنکه حرف وخط را شناسد فِيهَا كُتُبٌ قَيِّمَةٌ دران کاغذها که نوشته شده است درست قرآن وحکمها باز بیان کرد حق سبحانه تعالیٰ که این اختلاف بعد از آمدن رسول ما علیه الصلوٰة والسلام از برائے حسد وهوائے نفس بود پس گفت جل جلاله وَمَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وپراگنده نه شدند آنانکه داده شده اند کتاب یعنی جهودان وترسایان در دین خود متفرق نشدند وبرنگشتند از حق بودن دین محمد وآمدن محمد علیه الصلوٰة والسلام إِلَّا مِن بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَةُ مگر از پس آمدن حجت پیدا ودرین آیت سرزنش است مرجهودان را وترسایان را که ایشان ایمان نیاوردند باوجود آنکه اهل کتاب بودند وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللّٰهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وفرموده نشدند این اهل کتاب در توریت وانجیل مگر بدین پاک که بندگی کنند مر خدا تعالیٰ را بے آمیزش بکفر وبازگشتگان از کفر به محمد علیه الصلوٰة والسلام وباشند بر دین ابراهیم ودین محمد علیه السلام وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وبپائے دارند نماز را وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وبدهند زکوة را وَذَٰلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ واین دین وملت راست است ودر قرآن نیز همبرین فرموده شده است پس معلوم شد که ایمان نیاوردند ایشان بدین واسلام از جهت سروری کردن درمیان کافران وحسد بردن مر پیغامبران را ومتابعت نفس کردن نصیب تو این است که حق را

قبول کنی و حسد بری به اهل حق و انکار ایشان کنی چون فعل بد ترا به تو گویند بیت

ذره گر برگ هستی باشدت — کافری و بت پرستی باشدت

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستی آنانکه کافر شدند و نگرویدند مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ از جهودان و
ترسایان وَالْمُشْرِكِينَ و از بت پرستان فِي نَارِ جَهَنَّمَ در آتش دوزخ اند خَالِدِينَ
فِيهَا جاوید باشندگان در دوزخ نعوذ بالله من ذلک أُولَٰئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ
ایشانند بدترین آفریدگان از خوکان و خرسان و گاوان و خران و از همه آفریدگان
بدتراند چون حال دشمنان را یاد کرد حال دوستان را نیز بیان کرد و گفت جل جلاله
إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ بدرستی که آنانکه
گرویدند و ایمان آوردند و کارهای نیکو کردند ایشانند بهترین خلقان این آیت دلیل
است برین که مؤمنان صالح با عزت بسیار هست نزد سبحانه و تعالی مثنوی

برتراند از عرش و کرسی و خلا — ساکنان مقعد صدق و صفا
خلق اطفال اند جز مست خدا — نیست بالغ جز رهیده از هوا

مسئله این ست که پیغمبران آدمیان برتراند از رسل ملائکه و رسل ملائکه افضل اند از عامهٔ
آدمیان و مؤمنان صالح افضل اند از عامهٔ ملائکه دلیل برین آیت است جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ
رَبِّهِمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ جزا و پاداش ایشان نزد پروردگار
ایشان بهشتهای مقیم است و دائمی که میروند در زیر درختان هر بهشتی جویها از آب و شیر و عسل
و شراب بهشتی و این جویها بر روی زمین است که میرود بی مغاک به خلاف آب جوی دنیا
خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا جاوید باشندگان اند در بهشت همیشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ خشنود
باشد حق سبحانه و تعالی ازین مؤمنان وَرَضُوا عَنْهُ و این مؤمنان نیز خوشنود باشند
از الله تعالی ذَٰلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ این همه مر کسی را باشد که از خدای تعالی بترسد
و از گناهان باز ایستد شیخ ذوالنون مصری رحمة الله گفت که رضای بنده از خدای تعالی

آن باشد که راضی باشد به هر چه بوے رسد از نعمت و بلا و مصیبت و درین آیت دلیل
است که ترس خدائے تعالیٰ بہترین ہمہ عبادتہاست اَللّٰهُمَّ اُرْزُقْنَا بِفَضْلِہٖ۔

سُوْرَةُ زُلْزِلَتْ مَكِّيَّةٌ	بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ	وَهِيَ تِسْعُ اٰيَاتٍ

اِذَا زُلْزِلَتِ الْاَرْضُ زِلْزَالَهَا چون جنبانیده شود زمین را جنبانیدنی یعنی سخت
جنبانیده شود که بر روئے زمین ہیچ عمارتے نماند و کوه و بالا و پستیہا ہموار شود و صورت
زمین را بدل کنند لقوله تعالیٰ یوم تبدل الارض غیر الْاَرْضِ و در خبر آمده است
که زمینے ہمچون نقره آفریده شود وقیل این زلزله دو بار باشد یکے در آن وقت که خلق
را ہلاک کنند و یکے در آن وقت که خلق را زنده کنند وقیل این زلزله در اول باشد و
بس وقیل در دوم باشد و بس و اختیار کشاف اینست وَاَخْرَجَتِ الْاَرْضُ اَثْقَالَهَا و بیرون آورد زمین بارہائے
خود را یعنی انچه در زمین باشد از مردگان و گنجہا را ہمه بیرون افگند تا بر روئے زمین افتد
وَقَالَ الْاِنْسَانُ مَا لَهَا و بگوید آدمی یعنی کافر منکر قیامت چه بوده است این زمین را که
چنین سخت مے جنبد فاما مومن معتقد قیامت گوید هٰذَا مَا وعد الرحمٰن و صدق
المرسلون یعنی این آن قیامت است که وعده کرده بود خدائے تعالیٰ آمدن وے
و راست گفتند پیغامبران و در کشاف چنین آورده است که گفته شد وقیل جنس
انسان مرادست یَوْمَئِذٍ در آن وقت که این چنین شود تُحَدِّثُ اَخْبَارَهَا
سخن گوید و خبر دہد زمین از آگاہیہائے خود یومئذ بدل من اذا و العامل
فیهما تحدث و المفعول الاول لتحدث محذوف ای تحدث الارض
الخلق اخبارها یعنی در آن روز زمین خلق را خبر کند از ہر چه بروے کرده اند از نیکی
و بدی بِاَنَّ رَبَّكَ اَوْحٰى لَهَا سخن گوید به سبب آنکه خدائے تو فرماید زمین را تا خبر کند
که فلان کس خون بنا حق کرد و زنا کرد و بدیہا کرد و فلان کس بر من نماز گذارد و روزه
داشت و کارہائے نیک کرد و ہمه اعضائے او گواہی دہند و زمین نیز گواہی دہد لقوله

خدا تعالی این را منکر مباش که از عرش تا بفرش همه فرمان پذیرند اگر عقل تو آن پی نبرد مولانا جلال الدین رومی

ید در مثنوی نسبتش گر هست مخفی از خرد — هستی همچون خر نکی پی برد

باد را بی چشم اگر بینش نداد — فرق چون می کرد اندر قوم عاد

آتش نمرود را اگر چشم نیست — با خلیلش چون ترحم کردنیست

گر نبودی نیل را آن نور و دید — از چه قبطی را ز سبطی می گزید

گر نه کوه و سنگ با دیدار شد — پس چرا داود را او یار شد

این زمین را گر نبودی چشم جان — از چه قارون را فرو خورد آنچنان

گر نبودی چشم دل حنانه را — چون بدیدی هجر آن فرزانه را

تا بدانی که حکیم ست و خبیر — مصلح اعراض و هم درمان پذیر

یَوْمَئِذٍ یَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِّیُرَوْا أَعْمَالَهُمْ در آن روز باز گردند مردمان از
حساب گاه پراگندگان تا نموده شوند جزای اعمال و کردارهای خود را این آیت را دو
معنی گفته اند اول آنکه مردمان پس از حساب باز گردند بهشتیان به بهشت با رویهای تابان
و خوش حالان و دوزخیان باز گردند به دوزخ سیاه رویان با غلهای و زنجیرها تا جزای
کردارهای خود را نموده شوند دویم آنکه باز گردانند از گورها تا بجای حساب و نموده شوند
جزای کردارهای خود را فَمَن یَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَیْرًا یَرَهُ پس هر که کند اندازه مور
خوردی یا اندازه ذره که در روزن خانه در میان شعاع آفتاب دیده شود از نیکی جزای
او را بیند وَمَن یَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا یَرَهُ و هر که کند اندازه ذره از بدی جزای
آن را بیند بعضی گویند اگر کافران اندازه ذره نیکی کند جزای آن را در دنیا بیند در تن
خود و مال خود و فرزندان خود تا چون بمیرد وی را هیچ نیکی نباشد و مؤمن که اندازه ذره
بدی کرده باشد عقوبت آن در دنیا بوی برسد در تن وی رنج و بلای و بیماری یا
در مال وی و فرزندان وی نقصان شود تا چون بمیرد وی را هیچ گناه نباشد تا بنیست

عذاب نکنندش نصیب مؤمن این است که دائما نیکی کند اگر بدی کند بتوبہ و استغفار عذر آن بخواہد اللھم اجعلنا من الصالحین

سورۃ العادیات مکیۃ	بسم اللہ الرحمن الرحیم	وھی احد عشر آیۃ

والعادیات بحرمت اسپان دونده ضبحا دم میزنند ایشان دم زدنی فالموریات قدحا پس بحرمت اسپانے که میدوند بر سنگ و آتش بیرون می آورند از سنگ بسمہائے شان چون بر زمین باسنگ ریزه دوند در شب فالمغیرات صبحا پس بحرمت اسپان که غارت کنند وقت صبحدم مر کافران را فاثرن به نقعا پس برانگیزند بسمہائے خود گرد از زمین که بروے بدوند فوسطن به جمعا پس درمیان جمع دشمن شوند در ان جائے دویدن یعنی حمله کنند در جنگ و خود را درمیان لشکر دشمن اندازند ان الانسان بدرستیکه آدمی قیل کافر لربه لکنود مر پروردگار خود را ناسپاس است یعنی شکر ناگوینده است نعمت حق تعالی را و قیل بخیل است و قیل کنود کسے است که نیکیہائے حق تعالی را فراموش کند و مصیبتہا را یاد کند و قیل کنود کسے است که تنہا بخورد و بندۂ خود را گرسنه دارد و عطاہائے خود را بازدارد وانه علی ذلک لشہید و بدرستیکه این آدمی ہر آئینه گواه است برین که وے کنود است وانه لحب الخیر لشدید و بدرستیکه این آدمی از بہر دوستی مال سخت است یعنی بخیل است مال بسیار جمع میکند و زکوۃ نمیدہد و از صحبت اہل اللہ گریزانست مقصود وے جز دنیا نیست و ہرگز دوستی نمی کند با دوستان حق تعالے النصیب تو این است که با دوستان حق تعالے دوستی کنی و از برائے جاه و مال دشمنی نه کنی با ایشان تا از انوار باطن ایشان محروم نمانی شنوی

ہمچون چندان دشمن بازان شدیم	لاجرم واماندہ و حیران شدیم
می کنم از غایت جہل و عما	قصد آزار عزیزان خدا
باسلیمان رو کن اے خفاش خود	تاکہ در ظلمت نمانی تا ابد

	کان سلیمان را دمے نشناختیم		کور مرغانیم وبس ناساختیم	
	لیک غیرت چشم بندو ساحرست		آن سلیمان پیش جملہ حاضرست	

اَفَلَا یَعْلَمُ آیا پس نداند این آدمی اِذَا بُعْثِرَ مَا فِی الْقُبُوْرِ چون زیر وزبر کرده شود وشورانیده شود آنچه در گورها است یعنی چونکه زنده کرده شود در روز قیامت روح را واستخوانهائے بوسیده را جمع کرده شود واین آیت دلیل است برین که حشر اجساد حق است وَحُصِّلَ مَا فِی الصُّدُوْرِ وجدا کرده شود آنچه در سینهاست یعنی آنچه در دلهاست از کفر وایمان ونفاق پیدا کرده شود وجزائے آن داده شود اِنَّ رَبَّهُمْ بِهِمْ یَوْمَئِذٍ لَّخَبِیْرٌ وبدرستیکه پروردگار ایشان در آن روز آگاه باشد وبداند کردارہائے ایشان را واعتقادہائے ایشان را وبدہد جزائے آنرا بایشان اللّٰهم لاتخزنا یوم القیامۃ

سُوْرَةُ الْقَارِعَةِ مَکِّیَّۃٌ	بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ	وَهِیَ اِحْدٰی عَشَرَ آیَۃً

اَلْقَارِعَةُ روز قیامت کوبنده است دلهارا بترس واندوه مَا الْقَارِعَةُ چه دانی که چیست این کوبنده یعنی چیزے بزرگ است وَمَا اَدْرٰکَ مَا الْقَارِعَةُ چه دانا کرد ترا وچه دانی تو اے محمد که چیست این کوبنده یَوْمَ یَکُوْنُ النَّاسُ کَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوْثِ کوبنده است گردن گردن کشان را ومتکبران را وکافران را دران روزے که باشند مردمان دران روز چون پروانه پراگنده ضعیف بے خبر ودرمانده وقیل ہمچون ملخ پیادہ وانبوه بعضے بر بعضے در آمیخته ای کالجراد المتفرقۃ وَتَکُوْنُ الْجِبَالُ کَالْعِهْنِ وباشد کوهها ہمچون پشم رنگین الْمَنْفُوْشِ از ہم باز کرده شده یعنی کوهها باین بزرگی ومردمان باین قوت ومال وعزت از ہیبت قیامت چنین ضعیف وناتوان می شوند بیان حال مردم کرد وگفت جل جلاله فَاَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ پس ہر کرا گران شود مَوَازِیْنُهٗ بر کشیده شده ہائے وے جمع موزون باشد یا ترازوہائے وے جمع میزان باشد فَهُوَ فِیْ عِیْشَةٍ رَّاضِیَةٍ پس وے در زندگانی باشد پسندیده یعنی در بہشت باشد وَاَمَّا مَنْ خَفَّتْ

مَوَازِينُهُ و اما هر کرا سبکسار آید بر کشیده بارهای وے یعنی ترازو بارهای وے فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ پس
مادر وے یعنی جای باشش وے دوزخ باشد الهاویة فرو افتادن از بالا وَمَا أَدْرَاكَ
مَا هِيَهْ و چه دانی تو ای محمد که چیست این دوزخ بیان کرد و گفت جل جلاله نَارٌ
حَامِيَةٌ آتش ایست سوزان نعوذ بالله من ذلك

سُورَةُ التَّكَاثُرِ | بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ | مَكِّيَّةٌ وَهِيَ ثَمَانُ آيَاتٍ

أَلْهَاكُمُ مشغول کرد شما را التَّكَاثُرُ فخر کردن به بسیاری مال و فرزندان و جمع کردن آن
مشغول کرد شما را از طاعتهای حق تعالی حَتَّىٰ زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ تا مردید و بگورستان رسیدید
این سوره در حق جهودان فرود آمد نصیب مؤمن این است که بسیار بدنیا مشغول نشود و
استعداد مردن و آخرت کند و به توبه و استغفار روی آرد و عذر گناهان خواهد كَلَّا
سَوْفَ تَعْلَمُونَ حقا که زود باشد که بدانید که در چه کار غلط بوده اید و آن را در وقت مردن
بدانید ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ پس حقا که زود باشد که بدانید در گور چون عذاب گور
را بچشید که در چه کار بودید و چه غافل بودید از برای آخرت خود هیچ غم نداریده و از برای
غله و کاه چندان غم بخوری که از برای گور در روز قیامت از ده بخش آن یکی غم نخوری
الهی ما را از خواب غفلت بیداری بخش و از مستی شهوت هشیاری بخش باز فرمود كَلَّا
لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ حقا که اگر بدانید دانستن یقین که شما را چه حال خواهد بود پس
از مردن مشغول آخرت شوید و غم دنیا بسیار نخورید و جواب لو مقدر است باز فرمود
جل جلاله لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ هر آئینه بدانید و ببینید دوزخ را هر آئینه هر آئینه بار تاکید کرد
و گفت جل جلاله ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ پس هر آئینه ببینید دوزخ را هر آئینه هر
آئینه دیدن بچشم سر تا علم الیقین داری فردای قیامت عَيْنُ الْيَقِينِ شود و سود
ندارد چون طاعت نکرده باشی سود نکرده باشد باز فرمود ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ
پس هر آئینه پرسیده شوید هر آئینه هر آئینه دران روز قیامت از نعمتها که خدای تعالی

بشما داده بود در دنیا چه کردید آنها را و بکجا خرج کردید و از کجا حاصل کردید و شکر گفتید یا نه
بیت اے شکر نعمتهائے تو چندانکه نعمتهائے تو ۰ آلهی از خواب غفلت و از اسراف کردن نعمت
و از عذاب قیامت نگاه می دار آمین ۰

وهی ثلاث آیات	بسم الله الرحمن الرحیم	سورة العصر مکیة

وَالْعَصْرِ بحرمت روزگار قیل بحرمت شب و روز قیل بحرمت نماز دیگر اِنَّ الْاِنْسَانَ لَفِیْ خُسْرٍ
هر آئینه همه آدمیان در زیان کاری اند اِلَّا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا مگر آن کسانیکه گرویدند وَعَمِلُوا
الصّٰلِحٰتِ و کارهائے نیک کردند وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ و یک دیگر را بکارهائے حق وصیت کردند
یعنی خود کار نیک کردند و دیگران را وصیت کردند و فرمودند وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ و یکدیگر را
بصبر فرمودند در بلاها و طاعتها نقیب تو این است که خود را از زیان ابدی در امان داری و
عملهائے نیک کنی و دیگران را بر آن داری و امر معروف و نهی منکر کنی تا سود دنیا و عقبےٰ حاصل کنی

وهی تسع آیات	بسم الله الرحمن الرحیم	سورة الهمزة مکیة

وَیْلٌ لِّکُلِّ هُمَزَةٍ وائے مر هر بدگوئے و غیبت کننده را در پیش روئے لُّمَزَةِ و هر بدگوی و غیبت
کننده را در پس و بقول دیگر ویل وادیست در دوزخ پر کرده از ریم و زرد آب دوزخیان
که از تنهای ایشان رفته باشد و دوزخیان پر سند از وے و این وادی جائے بدگویان و
غیبت کنندگان باشد و این سوره در حق کافرے فرود آمد که رسول را علیه الصلوٰة والسلام
و مؤمنان را غیبت کردے در پس ایشان و بد گفتے در روے ایشان نقیب تو این است که
زبان خود را از بد گفتن مسلمانان نگاه داری و خدائے تعالیٰ را حاضر و ناظر بینی و هیچکس نکنی
الَّذِیْ جَمَعَ مَالًا وَّعَدَّدَهٗ آنکه گرد کرد مال را و شمار کرد ش و آماده کردش از بهر آنکه
حوادث روزگار و زکوٰة نداد یَحْسَبُ اَنَّ مَالَهٗۤ اَخْلَدَهٗ گمان می برد که مال وے جاوید گرداند
وے را در دنیا کَلَّا حقا نه چنان است که او گمان می برد بلکه وے بمیرد و مال وے را از عذاب
قیامت هیچ سود ندارد لَیُنْبَذَنَّ هر آئینه انداخته شود این غیبت کننده را فِی الْحُطَمَةِ در دوزخ

وَمَا أَدْرٰىكَ مَا الْحُطَمَةُ و تو چه دانی اے محمد کہ چیست حطمہ این حطمہ درکہ ایست در دوزخ که هر کرا که در وے بیند اند بسوزد و بشکنند ش نَارُ اللّٰهِ الْمُوْقَدَةُ الَّتِيْ تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ این حطمہ آتش خدائے تعالیٰ است که برافروختہ شده است به قهر و غضب او که بر شود و بر سد در دلها إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُّؤْصَدَةٌ بدرستیکه آن آتش دوزخ برین دوزخیان دربستہ باشد همیشه که هرگز از وے خلاص نیابند نعوذ باللہ من ذلک فِيْ عَمَدٍ مُّمَدَّدَةٍ ای انهم کائنون فِيْ عَمَدٍ مُّمَدَّدَةٍ یعنی باشند این دوزخیان بر دارهاے بزرگ کشیده شده یعنی درازاز آتش دوزخ و باشد در گردنهاے ایشان زنجیرها این قول ابن عباس است رضی اللہ عنهما و به قول دیگر دره‌اے دوزخ را از پس بند ند بستونهاے آتشین و استوار کنند تا ایشان نومید شوند از بیرون آمدن نصیب تو این است که از بد گفتن مر مسلمانانرا و هجو کردن و غیبت کردن توبه کنی و از گرد کردن مال و زکوٰة ندادن توبه کنی و زبانرا به تلاوت و ذکر مشغول داری تا باشد که ازین عذاب دوزخ خلاصی یابی انشاء اللہ تعالیٰ

سُوْرَةُ الْفِيْلِ مَكِّيَّةٌ	بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ	وَهِيَ خَمْسُ اٰيَاتٍ

أَلَمْ تَرَ آیا ندیدی تو اے محمد كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحٰبِ الْفِيْلِ چگونه کرد خدائے تو به یاران فیل یعنی دانستی و خبر بتو رسید که چگونه هلاک کرد آن لشکر را که با ایشان پیل بود و به قول امام مقاتلؒ یک پیل بود و بقول امام ضحاکؒ هشت پیل بود بزرگتر را نام محمود بود از براے آن اصحاب فیل گفته شد و اضافت به یکے کرده شده بود این هلاک کردن این لشکر در آن سال که رسول ما علیه الصلوٰة والسلام از مادر آمد و قیل پیشتر بود به بیست سال و قیل به بیست و سال و قیل به چهل سال پیشتر بود أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِيْ تَضْلِيْلٍ آیا نکرد سگالش ایشانرا یعنی مکر ایشان را ناچیز و باطل کرد و مکر ایشان آن بود که خانهٔ کعبه را خراب کنند حق تعالیٰ ایشان را خراب کرد وَّأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا و فرستاد بر ایشان حق تعالیٰ مرغان أَبَابِيْلَ کاکله و قیل کلههاے مرغان را که سر ایشان همچون مرغ بود و کف همچون کف سگ همه سیاه

وفیل سفید بودند وفیل سبز بودند تَرْمِیهِمْ بِحِجَارَةٍ مِنْ سِجِّیلٍ مے انداختند آن مرغان بآن لشکر سنگهائے پخته شده بآتش قیل مِنْ سِجِّیلٍ یعنی از آسمان اول فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَأْكُولٍ ۵ پس گردانید حق تعالیٰ آن لشکر را همچون برگ کشت خورده شده یعنی ناچیز کرده شان همچون برگ گشت که ستوران بخورند ودر زیر پائے ایشان ناچیز گردد عارف رومی در مثنوی ازان خبر میدهد

مثنوی

همچون آن اصحاب فیل اندر حبش | کعبه کردند حق آتش زدش
قصد کعبه ساختند از انتقام | حال شان چون شد فرو خوان از کلام
لشکرے را مرغکے چندے شکست | تا بدانی کین صلابت از حق است
گر ترا وسواس آمد زین قبیل | رو بخوان تو سورهٔ اصحاب فیل

قصه این بود که نجاشی نام پادشاہے از ترسایان در صنعائے یمن کلیسائے ساخت یعنی مسجد ترسایان ساخت که مثل آن کسے ندیده بود وفرمود که مردم بکعبه نروند وباین خانه که من ساخته ام بیایند وحج گذارند شبے آتش افتاد وآن خانهٔ او بسوخت وے را گفتند که این کعبهٔ ترا عرب سوخت از قهر خانهٔ کعبه آن کافر سوگند خورد که خانهٔ کعبه را ویران کنم یکے از امرائے خود که نام او ابرهه بود با لشکر بسیار فرستاده با ایشان فیلے بود محمود نام پیشرو لشکر آنرا ساخته بود چون به ولایت عرب رسیدند ملک عرب با لشکر عرب با ایشان جنگ کرد لشکر عرب را شکستند وملک عرب را گرفتند چون نزدیک مکه رسیدند لشکریان مال مکیان را غارت کردند وازان جد رسول علیه السلام عبد المطلب را دویست اشترش گرفتند عبد المطلب پیش ابرهه آمد ابرهه او را عزت بسیار داشت چون شنیده بود نام وے را ابرهه گفت چرا آمده پیش من گفت از برائے اشتران خود آمده ام که لشکریان تو گرفته اند گفت ابرهه مرا از تو خوش آمد چرا درخواست نکردی کعبه را که فخر همهٔ عرب باوست تا با تو بخشم تا من برگشتمی اشتران را بدو داد عبد المطلب گفت این خانهٔ کعبه را خداوندیست که او را نگاه میدارد ومرا بآن چه کار عبد المطلب بمکه آمد ومردمان را فرمود تا گریختند وبکوهها درآمدند وماندند یک کسی دیگر عبد المطلب حلقهٔ درِ کعبه

برگرفت وگفت شعر: یا رب لا ارجو لهم سواکا | یارب فامنع منهم حماکا
ان عدو بیت من اعداکا | امنعهم ان یخربوا فداکا

یعنی اے پروردگار من امید نمی دارم از هیچ کس مگر از تو باز دار این لشکر را از خانهٔ کعبه که از آن تست و دشمن کعبه دشمن تست ابرهه لشکر را آراست و طرف خانهٔ کعبه روان شد تا به حرم کعبه رسید بدانکه گرداگرد کعبه یک روزه راه دو روزه راه را حرم میگویند یعنی حرام ست کشتن صیدا او و بریدن درخت او پیشرو ایشان آن پیل بود ملک عرب گفت آن پیل را که ای محمود این حرم کعبه است سجده کن خدای تعالی را و باز گرد در حال آن پیل سجده کرد و باز گشت هر چند بر سر او زدند در حرم در نیامد و عبد المطلب رض دعا میکرد و دست در حلقهٔ کعبه زده بود که ناگاه از غیب لشکر مرغان پیدا شدند مانند فراشتک در منقار هر یکی سنگی از نشک کلان تر و از نخود خورد تر بر سر هر یکی سنگی می آمد و بر هر سنگی نام آن شخص که میرسید نوشته بود از کلاه آهنین میگذشت و هر سوار و اسپ را هلاک می کرد تا همه لشکر هلاک شد مگر آن پیل که خدای تعالی را سجده کرده بود یک کس از لشکر گریخت و پیش نجاشی رفت و خبر لشکر را بوی گفت یک مرغ بر سر او ایستاده بود چون خبر را تمام کرد سنگ را بر سر او زد وی نیز افتاد و مرد نصیب مؤمن ازین قصه آن است که با دوستان حق تعالی دشمنی نه کند و بر بندگان خدای تعالی مکر نه کند و خود را مانند خطاسیه و بلعیه نسازد و تا مردم را مرید خود سازند و ایشان را از راه صالحان بگرداند تواضع دروغی و جامهٔ سالوسی زده باشد که بشیر خذلان و مردود رحمن شود و خوف آن باشد که بے ایمان از دنیا برود نعوذ بالله من ذلک

صد هزاران شهر را خشم شهان | سرنگون کرده ست اے بدگمان
خشم مردان خشک گرداند سحاب | خشم دلها کرد عالم را خراب

اضعف مرغان ابابیل ست او
پیل را بدرید و نه پذیرد رفو

سورة القریش مکیة	بسم الله الرحمن الرحیم	وهی خمس آیات

بدانکه در کشاف و کواشی آورده است که در مصحف ابی ابن کعب رضی الله عنه الم ترکیف
ولایلاف یک سوره داشته است و در میان بسم الله نوشته نشده است و امیر المؤمنین
عُمر هر دو سوره را در یک رکعت نماز شام خوانده است و معنی چنین باشد که هلاک کرد خدای تعالی
لشکر اصحاب فیل را پس کرد ایشان را ناچیز همچون برگ کشت خورده شده لِإِيلَافِ قُرَيْشٍ
از بهر سازداری دادن قبیلهٔ قریش که آن اهل مکه اند و از برای عزت داشتن ایشان در سفرها
هیچ کس ایشان را نرنجاند که ایشان مجاوران کعبه اند إِيلَافِهِمْ رِحْلَةَ الشِّتَاءِ وَالصَّيْفِ
از برای ملازمت کردن و خوی کردن ایشان دو سفر را یکی در زمستان در یمن و یکی در تابستان
به شام در هر سالی دو بار سفر کردندی از مکه و استعداد باشیدن کردندی در مکه از خوردنی
و پوشیدنی بیاوردندی چندانکه کفایت کردی ایشان را حق تعالی منت می نهد بر ایشان
که لشکر دشمن شما را هلاک کردیم به مرغان آسمانی تا عزت کعبه و شرف شما در همه جا پیدا گردد
و هیچ کس قصد شما نکند اذا کان الامر کذالک فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَٰذَا الْبَيْتِ چونکه چنین
است پس باید که بندگی کنند اهل مکه یعنی قریش خداوند این خانه را الَّذِي أَطْعَمَهُم مِّن
جُوعٍ آن خدائی که خورانیدی داد شما را از پس گرسنگی وَآمَنَهُم مِّنْ خَوْفٍ و ایمن گردانید
شما را از ترس در همه سفرها و شما را عزیز می دارند خلق و ضرری نمی رسانند تا شما در مکه طعامها
و میوه ها بیارید و بخورید و از هیچ کس ترس نباشد شما را نه از عرب و نه از عجم پس می باید که
کافر نشوید و بندگی حضرت خدای تعالی بکنید و بت پرستی نکنید و این همه عزت شما و عزت
کعبه و مکه بسبب رسول ماست محمد علیه السّلام که در میان شما پیدا شده ما به علم قدیم دانسته
بودیم پیش از پیدا شدن او جای او را از دشمن نگاه داشتیم چون پیدا شد او را پیروی کنید
او را بطریق اولی نگاه داریم شعر وهل انت یا مکة الا عابد ۞ شرفت الله علی البلاد
نصیب درویش این است که دوستان حق تعالی را خدمت کنی تا برکت ایشان در این

مانی از بلا و شر دین و دنیا چون دانستی که ببرکت دوست خود دشمن را از شر پایان او باز میدارد و از پیران دوست خود اگر بلا را اگر داند در دنیا و عقبی از کرم او دور نه باشد. مثنوی

رحمه کن تو خاک بر برگزیده را	کربسوز دهم باز دیده را
کحل دیده ساز خاک پاش را	تا بیند از سر او باش را
گر ازین شاگردی واین افتقار	سوزنی باشی شوی تو ذوالفقار
پس رو و خاموش باش از انقیاد	زیر ظل شیخ و امر اوستاد
ورنه گرچه مستعد و قابلی	مسخ گردی تو ز لاف کاهلی
هم ز استعداد و امانی اگر	سرکشی از اوستاد و شیخ شهر
بان و هان ترک حسد کن باشهان	ورنه ابلیسی شوی اندر جهان
شیخ اگر زهری خورد شهدی شود	تو اگر شهدی خوری زهری شود
گو بدل گشت و بدل شد کار او	لطف گشت و نور شد هر نار او

اللهم ارزقنا حبك وحب من احبك ومعنی این سوره را غیر این نیز گفته اند والله تعالی اعلم

سورة الماعون مكية	بسم الله الرحمن الرحیم	وهي خمس آيات

أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالدِّينِ آیا دیدی تو ای محمد آن کس را که دروغ گوی میدارد ترا در آمدن قیامت و ایمان نمی آرد بروز قیامت که مردم زنده شوند از برای حساب و جزا دادن و در تفسیر عتابی آورده است که نیمهٔ این سورة در حق ابوجهل[1] بود و عادت این ملعون آن بود که چون کسی بیمار شدی بر سر بالین او نشستی و گفتی که مرا وصیت کن و چیزی بمن بده و مالهای یتیم را گرفتی و اگر از وی طلب کردندی یتیم را بزدی و سخت گفتی در حق وی این آیت آمد فَذَٰلِكَ الَّذِي يَدُعُّ الْيَتِيمَ و در کواشی آورده است که این جواب شرط مقدر است تقدیر وی چنین است که هیچ شناختی آن کافر را که قیامت را منکر است اگر ندانستی بدانکه این کافر کسی است که می راند یتیم را از پیش خود بسختی او را می گیرد و بوی نمیدهد

[1] بقول عبدالله ابن عباس این آیت در حق عاص بن وائل و بعض گفته اند در حق ابوسفیان نازل شده بود ۱۲

وَلَا یَحُضُّ عَلٰی طَعَامِ الْمِسْکِیْنِ و برنی انگیزد یعنی نیفرماید کسے را بر طعام دادن گدائے از خود
نیز چیزے نمی دہد و دیگران را نمی فرماید تا طعام دہند گدایان را نصیب تو این است کہ حق
یتیم را نگیری و فقیران را طعام بدہی و بفرمائی دیگران را تا طعام دہند و نشان کسے کہ
قیامت را منکر ست دو چیز ست اول رحم ناکردن یتیم را و حق او را گرفتن و نادادن
باید کہ تا توانی ہرگز وصی یتیمان نشوی و مال یتیم را تصرف نکنی حکایت روزے در
پیش پدر خود بودم رحمۃ اللہ علیہ از خانہ ہمسایہ آب آوردند نخوردند و گفتند در کاسہ یتیمان
چون آب خورم ہر کہ در کاسہ یتیمان آب خورد آن آب او را بخورد دوم رحم ناکردن بر
فقیران و گدایان و طعام نادادن ایشان و نافرمودن و نیمہ دیگر این سورۃ در حق
منافقان آمد کہ در نماز ہا تقصیر میکردند و کارہا بریا میکردند و بخیلی میکردند فَوَیْلٌ
لِّلْمُصَلِّیْنَ الَّذِیْنَ ھُمْ عَنْ صَلَاتِہِمْ سَاھُوْنَ و در کشاف آوردہ است کہ تقدیر
چنین است کہ چون کافر چنین است پس ہلاکی باد مر کسے را کہ از نماز خود غافل شود تا فوت
شود آن نماز بروے و قیل ویل جائے معین است در دوزخ کہ زرداب دوزخیان
جمع شود در روے و ماران و کژدمان در روے بسیار باشند و دوزخیان از وے گریزند
الَّذِیْنَ ھُمْ یُرَآءُوْنَ آن کسانیکہ ایشان بنمایند عملہائے خود یک دیگر را یعنی آنچہ میکنند
از طاعتہا بروے ریا می کنند و از بہر رضائے حق تعالیٰ نمی کنند ویل از آن ایشانست
وَیَمْنَعُوْنَ الْمَاعُوْنَ ۵ باز دارند زکوۃ را و قیل باز دارند عاریت را یعنی رخت خانہ
را ہمسائگان و محتاجان ندہند ہچو بیل و تبر و دیگ و غیر اینہا از رسول علیہ الصلوٰۃ
والسلام پرسیدند کہ ماعون چیست ایشان گفتند آب و نمک و آتش ہر کہ آتش بکسے دہد
چنان باشد از روئے ثواب کہ ہر چہ بآن آتش پز دبوے دادہ باشد و نمک نیز چنین ست
و ہر کہ کسے را آب دہد در جائے کہ آب فراخ باشد چنان باشد کہ بردہ آزاد کردہ باشد و اگر جائے آب
دہد کہ آب عزیز باشد چنان باشد کہ مردہ را زندہ کردہ باشد باذن اللہ تعالیٰ نصیب تو

این است که در نماز با تقصیر نمی واز وقت نگذرانی علی الخصوص نماز پیشین را باید که چون آفتاب بگردد بگذاری که در آخر وے علما را اختلاف است باتفاق ادا آنی بهتر باشد و دگر نصیب تو این است که کارها را برسم و ریا عادت نه کنی اللهم اعنی علی ذکرك وشکرك وحسن عبادتك

سُورَةُ الْكَوْثَرِ مَكِّيَّةٌ	بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ	وَهِيَ ثَلَاثُ آيَاتٍ

إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ بدرستیکه ما دادیم ترا اے محمد کوثر را یعنی نیکی بسیار دادیم ترا قیل کوثر دانستن قرآن و قرآن است قیل پنجم وقت نماز است وقیل لَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللهِ ست و در کشاف و کواشی آورده است که رسول علیه الصلوة والسلام گفت کوثر جوئیست در بهشت که آب وے شیرین تر از عسل است و سفید تر از شیر است و سرد تر از برف و دو کرانه وے از زبر جد است و امتان من ازان آب بخورند و اول کسانیکه بیایند بر کوثر فقیران صحابه و غریبان مهاجر باشند و آن حوض من باشد و آب وے از سدرة المنتهی باشد و آن حوض را چهار رکن باشد بر هر رکنے یکے از چهار یار من باشد هر که چهار یار مرا دوست دارد ازان آب دهندش و هر که یکے از ایشان را دشمن دارد ازان آب ندهندش فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ پس نماز گذار از براے پروردگار خود و اشتر قربانی کن از براے رضاے پروردگار خود که عزت دین و دنیا و همه معجزات تو و کرامات و مقامات امت تو از حضرت اوست دشمنان تو بت پرستی میکنند و قربان از براے بتان میکنند تو و امت تو بندگی و طاعت من کنید که من شما را شرف و عزت و خیر بسیار داده ام هیچ نبی و هیچ امتی را آن نداده ام إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ الشانئ دشمن دار الشنآن دشمن داشتن الأبتر دم بریده یعنی بے فرزند بدرستیکه دشمن تست دم بریده و بے خیر و بے طاعت در کشاف آورده است که کافران میگفتند که محمد ابتر است یعنی فرزند و برادر ندارد چون وے بمیرد دین او برافتد حق تعالی فرمود که دشمن تو دم بریده است

[illegible]

دہم در کشاف آورده است که ابتر جیدم را گویند یعنی دشمن تو ہمچون خر بیدم ست که در دنیا کم بہا و کم مقدار ست و در آخرت طعون است و چون بمیرد بروے لعنت گویند و عذاب باشد و یرا تا قیامت و بر کرامت تو باشد بر تو صلوٰة فرستند و ترا دوست داره و بر بالائے منبر با و منار با نام تو با نام اللہ یاد کنند و برائے محبت تو جان بازیہا کنند و ہر سالی چندین ہزار عاشق بزیارت تو بیایند نصیب درویش این است که دوستی دوستان او را شعار خود سازد و از دشمنان دوستان حق تعالیٰ دور باشد دوستان اندک اند و دشمنان بسیار

مثنوی

یک سواره میرود شاه عظیم	در کف طفلان چنین در یتیم
دیده این شاهان ز عامه خوف جان	کین گروه کور و شاهان بی‌نشان
چونکه حکم اندر کف یزدان بود	لاجرم ذوالنون در ان زندان بود
در چه دریا شد نهان در قطره	آفتابی درج اندر ذره
آفتاب خویش را ذره نمود	و اندک اندک روی خود را بر کشود
جمله ذرات در وے محو شد	عالم از وے محو گشت و صحو شد
چون قلم در دست غداری بود	بیگمان منصور بر دارے بود

اَللّٰھُمَّ اجعلنا من اولیائك و اگر ولی حق را فرزند نباشد ہیچ باک نیست مہر پیروان وے فرزندان وے اند از روے معنی و در دعا و سلام تو صالحان داخل است که اَلسَّلَامُ عَلَیْنَا وَعَلٰی عِبَادِ اللّٰهِ الصَّالِحِیْنَ

سُوْرَةُ الْکٰفِرُوْنَ مَکِّیَّةٌ | بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ | وَهِیَ سِتُّ اٰیَاتٍ

قُلْ یٰاَیُّهَا الْکٰفِرُوْنَ بگوے محمد این کافران را که لَآ اَعْبُدُ مَا تَعْبُدُوْنَ نمی پرستم و بندگی نمی کنم آنچه شما آنرا بندگی میکنید در حال یعنی من بتان شما را ہرگز بندگی نخواہم کرد وَلَآ اَنْتُمْ عٰبِدُوْنَ مَآ اَعْبُدُ و نه شما بندگی خواہید کرد در زمان آینده آن خدائے را که من بندگی او می کنم در حال وَلَآ اَنَا عَابِدٌ و نه بندگی کننده ام در استقبال مَّا عَبَدْتُّمْ

آنچه شما بندگی می کردید در زمان گذشته وَلَآ اَنْتُمْ عَابِدُوْنَ و نه شما بندگی می کنید مَآ اَعْبُدُ
آنچه من بندگی می کنم او را لَكُمْ دِيْنُكُمْ مر شمار است دین شما یعنی بت پرستی وَلِيَ دِيْنِ
و مراست دین من یعنی اسلام و مسلمانی و حکم این سوره منسوخ است بآیت سیف قوله تعالیٰ
فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِيْنَ سبب نزول این سوره این بود که کافران مکه مر رسول را صلی الله
علیه وسلم گفتند که تو یک سال خدایان ما را بندگی کن تا ما خدائے ترا بندگی کنیم این سورة
آمد رسول علیه الصلوٰة والسّلام بر ایشان خواند و گفت شما به دین خود کار کنید و من
بدین خود برین بودند و اجازت جنگ نبود تا این آیت آمد که فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِيْنَ و این
آیت را آیت سیف گویند نصیب مؤمن ازین سورة این است که صبر کند در کارها و بسفیهان
و بے ادبان و ناپاکان اشتغال نماید تا نصرت الٰہی ظاهر شود و در حدیث آمده است که
هر که این سورة را بخواند چنان باشد که از چهار بخش قرآن یک بخش را خوانده باشد و در
کواشی آورده است که این سوره و سورهٔ اخلاص را مشقشقان میگویند هر که این سوره
و سورهٔ اخلاص را بخواند از نفاق و کفر بیزار باشد بدانکه در اول رکعت سنت نماز بامداد
این سورة را بخواند و در دوم قل هو الله را بخواند

سُوْرَةُ النَّصْرِ مَكِّيَّةٌ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ وَهِيَ ثَلٰثُ اٰيَاتٍ

اِذَا جَآءَ نَصْرُ اللّٰهِ وَالْفَتْحُ چون بیاید یاری کردن خدائے تعالیٰ وَرَاَيْتَ النَّاسَ
يَدْخُلُوْنَ فِيْ دِيْنِ اللّٰهِ اَفْوَاجًا و بینی تو مردمان را که در می آیند در دین خدا تعالیٰ
یعنی در دین اسلام گروه گروه و قبیله قبیله بسیار وا بود فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ پس بپاکی
یاد کن بالستایش پروردگار خود را باسزا یعنی صفات ناسزا را دور کن و صفات باسزا
را اثبات کن یعنی حق تعالیٰ را منزه و پاک دان ازین که وی را جسم باشد و یا در جائے باشد
و یا از جائے باشد و یا از چیزے باشد یا همچون چیزے باشد یعنی صفات سلبی را از وے
نفی کن و همه صفات پاک را اثبات کن چون علم و قدرت و سمع و بصر و حیواة و خلق و

ارادت وحکمت لیس کمثله شیئ وهو السمیع البصیر ذو الجلال والاکرام اشارت باین است فَاسْتَغْفِرْهُ و آمرزش خواه از وے اِنَّهٗ بدرستیکه وے وقیل از بهر آنکه و كَانَ تَوَّابًا بوده هست وخواهد بود ونیک قبول کننده هست توبه بندگان گناه گار را و این کان را کان سرمدیه گویند یعنی کلمهٔ کان که در صفات حق تعالیٰ آمده باشد همچون كَانَ اللّٰهُ عَلِیْمًا حَكِیْمًا بدانکه در بیشتر تفاسیر آورده است که مراد ازین فتح فتح مکه است ونصرت بر اهل مکه است وخواجه امام ابوبکر اصم رحمة الله علیه گفته است که فتح مکه این جا مراد نیست از بهر آنکه فتح در سنهٔ ثمان بوده است واین سوره در سنه عشرین نازل شده است وا ذا از برائے استقبال می باشد والله اعلم

سُوْرَةُ تَبَّتْ مَكِّيَّةٌ	بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ	وَهِیَ خَمْسُ اٰیَاتٍ

چون این آیت آمد که وَاَنْذِرْ عَشِیْرَتَكَ الْاَقْرَبِیْنَ یعنی اے محمد بیم ده وبترسان خویشان نزدیک تر خود را از عذاب قیامت رسول علیه الصلوٰة والسلام بر کوه صفا که به مکه است برآمد وبآواز بلند خویشان خود را آواز داد چون حاضر شدند گفت بترسید از عذاب سخت وبگوئید لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللّٰهِ وایمان آرید ودین حق را از من قبول کنید عم رسول صلے الله علیه وسلم ابولهب لعنت الله علیه سنگے گرفت تا بزند رسول را علیه الصلوٰة والسلام وگفت تبالك الهٰذا دعوتنا یعنی هلاکی باد ترا از برائے این طلب کردی ما را حضرت باری تعالیٰ این سوره را فرستاد و گفت جل جلاله تَبَّتْ یَدَاۤ اَبِیْ لَهَبٍ القراٰة بسکون الیاء وفتحها هلاک وزیان کار باد دو دست آن کافر که ابولهب است وَّتَبَّ وهلاک شود مَاۤ اَغْنٰى عَنْهُ مَالُهٗ وسود ندارد وفیرا مال بسیار او وَمَا كَسَبَ وآنچه گرد کرد وقیل فرزندان او سود نداد ندا ورا پنج پسر بود همه به قوت وپسر را کسب گویند سَیَصْلٰى بدرستیکه زود باشد که در آید این کافر

[illegible]

نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ آتشے را که زبانه زننده است یعنی آتش دوزخ که همیشه گرم و تپان باشد
وَّامْرَاَتُهٗ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ یعنی زود باشد که درآید در آتش دوزخ زن ابولهب که هیزم کش بات
و هیزم کش را حمالة الحطب گویند یعنی بردارندهٔ هیزم و در حدیث آمده است که هیزم کش
در بهشت در نیاید القرأة بالرفع حمالة الحطب و با لنصب فِيْ جِيْدِهَا حَبْلٌ در گردن
وے باشد رسنے مِّنْ مَّسَدٍ از لیف خرما و قیل زنجیر محکم باشد در گردن وے المسد
المحکم زنجیرے از آهن هفتاد گز از دهانش در آرند و از راه دیگر بیرون آرند و در گردنش
پیچند قیل حمالة الحطب از بهر آن گفته شد وی را که خار مغیلان آوردی و در راه مصطفے
علیه الصلوٰة والسلام و یاران او انداختے چون بیشتر ایشان پائے برهنه بودند خار در
پائے ایشان در آمدے و او همسایهٔ رسول بود و ایم رسول را میرنجاید نصیب تو این است
که دشمنی نه کنی بدوستان حق تعالیٰ تا به عذاب ابدی مبتلا نشوی منکر مباش همچون ابولهب
و صادق و صدیق باش همچون ابابکر صدّیق فا ما دوستان حق تعالیٰ را ابولهب مباش مصرعه

در جمع سبک روحان هم بولهب باشد	نعوذ بالله من ذٰلك

سُوْرَةُ الْاِخْلَاصِ مَكِّيَّةٌ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ وَهِيَ اَرْبَعُ اٰيَاتٍ

قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ بگوا ے محمد که خدا یکیست یعنی بے مانند و بے شریک است و یکے از جهت عدد
نشاید گفت از بهر آنکه او محدود نیست و متجزی و متناهی نی سبب نزول این سوره آن
بود که کافران مکه گفتند یا محمد خدائے خود را صفت کن که از چیست از زر است یا از نقره است
یا غیر آن و وی را شریک هست یا نے حق سبحانه و تعالیٰ این سوره را فرستاد که بگوا ے محمد
خدائے من خدائے عالم است و او یکے است در ذات و صفات خود مانند هیچ چیز نیست
اَللّٰهُ الصَّمَدُ خدائیست که پناه و نیازمندان است همه کس محتاج او باشند و او محتاج هیچ
چیز و هیچ کس نیست و قیل معنی الصمد آنست که مجوف نیست یعنی میان کاواک نیست
و بخوردن و آشامیدن حاجت ندارد و الصمد اشارت است بر ثبوت جمیع صفات کمالی

واز لم یلد تا آخر اشارت است بنفی جمیع نقصان وزوال نصیب درویش این ست که اختیار خود را بصمد گذارد و خود را محتاج داند چندین وقت در عدم بود بی اختیار فیض می یافت

مثنوی

صد هزاران سال بودم در قطار	همچو ذرات هوا بے اختیار
کی رهم زین چار میخ چار شاخ	کز جهم در سرح جان زین مناخ
هر که از هستی نگردد او فنا	نیست ره در بارگاه کبریا
چیست معراج فلک این نیستی	عاشقان را مذهب و دین نیستی

لم یلد کس از وے نزاد یعنی ویرا زن و فرزند نیست ولم یولد واو از کس زائیده نشد یعنی همیشه بود و باشد و او قدیم ست و محدث نیست ولم یکن له کفواً احد ونیست و نبوده است و نخواهد بود ویرا مانند هیچ کس و در حدیث آمده است که قل هو الله احد برابر ثلث قرآن است یعنی هر که یکبار خواند چنان باشد که از سه بخش قرآن یکی را خوانده باشد نصیب تو این است که هر چه در فهم و عقل تو گنجد که خدائے تعالیٰ آنست او ازان منزه و مبرا است و عقل و فکر را در کنه ذات او راه نیست هیچ کس و هیچ چیز مستحق معبودی ولایق مسجودی نیست مگر خداوند یگانه احد و صمد منزه از والد و ولد و بے نیاز از معونت و مدد و مبارزان میدان فصاحت را در وصف او عبارت تنگ و سابقان عرصهٔ معرفت را در تعریف سیر او پائے اشارت لنگ نهایات ارباب عقول را در بدایات معرفت او جز تحیر و تلاشی دلیلے نے و بصیرت صاحب نظران را در اشعهٔ انوار عصمت او جز تعامی و تعاشی و تلاشی سبیلے نے ظواهر اشیاء در ظاهریت او باطن و بواطن اکسوان در باطنیت او ظاهر حبیب او را در مقام محمود محمدی از ادراک کنه ذات صمدی در عمر ابدی عاجز است

شعر

اعتصام الوری بمعرفتك	عجز الواصفون عن صفتك
تب علینا واننا لبشر	ماعرفناك حق معرفتك

سُوْرَةُ الْفَلَقِ مَدَنِیَّة | بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ | وَهِیَ خَمْسُ اٰیَاتٍ

قُلْ اَعُوْذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ اَلْفَلَقُ سفیده دم وهو بمعنی المفلوق من الفلق شگافتن لان اللیل یفلق عنه النهار فلق الشیئ بشگافت چیزی را فلقا سمعت کذا من فلق فیه شنودم از شگاف دهان وے بگوے ای محمد پناه میگیرم به پروردگار فلق یعنی سپیده دم که از شب بیرون می آید قیل فلق چاهیست در دوزخ که چون گشاده شود فریاد از دوزخیان برآید از سختی عذاب او و در تفسیر عتابی آورده است که رسول علیه السّلام فرمود که دران چاه که فلق است شش طائفه باشند امیران ظالم و کسانیکه وصی یتیمان باشند و در مال ایشان خیانت کنند و حق یتیم را تلف کنند و کلانتران بازار و دیها و شهرها که بد باشند و میان رعیت خود راستی نکنند و دیگر بچگان امرد که لواطت را بر خود روا دارند و دیگر آنانکه با ایشان لواطت کنند و دیگر آن کسانیکه از برای رباطها و عمارتهاے خیر و یا از براے فقیران از خلق عدل ستانند و بخود خرج کنند و قیل آنچه میکشاید آنرا حق تعالی همچون دانه خرما و غیر و آن که درختان ازوی بیرون آیند همچون ابر که باران ازوے بیرون می آید و چشمهاے آب و ارحام مادران که فرزند ازوے بیرون می آیند مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ از بدی آنچه خدا تعالی آفرید او را همچون ماران و کژدمان و دیوان و پریان و آدمیان بد الخلق آفریدن وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ اِذَا وَقَبَ و از بدی شب تاریک چون درآید قیل الغاسق پروین چون ناپیدا شود مِنْ شَرِّ النَّفّٰثٰتِ فِی الْعُقَدِ و از بدی زنان که جادوئے کنند و بدمند در گرهها وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ اِذَا حَسَدَ الحسد والحسد بدخواستن و از بدی بدخواه چون بدخواهی کند بدانکه در کواشی و غیر آن آورده است که سبب نزول این دو سوره آن بود که رسول علیه الصلوٰة والسّلام را جادوئے کرده بودند ولید بن اعصم جهود و دختران او و رسول علیه الصلوٰة والسّلام شش ماه دران جادوئی بود و بیمار شد و به عروسان خود صحبت نمیداشت و موئے اعضائے او درشت شده بود رسول علیه الصلوٰة والسّلام در خواب بود که دو فرشته آمدند یکے آن دیگر را پرسید که این مرد را چه شد

ست دیگرے گفت او را جادوے کرده اند دیگرش پرسید کہ جادوے کہ کرده است گفت ولید با دختران پلید موئ را از شانہ ریش او گرفتہ است و در دندانہاے شانہ یازده بار گره کرده اند و زه کمان او را در غلاف نخل خرما نہاده اند و در زیر گل در فلان چاه معین است وسبب خلاصی او این است کہ کسی برود و آنرا بیارد از ان چاه و این دو سوره را بر وے بخواند آن گرہہا کشاده شود و وے صحت یابد چون رسول علیہ الصلوٰة والسلام بیدار شد این ہر دو سوره او را یاد شده بود فرمود کسے را کہ دران چاه در آید و ان زه کمان را با گرہہا بیرون آورد چون یک آیۃ میخواند یک گره کشاده میشد چون تمام بخواند ہر یازده گره کشاده و آنحضرت علیہ الصلوٰة والسلام صحت یافت واللہ اعلم و معتزلیان

جادو را منکر اند سُورَۃُ النَّاسِ	بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ	مَدَنِيَّةٌ وَهِيَ سِتُّ آيَاتٍ

قُلْ اَعُوْذُ بِرَبِّ النَّاسِ الناس والاناس مردمان الاناس جماعت بگو اے محمد پناه میگیرم بپروردگار مردمان مَلِكِ النَّاسِ بپادشاه مردمان اِلٰهِ النَّاسِ بخدائ مردمان مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ از شر و بدی دیو وسوسه کننده یعنی اندیشہ بد در دلہا افگننده الْخَنَّاسِ دیو باز پس رونده سر در کشنده در حدیث آمده است کہ دیو الخناس دیوی باشد باز پس رونده و سر در کشنده و در درون آدمی است و دہان وے ہمچون دہان خوک است و بقول امام مقاتل و امام قتاده دہان وی ہمچون دہان سگ است دہان را بر دل آدمی نہاده است و اندیشہائ بد در دل وی می اندازد و چون آدمی خدا را یاد کند باز پس رود و چون غافل شود باز گردد و اندیشہائ بد پیدا کند ہمچون زنا کردن و شراب خوردن و خون ناحق کردن در دل آدمی اندازد و ہمچون خون در رگ و پے در آید اَلَّذِیْ یُوَسْوِسُ فِیْ صُدُوْرِ النَّاسِ آن دیو کہ اندیشہائ بد افگند در سینہائ آدمیان مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ آن وسوسه کننده از آدمیان و دیوان باشد چنانکہ حق تعالیٰ گفت وکذلک جعلنا لکل نبي عدوا شياطين الانس والجن یعنی ہمچنین گردانیدیم ما ہر پیغمبر را دشمنان کہ دیوان و آدمیان باشند و دیوان و پریان و میگویند دیو مردم از دیو عرفی بدتر است بیت

نزنہار از قرین بد زنہار		وقنا ربنا عذاب النار

[illegible marginal notes]

نصیب درویش صادق آنست که از یار بد و از همنشین بد که منکر حال درویشان باشد دور باشد و صحبت
بکسے که بیگانه باشد یعنی برادر طریقت او نباشد ندارد مصرع یار بد بدتر بود از مار بد رباعی
با هر که نشستی و نشد جمع دلت ‡ وز تو نرمید صحبت آب و گلت ‡ زنهار از ان قوم گریزان میباش
ورنه نکند روح عزیزان بحلت ‡ و دور باشد از کسیکه خود را الصالحان و زاهدان مانند کرده است و شیخ
شده و از حرام دنیا میگیرد و از حقیقت هیچ نصیبے ندارد و مریدان را از حرام خوردن و گرفتن منع نمی کنند
نعوذ بالله من ذالك و در حقیقت از دشمنان دین است که شیاطین الانس ایشانند بحق تعالی پناه گیرد
از وی و باقوال بد ایشان خاطر خود را پریشان ندارد و عمل کند بآیت خذ العفو وامر بالعرف و
اعرض عن الجاهلین و از حق تعالی محبت صالحان و دوستان او طلب کند اللهم ارزقنا بفضلك
مثنوی ایخدائی بینظیر ایثار کن ‡ گوش ما را حلقه داری زین سخن ‡ گوش ما گیر و بدان مجلس کشان
کز حیقت میخورند آن سرخوشان ‡ چون بما بوی رساندی ازین ‡ سر مبند آن مشک را ام رب دین
از تو نوشند از ذکور از اناث ‡ بے دریغ از عطایا استغاث ‡ داده دل را هر دمے صد فتح باب
ای دعا ناگفته از تو مستجاب ‡ کار تو تبدیل اعیان و عطا ‡ کار من سهو است و نسیان و خطا

سهو و نسیان را بدل کن بعلم		من همه جهلم مرا کن جمله علم	

اللهم لك الحمد على توفيق الابتداء والاختتام ياذا الجلال والاكرام

خاتمة الطبع الحمد لله والمنه که این تفسیر واجب التوقیر سراپا تاثیر تصنیف نظیف و کلام لطیف
سرگروه اولیا و محققین و مقدمة الجیش مفسرین هدایت کننده هندی و بلخی مولانا و مخدومنا
جناب مولوی یعقوب چرخی رحمة الله علیه بحسن اهتمام وسعی مالا کلام صاحب والاهمم ذی العزة
والکرم مالک مطبع کریمی و فتح الکریم قاضی عبد الکریم ابن المرحوم قاضی نور محمد صاحب تاجر کتب
بکمال تصحیح و تنقیح جناب مولوی فتح محمد صاحب در مطبع نامی کریمی واقع بمبئی بائیکله ڈلائل روڈ
قاضی بلڈنگ نمبر ۱۱۰ × ۱۱۰ بحلیه طبع مزین گشته فی سنه ۱۳۱۶ هجری باشاعت مالک
مذکور از همان مطبع شائع گردید - فقط

اسرارِ قرآنی

مصنفہ

رئیس المفسرین راس العلماء مولانا محمد قاسم نانوتوی رحمۃ اللہ

(ناشر)

ڈاکٹر محمد عبدالرحمٰن غضنفر



مؤسس و مدیر

الرحیم اکیڈمی

اے ۷/۷، ناظم نگر پوسٹ آفس لیاقت آباد، کراچی ۱۹

بسم اللہ الرحمن الرحیم

سوالات مولوی محمد صدیق صاحب مرادآبادی

سوال اول۔ نسخ اگر ممکن است در احکام ممکن ست نہ در اخبار پس آیہ ثلۃ من الاولین وقلیل من الآخرین را ناسخ قرار دادن بعض کساں چہ معنی دارد۔؟

سوال دوم۔ فلا اقسم بمواقع النجوم قسم است وتاکید ایں قسم بجملہ وانہ لقسم لو تعلمون عظیم فرمودند وجہش چیست۔؟

سوال سوم۔ در کریمہ ھل فی ذلک قسم لذی حجر بل چہ معنی وارد۔؟

سوال چہارم۔ در مضمون ان سعیکم لشتی کراشبہ بود کہ بعد از یاد کردن سوگندہا بحرف تحقیق موکد گردانیدہ اند۔؟

سوال پنجم۔ لعل در قرآن شریف برائے چہ معنی می آید۔؟

سوال ششم۔ شجرۂ نار کہ از بعض آیات مفہوم می شود مراد ازاں کدام شجرہ است۔؟

سوال ہفتم۔ عطف مفرد بر جمع وعطف جمع بر مفرد را اہل معانی کردہ می پندارند ودر آیت ختم اللہ علی قلوبھم الایہ عطف مفرد بر جمع وجمع بر مفرد واقع است وجہش چیست۔؟

سوال ہشتم۔ در افراد سمع وجمع آوردن قلوب وابصار در آیہ مذکورہ چہ نکتہ است۔؟

مکتوب اول۔ در معنی بعض آیات شریفہ بجواب نامہ مولوی محمد صدیق صاحب دام برکاتہم وجعلہ اللہ کاسمہ من الصدیقین۔

کمترین خلائق محمد قاسم سراپا گناہ پس از سلام مسنون الاسلام عرض پرداز ست دیریست کہ عنایت نامہ سرمایہ منت کشیہا شدہ اما کاہلی طبع و ادا اشغال مشتہ و عوارض متنوعہ بہانہ دستبرد کشیہا شدند ورنہ تقصیر تاخیر در نامہ اعمال ایں ہیچمیرز نوشتہ نمی شد دیروز آں نامہ دیر آمدہ بیادم آمد امروز بنام خدا نوشتہ ام کاش کار گذاری امروز ذریعہ تلافی مافات شود۔

جواب سوال اول

جواب سوال اول۔ مخدوم من ایں مسلم کہ اخبار صادقہ باشند یا کاذبہ درخور نسخ نیند ایں کرامت ہمراہ احکام کردہ اند اما منشاء آں چوں ایں است کہ احکام از اقسام انشا باشند ہر چیز بکہ

جہت انشا در آغوش دارد مورد نسخ تواں شد کُتِبَ عَلَیْکُمُ الصِّیَامُ وَلِلّٰہِ عَلَی النَّاسِ حِجُّ الْبَیْتِ وغیرہا
اخبار اگرچہ بنظر تحقیق از اقسام اخبار ند اما چوں مخبر عنہ ایں اخبار انشا ئیست از انشارات لاجرم
تا زمانہ نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در معرض نسخ بودند گو دریں زمانہ بوجہ انقطاع وحی بزمرہ محکمات داخل
شدند۔ القصہ ایں اخبار و امثال آنہا بداں مانند کہ حاکمے حکمے صادر فرماید و باز از اصدار حکم اطلاع
دہد نظر بریں بحیثیہ ذاتیہ یعنی بلحاظ من حیث ہو ایں جملہا اخبار باشند اما بلحاظ مخبر عنہ از انشارات
شمردہ شوند چوں ایں سلک دقیق روشن شد دیگر باید شنید عقود کہ وعدہ ہم بداں سردار و ازیں قسم اخبار
در افادہ جہت انشائیت برتراند نمی بینی کہ اینجا احتمال تقدم مخبر عنہ دور از قیاس نیست و در عقود آں چیست
کہ تہمۃ مخبر عنہ بروزدہ ہمسنگ اخبار مذکورہ گردانند ایں قدر ہست کہ صورت اخبار و پیرایہ خبر در بر ہمچو
مضامین کشیدہ با یہام تحقق در پئے استحکام می شوند و پیداست کہ ثلۃ من الاولین الخ از اقسام وعدہ
است گو در پیرایہ خبرش کشیدہ امید امیدواراں را قوی گردانیدہ اند مگر با فزائیش بالا بر امید اول ایں تقویت
را چہ ضرر اگر بہ تنقیص موعود ایں طرف بے نیازی کار خود میکرد والبتہ صورت کذب دریں میدان گرد افشانیہا
میکرد گو تا بسرا پردۂ جلال و بے نیازی نمی رسید زیادہ ازیں چہ حاجت کہ سمع خراش سامی باشم آرے
اگر تفسیرے در پیش نظر ہیچمداں می بود شاید بتائید و تردید حرفے چند می نوشتم اکنوں اگر فقط باعتماد
خیال نارسا و ذہن ناآشنا خود ایں قدر دیگر بنویسیم کہ اول در حق مقربین است و دوم در حق اصحاب
یمین می ترسم کہ منجملہ تفسیر بالرائے نباشد ورنہ دفع ایں خلجان سہل بود کہ امتیاز در اہل جنت و نار یوم
فصل باقامتہ یمین ویسار خواہد بود و پیداست کہ مقربین از ارباب جنت ونعیم مقیم اند نتواں گفت کہ
ہوشاں را ہمیں خود جا نخواہند داد خصوصاً وقتیکہ لفظ میمنہ ومشئمہ را ہمیں نظر گیرند چہ میمنہ ومشئمہ جائے
راست وجائے چپ را گویند ایں نیست کہ مثل یمین وشمال بر دست راست ودست چپ حمل
تواں کرد تواں گفت کہ مراد از اصحاب یمین واصحاب شمال کساں اند کہ نامہ اعمال شاں بدست راست
ودست چپ شاں بدہند مگر آنکہ ایں ہیچمداں را بوجہ قلت مزاولت بلکہ عدم مزاولت کتب لغت
وکتب ادب اطلاع نبود بالجملہ اگر مراد از یمین وشمال دست راست ودست چپ بودے آں وقت
محتمل بود کہ مراد از اصحاب یمین آنانند کہ نامۂ اعمال بدست راست خواہند گرفت وفرق تقرب و
عدم تقرب در اینجا کارے نکردہ بجنت رفتہ کار خود خواہد کرد مقربین را بمدارج علیا خواہند برد و
باقیان را بدرجات سافلہ خواہند نشانید و وجہ دافعہ ایں وہم قطع نظر از آنکہ لفظ میمنہ ومشئمہ بزعم
ایں ہیچمداں شاہد آں است امل نص کنتم ازواجاً ثلثۃ است ظاہر است کہ اگر مقربین را داخل

اصحاب یمین خواہند فرمود تفریع او برسہ چگونہ راست خواہد آمد دیگر اینکہ واقعات دربارہائے سلاطین را اگر غور کنیم بعض کسان را می بینیم کہ از امکنۂ مقررۂ خود یک قدم بیشتر نتوانند نہاد وما منا الا لہ مقام معلوم وبعض پروردگان آغوش عنایت را می بینیم ہر جا کہ خواہند نشینند ووقتے کہ خواہند بیایند اگر کیفیت حضوری درگہ خداوندی راہم کہ روز جزا خواہد بود برہمیں قصہ فرود آریم کدام حرج است کہ لوک او بدل خلد القصہ ممکن بود کہ دریں قضایا ہمچو قضیہ کل کاتب متحرک الاصابع وصف عنوانی تقرب واصحاب یمین بودن را مداخلتے باشد مگر نہ بہ ایں معنی کہ وصف عنوانی علت ومقتضی محکوم ست بلکہ مرادم این ست کہ محکوم علیہ ایں قضایا جہت تقرب ویمین بود این نیست کہ مثل الکاتب ضاحک بالکل لغو وبیکار بود فقط ارائۃ محکوم علیہ اصلے نماید مگر چوں مایہ علم من بے علم ہمیں خیال نارسا من است نہ چیزے در سینہ دارم نہ در سفینہ جرأت ایں سخن درز بانم نیست۔

جواب سوال دوم ۔ وجہ اعتراض وانہ لقسم لو تعلمون عظیم مقسم علیہ است کہ بایں الفاظ طیبہ انہ لقرآن کریم در آوردہ اند عرضم اینست ایں مقسم علیہ از مقسم علیہا چناں برتر است کہ نور آفتاب از نور قمر اگر ایں جا این ست کہ شمس اگر بے نور گردد قمر راہم درے نیست کہ دریں حالت ظلمت ذاتی بدریوزہ گری رود آنجا ہم ہمیں ست کہ اگر خدا نخواستہ قرآن شریف غلط باشد ہمہ قضایائے دینیہ غلط باشند بہر ایں چنیں مقسم علیہ یمین غلیظ باید تا سامعان را از خواب غفلت بیدار نماید مگر اینجا ہمہ اقسام بیک مرتبہ افتادہ بودند آرے انتساب ایں ایمان بجانب ملک علام عظمتے دراں سپردہ از ایمان دیگراں ممتاز گردانیدہ بود نظر بریں بوجہ عظمت مقسم علیہ عظمۃ مشارٌ الیہا را یاد دادہ آمادہ قبول فرمودند تا مبادا ایمان خداوندی را ہمچو ایمان دیگر سرسری فہمیدہ رو بگردانند توجیہ دیگر اینکہ سفلیات را اگر بہرِ انفعال نہادہ اند علویات را جلوۂ افعال دادہ اند ہر تغیرے وانقلابے کہ در خاکدان زمین رو می دہد منشا آں در عالم اسباب ہمیں کواکب اند کہ باطوار مختلفہ می آیند و می روند عمدہ تغیرے وہمین انقلابے کہ پس از انقلاب ظہور نور قدم بآئینہ حدوث برروئے کار آمد نزول قرآنی ست نظر بریں زائچہ ایں انقلاب از جملہ زائچہا برتر باشد ونقشۂ ایں اجمال کہ از اجتماع جملہ نجوم بہیئت مخصوصہ ظہور فرمودہ از جملہ نقشہا ئیکہ در حوادث جلوہ گر نہادارند احسن واعلیٰ باشد بدیں وجہ نقشۂ دیگر حوادث کہ مقسم بہ خداوندی گردیدہ اند بدیں نقشہ نہ رسد بدیں سبب موصوف بہ قسم عظیم گردید۔ فقط +

جواب سوال سوم ۔ ھل فی ذلک قسم الذی حجر بزعم احقر استفہام تقریری ست واگر

جواب سوال دوم

جواب سوال سوم

کے بمعنی تحقیق گرفتہ باشد مسقط اشارہ اش نیز ہمیں باشد مگر این جملہ را بعد جملہ کہ متضمنہ ایمان مذکورہ بطور اعتراض
آوردہ اند تا این جملہ معترضہ عظمت ایمان را آشکارا گرداند و جواب ایمان را بدلالت ما بعد محذوف
فرمودہ اند بخیال احقر مطلب این ست کہ اگر فرمودہ ما البسر و چشم نخواہید نہاد چنیں و چناں خواہیم کرد
پس ازاں بطور اثبات قدرت خود بر تنفیذ وعید فرمودند الم تر کیف فعل ربک الخ فقط +

جواب سوال چہارم

جواب سوال چہارم

سان سعیکم لشتی۔ بخیال ہیچمدان جواب اعتراض مذکور فی الذکر کم فہمان ست کہ بدل میگویند
چوں ہدایت و توفیق بدست خداوند ذو الجلال ماندست ما کوتہ دستان تا بآں نرسیدیم برابر چرا نگردانید دلیسیارے از
کم عقلان بر زبان ہمچنیں مضامین میرانند نظر بریں فرمودہ باشند کہ مساعی بنی آدم از یک نوع نیند ہر سعی لیاقت قبول
خدا دارد یا گوئیم ہر فعلے محرک صفتی ست جدا ہر یکے را نتیجہ جدای نوازیم و ہمیں یک سخن بطور دگر اشارہ بآں باشد
کہ ماہیات بنی آدم چنانکہ فرمودہ اند الناس معادن کمعادن الذہب والفضۃ مختلف الانواع ہستند گو پیرایہ عرض عام
انسانیہ ہمہ را بیک آغوش گرفتہ باشد و وجہ این اشارہ آں باشد کہ چنانکہ چشم کار دگر تواں کرد و گوش کار دگر از
اختلاف کار ہر یک باختلاف اصل ہر دو پے مے بریم ہمچنیں از اختلاف انواع مساعی بنی آدم باختلاف
انواع ساعیان باید رسید باز بوجہ اختلاف معاملۂ قدر دانی دل تنگ غلجان نباید کرد کہ زر و نقرہ را بیک پلہ نسنجند گندم و جو را بیک

جواب سوال پنجم

جواب سوال پنجم

لعلّ۔ بہر افادۂ ارتباط ما قبل و ما بعد ست اما نہ ہر ارتباط بلکہ ارتباط سببیۃ ما قبل و سببیۃ
ما بعد و آنہم بطورے کہ فیما بین یک غیر قار الذات با دیگر غیر قار الذات باشد غرضم این ست کہ فیما بین سبب و مسبب تقدم
و تاخر زمانی باشد نہ اینکہ سبب و مسبب در بادی النظر ہم غیر قار الذات باشند مثلاً گندم را اگر بہ نیت افشانند این
تخم ریزی سرمایہ امیدواری حصول غلہ اضعاف مضاعف پس از مدت باشد نظر تحقیقی را دریں قصہ ہم اگرچہ سبب و مسبب
غیر قار الذات نمایند اما انظار ظاہر پرستاں ہمیں گندم را سبب و مسبب دانند نہ ظہور آنرا بالجملہ ترجی کہ موضوع لہ لعل است
از معنی رجا دور نیادہ اما آنانکہ از الفاظ گذشتہ اند یا دریں قصہ نظر غور نفرمودہ اند لعل بالمعنی شاید بگیرند شاید
را مشعر شک پنداشتہ حیران می شوند نہ شاید معنی شک است نہ لعل را بالشک سروکارے فقط اشارہ بامیدواری میکنند
کہ بنائش بر سببیۃ و مسببیۃ نہادہ اند و ظاہر است کہ سببیۃ و سببیۃ مستدعی شک و عدم تیقن نیست شک عدم تیقن را اگر در بحبوحۂ وقوع
جا میسر آید وجہش آں باشد کہ در سببیۃ یکے بنسبت دیگرے شک یا در وجوب اسباب شک رو دہد این
نیست کہ در وجود اسباب و سببیۃ آنہا تیقن بود و با اینہمہ شک از میان خیزد۔

جواب سوال ششم

جواب سوال ششم

شجرہ نار و در آنچہ کہ متضمن شجرۂ مبارکہ است شجرے از اشجار کوہ طور ست
تخصیص نوع او این وقت یاد ندارم از تفاسیر مدید یابند مگر ہر چہ باشد مراد ہمیں قسم شجر معروف است حاجۂ تاویل
بچیزے غیر مقید بحجت نیست مطابق ظاہر آیہ ہمیں شجر و نیاد ولی ست گو مسقط اشارہ بطن آیہ چیزے دیگر باشد

شاید وجہ استفسار ہمچو خطرات باشند القصہ لکل آیۃ ظہر و بطن مسلم است مظہر آیۃ روہا ہمین معنی ظاہری دارد

جواب سوال ہفتم

جواب سوال ہفتم ۔ وجہ کراہت عطف مجموع بر مفرد و مفرد بر مجموع بایں معنی بفہم ہنوز نیامدہ کہ جمع مقابل تثنیہ و مفرد معطوف و معطوف علیہ تواں شد شاید مراد شاں چیزے دیگر باشد یا عطف جملہ را بر مفرد مکروہ داشتہ و غرض شاں این باشد کہ جملہ را بتاویل مفرد گردانیدہ اگر فاعل یا مفعول گردانند مفرد را بر و عطف نکنند ما اگر مراد شاں ہمیں است کہ آنجناب نوشتہ اند یا او شاں در تمہید ایں قاعدہ خطا کردند یا در تحدید ایں دائرہ بغلط افتادند ایں نوع بر اصناف شتی مشتمل باشد و ہر صنفی برنگ گر بود یکے ازاں مکروہ ہم بود نہ ہمہ و ایں کہ در قرآن شریف وارد شدہ ازاں قسم مکروہ بکراں باشد و اگر تمہید و تحدید شاں ہمہ صحیح است اعتبار معنی را بود نہ الفاظ را۔

جواب سوال ہشتم

جواب سوال ہشتم ۔ سمع مصدر است اطلاقش بر واحد و مجموع درست است و حکمۃ در اختیار لفظ سمع بے آنکہ بعلامات جمع بنوازند بنظر ایں کم نظر آن است کہ در قلوب و ابصار اختلاف انواع است و وجہش آنست کہ آں ہر دو مظہر افعال اند و ظہور افعال بدون ملکہ و قوۃ کہ بالیقین وجودی باشند صورت نہ بندد و تفاوت و تخصص وجودیات بے لحوق فصول و ممیزات بدست نیاید بدیں وجہ اختیار صیغہ جمع انسب آمد و استماع قسمی از انفعال است آواز دیگراں بگوش رسیدہ کار خود می کنند ہمچو آنکہ ہمچو ابصار و قلوب نور نظر با محبت بر آمدہ مفعولات را در بر می کشد و ظاہر است کہ جہت انفعال من حیث ہو انفعال در تحقق خود فقط از روی عدم وارد ورنہ قبول آثار کہ کار انفعال است از چہ رو ہست اگر عدم نگویند تحصیل حاصل بر سر افتد مگر اینہم ہویدا است کہ عدم من حیث ہو عدم مختلف الانواع نیست اگر ہست وجود ست اعتبار وجود عدم راچناں مختلف الانواع گرداند کہ اعتبار اشکال نور اشکال سایہ را مختلف الانواع نماید چنانکہ اینجا اشکال نور سایہ می نماید ورنہ در حقیقت سایہ را با شکل چہ کار کہ او عدمے ست و ایں بہر وجودیات باشند ہمچنیں انفعالیات را قیاس باید کرد کہ فی حد ذاتہا واحد باشند اختلاف آنہا بحیثیت اختلاف مقبولات باشد مگر چوں سقط اشارۂ علی سمعہم فقط قابل انفعال است نہ بلحاظ مقبول و اثر فاعل ورنہ ختم چہ فائدہ دہد بالضرور ایراد بصیغۂ مفرد انسب آمد اما اعتبارات مقبولات کہ جمعیت را دراں سپردہ مصحح عطف گردید تا اشارہ شناساں بداتند کہ غرض از ختم دفع آوازہا ست نظر بریں اضافتے بوسیلہ علی با آوازہائے گوناگوں پیوستہ فہم ختم را بر فہم آنہا حوالہ خواہد کرد الغرض غرض از عطف اشتراک ختم است در معطوف و معطوف الیہ و ختم در سمع اشارہ تنبوع میکند بدیں وجہ انجام ختم ہر دو جا بیک اندازہ شد و ہویدا است کہ ختم فعلے ست متعدی قلوب و سمع بجانب مفعول افتادہ اند اندریں صورت غرض اصلی از عطف بیان کیفیت مفعولی یعنی کیفیت و انجام فعل بلحاظ تعلق مفعول باشند چوں آں کیفیت ہر دو جا مختلف الانواع شد عطف بر استحسان خود ماند البتہ ایقدر فائدہ زائدہ بدست افتاد کہ سمع بحیثیت ذات واحد و ایں تعدد

محض بالاست فیض مقبول است وایں بداں ماند کہ در قالبہاے معدنیات مختلف الانواع از سیم و طلا اندازند چنانکہ آنجا وحدت شکل قالب بانواع مختلفہ پیوستہ از ہر یک وحدت و وحدۃ خبر رسید ہمچنیں اینجا خیال باید فرمود کمترین و متعلقان کمترین ہمہ مشمول عنایات ایزدی ہستند و بخدمت میاں محمد بشیر الدین صاحب و میاں محمد اسحق صاحب و برادران خود از من سلام برسانند و از احمد سلام خوانند دیگر ہر کہ پرسد و یاد ماند از من سلام معروض باد۔

سوال۔ در آیت فاذا انشقت السماء فکانت وردۃ کالدھان الایۃ و بعض آیات دیگر ربط آیت فبای الاء ربکما تکذبان در فہم نمی آید زیرا کہ نعمتے در آنہا نیست ۔

سوال دوم جملہ لیعلم اللہ من ینصرہ کہ در سورۂ حدید واقع است باوجود قدم علم آوردن لام برائے کدام فائدہ است

مکتوب دوم ایضاً بجواب نامہ مولوی محمد صدیق صاحب مراد آبادی سراپا عنایت و محبت مخدوم مکرم مولوی محمد صدیق صاحب سلمہ اللہ تعالیٰ۔ کمترین محمد قاسم پس از سلام مسنون مدعا نگار است در جواب نامۂ اول اگرچہ تاخیر شد مگر تقصیر نشد پس از ورود نامہ اول روزے چند بوجہ کاہلی تاخیر شد باز از یادم رفت وقت روانگیم برامپور منہیاران یاد آمد جوابش نوشتم و ہمراہ گرفتم و بدل مصمم کردم کہ برامپور نظر ثانی کردہ بڈاک خواہم رسانید اما در ہجوم احباب فرصت نیافتم ہمدراں ایام اسباب کشاکشی بریلی خاستند ہر چند خواستم کہ نزدم اما مولوی محمد منیر صاحب کشیدہ بردند دریں روا روی در ارسال التواء دیگر در آمد وقت واپسی از بریلی یاد دادم آں نامہ را بہ رفیع الدین خان پسر دوم یا مولوی احمد حسن صاحب ہمراہ خود بغرض نقل بردند القصہ آں نامہ از یکے ازیں دو صاحب باید گرفت باقی ماندند سوالات دیگر جواب آنہا دریں نامہ عرض سکنم آیات سورۂ رحمٰن کہ بآنہا اشارہ فرمودہ اند اشارہ بنعمتہا دارند کہ بسبب آنہا آیات مذکورہ دلالت دارند ظاہر است کہ سلب نعمت بے وجود نعمت نتواں شد و اینہم ظاہر است کہ اینجملہ امور مشار الیہا یا زوال سامان نعمت اند یا زوال عافیت کہ عین نعمت است لفظ لیعلم اللہ بر نفس تقدم و تاخر یا قبل لام و ما بعد آں دلالہ میکنند بر تقدم زمانی خاص اگر گوئیم اسرجت السراج لیتنور المکان لام لیتنور بر علیۃ اسراج و معلولیت تنور و تقدم و تاخر ذاتی ماقبل و مابعد دلالہ خواہد کرد نہ بر تقدم و تاخر زمانی آرے انزال کتب و انزال حدید ہم خود از زمانیات و حوادث می نماید جوابش چیست جوابش اینست کہ چنانکہ بہر تعمیر اکثر اول نقشہ میکشند و باز موافق آں تعمیرے نمایند ہمچنیں بہر بنا و ایجاد ایں عالم اول نقشہ کشیدہ اند نامش شاید عالم مثال است و گمانم چنین است کہ آں قدیم است و در اں عالم اول ایں تقدم و تاخر و پیرایۂ تقدم و تاخر ذاتی بر روی کار آمدہ باز موافق آں ظہور فرمودہ بہ تقدم و تاخر زمانی موسوم گشت اینجا چنانکہ انزال کتب و انزال حدید زمانی و حادث است ہمچناں علم مذکور ہم حادث باشد و آنجا ایں ہمہ قدیم اند علم ہم قدیم باشد و چوں بنا شد ہر چہ اینجا ہست ہمہ اول آنجا بوجود آمد باز بر طبق آں اینجا ساختہ شد اینجا اگر انزال و ارسال و علم است آنجا نیز اینہمہ امور باشند آرے ہر جا مناسب آنجا لیکن ایں حدوث

اینجا پس از قدم علم اول منافی شان الوہیت نباشد کس نمی داند کہ مشاہدہ تمیز پس از انضمام آن بعد آنکہ اول علم نقشہ بذہن باشد بر حدوث علم وقت مشاہدہ دلالت نکند بلکہ مشاہدہ مذکورہ علم ظہور و ظہور علم اول باشد چنانکہ ایں وجود ظہور وجود اول بود واللہ اعلم بحقیقۃ الحال ہمہ برادران و جملہ خانمان و جمیع حاضران سرگشتہ اگر یاد مانند سلام عرض دارند۔

مکتوب سوم بجواب بعض شبہات وارده بر آیت خالدین فیہا مادامت السموات والارض الا ما شاء ربک عطاءً غیر مجذوذ و معنی شعر مثنوی ؎ زندہ معشوق است عاشق مردہ ٭ جملہ معشوق ست و عاشق پردہ ٭ السلام علیکم جملہ خطوط سوختہ آتش شدند آنوقت یاد نماند کہ خطوط جواب طلب سوختنی نیند زین سبب تعین سوالات سامی دشوار افتاد نہ حافظہ ام درست و نہ توجہ ہمچو امور ہا دارم و نہ خطوط موجود آنچہ ہمچو سخنان بازاری در گوش است مبنا جواب میگیرم اگر غلط افتد معذورم در مادامت السموات والارض ہر دو احتمال است اگر معنی استقبال مراد داریم چنانچہ اکثر ہمیں کنند و در امثال ایں کلمات مراد دارند آسمان و زمین دوزخ و جنت مراد خواہد بود و اگر بنظر بر صیغہ ماضی افگنند آسمان و زمین دنیا گرفتن لازم خواہد بود مگر ہر چہ باشد منافی خلود نخواہد بود بلکہ بلاغت خواہد فزود اول دو سہ مقدمہ عرض میکنم آنرا در گوش باید نہاد اول ہر چیز را از مادہ و سامان حدوث و بقاء خویش از حدوث و بقا ناگزیر ست باز در صورت فراہمی ایں ہمہ سامان در کارخانہ اسباب وجود آنچیز نیز ضروری مکان را از حدوث و بقاء خویش از خشت و گل و چونہ و چوب وغیرہ و ہیئت مجموعی چارہ نیست و در صورت فراہمی اینہمہ ایں ہم ضروری ست کہ مکان در ساخت وجود جلوہ افروزد دوم لیس الخبر کالمعاینہ دوام شہود با دوام وجود نسنجد بسوختگی آنرا در قلوب میسر آید ابلہ نبود سوم ہر چیز را دو گونہ عمر ست یکے طبعی دوم عرضی مثلاً ثمر انبہ را بعد پختن اگر بطور خود گذارند پنج و شش روز باقی ماند و بس و اگر در سرکہ یا در شہد و روغن اندازند ہمون انبہ سالہا سال ماند و متعفن و متغیر و فاسد نشود چوں ایں دو سہ مضمون ہدیہ خدام شدند ایں ہم باید شنید اگر آسمان و زمین آخرت مراد گیرند اول ایں دوام و خلود کہ بہر کفار و مومن در دوزخ و جنت ست بوجہ بقاء خلود زمین و آسمان آں دیار ہمچو قضایا قیاساتہا معہا بدل اوست چہ آسمان و زمین آں دیار ہر چند آسمان و زمین نبود کہ خمیر طینت بنی آدم بود اما ازیں ہم چہ کم کہ بدل ما یتحلل آں تواں خواند مر آدم را جنت کہ قلب طبیعی بشما دادہ اند و قالب طبیعی کہ بزمین نہادہ اند بمنزل علۃ تامہ بنی آدم و دیگر اشیاء واقعۃ فیما بین السماء والارض است و ہمیں باشد کہ اکثر بعد السموات والارض لفظ و ما بینہما می افزایند تا دانند کہ ایں تعقیب ذکری ثمرہ آں تعاقب ذاتیست کہ در علۃ و معلول و سبب و مسبب جانشین است باز بارشاد جعل لکم الارض فراشا والسماء بناء وانزل من السماء ماءً فاخرج بہ من الثمرات رزقا لکم مابینظر را نمودہ اند کہ سامان بقاء بنی آدم بین ارض و سما ست کہ اول ذریعہ حدوث اوشان بود مگر اگر فرض کنیم کہ اخگر را از میان ہیزم گرفتہ اخگر دیگر برابر او یا در برابر او نہند در کار احراق ہیچ فتورے و قصورے نیاید باز اگر آب را بریزند و ہوا را بسمت دیگر برند و ہمچنیں بدیگر کشندگان آتش کنند احتمال فتور خارجی ہم برخیزد لیکن مشیر نظر بر طبائع دارند و خیال موانع خارجیہ ہماندم بر لب آرند کہ احتمال موانع خارجیہ در پیش آید ورنہ بدون استثناء موانع

قضایا طبعیه را پیرایهٔ دوام کشند مثلاً گویند آتش میسوزد و آب آتش را میکشد از زهر میرند و از آب حیات باز زنده
شوند اینهمه قضایا طبعیه به پیرایهٔ دوام مذکور شوند و هر کس ازین قضایا دوام فهمد الی حاصل آسمان و زمین دوزخ و جنت
هرچند اصل خمیر بنی آدم نبود بلکه خمیر انسانی بشهادهٔ یوم تبدل الارض غیر الارض والسموات مبدل میشد مگر این تبدل
همچو اخگر بجائے اخگر موجب تخلل تاثیر خمیر نباشد خود پیداست که آسمان و زمین را اگر فناست باسباب خارجی
است نه فنا پنهانی عناصر که در طبائع انسانی و حیوانی وغیره نهاده اند آنجا رخنه گر بنا جسمانی شان شود و شاید همین
است که از اول تا آخر بیک انداز قائم اند فارجع البصر هل تری من فطور و همین است که فنا ارض و سما تغیر صور
تقدیر یافته اند بصورت مقتضائے طبعی ارضی و سمائی دوام بود پس چون این دوام طبعی را در نظر دارند باز بر خمیر مایه بودن بآب
آنها نظر گمارند این خود محقق شود که ارض و سما را دوام است و تا دوام آنها دوام بنی آدم ضروریست والله اعلم
بحقیقة الحال باز اگر ذبح موت را در خیال خود محفوظ داشته بیاد آورند که فنائیت سما و ارض را در کار آنها راه نداده اند
احتمال هوا نعه دوام هم رهزن استمرار آنها نیست بالجمله خلود بنی آدم را که درین آیة مذکور است اگر بوقت بقاء سما و
ارض دار آخرت دارند گویا معلول را با علتش بیان کرده اند تا بر خلود دوام شان برهان نیز همراه بود و احتمال
دگر راه ندهد چون دوام ارض و سما بمنزل شهود است اندرین صورت تیقین خلود در استحکامی دیگر.
و اگر از آسمان و زمین درین آیه کریمه آسمان و زمین دنیا مراد دارند بالاتر آنچه مذکور شد اینهم شنیدنیست که اصل مقتضائے
طبیعت این است که هر شئ را تا بقاء سامانش بقا بود و بعض اسباب بقا را اگر بفنا برند میباید که این شئ هم در
رکاب او باشد نظر برین زیاده از زیاده مدت قیام بنی آدم اگر میتوان شد همان مدت قیام و بقاء ارض
و سما باشد زیاده از آن اگر بقا بدست افتد همانا از سبب دیگر بود اندرین صورت می باید که مدت قیام و بقا
بنی آدم باعتبار اصل فطرة زیاده از مدت قیام ارض و سما نبود آرے بیش خیلی عنایت و عظمت جرائم شان این مدت
را بشمار نتوان آورد و زین سبب افزائش باسباب دیگر لازم افتاد و این است که اهل خالدین فیها ما دامت السموات
والارض فرمودند باز باستثناء الا ما شاء ربک افزودند مگر چون در نظر بنی آدم که کوته اندیشی شان از کوتاهی
اعمار شان هویداست چه درین عمر کوتاه دور و دراز اندیشهائے دور و دراز چه دانند عمر آسمان و زمین عمریست که زیاده ازان
چه باشد توقیت بعمر آسمان و زمین مناسب آمد تا این طول بقاء آنها همسنگ دوام مشهود است این مضمون
را بدل الحکم زنده باز افزایش الا ما شاء ربک مبالغه بے تحقیقے دگر باشد چه شیئیهٔ هر کس بلکه جمله صفاتش را زیاده
از بقاء ذاتش بقا نبود و میدانی که خداوند عالم را تا کجاست و اصل آن همین است که هر چیز بحالت اصلی خود باشد چه عروض
عوارض اتفاقی است و اینجا آنهم مفقود آرے منفی مزاحم صفتے دیگر توان شد رحمت معارض غضب میتوان شد
مگر اسباب خارجه را آنجا مجال تاثیر نیست تا فکر فراهمیش امید رنج و آسایش را در خیال خام جلوه دهد و اگر استثناء

الا ماشاء ربک به امن خالدین بیاویزند بلکه استدراک آن فنا مقصود آرند که مخالف طبیعت ارض و سما آید خلاف
مرام آن باشد که از فناء خارجی حسابے نباید گرفت بلکه بر دوام طبعی نظر باید انداخت مگر خود دانسته که همچو موالید ثلثه
آسمان و زمین را بوجه تضاد ارکان فنا طبعی زیر حکم خود نگیرد و آنهم معلوم شد که در همچو قضایا نظر اگر باشد بر طبیعت
باشد پس اندرین صورت این تعقیب و تعلیق نصے صریح بر خلود و دوام باشد و بوجه نکات معروضه بلاغتے عظیم بدست آید
والله اعلم وعلمه اتم ربط استثناء باین مضمون که عرض کرده ام بطور اتصال مستقیم نتوان شد و اگر اہل محاوره تسلیم کنند بطور انقطاع
خواهد بود والعاقل تکفیه الاشارة۔ **جواب سوال سوم** ع زنده معشوق است عاشق مرده ۔ اما به الاعتبار
عاشق و معشوق رضا جوئی و خود رائی است یکی از رضای خود و با رضای دیگرے والبست زندگی که عبارت از حس بالارادة بود با
و برانداخت و چون چنیست این حیثیت و این اعتبار از زندگی هم دست برداشت ورنه زندگی بے ارادت حیات بے کیفیت بود
و هو کما تری ظاهر جمله معشوق است و عاشق مرده ۔ عاشق را احتیاج و نیاز و معشوق را بے غرضی و بے نیازی لازم
است و میدانی که حاجت خبز از عدم خبز و حاجت نان از عدم نان است و احتیاج آب بصورت عدم آب و اگر وجود این
اشیاء است باز بهمه طور بے نیازی است پس هستی مناط معشوقی و نیستی مدار عاشقی بود اندرین صورت جمله
معشوق آمد گرچون وجودات خاصه را عاطله اعدام آنها چنان ضروری است که مقید را قیود و در آغوش گیرند و از
چار طرف گرآیند لاجرم حیلوله آن همچو حیلوله پرده درمیان آن وجودات و مدرکان آن ضروری است باینهمه تصویر
شاید تصور این مضمون دشوار افتد مگر چه توان کرد که زیاده ازین توضیح هم دشوار است بالخصوص درین وقت
که افکار دیگر بر سر اندر پیرو جواب سوالے که تعلق بنفوذ قضا مقتضی داشت بر پنج و شش ورق نوشتم و دیگر
جواب سوال که یکے از وجود اجزاء و وجود کل اتحاد و تغایر آنها تعلق داشت و دیگر از غناء مزامیر بود بزبان عربی بر دو
ورق کلان که مساوی چهار ورق این تقطیع باشد رقم زدم امروز یاد عنایت باعث این تحریر شد غرض هجوم سوالات
و تواتر افکار و مزاحمت کارهای دیگر که نتیجه آن در امروز و فردا مسموع خواهد شد انشاء الله تعالی جل جلاله اطمینان از دل و فرصت
از اوقات بر بوده اند الهم و الم چیست والا قلم چه میریزد اگر غلط است و جنس آن نیست و اگر صحیح است الحمد لله جل جلاله همه برادران و اقارب
خویش را یاد آوری از حقیر اسلام رسانند **مکتوب چهارم** متعلق تفسیر کریمه هل نجازی الا الکفور و وجه اختیار
اوصاف اربعه در سوره قل اعوذ برب الناس بسم الله الرحمن الرحیم کمترین انام محمد قاسم نام بخدمت عزیز از جان مولوی سید
احمد حسن زاده الله کمالا بعد از سلام مسنون و شوق مکنون مطالعه فرمایند از آن عزیز جدا شده بطوریکه شد به دهلی رسیدم و دیدم که
خطوط اطراف جواب سید نهاده اند منجمله عنایت نامه مولوی عبد العزیز صاحب هم بود اول بهر جوابش قلم برداشتم و در اوراق
مختلفه کم و بیش نوشته غالباً شب جمعه که شب دوازدهم این ماه بود بانجام رسانیدم نوبت بنسبت و یک ورق رسید الحمد لله
جواب نامه خود باید شنید وجه هجوم اشغال اتفاق تحریر جواب نشده بود معاف فرمایند اینوقت هم دشوار است چه عزیزم حاجی

ظہیر الدین احمد کہ بتقریب استقبال حاجی مولوی ولایت علی ماموں خود و برادر ماموں زاد خود حاجی محمد اکرم آمدہ از پیش
نظر اند مگر خاطر مولوی احمد حسن صاحب عزیز تر است آنعزیز از آیہ هل نجازی الا الکفور پرسیدہ اند و حاصل سوال بنظام
اینست کہ جزا و سزا مخصوص بکفار نیست عصاۃ مومنین نیز بجہنم اعاذنا اللہ منہا روند و معذب شوند اندریں صورت
ایں حصر چہ معنی دارد۔ جواب۔ ایں شبہہ بدو گونہ می نویسیم اول آنکہ عصیان مومنین از تہ دل نبود بلکہ اقتضا ر ایمانی
معارض اوست مگر غلبہ اثر دیگر داخلی یا خارجی سرمایہ عصیان میگردد اندریں صورت منشاء ایں اثر چیزے باشد کہ بذات
خود عارضی است و باقتضائے ذات راغب بمعاصی است آں را شیطان نام نہی یا نفس نا فرجام مگر چوں اینچنیں است
ایں مجازات در حق مومن بالعرض بود و بالذات معذب ہماں چیز باشد کہ بالذات عاصی است حاصل ایں تقریر آں
باشد کہ اگر موصوف بالذات بعصیان چیز داخلی است فرض کنیم ہماں نفس گویند آں چیز داخلی گر باشد منشاء او عدمان ایمانی چیز دیگر
و اختلاط ایں دو متضادین آنچناں بود کہ در ابدان ما و شما و دیگر مرکبات عنصریہ آب با آتش گرہ دادہ اند بہر حال تسلیم تضاد
فیما بین ضروری است ورنہ کفر و ایمان باییں تضاد و تقابل کہ دانی و ہمہ دانند از یک خمیر زایندہ و اگر سرمایہ اثر مشار الیہ
امری است خارجی مثلاً شیطان در حق آں اثر عارض و منضم ادخال جہنم جزا ر بود اگر آنرا قابل آں دانند و در حق مومن تطہیر اگر
تر مذکور را قابل مجازات نہ پنداری باز از یں چہ کم کہ ایں ادخال مومن در حق او مجازات نبود تطہیر باشد کہ لاجرم ناشی از
رحمت است نہ غضب تا پاداش و مجازات خوانی و آثار غضب دانی و ایں بداں ماند کہ نقرہ و زر در بوتہ گذارند و بگدازند
تا چرک از روی تا بالش جدا او فتد و جمال مستور او از پردہ نازیبا بر آید یا اولاد خود را بحجام و جراح حوالہ کنند تا نشتر زند
و آلایش از دمل و بر آرد و پاک سازد و طرز دیگر ایں کہ دخول و قوع از مجازات و ادخال عام است کہ گاہی کسی را در آب و آتش
اندازند و گاہی پای او بلغزد و بیفتد آنرا خود اندازند و باز نہ بر آرند و انا ندرون بیرون نکشند و چوں کشند کہ خود انداختہ اند
و آنکہ بوجہ عناد کسے را بچاہ و آتش در می اندازند غرض او ہمیں باشد کہ بمیرد بس است او چہ گیرد و آنکہ پایش او بلغزد بیفتد از
ہر طرف بہر اخراج او دوند تا مقدور نہ زندہ بر ندہیں طور قصہ دوزخ است اعاذنا اللہ منہا کفار را خود میاندازند باز
نہ بر آورند و مومناں را پای بلغزد و بدیں سبب دراں در ایند ہمیں است کہ او شاں را اندرہ الواب نہ برند لیکن بدل برند
و میدانی کہ در و دروازہ بہر دخول و ادخال است و پل بہر عبور و مرور نہ بہر وقوع و دخول اگر کسے بیفتد ایں اقتضای پل صراط
نیست پا بلغزی او باشد نظر بریں ایں را مجازات نباید گفت غرض مجازات فعل خداوندی است نہ فعل عبد پا بلغزی
فعل عبد است نہ فعل معبود چوں مومناں را پای بلغزد از ہر طرف شفیعان بدوند و بر آرند باایں تقریر حل بسیاری از مشکلات
حدیث و قرآن بسہولت تواں کرد فقط قل اعوذ برب الناس ملک الناس الٰہ الناس من شر الوسواس الخناس الذی
یوسوس فی صدور الناس من الجنۃ والناس۔ در صورۂ والناس وجہ تعوذ بسہ اوصاف از یک شر وسواس ایں است واللہ اعلم
کہ وسوسہ را با ایمان تقابل است ایمان عزم و اقتضار انقیاد را گویند و وسوسہ رو بسوی دگر است چنانکہ معلوم است

تفسیر سورۂ ناس

مگر مبدأ اول بیانی همین بود که او تعالیٰ است اول نشو و نما انقیاد و تذلل بمشاهده تربیتهاے بے پایان او تعالیٰ باشد و ربوبیت
خداوندی را دانی که دست بدامان ملکیت دارد چنانکه غلام بقبضهٔ آقا خود محبوس بود و بدیں سبب کسب معیشت
نتواند یا زوجه در قبضهٔ مالک بُضعه خود محبوس باشد و بدیں وجه قوت خود هم نتواں کرد همچنیں بلکه زائد ازیں جمله
کائنات در قبضهٔ اقتدار مالک الملک علی الاطلاق ملک الناس محبوس هستند پس چنانچه نان و نفقهٔ غلام و زوجه
بحکم حبس بر آقا و زوج باشد نه بحکم ملک یمین و ملک نکاح ورنه نفقهٔ ایام اباق و نشوز و خروج هم بگردنش ثبت
می شد همچنیں نفقهٔ جمله عباد بحکم حبس مذکور بذمهٔ خداوند کریم باشد و باینوجه که خروج از قبضهٔ قدرتش محال است سقوط
عباد هم محتمل نیست و میدانی که در ربوبیت همیں اعطاء ضروریات روحانی و جسمانی باشد دیگر چه باشد لیکن چنانکه
ربوبیت منوط بملکیت بود همچنیں ملکیت از الوهیت خبر میدهد شرح ایں معما اینست که الوهیت همیں معبودیت باشد و معبودیت
بحکم تضائف با خود بر عبودیت دارد و عبودیت را دانی که همیں تذلل و انقیاد است و بس لیکن بناء تذلل فقط بر محبت است
امرے دیگر منشاء ایں کیفیت نتواں شد آرے گاہے بواسطهٔ دیگراں روئے نیاز بمحبوب خود باشد چنانکه عاشقان را پیش معشوقان
مشاهده کرده باشی و گاہے بوسائط بمیان باشند نیاز یکه بخدمت دربان و پاسبان و اقارب در قیاد باشد از همیں قسم است
نوکر هرچه با آقا نعمت خود میکند از همیں قسم غرض اصلی او مقدار اجرت است اگر آقا نوکر را برطرف کند باز و بسویش نمیکند
اگر آقا محبوب بالذات بودے انقیاد و تذلل نوکر علی الدوام می بود چوں ایں مقدمه هویدا شد از موجبات محبت نیز
باید گفت متعلق محبت بصیغهٔ مفعول در ما نحن فیه جمال و کمال خداوندی است که ذاتی است و عرضهٔ زوال نتواں شد
یا احسان و قرب او تعالیٰ که احتمال انفکاک او بدل راه نتواں یافت مگر هرچه باد اباد اینهمه از ذات بحت فروتر است
جمال و کمال را خود میدانی که از مرتبهٔ صفات بالا رفتن نتواند همچنیں احسان او تعالیٰ همین است که ازاں طرف چیزے
افاضه فرموده اند پس چنانکه نور صادر از شمس بزمین فائض می شود همچنیں صادرات آنطرف که همیں صفات باری تعالیٰ
باشند با بظرف فائض می شوند و ازینجا دانسته باشی که آنچه بزرگان صوفیه کرام فرموده اند که ممکنات مظاهر صفات باری تعالیٰ
اند حق است آرے اولین صادر همیں صفة وجود بود که نمودها از دست مگر چوں حقیقة احسان او تعالیٰ دانستی قدرے
از قرب او تعالیٰ نیز فهمیده باشی چه اندریں صورت واسطه فی العروض در جمله صفات خداوند تعالیٰ باشد و موافق
تقریر متعلق آیه النَّبِیُّ اولیٰ بالمؤمنین که در تحذیر مسطور است قریب چه اقربیة او تعالیٰ مشهود شده باشد چوں قصه
اینچنیں است تعلق جمله اقسام محبت کمالی باشد یا جمالی احسانی باشد یا قربی واضح شده باشد و اینهم واضح شده
باشد که الوهیت از ملکیه بالاتر است وجه ایں تفاوت ایں است که مصداق ملکیه او تعالیٰ همیں قوة تصرفات و حکمرانی
او تعالیٰ است که در قرآن مجید الرحمٰن همچو آیات أَتَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللّٰهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَّلَا نَفْعًا بملک نفع و ضرر
تعبیر فرموده اند و میدانی که نفع همیں افاضه است و ضرر سلب آں اگر بمحل فرود آرند همان محل به ربوبیت بر آید که فعلیت

تو قوة ملک ملکیة است چنانچه دانی که قوة ملک از فعلیت سابق است مگر متعلق محبت که مرتبه تنزل معروف است بالا
مرتبه ربوبیة و ملکیة است و دریں دو مرتبه منشاء اضافه آنطرفاست البته آن اضافه صادره ازان جانب واقع بریں
جانب است ورنه قطع نظر از وقوع فی مرتبة الذات کائنات ازیں اضافه بهره ندارند و بدیں سبب اگر گوئیم که بطرف
استغناء و افراد مقابل اضافه است بجا باشد و در مرتبه محبوبیة منشاء و مصدر اضافه ایں طرف است ایں اضافه جهة
واقع بران طرف است و بدیں نظر اگر گوئیم که آن مرتبه من حیث هو ازیں اضافه بهره ندارد و ملکیة من حیث هو افراد و استغناست
نه اضافه و وحدت بود ازیں قدر بخوبی روشن توان شد که مرتبه محبوبیة که همانا مرتبه الوهیت است از الوهیت ملکیة
بالا است چه مقید و مضاف از مطلق و مفرد فروتر باشد بالجمله چنانکه منشاء ربوبیة بر ملکیة است منشاء ملکیة بر الوهیت است
چنانکه ملکیة کاربه و از الوهیت است ربوبیة از کاربه و ازان او است تسخیر که همانا از مقتضیات ملکیت است [illegible]
الوهیت باشد و تربیت مناسب که از آثار ربوبیة است مقصود [illegible] ملکیت بود و نظر بدیں بالوهیت نیز [illegible]
الوهیت و محبوبیة خواهد بود پس آنکه از وسوسه پناه جوید ازیں راه پا بپایه معبود خود رسد و چاره کار خود که همانا کار
او است بجوید و از کس دیگر نگوید بان اگر وسوسه را مخالفة با اقتضاء معبودیت نبودے البته تعوذ ازان ازیں درگاه [illegible]
نمی بایست که هر کاره و هر [illegible] قاعده علاج بالضد را خود میدانی نظر بریں پناه از وسوسه [illegible] معبودیة و
الوهیة می باید جست مگر افتادگان حضیض عبودیة را رسانیدن عرائض خود تا بآن درگاه بے وساطت [illegible]
درجه بدرجه خیال متعسر است که رعایا ملک را عرض حال خود بے واسطه [illegible]
مابین او و صاحب سطور [illegible] ربّ الناس. ملک الناس. اله الناس. [illegible]
شده باشد یعنی وجه پناه جوئی بسه درگاه متنازله که یکے نائب دیگر است از یک بلا واضح شده باشد [illegible]
کرایجانب [illegible] تثلیث مناسب بر آورده شود [illegible] حقیقة [illegible]
الوهیة دارد که ملک الناس و رب الناس عنوان همان حقیقة اند و خناس را از خواص او باید شمرد که قاهر [illegible]
که از خواص الوهیت است [illegible] حاصل ایں خصوص [illegible] اختصاص است [illegible]
جز شاهان از کس دیگر امید توان کرد الذی یوسوس بیان محل ماهیة وسواس است که دافع آن جز تربیت که کار
الوهیت بواسطه ملکیة است نتوان شد اکنون از وجه توحید متعوذ به و تربیع متعوذ منه در سوره فلق هم بعد فهم [illegible] باید گفت
نهالے اگر بباغ نشانده باشند اول ضرور است که [illegible] و جانوران سبزخوار و غیره بدان نرسد دوم ضرور است که
آب چاه و نهر و باران و هوا و حرارة آفتاب باو رسد سوم برف و تگرگ و اسباب [illegible] حرارة [illegible]
اعداد [illegible] از وجه مداومت شاخ و برگ نه برند و بیخ او نه برکنند اگر اینهمه سامان فراهم شد امید است که آن نهال [illegible]
و بار آرد ورنه امید کامیابی معلوم چون ایں مقدمه ممهد شد میباید فهمید که فلق [illegible] و لیکن سامان [illegible] است مگر ایں

اندازِ پیدا کردن نه مخصوص به نباتات است بلکه در جمله مخلوقات همیں سان کنند چیزے را از چیزے بر آرند و پیدا
را شگافتن گویند از غذا که غیر القعاد نطفه و بیضه و از ابر باران بر آرند و از آفتاب نور و از علت معلول و از وجود هیاکل
ممکنه را بر آرند غرض از زیر تا بالا در پیدا کردن همیں شگافتن است و بس اندریں صورت رب الفلق کنایه از خالق باشد
مگر بحیثیت تربیه که عنایت را مستلزم است نظر بریں در بارهٔ حفظ مخلوقات استعانت داشته و حفظ او دانسته
که از چار چیز ضرور است اول اشاره باول است و ثانی بثانی و ثالث بثالث و رابع برابع وجه ایں تطبیق آنست
که اضافه شر بما خلق مشیر بآن است که آں شر مقتضاء ماهیتش بوده دانی که سبزه خواری مقتضائے طبیعت
جانوران صحرائی است پس از بنا بر من شر غاسق اذا وقب فرموده گویا اشاره بارتفاع اسباب و معدات
کرده چه قید اذا وقب دلالت بداں دارد که غاسق را اگر چیزے پوشد موجب انبعاث شر باشد ورنه شر نخیزد
مگر دانی که حاصل ایں قوت ایں وقت همیں انقطاع علاقه از ما شد پس اول علاقه را مقید خود باید انگاشت تا انقطاع
او موجب شر شود و پیداست که افاده علاقه جز اسباب و سامان و در اشیا دیگر نباشد بعد ازیں و من شر النفثٰت
فی العقد فرموده اشاره بتعوذ از موانع ترقی کرده اند چه نفث فی العقد سحر بود و اثرش میدانی که همیں عروض عوارض
مخالفت طبیعت اصلی بود که مانع از ظهور آثار طبعی است و به برد [illegible] علی الاشجار که حرارت غریزیش را مختنق گردانده و از
نشو و نما و ترقی باز دارد مشابهت تمام دارد چنانچه جمله کانما انشط من عقال در بعضی احادیث متعلقه سحر یهودیان
بر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم وارد است دلالت برانقدر دارد که چیزے براں حضرت صلی الله علیه وسلم غالب آمده مقتضیات
طبعی را پوشیده بود پس از من شر حاسد اذا حسد فرموده تعوذ از حسدان کینه کش کرده که بنا لیش بر عداوت است نه آنکه
بجز خواهش جانوران مقتضائی ماهیت انسانی است والله اعلم وعلمه اتم و احکم۔ **مکتوب پنجم**۔ در بیان معنی بیت مثنوی
شریف ع کفر گیرد کاملی ملت شود ٭ هر چه گیرد علتی علت شود ٭ بسم الله الرحمن الرحیم سراپا عنایت و کرم مرزا عبد القادر
بیگ صاحب دام عنایتکم ایں کمترین خلایق که خود را کم از خاکش خوانند سلام مسنون خوانده عرض پرداز است من بدیوبند بتقریب
شادی مولوی محمود حسن صاحب رفته بودم که عنایت نامه بنام ایں هیچمدان دریں شهر کول رسید چوں باز آمدم و آن نامه را
گرفته لفافه دیدم و دیدم که ایں خاک ناچیز که چه رسوائی را باسمان رفعت و علا رسانیده اند کمال خود معلوم احوال خود معلوم همانا از
نظر بلند بینیهاے آں بدیع العجائب باشد که بنظر هیچو ایں اشخاص [illegible] که از کبوتر را شهباز بلند پرواز نموده اند اگر حک خیال
از صفحهٔ قلوب مردم بمن آموختنے لاجرم ایں خیال باطل را النفات رسائی [illegible] کرده نقش حقیقت خود بجلوت انعکاس
طبیعت سامی آورده ای اکنوں بجز آنکه التجائے بدرگاه مجیب الدعوات در بارهٔ صدق حسن ظن آن مخدوم و دیگر [illegible]
کنم خداوند کریم آن مخدومان را از لوث کذب شعرا از باز پرس محفوظ بوجه باز دارد اکنوں سخنے دیگر میگذارم معنی ع کفر گیرد کاملی
ملت شود ٭ هر چه گیرد علتی علت شود ٭ بر تمهیدے موقوف است تمهید دریں عالم اگر دیده بگشائیم هر چیز را حقیقتے

حقیقتے

نہادہ اند و ہر حقیقت را صورت مناسب آں دادہ اند انسان را حقیقتے ست روح انسانی و صورتے ست ایں
پیکر جسمانی و در محاورات باہمی از ہر زبان کہ باشد اطلاق انسان بر حقیقت و صورت ہر دو جدا جدا می کنند و از ہمیں
جاست کہ احکام بدن را سوئے حقیقت راجع می نمایند بگویند زید عمرو را زد و عمرو زید را کشت و امثال آں کہ دریں جملہ احکام
بدنی منسوب الیہ زید و عمرو را قرار میدہند حالانکہ مصداق زید و عمرو روح اوست کہ از سنگہا ازیں خرخشہا و درست بدن او کہ
دریں معرکہ بوند زد و کوب گردیدہ چوں اینقدر دانستہ شد باید دانست کہ ایمان و کفر را نیز حقیقتے است کہ روح ایمان
و کفر آنرا باید خواند و صورتے است کہ شعار و افعال آں باشد مثلاً اقرار شہادتین صورت ایمان است و انکار یکی ازاں
صورت کفر پس اگر کافرے در ایمان صورت کفر را بر گیرد می تواں گفت کہ فلاں کس کفر بگرفت و ہمچنیں اگر منافقی صورت
ایمان بروئے کار آورد اگر گویند کہ ایمان آورد یا ایمان بگرفت بجا باشد لیکن از دور دانش آں مخدوم میدانم کہ بسرّ آیت
آثار حقیقت و صورت بے پردہ باشند در صورت انسانی ہیچ آثار ہا از حرکات و سکنات و کیفیات شادی و غمی و خندہ و گریہ و غیرہ
کہ از روح انسانی و حقیقت انسانی می رسد اگر روح انسانی را با پیکر جسمانی سروکارے نماند و ایں علاقہ کہ در میان
برخیزد باز ازیں آثار ہا نشانے بخواہی یافت نظر بریں داشتہ باشی ہر چند حقیقت ایمانی را با پیکر کفر ہم زنند
و آں شاہد جان را دریں سراپردہ ظلماتی نہند باز ہم نورے و ظہورے از انطرف ہم باشد بلکہ خود ایں پیکر یکے از
آثار آں شاہد باشد و اینصورت خود یکے از مقتضیات آں مستورہ معنی بود اگر مثالش بکار است ہمیں خندہ و
گریہ را بہ بیں کہ اقتضاء ہماں امور باطنہ است از کیفیات قلبیہ و حالات روحانی کہ سرور و غم باشد آرے چنانکہ منشاء ایں
ہمہ اضداد اعنی رنج و شادی و شوق و یاس امرے ست واحد کہ محبتش خوانند اگر تفاوت ست تفاوت اوقات و
محرکات ست ہمچنیں منشاء اقرار شہادتین و انکار آں در اوقات مختلفہ وقت کمال ایمان ہموں کیفیت ایمانی اگر
باشد چہ حرج اعنی وقتے اگر منشاء خاطر اظہار مافی الضمیر میباشد و ایں اکثر است وقتی بغرض چند کہ متعلق بایمان باشد
اخفاء ایں سرّ مکتوم ہم میباشد عظیم ترین آں اغراض اعلاء کلمۃ اللہ و ترقی دین و وعظ و پند خلائق میباشد کہ در صورت
کشتہ شدن متصور نیست بدیں سبب مقتضائے ایمان در ہمچو اوقات کہ خوف جان باشد کتمان ایمان بود و ایں خود دانی
کہ بے اجراء کلمہ کفر بر زبان نتواں شد چنانچہ حضرت عمار بن یاسر و ہم بعض دیگر اکابر در چنیں اوقات کردہ اند و
ہمیں کاملان اند کہ اوشاں بایں طور کفر گرفتند و ملت شد مارا و شمارا اکنوں رخصت ایں قسم جان بر بہادر چنیں
اوقات بہم رسیدہ بالجملہ جناب سرور کائنات صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم خبر اینچنیں کفر گوئیہائے حضرت عمار رضی اللہ عنہ
شنیدہ تفتہ نہ شدند و بر عکس رائے دیگراں فرمودند کہ عمار کافر نہ شدہ از سرتاپا بہ ایمان پر شدہ و باز کہ
حضرت عمار را خواندند فرمودند کہ اگر باز چنیں اتفاق افتد باز ہمچنیں بگو و جان از دست کفار بسلامت آر ازیں
ارشاد کہ از سرتاپا بایمان پر شدہ ہمیں بدل میریزد کہ باعث ایں قسم بدگوئیہا کیفیتے ایمانی بود و فقط محبت جانی

نبود و اگر سببش فقط علاقۂ محبت جانی بود و غرض نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ازیں ارشاد تغلیظاً بکفران حضرت شمار بود فقط نہ تزاید ایمان اوشان بوجہ ایں فعل چنانچہ بظاہر مے نماید دراں صورت ہم ایں سنّیت اوشان مباح ماند فقط اگر فرق است اینست کہ در صورت اولیٰ در حقیقت فعل عماری و حقیقت افعال امثال ما فرق باشد و صورت متحد مگر چہ حرج کہ در ارتکاب رخص ما و پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اگر اتحاد است فقط در صورت ماست در حقیقت فرق زمین و آسمان ست چہ ارتکاب رخصتہا نیز مثل ارتکاب عزیمتہا براں حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم عزیمۃ بود یعنی در معاملات ذوجہتین کہ در یک طرف آن از کردن و نا کردن ہر دو ضروری بود تا الزام یک جانب از آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم موجب مغلطۂ عوام نہ شود بالجملہ افعال نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بدیں وجہ کار تبلیغ ازاں می برآید و ہمچو معاملات بہر طرح خواہ از قسم کردن باشد یا از قسم ترک از قسم عزیمۃ در حق آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بود در حق ما تبعان ہا آں کہ ہر چہ گرفتہ ایم از آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گرفتہ ایم آنچہ کہ رضائے بائے بداں تعلق پذیرفتہ و نوعے از تحریض و ترغیب بداں کردہ اند عزیمۃ است ورنہ رخصت یعنی بہتر آں ست کہ نکنند و اگر کنند عذابے و عتابے نیست کہ بخوف آں جگر خون شود چوں معنی مصرعۂ اول بجائے خود نشست معنی مصرعۂ ثانی را بجائے باید نشانید مسجد ضرار کہ در شان آں در آخر سورۂ برات میفرمایند والذین اتخذوا مسجدا ضرارا وکفرا وتفریقا بین المومنین وارصادا لمن حارب اللہ ورسولہ من قبل ولیحلفن ان اردنا الا الحسنی واللہ یشہد انہم لکاذبون لا تقم فیہ ابدا لمسجد اسس علی التقوی من اول یوم احق ان تقوم فیہ الآیہ۔ بانی ایں مسجد منافقان بودند کہ اغراض فاسدہ دریں بنا ملحوظ نظر داشتند چنانچہ باجمال آں دریں آیات ارشاد فرمودہ اند بوجہ فساد نیات اوشاں ایں عمل خیر اوشاں کہ در مرتبۂ صورت کار ایمان و اہل ایمان بود آنچناں زشت و زبوں شد کہ خود از بالائے ہفت آسمان پیغمبر خود را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم صدائے لا تقم فیہ ابدا دادند ہمچنیں نماز و روزہ و اقرار شہادتین اہل نفاق را تصور باید فرمود کہ از سر تا پا بجز زشتی و زبونی کہ ہمانا معنی علت است ہیچ نخواہد برآمد اگر بالفرض کسے را با او کارے افتد باید کہ پس ایستد کہ بیکار و نا کارہ فقط والسلام نظر باتحاد جناب با مرزا محمد نبی بیگ صاحب من پرچہ جداگانہ نمی نویسم بعد سلام ہمیں یک مضمون است والسلام بہمہ یاد آوراں سلام احقر خصوصاً جناب حافظ و مفتی صاحب و مولوی تمنا صاحب و مولوی جان علی صاحب و مولوی اکبر علی خاں صاحب سلام احقر رسانند۔ فقط۔

یہ رسالہ حضرت مولانا محمد قاسم صاحب رحمۃ اللہ علیہ کی و نیز علماء دیوبند کی جملہ تصانیف ہم سے طلب فرمائیں

مطبوعات الرحیم اکیڈمی

۱- کتاب الاٰثار تالیف امام اعظم ابو حنیفہ نعمان بن ثابت کوفی بروایت امام ربانی محمد بن حسن الشیبانیؒ **تقدیم و تعلیق** محقق العصر مولانا محمد عبد الرشید النعمانی ویلیہ؛ **۲- التعلیق المختار علی کتاب الاٰثار** للعلامۃ الفہامۃ مولانا عبد الباری فرنگی محلیؒ ویلیہ؛ **۳- الإیثار بمعرفۃ رواۃ الاٰثار**، حافظ ابن حجر العسقلانیؒ، و یلیہ؛ **۴- الاختیار فی ترتیب الاٰثار**، محمد امین عبد الحلیم چشتی قیمت -/۱۱۰ روپیہ

۵- مکانۃ الامام ابی حنیفۃ فی الحدیث، بقلم العلامۃ المحدث الناقد المحقق المؤرخ الفقیہ الشیخ محمد عبد الرشید النعمانی، اعتنی بہ العلامۃ المحدث الفقیہ الشیخ عبد الفتاح ابو غدہؒ قیمت -/۱۸۰ روپے

۶- الإنتصار و الترجیح: تالیف: المحدث الکبیر المظفر جمال الدین یوسف بن فرغلی بن عبد اللہ البغدادی سبط الجوزی تعلیق؛ العلامۃ المحدث محمد بن حسن زاھد الکوثریؒ۔ قیمت -/۱۰ روپے

۷- أوجز السیر لخیر البشر: تالیف، ابو الحسین احمد بن فارس بن زکریا القزوینی الرازیؒ، ویلیہ؛

۸- الجواهر السنیّۃ فی السیرۃ النبویّۃ: تالیف، الامام تقی الدین محمد علی الحسنی الفاسی،

تلخیص السیرۃ الصغری، تالیف؛ العلامۃ الحافظ ابو عبد اللہ علاء الدین مغلطای قیمت -/۲۵ روپے

۹- المدخل فی اصول الحدیث للحاکم النیسابوریؒ **تبصرۃ المدخل**، از مولانا محمد عبد الرشید نعمانی قیمت -/۱۵ روپے

۱۰- مقامات حریری: تالیف ابو محمد قاسم بن علی حریری البصری **مترجم و محشی؛** مولانا صدیق احمد انوری، تلمیذ مولانا اعزاز علی قیمت -/۲۵ روپے

۱۱- السیف المجلّیٰ علی المحلّی. تالیف: العلامۃ المفتی السید مہدی حسن الشاہجہانپوریؒ

۱۲- اللالی المصنوعۃ فی الروایات المرجوعۃ تالیف؛ مفتی سید مہدی حسن شاہجہانپوریؒ قیمت -/۲۰ روپے

۱۳- انوار التنزیل و اسرار التاویل المعروف بالتفسیر البیضاوی مع الحواشی (درسی) صنفہا: علامۃ الزمان مولانا حافظ محمد عبد الرحمن امروہوی۔

۱۴- تفسیر مولانا یعقوب چرخیؒ (فارسی) تصنیف خاتم المفسرین زبدۃ العارفین مولانا محمد یعقوب چرخیؒ **مع اضافۃ جدیدۃ: اسرار قرآنی،** تصنیف؛ خاتم المفسرین رأس العلماء مولانا محمد قاسم نانوتویؒ

۱۵- تفسیر فتح العزیز معروف بہ تفسیر عزیزی (فارسی) ۱- سورہ بقرہ، ۲- پارہ تبارک، ۳- پارہ عم، تصنیف: فخر المفسرین و المحدثین مولانا شاہ عبد العزیز محدث دہلویؒ

۱۶- الاربعین النووی: تالیف، الامام النووی، **مع عربی، انگریزی، اردو،** قیمت -/۲۰ روپے

۱۷- جامع الصلوات و مجمع السعادات فی الصلاۃ علی سید السادات ﷺ درود و سلام کا انسائیکلو پیڈیا، تالیف؛ العارف الربانی فضیلۃ الشیخ یوسف بن اسماعیل النبہانیؒ، قیمت -/۱۰۰ روپے

۱۸- رسالۃ الصید: (عربی ٹائپ) تالیف، الامام الجلیل و الفاضل النبیل مولانا محمود حسن خان ٹونکیؒ و یلیہ؛

۱۹- الحجاب فی الاسلام: للشیخ العلامۃ الجلیل حیدر حسن خان شیخ الحدیث بدار العلوم لندوۃ العلماء لکھنو

۲۰- نخبۃ الفکر فی مصطلح أھل الأثر نزھۃ النظر فی توضیح نخبۃ الفکر: تالیف حافظ احمد بن علی المعروف بابن حجر العسقلانیؒ، **بتحشیہ:** مفتی محمد عبد اللہ ٹونکیؒ، **فوائد عجیبہ:** مولانا محمد عبد الرشید النعمانی قیمت -/۲۰ روپے

۲۱- نزھۃ النظر فی توضیح نخبۃ الفکر. **شرح شرحہ، استجلاء البصر:** تالیف حافظ احمد بن علی المعروف بابن حجر العسقلانیؒ، **از:** مولانا عبد العزیز ہزارویؒ

مطبوعات الرحیم اکیڈیمی

عربی نصاب

۱- معلم الصرف ۲- تبویب الصرف ۳- تعلیل الصرف ۴- معلم النحو،

تالیف: مولانا مفتی فضل الرحمن عثمانی قیمت -/۷۵ روپے

۱- مرآة النحو المعروف به الضریری

عربی کمپیوٹر تالیف: الشیخ المحقق ابو الحسن حمید الدین الضھلوی

تقدیم و تسهیل و تزئین فضیلة الشیخ مولانا محمد انور البدخشانی۔ قیمت: -/۲۵ روپے

۶- الآجرومیة فی النحو عربی کمپیوٹر،

تالیف: الامام ابو عبد الله محمد بن محمد داؤد الصنھاجی النحوی

حاشیة الآجرومیة بقلم فضیلة الشیخ عبد الرحمن بن محمد قاسم: قیمت: -/۳۰ روپے

۷- هدایة النحو، عربی کمپیوٹر، تالیف: للعلامة الشیخ سراج الدین بن عثمان الاودھی الهندی تصحیح و تعلیق السید قاسم الحسینی، قیمت: /۲۵

۸- الکافیه لابن حاجب، عربی کمپیوٹر

تحقیق و تقدیم و تعلیق، الدکتور طارق نجم عبد الله

قیمت: -/۷۰ روپے

۹- التسهیل فی شرح ابن عقیل جزء اول، عربی کمپیوٹر، قیمت: -/۱۰۰

۱۰- تحفة الوزیریه فی مسائل النحو،

عربی کمپیوٹر، زیر طبع تالیف: العلامة محمد عبدالفتاح خیر آبادی

۱۱- سراج النحو، شرح هدایة النحو (اردو)

مؤلفه: مولانا مفتی کفیل الرحمن عثمانی قیمت /۸۰ روپے

۱۲- التیسیر، شرح نحو میر (اردو)

تالیف: مولانا محمد فاروق حسن زئی قیمت /۳۰

الرسائل النادرة

۱- التبیان فی آداب حملة القرآن

تالیف: امام یحیی بن شرف الدین النووی الشافعی و یلیه،

۲- فتح الکریم المنان فی آداب حملة القرآن.

تالیف: علامه علی بن محمد المعروف الضباع المصری، قیمت -/۲۵ روپے

۱- منیة الالمعی فیما فات من تخریج الهدایة للزیلعی،

تالیف: العلامة الحافظ قاسم قطلوبغا، و یلیه

۲- رساله المتکلم فیهم لایوجب ردهم،

تالیف: الامام الحافظ ابی عبد الله محمد شمس الدین الذهبی،

۱- شروط الائمة الستة للحافظ ابی الفضل محمد بن طاهر المقدسی، و یلیه،

۲- شروط الائمة الخمسة للحافظ ابی بکر محمد بن الحازمی، ویلیه،

۳- خصائص المسند، مسند الامام احمد للحافظ ابی موسی المدینی، ویلیه

۴- المصعد الاحمد فی ختم مسند الامام احمد تالیف الامام العالم العلامة الحافظ شمس الدین ابی الخیر محمد بن محمد بن علی بن یوسف الجزری و یلیه،

۵- رسالة ابی داؤد السجستانی فی وصف تالیفه لکتاب السنن روایة، ابی الحسن بن جمیع بن محمد بن عبد العزیز الهاشمی، و یلیه

۶- تعطیر الأنفاس بذکر سند ابن ارکماس،

تحقیق و تعلیق للعلامة محمد زاهد بن الحسن الکوثری

۱- العالم و المتعلم روایة ابی مقاتل عن ابی حنیفة و یلیه،

۲- رسالة ابی حنیفة الی عثمان البتی عالم اهل البصره، ویلیه؛

۳- الفقه الاکبر، روایة ابی مطیع عن ابی حنیفة ویلیه ۴- شرح الفقه الاکبر للامام ابی حنیفة النعمان بن ثابت (شرحه) الامام ابو منصور محمد بن محمد بن محمود الحنفی السمرقندی

۱- شرح فقه الأکبر (فارسی)

مولانا عبد العلی بحر العلوم فرنگی محلی لکھنوی۔

۱- اصلاح غلط المحدثین، للخطابی

تحقیق و دراسه، الدکتور حاتم صالح الضامن

مطبوعات الرحیم اکیڈمی

۱-شمائل ترمذی منظوم۔ تصنیف : مولانا کفایت علی محدث مراد آبادی شہیدؒ
۲-فرامین نبوی۔ ترجمہ و شرح مکاتیب النبی ﷺ۔
تالیف : الامام ابو جعفر ابراھیم الدیبلی السندیؒ۔ از-ڈاکٹر مولانا محمد عبدالشہید نعمانی
۳-امام ابو حنیفہؒ کی تابعیت۔ اور صحابہ سے ان کی روایت۔
از ڈاکٹر مولانا عبدالشہید نعمانی
۴-زاد المتقین فی سلوک طریق الیقین۔ تصنیف :العلامۃ شیخ عبدالحق محدث دھلویؒ۔
ترجمہ و شرح : از مولانا ڈاکٹر محمد عبدالحلیم چشتی، مدظلہ العالی
۵-تذکرہ علامۃ جلال الدین سیوطیؒ :از مولانا ڈاکٹر عبدالحلیم چشتی، مدظلہ العالی
۶-سید احمد شہید کی اردو تصانیف :از مولانا ڈاکٹر محمد عبدالحلیم چشتی، مدظلہ العالی
۷- تحقیق الرویا۔ تالیف :شاہ عبدالعزیز محدث دھلویؒ۔
۸-مبادی التصوف۔ از حکیم امت مولانا اشرف علی تھانویؒ
۹-سواع اسلام بے نقطہ کلام سیرت سید خیر الانام۔ از مولانا صادق علی صادق قاسمی
۱۰-حیات مولانا رومؒ۔ از مولانا شبلی نعمانیؒ ۔
۱۱-افضل درود شریف مرتبہ پروفیسر سید حامد علی شاہ
۱۲-حیات شاہ محمد اسحاق محدث دھلویؒ تصنیف : مولانا حکیم سید محمود احمد برکاتی
مع اضافہ ارشاد پیر۔ از مولانا عبدالرب دھلویؒ۔
۱۳-ناصبیت تحقیق کے بھیس میں۔ از مولانا محمد عبدالرشید نعمانی مدظلہ العالی
۱۴-مقالات نعمانی از محقق العصر مولانا محمد عبدالرشید نعمانی رحمہ اللہ۔
۱۵-اسماعیلیہ :بوہریوں' آغاخانیوں اور شیعوں کا تعارف' تاریخ کی روشنی میں
مؤلفہ : سید تنظیم حسین صاحب۔
۱۶-التیسیر شرح نحو میر اردو از مولانا محمد فاروق حسن زئی۔ قیمت / ۴۵ روپے

مطبوعات الرّحیم اکیڈیمی " فارسی "

(۱) تفسیر فتح العزیز ' المعروف تفسیر عزیزی۔ ۱- سورۂ بقرہ مکمل-

۲- پارۂ تبارک الذی۔ ۳- پارۂ عمّ-

تصنیف : مولانا شاہ عبد العزیز محدث دہلوی رحمہ اللہ---------زیر طبع

(۲) تفسیر مولانا محمد یعقوب چرخی رحمه الله.

مع اضافہ :اسرار قرآنی از مولانا محمد قاسم نانوتوی رحمہ اللہ- قیمت : ۹۰روپے

(۳) تکمیل الایمان وتقویة الایقان

تصنیف : حضرت شیخ عبد الحق محدث دہلوی رحمہ اللہ...... قیمت : ۴۰روپے

(۴) شرح فقه اکبر. از بحر العلوم مولانا عبد العلی فرنگی محلی رحمہ اللہ- قیمت : ۳۵

(۵) ذریعة الوصول. الیٰ .جناب رسول ﷺ۔

تالیف : علامہ مخدوم محمد ہاشم ٹھٹھوی سندھی رحمہ اللہ..................زیر طبع

۶) حیاة الصائمین۔ تالیف : علامہ مخدوم محمد ہاشم ٹھٹوی سندھیؒ.............. زیر طبع

۷)شریفیه .شرح کافیه -تصنیف : علامہ سید شریف الجرجانی رحمہ اللہ

مع اضافہ : شرح کافیہ فی التصوف-تصنیف : مولانا عبد الواحد بلگرامیؒ۔

تصحیح و تحقیق : محقق العصر مولانا محمد عبد الرشید نعمانی رحمہ اللہ ....زیر طبع

(۸) رساله المقدمة السنیة ۔ از امام الہند حضرت شاہ ولی اللہ محدث دہلوی رحمہ اللہ

معه. رساله ردّ روافض۔از حضرت مجدد الف ثانی شیخ احمد سرہندی فاروقی رحمہ اللہ

معہ :مکتوب شاہ ولی اللہ۔بہ خواجہ محمد امینؒ دربیان معارف حضرت مجدد قدس سرہ

(۹) انوار محمدﷺ۔از۔ حضرت عارف باللہ مولانا پیر جی امداد علی علوی تھانوی قلندرؒ

(۱۰) الدرالیتیم فی ایمان آباء نبی الکریم-از- مولانا انور علی قلندر رحمہ اللہ-زیر طبع

مطبوعات الرحیم اکیڈمی

① **کتاب الآثار** تالیف امام اعظم ابوحنیفہ نعمان بن ثابت کوفی
بروایت امام ربانی محمد بن حسن الشیبانی رحمہ اللہ
تقدیم و تعلیق محقق العصر مولانا محمد عبد الرشید النعمانی مدظلہ
ویلیہ - "التعلیق المختار علی کتاب الآثار" للعلامۃ النبہاء
مولانا عبد الباری فرنگی محلی رحمہ اللہ
ویلیہ - "الایثار بمعرفۃ رواۃ الآثار"
حافظ الدہر ابن حجر العسقلانی رحمہ اللہ
ویلیہ - "الاختیار فی ترتیب الآثار"
محمد الثانی عبد الحلیم الچشتی مدظلہ

② **الانتصار والترجیح** : تالیف المحدث الکبیر ابی المظفر
جمال الدین یوسف بن فرغل بن عبد اللہ البغدادی سبط الجوزی
تعلیق العلامۃ المحدث محمد بن حسن زاہد الکوثری

③ **اللآلی المصنوعۃ فی الروایات المرجوعۃ**
مفتی سید مہدی حسن شاہجہانپوری

④ **نخبۃ الفکر فی مصطلح اہل الاثر**
نزہۃ النظر فی توضیح نخبۃ الفکر
تالیف حافظ احمد بن علی المعروف بابن حجر العسقلانی رحمہ اللہ
بتحشیہ : مفتی محمد عبد اللہ ٹونکی رحمہ اللہ
فوائد عجیبہ : مولانا محمد عبد الرشید النعمانی مدظلہ

⑤ **مقامات حریری** : تالیف ابو محمد قاسم
بن علی حریری البصری
مترجم و محشی - مولانا صدیق احمد انوروی، تلمیذ مولانا اعزاز علی
شیخ الادب والفقہ دار العلوم دیوبند

⑥ **المدخل فی اصول الحدیث للحاکم النیسابوری**
تبصرہ بر "المدخل" - از مولانا محمد عبد الرشید نعمانی مدظلہ

⑦ **الجواہر السنیۃ فی السیرۃ النبویۃ**
تالیف العلامۃ الحافظ ابو عبد اللہ علاء الدین مغلطائی
تلخیص الامام تقی الدین محمد علی الحسنی الفاسی
ویلیہ **اوجز السیر لخیر البشر** : امام اللغۃ والادب
ابو الحسین احمد بن فارس بن زکریا القزوینی الرازی رحمہ اللہ

⑧ **نفحۃ العرب** : از مولانا اعزاز علی رحمہ اللہ
شیخ الادب والفقہ دار العلوم دیوبند

⑨ **فرامین نبوی** : ترجمہ و شرح - مولانا محمد عبد الشہید نعمانی
مکاتیب النبی : تالیف الامام ابو جعفر بن ابراہیم الدیبلی السند[ی]

⑩ **داعی اسلام** : بے نقطہ کلام - سیرت سید الانام - مولانا صادق علی

⑪ **مولانا سید احمد شہید کی اردو تصانیف** : از ڈاکٹر محمد عبد الحلیم

⑫ **شیعہ اور تقیہ** : از مولانا سلیمان مہدی صدیقی

⑬ **ادلۂ کاملہ** : از شیخ الہند مولانا محمود حسن دیوبندی رحمہ ا[للہ]
تسہیل : از مولانا سعید احمد پالن پوری محدث دار العلوم دیو[بند]
ترتیب : از مولانا محمد امین پالن پوری استاذ دار العلوم دی[وبند]

⑭ **زاد المتقین فی** تالیف شیخ عبد الحق محدث دہلوی رحمہ ا[للہ]
سلوک طریق الیقین : ترجمہ و شرح از مولانا ڈاکٹر محمد عبد الحلیم چشتی مد[ظلہ]

⑮ **تحقیق الرؤیا** (مترجم) تالیف شاہ عبد العزیز محدث دہلوی

⑯ **شرح فقہ اکبر** (فارسی) از مولانا عبد العلی بحر العلوم فرنگی محلی لکھنوی (زیر طبع)

⑰ **خطبات لندن** : از مولانا عبد الرحیم دریابادی بستوی
استاذ دار العلوم دیوبند (زیر طبع)

⑱ **تذکرہ علامہ جلال الدین سیوطی** از مولانا ڈاکٹر محمد عبد الحلیم چشتی

الرسائل النادرۃ

① **منیۃ الالمعی** تالیف العلامۃ الحافظ قاسم بن قطلوبغا
ویلیہ فیما فات من تخریج احادیث الہدایۃ : للزیلعی

② رسالہ **المتکلم فیہم بما لا یوجب ردہم** :
للامام الحافظ ابو عبد اللہ محمد شمس الدین الذہبی

③ **شروط الائمۃ الستۃ**
للحافظ ابی الفضل محمد بن طاہر المقدسی
ویلیہ :-

④ **شروط الأئمۃ الخمسۃ**
البخاري ومسلم وأبي داود والترمذي والنسوي
للحافظ أبي بکر محمد بن الحازمي
علق علیہا الاستاذ الشیخ محمد زاہد الکوثري

⑤ ویلیہ : **خصائص المسند**
مسند الامام أحمد للحافظ أبي موسی المدیني المتوفی ۵۸۱ھ

⑥ ویلیہ : **المصعد الاحمد** فی ختم مسند الامام احمد رضی اللہ عنہ
تالیف الامام العالم العلامۃ الحافظ شمس الدین أبي الخیر محمد بن محمد بن علی بن یوسف بن الجزری

الرحیم اکیڈمی
۱/۷۔ اعظم نگر پوسٹ آفس لیاقت آباد، کراچی ۱۹